



This text may appear in different sizes, colors, and positions depending on the device and browser used.



This field may contain sensitive information. The file has been saved locally on your device and is not shared with anyone else.



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

درس صد و هشتاد و یکم تا صد و هشتاد
و پنجم: أمر رسول خدا به کتابت حدیث،
و حدیث ثقلین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ،

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين،

و لا حول و لا قوّة الا بالله العليّ العظيم.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ
أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ
عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ
الشَّاكِرِينَ.^۱

«و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او

رسولانی آمده‌اند و در گذشته‌اند؛ پس اگر او بمیرد یا

کشته شود، آیا شما بر روی پاشنه‌های پای خود به

عقب واژگون می‌شوید؟! و هر کس بر روی دو

پاشنه پای خودش به عقب واژگون شود، ابداً به هیچ

وجه به خداوند ضرری نمی‌رساند، و خداوند بزودی

^۱ آیه یکصد و چهل و چهارم، از سوره آل عمران: سوّمین سوره از قرآن کریم.

پاداش سپاسگزاران را می‌دهد.»

این آیه در غزوه اَحُد نازل شد درباره کسانی

که در حمله شدید دشمن پا به فرار گذاشته و پیامبر

را در آن معرکه خونبار تک و تنها گذاردند و جز

وجود مقدّس

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و افراد
معدودی همچون ابو دُجانة انصاری^۱ و سهل بن
حُنَیف، گرداگرد رسول خدا کسی نبود که از جان
اقدسش دفاع کند، و آن حضرت را به کام تیرها و
نیزه‌ها و شمشیرها و سنگ اندازی دشمنان که همه
آماده و متعهد برای کشتن خودِ رسول الله بودند،
نسپارد.

آیات سوره آل عمران درباره فراریان جنگ

احد

این آیه در میان آیاتی واقع است که مجموعاً
در سوره آل عمران آمده و وضعیت را خوب تشریح
می‌کند:

و لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ. إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ
وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.
وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ. أَمْ

^۱ مامقانی در «تنقیح المقال»، ج ۲، ص ۶۸ ترجمه حال وی را آورده است و گفته است: سماک بن خرشه ابو دجانة انصاری خزرگی ساعدی در بدر و اُحُد و جمیع مشاهد رسول خدا حاضر شد.

حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ
جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ. وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ
الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ.

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ
مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى
عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ. وَ

مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَاباً مُوَجَّلاً وَ مَنْ
يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ
مِنْهَا وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ. وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ

رَبِّيُونَ كَثِيراً فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا
ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ. وَ مَا كَانَ

قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا
وَ ثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. فَآتَاهُمُ

اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ.^۱

«و سستی مکنید و غمگین مباشید، در حالی

که شما بالاتر و رفیع تر از همه

^۱ آیات ۱۳۹ تا ۱۴۸، از سوره ۳: آل عمران.

امتهای جهانید، اگر بوده باشید از ایمان آورندگان! اگر به شما زخمی و جراحی در جنگ رسید، تحقیقاً همان گونه زخم و جراحی هم به دشمنان مقابل شما رسید! و این ایام و روزهایی که می گذرد، ما آنها را یکی پس از دیگری در میان مردم گردش می دهیم (و مصائب و مشکلات و حوادث را به نوبه بر همه مردم وارد می سازیم) تا آنکه خداوند بداند: آنان که از شما ایمان آورده اند چه کسانی هستند، و برای آنکه خداوند از میان شما گواهانی را اتخاذ کند، و خداوند ظالمین را دوست ندارد. و برای آنکه خداوند مؤمنین را پاک و پاکیزه گردانیده، از عیوب به در کند و برای آنکه کافرین را هلاک و ضایع و نابود سازد.

آیا شما می پندارید که داخل بهشت می شوید، در صورتی که هنوز خداوند از آنان که از شما جهاد کرده اند علمی بهم نرسانیده است؟! و در حالی که هنوز خداوند از صابرين و شکیبایان شما مطلع نگردیده است؟! و هر آینه شما همان کسانی بودید که قبل از معرکه کارزار و غوغای گیرودار، آرزوی

مرگ در راه خدا را می‌کردید، پس تحقیقاً آن معرکه و مقابله با مرگ را دیدید و نظاره نمودید! (پس چرا پا به فرار گذاردید؟!) و نیست محمد مگر فرستاده‌ای از جانب خدا که قبل از او فرستادگانی آمده‌اند و در گذشته‌اند! آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به همان بربریت و جاهلیت دیرینه خود بازگشت می‌کنید؟! و هر کس بر شرک و جاهلیت خود بازگردد، أبداً به قدر ذرّه‌ای به خدا ضرری نمی‌رساند، و بزودی خداوند سپاسگزاران و شاکران را أَجْرَ جَمِيلٍ و ثَوَابٍ لَا تُعَدُّ و لَا تُحْصَى عنایت می‌کند.

و هیچ ذی‌روحو را توان آن نیست که بدون اذن و اجازه حتمیه خداوند بمیرد مگر در زمان مقدر و معین و أَجَلٍ مَكْتُوبٍ و مضبوط. و کسی که بهره و پاداش خود را از جنگ و معرکه و غیرها وصول به امر دنیوی بخواهد ما همان را به او می‌دهیم، و هر کس بهره و پاداش خود را وصول به امر اخروی و رضا و رضوان و لقاء خدا بخواهد، ما همان را به او می‌دهیم و بزودی شاکران و سپاسگزاران را جزا و پاداش می‌دهیم.

و چه بسیاری از پیغمبران که با آنها افراد بسیاری از دست پروردگان مؤمن (و یا از مردان الهی و ربّانی) در راه خدا کارزار کرده‌اند، که از آنچه به آنها در راه خدا از مشکلات رسیده است سستی نورزیده‌اند و ضعف و کم‌قدرتی نشان ندادند و به حال ذلّت و استکانت و انفعال و پذیرش دشمن در نیامدند. و خداوند شکیبایان را دوست می‌دارد. و نبود سخن و گفتارشان مگر اینکه گفتند: بار پروردگار ما، از گناهانمان در گذر و از زیاده روی و تجاوز در امرمان که نموده‌ایم چشم‌پوش و گامهای ما را استوار بدار و ما را بر گروه کافران پیروزی ده. بنابر این خداوند به آنها ثواب و پاداش دنیوی را عنایت نمود و به نیکوئیِ ثواب و پاداش اخروی نیز رسانید و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

دلالت آیه بر ارتداد صحابه پس از مرگ پیامبر

حضرت استاذنا الأکرم آیه الله علامه طباطبائی در ذیل آیه **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ** در تفسیر فقره **أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ** (اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به عقب بر می‌گردید)، فرموده‌اند: مراد از برگشتن به عقب، فرار از جنگ نیست؛ بلکه

به معنی ارتداد و کفر بعد از ایمان است، زیرا ارتباطی میان فرار از معركة بواسطه موت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا کشته شدن او نیست، بلکه نسبت و ارتباط، میان موت یا قتل او، و ارتداد و رجوع به کفر بعد از ایمان است.

و دلیل بر آنکه مراد، برگشتن از دین است آیاتی

است که پس از ذکر چند آیه ذکر نموده است: **وَ طَائِفَةٌ**

**قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ
الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ
الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ
يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ
كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى
مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا
فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ. إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا
مِنْكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ
بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
حَلِيمٌ^۱.**

«و گروهی فقط در غم جان خود بوده و وعده

خدا را به غلبه دین و گسترش اسلام، از روی جهل و نادانی مانند گمانهای مردم جاهلی، دروغ پنداشتند

^۱ آیه ۱۵۴ و آیه ۱۵۵، از سوره ۳: آل عمران.

و از روی انکار و تعجب می گفتند: آیا ممکن است ما صاحب قدرت و امر بشویم؟ بگو ای پیغمبر که تنها خداست که صاحب قدرت است و امر و فرمان به دست اوست. (صحابه سست ایمان که از ترس مؤمنین راستین) خیالات باطل و اندیشه‌های پلید خود را با تو اظهار نمودند، با خود میگویند: اگر کار ما به وحی خدائی و آئین حق بود و ما صاحب امر و قدرت بودیم شکست نمی خوردیم و گروهی از ما در اینجا کشته نمی شدند. بگو ای پیغمبر: اگر شما در خانه‌هایتان هم بودید، باز آنان که سرنوشت آنان در قضای حتمیه الهی کشته شدن بود، با پای خود از خانه‌ها به قتلگاه‌ها می آمدند و در قبور خود می خفتند، و این برای آن است که خداوند نیات و اندیشه‌های شما را برون ریخته و آنچه در دلها و سینه‌ها پنهان کرده‌اید بیازماید و آنچه در قلوبتان نهفته‌اید پاک و خالص کند، و خداوند از راز درونها آگاه است.

تحقیقاً آنان که در روز جنگ اُحُد و معرکه کارزار که دو صف اسلام و کفر در مقابل هم واقع شدند و برخورد کردند، از کارزار و رزم فرار کرده

پشت به صحنه نمودند، فقط و فقط بواسطه بعضی
اعمال و رفتار ناپسند خود آنها، شیطان آنان را به
لغزش افکند و دچار تزلزل در ایمان شدند، و هر آینه
حقاً خداوند از عقوبتشان درگذشت و تحقیقاً
خداوند آمرزنده و شکیباست.»^۱

در این آیات خداوند ایشان را با عنوان
تن خواهی و جان پروری و گمان و پندار

^۱ سید شرف الدین عاملی در کتاب «النصّ و الاجتهاد» طبع دوّم، ص ۲۵۲ و
۲۵۳ آورده است که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در روز احد با
أصحاب خود- که هفتصد نفر بودند- در عُدُوّة الوادی (کناره وادی) نزول
کردند و کوه احد را پشت سر خود قرار دادند؛ و مشرکین سه هزار نفر بودند
که در میانشان هفتصد زره دار، و دویست اسب سوار، و با ایشان پانزده زن
بود؛ و در میان مسلمین دویست نفر زره دار و دو نفر اسب سوار بود-انتهی.
عُدُوّة و عِدُوّة و عِدُوّة با ضمّه و کسره و فتحه در لغت به معنای کناره و
جانب، و عُدُوّة با ضمّه به معنای مکان دور، و عِدُوّة و عِدُوّة با ضمّه و کسره
به معنای مکان مرتفع آمده است.

جاهلی یاد می‌فرماید، که در نتیجه برخی از کارهای نکوهیده خود، لغزش در دین پیدا کردند و پیامبر را در چنین واقعه خطیری تنها گذاردند.

علاوه بر این ما می‌بینیم نظیر این فرار از جنگ و پشت کردن به صحنه رزم در غیر اَحُد هم مانند غزوه حُنَین و خَیْبَر پیدا شد و خداوند آنها را بدین گونه خطاب نکرد و از پشت نمودنشان به دشمن و صحنه کارزار بمانند این کلمه تعبیر نکرد و سخن نگفت؛ فرمود: **وَ یَوْمَ حُنَینٍ اِذْ اَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَیْکُمُ الْاَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرِینَ^۱** «و در روز غزوه حنین، در وقتی که کثرت سپاهیان و بسیاری لشکریانتان شما را به شگفت انداخت، پس این کثرت، هیچ نتوانست به شما قدرتی بخشد و از خدا بی‌نیاز کند، و زمین با این فراخی و گستردگی بر شما تنگ آمد و شما پشت کرده پا به فرار نهادید.»

بنابراین، گفتار راست و درست این است که: مراد از انقلاب و بازگشت بر أعقاب در آیه مبارکه،

^۱ آیه ۲۵، از سوره ۹: براءت.

رجوع به کفر سابق بوده باشد.

و محصل معنی آیه با وجود سیاق عتاب و مؤاخذه و توبیخی که در آن است این می شود که: محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست مگر فرستاده و رسولی از سوی خدا به مانند سائر رسولان و فرستادگان دگر؛ وظیفه و قدرتی ندارد مگر تبلیغ رسالت پروردگارش را، و چیزی از قدرت و صاحب اختیاری برای او نیست و فقط قدرت و امر و اختیار از برای خداست و دین هم دین خداست و باقی است به بقای خدا. در این صورت اتکاء و دلبستگی و وابستگی ایمان شما به حیات و زندگی او چه معنی دارد، که از شما چنین مشهود می شود که: اگر او بمیرد یا کشته شود، شما قیام به امر دین را ترک می کنید و عقبگرد نموده به سوی جاهلیت گذشته خود باز می گردید و بعد از هدایت، غوایت و ضلالت را می پذیرید؟!!

و این سیاق آیه، قوی ترین شاهد است بر

آنکه: آنان در روز اُحد پس از گرم شدن

معرکه و کارزار، گمان بردند که: رسول اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم کشته شده است و بنابر
این دست از جنگ برداشته و از کارزار منصرف
شدند و به جانب دیگر گریختند. و این گفتار را تأیید
می‌نماید آنچه در روایت و تاریخ وارد است -
همچون روایت ابن هشام در سیره - که انس بن نصر
که عموی انس بن مالک است به عمر بن خطاب و
طلحة بن عبید الله و جمعی از مهاجرین و انصار
رسید که دست از جنگ برداشته و خود را رها کرده
بودند و به آنها گفت: علت دست کشیدن شما از
جنگ چیست؟! گفتند: رسول خدا کشته شده است.
گفت: شما زندگی را بعد از رسول خدا برای چه
می‌خواهید؟! شما هم بمیرید بر آن طریقه‌ای که
رسول خدا مرده است. و پس از این در مقابل
دشمنان آمد و جنگ کرد تا کشته شد.

و بالجمله، معنی این دست برداشتن از جنگ
و رها کردن آن به این برمیگردد که ایمانشان قائم به
رسول الله بوده، با حیات او باقی، و با موت او زوال
می‌پذیرد. و این، اراده ثواب دنیا و کامیابی از حیات
پیامبر بواسطه ایمان، که خداوند آنان را بدین گونه

ایمان عتاب میفرماید. و مؤید این معنی گفتار خداوند است در پایان آیه که: **وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ** (و خداوند بزودی شاکران را پاداش میدهد).

زیرا خداوند تعالی این جمله را در آیه بعدی نیز پس از **وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا** (و کسی که مرادش پاداش دنیا باشد ما به او از دنیا می دهیم و کسی که مرادش پاداش آخرت باشد ما به او از آخرت می دهیم) تکرار فرموده و گفته است: **وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ**. و این دقیقه بسیار شایان دقت است.

معنای شکر در آیه و سیجزی الله الشاکرین

و این جمله: **وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ** طبق آنچه از سیاق استفاده می شود به منزله استثناء است برای جمله قبل. و این دلیل است بر اینکه در میان صحابه رسول خدا کسانی بوده اند که انقلاب به قهقری از ایشان ظهور پیدا نکرده، و یا آنچه مشعر به ارتداد و کفر باشد مانند دست برداشتن از جنگ و پشت نمودن به دشمن از آنان به وقوع نپیوسته است،

و آنها همان شاكران و سپاسگزارانند.

و حقيقت شكر، اظهار نمودن نعمت است؛

همچنان كه حقيقت كفرى كه در مقابل

آن است، پنهان کردن آن است. اظهار کردن نعمت عبارت است از: استعمال نعمت در همان محلی که نعمت دهنده اراده کرده است با یاد کردن نعمت دهنده با زبان - که این همان ثناء است - و با دل بدون نسیان. و بناءً علی هذا شکر خداوند متعال در برابر نعمتی از نعمت‌های او عبارت می‌شود از آنکه: بنده خدا را در وقت به کار بردن آن نعمت یاد کند، و آن نعمت را در همان جایی که او معین کرده است مصرف نماید و از آن تجاوز ننماید.

و می‌دانیم که: چیزی در عالم نیست مگر آنکه نعمتی است از نعمت‌های خداوند تبارک و تعالی، و خدا از بندگان خود نمی‌خواهد مگر آنکه آن نعمت را در راه عبادت او مصرف کنند، و می‌فرماید: **وَ آتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ**.^۱ «و خداوند به شما از هر آنچه که از او خواسته‌اید، (همه یا بعضی را) داده است و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید به اندازه و مقدار آن

^۱ آیه ۳۴، از سوره ۱۴: ابراهیم.

نمی‌رسید، و حَقّاً انسان ستمکار و پوشاننده
نعمت‌های اوست.»

پس شکر خدا بر نعمت وی آن است که: در
آن نعمت، امر خدا اطاعت شود و مقام ربوبیت و
الوهیتش در آن نعمت یاد شود.

و بنابر این شکرِ مطلق خداوند بدون تقیید
عبارت است از: یاد کردن او بدون نسیان، و اطاعت
او بدون عصیان. و مفاد و مراد از گفتارش که
می‌فرماید: **وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ**^۱، این می‌شود
که: مرا یاد کنید یادی که با آن فراموشی آمیخته
نمی‌باشد، و از امر من پیروی نمائید بگونه‌ای که با
گناه مشوب نباشد». و نباید به سخن کسی که
می‌گوید: این گونه امر، امر به ما لا یطاق است گوش
فرا داد، زیرا این گونه سخن ناشی از کمی تدبّر در
حقائق دینیه و دوری از ساحت عبودیت است.

و در برخی از مباحث سابقه معلوم شد که:
فعل دلالت بر مجرد تلبّس به مبدأ و مصدر فعل دارد،
به خلاف وصف که دلالت بر استقرار تلبّس می‌کند

^۱ آیه ۱۵۲، از سوره ۲: بقره.

معنی وصفی ملکه انسان شده و هیچگاه از وی

مفارقت نمی کند. فرق است میان اینکه بگوئیم: **الَّذِينَ**

أَشْرَكُوا، وَ الَّذِينَ صَبَرُوا، وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا، وَ الَّذِينَ

يَعْتَدُونَ (یعنی آنان که شرك آوردند و آنان که شکیبائی

نمودند و آنان که ستم کردند و آنان که تجاوز می نمایند)

و میان این که بگوئیم: مشرکین، و صابریین، و ظالمین،

و معتدین (یعنی مشرکان و شکیبایان و ستمکاران و

تجاوز کنندگان.) و بنابر این شاکرین کسانی هستند که

وصف شکر در ایشان ثابت و استوار شده و این

فضیلت در آنها استقرار یافته است. و معلوم شد که:

شکر مطلق آن است که بنده نعمتی را به یاد نیاورد مگر

اینکه خدا را با آن نعمت به یاد آورد، و برخورد با چیزی

نکند که به آن نعمت گفته می شود مگر اینکه امر خدا

را در آن اطاعت نماید.

مقام شاکرین مقام مخلصین است که شیطان را

بدان راه نیست

و از آنچه گفتیم به دست آمد که شکر تمام

نمی شود مگر آنکه بنده علماً و عملاً برای خداوند -

سبحانه - اخلاص داشته باشد. پس شاکرین همان

برگزیدگان برای خدا (مُخْلِصِينَ لِلَّهِ) هستند که شیطان طمعش را از آنان بریده است و در مقام و منزلتی می‌باشند که ابلیس لعین را بدان بارگه راه نیست.

و این حقیقت از آنچه خداوند از زبان ابلیس

حکایت کرده است به دست می‌آید، زیرا می‌گوید: **قَالَ**

فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ

الْمُخْلِصِينَ.^۱ «ابلیس به خدا گفت: سوگند به مقام

عزت تو که من تمام بندگان را اغوا می‌کنم مگر آن

بنندگان را از میان آنها، که برگزیدگانند.»

و نیز فرمود: **قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي**

الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ

الْمُخْلِصِينَ.^۲ «ابلیس به خدا گفت: ای پروردگار من!

در برابر اغوائی که مرا نمودی، من در زمین برای بنی

آدم زینت می‌دهم و همه را اغواء و گمراه می‌نمایم، مگر

آن دسته از بندگان را از ایشان که برگزیدگانند.»

^۱ آیه ۸۲ و ۸۳، از سوره ۳۸: ص.

^۲ آیه ۳۹ و ۴۰، از سوره ۱۵: حجر.

شیطان در این آیات از اغوای خود احدی را
استثناء ننموده است مگر مُخْلِصِينَ (برگزیدگان) را و
خدا هم آن را بدون رد امضا کرد.

و نیز فرمود: **قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ
صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ
خَلْفِهِمْ وَ عَنَ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنَ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ
شَاكِرِينَ**^۱. «ابلیس گفت: به تلافی اغواء و گمراهی که
مرا نمودی، من نیز در راه راست و صراط مستقیمت
که باید از آن عبور کنند می‌نشینم و پس از آن از طرف
روبرو و از طرف پشت سر، و از ناحیه راست و از
ناحیه چپ به سویشان می‌آیم و اکثریت آنها را شاکر
نخواهی یافت.»

در اینجا قوله: **وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ** به
منزله استثناء است یعنی اقلّ قلیل از آنها شاکر
می‌باشند. و در اینجا تعبیر مُخْلِصِينَ به شاکرین مبدل
شده است. و علتی برای این تبدیل نیست مگر اینکه
شاکرین همان گروه مُخْلِصِينَ هستند که شیطان را در
آنها طمع نیست و کاری از دستش برای خصوص

^۱ آیه ۱۶ و ۱۷، از سوره ۷: اعراف.

آنها بر نمی آید. و معلوم است که عمل و مکر شیطان، به فراموشی انداختن مقام ربوبیت، و دعوت به معصیت است. و برای مخلصین که به طور ملکه و به حالت استمرار، غرق دریای توجّه و ذکر خدا هستند و معصیت از آنها متحقق نمی شود، آلت برش و سلاح شیطان بر آنها کُند بوده و کارگر نمی شود.

و از چیزهایی که در میان آیات نازل در غزوه

اِخْدُ گفتار ما را تأیید می نماید، آیه ای است که بعداً

ذکر فرموده است: **إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى**

الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ

لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ^۱. «حقاً و

تحقیقاً آن کسانی از شما که در روز برخورد دو سپاه

کفر و ایمان، پشت به جنگ نمودند، فقط به سبب

بعضی از اعمال خودشان شیطان آنها را لغزانید، و هر

آینه

خداوند از آنها گذشت و مورد غفران و آمرزش

خود قرار داد، حقاً خداوند آمرزنده و بردبار است.»

این آیه اگر با گفتار خدا در آیه مورد بحث ما:

^۱ آیه ۱۵۵، از سوره ۳: آل عمران.

وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ و گفتار خدا در آیه بعدی

آن: وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ضمیمه گردد - و دانستی که

معنی و مفاد استثناء دارد - تأیید خود را بطور ابلغ

می‌رساند.

در این آیه تدبّر کن و پس از آن در تعجّب فرو

رو از گفتار کسی که گفته است: این آیه: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا

مِنْكُمْ ناظر است به آنچه روایت شده است که: شیطان

در روز غزوه احد ندا کرد: أَلَا قَدْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ «آگاه باشید

که محمد کشته شد» و این موجب سستی مؤمنین و

تفرّقشان از معرکه جنگ شد؛ و بین که چگونه کتاب

خدا را از اوج حقائقش فرو میریزند و از مستوای

معارف عالی‌اش سقوط میدهند؟!!

بنابراین آیه مورد گفتار دلالت دارد بر آنکه

عده‌ای از مؤمنین در روز احد دست از کارزار نشستند

و سستی نکردند و در برابر خدا و اوامرش کوتاهی

نورزیدند، و آنان را خداوند به نام و وصف شاکرین

ستوده است و تصدیق نموده است که شیطان به آنان

راه ندارد و مطمعی در ایشان نمی‌یابد، نه تنها در این

غزوه، بلکه این عنوان، وصف ثابت و مستقرّی است

که پیوسته با ایشان همراه است.

و لفظ شاکرین در هیچ مورد از موارد قرآن به عنوان توصیف وارد نشده است مگر در این دو آیه یعنی در آیه: **وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ**، و آیه: **وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ**. و نیز در هیچیک از این دو مورد مقدار جزا و پاداش آنها را از جهت عظمت و نفاست بیان نفرموده است.^۱

جانبازی و دلاوری علی علیه السلام در جنگ

احد

تمام تواریخ مسلم و مورد قبول عامه اتفاق دارند بر اینکه: ابوبکر در جنگ احد ابدأ زخمی و جراحاتی ندید، و او با عمر به کوه پناهنده شده، دست از جنگ شستند و محمد را مقتول پنداشتند، و عثمان به طوری فرار کرد که تا سه روز ناپدید

^۱ «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۴، ص ۳۶ تا ص ۴۰.

بود و پس از سه روز وارد مدینه شد. و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و حضرت حمزه سید الشهداء علیهما السلام و ابو دُجانة و سهل بن حنیف أنصاری بودند که قیام و اِقدام به از بین بردن و متفرّق نمودن لشکر کردند. آنان بودند که از بدء نبرد تا آخرین لحظه با پیامبر بوده و در مقابل آن حضرت جان خود را بر روی کف داشته و از بیضه اسلام و حیات رسول خدا دفاع می نمودند.

واقعی در «مغازی»، و طبری و ابن اثیر در تواریخ خود نقل کرده اند که: چون کبش کتیبه و علمدار سپاه قریش که از بنی عبد الدّار بود و نامش طَلْحَة بن ابی طَلْحَة بود در برابر سپاه اسلام ایستاد و مبارز خواست و گفت: ای أصحاب محمد شما می پندارید که خداوند ما را با شمشیرهایتان فوراً به آتش دوزخ می فرستد و شما را با شمشیرهای ما بزودی به سوی بهشت روانه می کند؟ آیا در میان شما یک نفر هست که خدا او را بزودی با شمشیر من به بهشت روانه سازد و یا مرا با شمشیر وی فوراً به دوزخ بفرستد؟!

حضرت أسد الله الغالب شیر بیشه توحید و

شجاعت امیر المؤمنین - علیه افضل صلوات
المصلین - به سوی او رفت و می گفت: آری سوگند
به خدا دست از تو بر نمی دارم تا با شمشیرم با شتاب
به سوی دوزخ بفرستم و یا تو مرا بزودی به سوی
بهشتم بفرستی! امیر المؤمنین با شمشیر پایش را قطع
کرد، مکشوف العورة بر روی زمین افتاد، و صدای
تکبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست.^۱

و آنگاه جماعتی از بنی عبد الدار یکی پس از
دیگری عَلم مشرکین را برگرفتند و امیر المؤمنین
علیه السلام همه را کشت و به دوزخ فرستاد و عَلم
آنها بر روی زمین افتاد و کسی دیگر نبود تا عَلم را
برگیرد.

ندای آسمانی: لا فتی الا علی لا سیف الا ذو

الفقار

طبری و ابن اثیر آورده اند که: چون علی بن

ابی طالب علیه السلام لواداران مشرکین را

^۱ مغازی» واقدی، طبع علمی بیروت، ج ۱، ص ۲۲۵، و «تاریخ طبری» طبع
دار المعارف مصر ج ۲، ص ۵۰۹؛ و «الکامل فی التّاریخ» طبع دار صادر - دار
بیروت، ج ۲، ص ۱۵۲.

کشت رسول خدا صلی الله علیه و آله جماعتی از
مشرکین را به وی نشان دادند و گفتند: ای علی بر آنان
حمله کن! علی علیه السلام بر آنها حمله کرد و جماعتشان
را پراکنده نمود و عمرو بن عبد الله جُمحی را کشت.
سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی کرد و
جماعتی را به علی علیه السلام نشان داد و فرمود: بر
ایشان حمله کن! امیر المؤمنین علیه السلام بر آنها حمله
کرد و جماعتشان را متفرق ساخت و شیبۀ بن مالک را
که یکی از بنی عامر بن لُوی بود کشت. در این حال
جبرئیل گفت: یا رَسُولَ اللهِ! إِنَّ هَذِهِ لَلْمَوَاسَاةُ «ای
رسول خدا! این است مواسات!»

رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: إِنَّهُ مِنِّي وَ
أَنَا مِنْهُ «او از من است و من از اویم.» جبرائیل گفت: وَ
أَنَا مِنْكُمْ «و من هم از شما هستم!» در این حال شنیدند

صدائی را کہ: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ^۲

^۱ در «قاموس» گوید: ذو الفقار با فتحه، شمشیر عاص بن منبّه است که در غزوه بدر در حال کفر کشته شد و شمشیرش به پیغمبر رسید و آن حضرت به علی داد و سیف مُفَقَّر شمشیری است که فيه حُزُوزٌ مُطْمِئِنَّةٌ عن متنه. و در «نهایه» ابن اثیر گوید: ذو الفقار اسم شمشیر پیغمبر بوده است لآنکه کان فيه حُفْرٌ صِغَارٌ حِسانٌ. و الْمُفَقَّر من السِّیُوف الّذی فيه حُزُوزٌ مُطْمِئِنَّةٌ «چون در آن حفره‌ها و فرورفتگی‌های ریز کوچکی بود نیکو. و شمشیر مُفَقَّر به آن گویند که در آن بریدگی‌ها و دندان‌هائی به شکل استخوان فقرات تعبیه شده باشد که از متن آن (صفحه آن) پائین‌تر باشد.» و در «لغت نامه دهخدا» گوید: ذو الفقار به معنی صاحب فقرات است. و فقره هر یک از مهره‌های پشت است که ستون فقرات از آن مرکب است. و گفته‌اند که چون بر پشت ذو الفقار خراشهای پست و هموار بود از این‌رو آن را ذو الفقار گفته‌اند. و آن شمشیر که از مختصات رسول خدا بود آن را در روز احد به علی بن ابی طالب علیه السلام عطا فرمود. و اینکه گمان برند که ذو الفقار دارای دو تیغه یا دو زبانه بوده است بر اصلی نیست. و در «ترجمه تاریخ طبری» در ذکر خبر غزوه احد آمده است که کافران غلبه می‌کردند و گرد مسلمانان اندر گرفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جای ایستاد و بازنگشت و خلق را می‌خواند و کس اجابت نکرد چنانچه خدای تعالی گفت: حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِی الْأَمْرِ - الْآیة. و پیغمبر صلی الله علیه و آله از جای نجنید و مردمان را بر حرب تحریص می‌کرد و علی علیه السلام اندر پیش حرب بود و کارزار می‌کرد و شمشیری که داشت بر سر کافری زد و کافر به سپر بگرفت، و خود داشت از آهن قوی، و شمشیر بشکست، امیر المؤمنین علیه السلام بازگشت و گفت: یا رسول الله حرب همی کردم و شمشیر من بشکست و شمشیر ندارم، پیغمبر صلی الله علیه و آله ذو الفقار به علی داد و گفت: خذها یا علی! علی گرفت و به حرب اندر شد، پیغمبر او را دید دلیر و کار آمد، ذو الفقار از راست و چپ و پیش و پس می‌زد و می‌کشت و پیغمبر صلوات الله علیه گفت: لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ.

حیدر کرار کو تا به گه کارزار ** از گهر لطف

او آب دهد ذو الفقار

(خاقانی)

در اینجا دهخدا ابیات بسیاری را از شعرای پارسی زبان درباره ذو الفقار آورده است. (ماده ذو الفقار - حرف ذال

^۲ «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۵۱۴، و «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۱۵۴، و

«هیچ شمشیری نیست مگر شمشیر ذو الفقار،

و هیچ جوانمردی نیست مگر مرتضی علی.»

میر خواند در کتاب «رَوْضَةُ الصِّفَا» شرح این

حدیث شریف را ذکر کرده است و پس از بیان

مفصلی در ایثار و مواسات امیر المؤمنین علیه السلام

در روز احد که تحقیقاً موجب شگفت است گفته

است:

حافظ أبو محمد بن عزیز در کتاب «معالم

العترة و النبوة» روایت کرده از مدفوع مادر قیس بن

سعد، و او از پدر خویش که از علی شنیدم که در روز

«ارشاد مفید» طبع سنگی ص ۴۵ و ص ۴۷، و أيضاً حمّوئی در «فرائد

السمطین» ج ۱، ص ۲۵۷ و ص ۲۵۸ حدیث ۱۹۸ آورده است و در حدیث

۱۹۹ این سه بیت را از اخطب خوارزم در وصف امیر المؤمنین علیه السلام

آورده است:

أَسَدُ اللَّهِ وَ سَيْفُهُ وَ قَنَاتُهُ *** كَالصَّقْرِ يَوْمَ صِيَالِهِ

وَ النَّابِ

جَاءَ النِّدَاءُ مِنَ السَّمَاءِ وَ سَيْفُهُ *** بَدَمِ الْكِمَامَةِ

يَلْحَقُ فِي التَّسْكَابِ

لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى *** إِلَّا عَلِيٌّ هَازِمِ

الْأَحْزَابِ

احد شانزده ضربت به من رسید به طوری که از اثر آن ضربتها به زمین افتادم و هر بار که افتادم^۱ مردی خوش روی و خوش بوی مرا بر پای می کرد و می گفت که: متوجه کافران شو

که در طاعت خدا و رسول اوئی و ایشان هر دو از تو راضی می باشند. و چون جنگ به آخر رسید، این حکایات را به عرض حضرت رسانیدم. آن حضرت فرمود که تو او را می شناختی؟! گفتم: نه، اَمَّا به دِحْيَه كَلْبِي مشابهت داشت. حضرت فرمود که: خدای چشم تو را روشن گرداند که آن جبرئیل بود.

محمد بن حبيب در «أمالی» آورده که: چون معظم سپاه اسلام روی به انهزام آوردند، أفواج لشکر کفر مانند موج دریا متوجه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

^۱ عبد الحليم جندی مستشار مجلس اعلای شئون اسلامیّه مصر در کتاب «الإمام جعفر الصادق» ص ۲۱ گوید: و در روز احد، - خطرترین معارک اسلام - علی در کنار رسول خدا در میان محافظان او بود، در وقتی که در معرکه به پیغمبر زخم رسید، و طبیعی بود که به او شانزده ضربه و زخم برسد که هر زخمی و ضربه ای او را به زمین می چسبانید و همان طور که سعید بن مسیب سید التّابعین می گوید: فما كان يرفعه إلا جبريل عليه السلام. و چون آتش جنگ شدت یافت و حامل رایت، مُصعب بن عمير کشته شد، رسول خدا رایت را به علی داد.

و آله شدند و از آن جمله قریب پنجاه سوار از بنی عبد مناف به نزدیک حضرت رسیده: پسران صفوان عوف و أبو الشَّعْثَاء و أبو الحَمْرَاء و شش کس دیگر از اولاد ابو سفیان؛ علی مرتضی علیه السلام این جمله را به زخم تیغ آبدار به دار البوار فرستاد.

و بعضی از صاحبان سیر نوشته‌اند که: جبرائیل پس از این به رسول خدا گفت: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذَا لِلْمُوَاسَاةِ وَ لَقَدْ عَجِبْتُ لِمُوَاسَاةِ هَذَا الْفَتَى «ای محمد این است مواسات! و من از مواسات این جوان در شگفتم!»

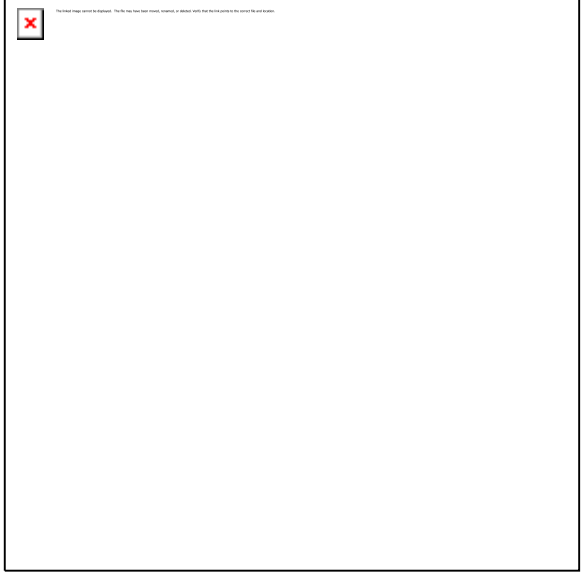
رسول خدا فرمود: إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ «من از او هستم و او از من است.» جبرائیل گفت: وَ أَنَا مِنْكُمْ «و من از شما دو نفر می‌باشم.» وَ سَمِعَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ صَوْتٌ مِنْ قِبَلِ السَّمَاءِ وَ لَا يَرَى شَخْصٌ الصَّارِحِ يَنَادِي مِرَارًا: لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ «و در آن روز کراراً از سوی آسمان شنیده شد صدائی بدون آنکه صدا کننده دیده شود که فریاد می‌زد: جوانمردی نیست مگر علی، و شمشیری نیست مگر ذو الفقار.» از رسول

خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: آن صدا زننده چه

کسی بود؟! فرمود: جبرائیل بود

تمثال ذو الفقار مرتضى على أمير المؤمنين عليه

السلام



آنگاه صاحب «أمالی»: محمد بن حبيب گفته

است: این خبر را جمعی از محدثین روایت کرده‌اند و از

أخبار مشهوره است و من بر برخی از نسخه‌های کتاب

«مغازی» محمد بن اسحق برخورد کردم و بعضی از آنان

را از ذکر این حدیث خالی دیدم، و از استاد و شیخ

خودم عبد الوهّاب (رحمه الله) از این خبر سؤال کردم،

در پاسخ گفت: این خبر صحیح است. گفتم: پس چرا

در کتب صحاح نیست؟ گفت: أَوْ كُلِّ مَا كَانَ صَحِيحًا

يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ كُتُبُ الصَّحاحِ مِنَ الْخَيْرِ؟^۱ «مگر کتب

صحاح مشتمل بر جمیع خبرهای صحیحه است؟»

و از اینجا معلوم می‌شود که: آنچه در «سیره

حلبیه» از ابو العباس ابن تیمیه نقل کرده است که:

این حدیث کذب است^۲، چقدر بی‌انصافی و خروج

از جاده حقیقت است. أمّا از ابن تیمیه که دشمن

سرسخت امیر المؤمنین علیه السلام است، و در

رذالت و خباثت در زمره ناصبان به شمار می‌رود و

^۱ «روضه الصفا» طبع سنگی، جلد دوم، در واقعه غزوه احد، و نیز خواند میر در «حبيب السیر» جلد اول ۱، ص ۳۴۵ آورده است.

^۲ «سیره حلبیه» تصنیف علی بن برهان الدین حلبی شافعی، ج ۲، ص ۲۴۹.

حکایات و اخبار صحیحہ را منکر می‌شود و به محامل بعیدہ حمل می‌کند و در هر جا کہ حدیثی و خبری در فضیلت شاه اولیاء رسیدہ باشد دامن عناد و لجاج و خصومت بر کمر می‌بندد، جای تعجب نیست. شگفت از بعضی پیروان اوست کہ با وجود اطلاع و سبب دانش چگونه علی العمیاً کلام وی را می‌پذیرند و بدون تحقیق، حِفْظاً لِّلْسَلْفِ، در کتب خود آورده تصدیق می‌نمایند.

در جنگ احد امیر المؤمنین علیہ السلام حامل

رایت و لواء بود

ما اینک در اینجا گفتار شیخ مفید (رضوان اللہ علیہ) را در کتاب «ارشاد» می‌آوریم تا درجہ کمال و مجاہدہ امیر المؤمنین علیہ السلام در این غزوہ، و نیز نزول جبرائیل و آوردن خبر لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ را بر پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ معلوم شود. مفید می‌فرماید: رایت جنگ رسول خدا در روز اُحُد به دست امیر المؤمنین علیہ السلام بود، همانند روز غزوہ بدر، و سپس در اُحُد لواء ہم به امیر المؤمنین علیہ السلام سپردہ شد. و

بنابر این هم وی صاحب رایت بود و هم صاحب

لِوَاءٍ^۱. و در این غزوه نیز همانند غزوه بدر بدون هیچ

^۱ در «مجمع البحرين» طبع سنگی ص ۷۶ در ماده لَوَا گوید: اللوایة پرچم بزرگ است و لواء، از آن کوچکتر است و عرب لَوَاء را در جای شهرت قرار می‌دهد. و از این قبیل است قول رسول خدا صلی الله علیه و آله لَوَاء الْحَمْد بیدی، یعنی او به حمد خداوند در روز قیامت متفرّد است و در میان خلائق بدان اشتها دارد. و در ماده رَوَا در ص ۳۹ گوید: و رایت پرچم بزرگ است و لَوَاء از آن کوچکتر است و رایت همان پرچمی است که صاحب اختیار صحنه کارزار آن را در اختیار دارد و بر آن کارزار می‌کند و جنگجویان به سوی آن می‌گرایند. و لواء علامت کبکبه و حشمت امیر است. هر جا امیر برود لواء هم با او می‌گردد. و در حدیث عنوان رایت آمده است و آن عبارت است از قلاده‌ای که بر گردن غلام فراری می‌گذارند تا شناخته شود او فرار کرده است. و در «لسان العرب» ج ۱۴، ص ۳۵۱ گوید: رایت، عَلم است و عرب آن را با همزه نمی‌خواند و جمعش رایات و رای است و اصل آن همزه است - تا اینکه گوید: در حدیث خبیر وارد است: سَاعَطَى الرَّأْيَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ: که مراد عَلم است، گفته می‌شود: رِيَّتُ الرَّأْيَةَ یعنی رکزتها. و ابن سیده گوید: أَرَأَيْتُ الرَّأْيَةَ یعنی رکزتها (رایت را به زمین محکم کوبیدم). و در حدیث آمده است: الدِّينُ رَايَةٌ اللهُ فِي الْأَرْضِ يَجْعَلُهَا فِي عُنُقِ مَنْ أَدَّلَهُ. و ابن اثیر گوید: رایت، آهنی دائره‌ای شکل است به قدر گردن که بر گرد آن می‌نهند. و در ج ۱۵، ص ۲۶۶ گوید: لواء مراد لواء امیر است و ممدود است، و لواء عَلم است و جمعش أَلْوِيَّةُ و أَلْوِيَّاتُ - تا آنکه گوید: لواء رایت است و آن را نگه نمی‌دارد مگر سرلشگر، و در حدیث آمده است: لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، یعنی علامتی که با آن در میان مردم شناخته می‌شود. چون گذاردن لَوَاء، برای شهرت مکان رئیس است.

و جوهری در «صحاح اللغة» در ماده لَوِي آورده است: " و لواء الأمير ممدودٌ." و شاعر گفته است:

غَدَاةٌ تَسَايَلَتْ مِنْ كُلِّ أَوْبٍ ** كِتَابُ عَاقِدِينَ

لَهُمْ لَوَايَا

، و آن (یعنی لَوَايَا بجای لَوَاء) لغت بعضی از عرب است، می‌گویند: "احتمیت احتمالاً." (بجای احتمالاً). و در ماده رَوِي آورده است: و الرَّأْيَةُ: العَلم. انتهى. و در غزوه احد رایت به دست امیر المؤمنین بود و لَوَاءِ مهاجرین به دست

تفاوت، فتح و ظفر از آن حضرت بود. و حُسن بلاء و امتحان و صبر و ثبات قدم در وقتی که قدمهای غیر او متزلزل شد، نیز اختصاص به او داشت. و مشکلات و رنجهایی را که در حفظ رسول الله صلی الله علیه و آله متحمّل شد برای هیچ یک از اهل اسلام نبود. و خداوند به شمشیرش رؤسای اهل شرک و ضلالت را کشت، و

غم و غصّه وارد بر پیامبرش صلی الله علیه و آله را با دست او از بین برد و به فضل و فضیلت او در آن مقام خطیر، جبرائیل علیه السلام در میان فرشتگان زمین و آسمان لب گشود و ندا در داد. و پیامبر هدایت صلی الله علیه و آله از مزایا و خصوصیات وی که در ملازمت و جهاد عظیم و اتّصال و اختصاص او با وی داشت و از عامّه مردم پنهان بود پرده برداشت.

از این باب است آنچه را که یحیی بن عماره، از

حسن بن موسی بن ریاح مولی الأنصار، از أبو البختری

مصعب بن عمیر، و لواء جمیع انصار به دست سعد بن عبادة. و چون مصعب کشته شد رسول خدا لوای مهاجرین را هم به علی علیه السلام سپرد و از آن پس هم صاحب لواء بود و هم صاحب رایّت.

قرشی روایت کرده است که او گفت: رایت و لواء
قُریش هر دو به دست قُصَيِّ بْنِ كِلَابٍ بود. سپس
پیوسته رایت در دست فرزندان عبد المطلب بود و
کسانی از ایشان که در جنگها حاضر بودند آن را حمل
می کردند تا اینکه خداوند پیغمبرش را برانگیخت و
رایت قریش و غیر قریش به پیغمبر اکرم رسید، و آن
حضرت آن را در بنی هاشم نهاد و در غزوه وَدَّان که
اولین غزوه‌ای است در اسلام که با پیغمبر اکرم صلی
الله علیه و آله رایت حمل شد آن را به علی بن ابی طالب
علیه السلام عطا فرمود. از آن به بعد در بقیه مشاهد، از
بَدْر که آن را (بَطْشَةُ الْكَبْرَى) گویند و در روز اُحُد،
رایت به دست او بود.

اما لواء (که کوچکتر از رایت است) در آن
هنگام در دست بنی عبد الدار بود، و رسول خدا آن
را به مُصْعَبِ بْنِ عُمَيْرٍ عطا کرد و او شهید شد و لواء
از دستش افتاد، در این وقت قبائل مختلفی آرزوی
حمل آن را کردند، امّا رسول الله صلی الله علیه و آله
آن را هم گرفت و به علی بن ابی طالب علیه السلام

داد^۱؛ و بنابراین در آن روز هم رایت و هم لواء برای او جمع شد، و از آن به بعد تا به امروز هر دو در بنی هاشم بماند.

در اینجا شیخ مفید (رضوان الله علیه) فصلی را مستقلاً در مزایا و اختصاصات جهاد عظیم امیر المؤمنین علیه السلام در غزوه احد منعقد نموده و گفته است:

فصلٌ مُفَضَّلٌ بن عبد الله، از سَمَاك، از عِكَرْمَه، از

عبد الله بن عباس روایت کرده است که او گفت: امیر

المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام چهار چیز دارد

که برای احدی

^۱ در «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع قم، ج ۱، ص ۱۹۲ گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله لواء مهاجرین را به علی علیه السلام و لواء انصار را به سعد بن عبادة داد، و خود در حالی که دو زره پوشیده بود در زیر لواء انصار نشست.

از امت پیغمبر نیست: هُوَ أَوَّلُ عَرَبِيٍّ وَ عَجَمِيٍّ صَلَّى
 مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ صَاحِبُ لِيَاثِهِ
 فِي كُلِّ زَحْفٍ، وَ هُوَ الَّذِي ثَبَّتَ مَعَهُ يَوْمَ الْمِهْرَاسِ يَعْنِي
 يَوْمَ أَحَدٍ وَ فَرَّ النَّاسُ، وَ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُ قَبْرَهُ «او اولین
 مردی است از عرب و عجم که با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَ آلِهِ نماز گزارده است، و اوست صاحب لویای او
 در هر جنگ^۱، و اوست کسی که در روز مِهْرَاسِ^۲ یعنی
 در روز غزوه احد ثابت ماند و همه مردم فرار کردند، و
 اوست کسی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را در داخل
 قبر نهاد.»

زَيْدُ بْنُ وَهَبٍ جُهَنِيٌّ، از أَحْمَدُ بْنُ عَمَّارٍ، از شَرِيكَ،

^۱ ابن کثیر دمشقی در «البدایة و النّهایة» ج ۴، ص ۲۰ گوید: از ابن اسحق روایت است که در روز احد ابتداءً لواء به دست علی بن ابی طالب علیه السلام بود، اما چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دید لواء مشرکین با بنی عبد الدار است فرمود: نحن أحقّ بالوفاء منهم، «ما در وفا نمودن سزاوارتر از مشرکین می‌باشیم». فلهدذا لواء را از علی بن ابی طالب علیه السلام گرفت و به مصعب بن عمیر که از بنی عبد الدار بود سپرد و چون مصعب کشته شد، باز رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لواء را به علی بن ابی طالب علیه السلام سپردند. و داستان لواداری امیر المؤمنین علیه السلام را در روز احد، ابن هشام در «سیره» ج ۳، ص ۵۹۲ ذکر نموده است.

^۲ مِهْرَاسِ ابی است در احد و به همین مناسبت وقعه احد را وقعه مِهْرَاسِ نامند.

از عثمان بن مغیره، از زید بن وهب روایت کرده است که او گفت: ما روزی عبد الله بن مسعود را سرحال و با نشاط یافتیم و به او گفتیم: ما تمنا داریم از روز اُحد و کیفیت آن برای ما بیان کنی! گفت: آری. و شروع کرد به بیان آن تا رسید به موقع جنگ و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای نبرد به سوی کفار با اسم خدا بیرون روید، و ما بیرون شدیم و در مقابل کفار صف طولانی کشیدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گردنه کوه (شَعْبِ جَبَل) پنجاه نفر از انصار را به ریاست مردی از آنها گماشت و گفت: لَا تَبْرَحُوا مِنْ مَكَانِكُمْ هَذَا وَ لَوْ قُتِلْنَا عَنْ آخِرِنَا، فَإِنَّمَا نُؤْتِي مِنْ مَوْضِعِكُمْ هَذَا. «از اینجا که این مکان شماست بجای دگر نروید اگرچه تمام ما یکسره تا آخرین فرد کشته شویم، چرا که دشمن به ما فقط از این موضع می تواند حمله کند.»

أبو سفیان صخر بن حرب در برابر این گروه،

خالد بن ولید را گماشت، و لواء کفار

قریش در میان طائفه بنی عبد الدار بود و لوای
مشرکین با پنجاه نفر به دست طلحة بن ابی طلحة
بود که به او کَبْش کتیبه (قوچ جنگی سپاه) می گفتند.
رسول خدا صلی الله علیه و آله لواء مهاجرین
را به علی بن ابی طالب علیه السلام داد و خودش
آمد تا در زیر لوای انصار توقف فرمود. و ابو سفیان
به نزد لواداران کفار قریش آمد و گفت: ای لواداران
شما می دانید که در هر جنگی حمله به جماعت از
سوی لوای آنها می شود و در روز غزوه بدر هم که
شما بنی عبد الدار لوا را در دست داشتید، از ناحیه
لوائتان به شما حمله ور شدند، بنابراین اگر در خود
فتور و ضعفی از جهت نگهداری لواء می بینید لواء را
به ما بسپارید تا شما را از نگهداری آن کفایت نمائیم.
طلحة بن ابی طلحة به غضب درآمد و گفت:
آیا به ما چنین نسبتی می دهی؟ سوگند به خدا که در
زیر همین لواء آنها را در آبگیرهای مرگ وارد سازم.^۱

^۱ چون در عبارت طبع سنگی از «ارشاد» و الله لأوردنکم بها الیوم حیاض
الموت با ضمیر جمع مخاطب بود و ظاهراً اشتباه به نظر می رسید ما از روی
عبارت طبع حروفی ص ۷۳ که با ضمیر جمع مغایب ضبط شده بود، ترجمه
نمودیم.

ابن مسعود می‌گوید: این طلحه که قوچ جنگی لشکر کفار بود به پیش آمد و علی ابن ابی طالب علیه السلام نیز به پیش آمد و گفت: کیستی تو؟! گفت: من طلحة بن ابی طلحه‌ام، من کبش کتیبه‌ام! پس بگو بدانم تو کیستی؟! گفت من علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب می‌باشم. در این حال به هم نزدیک شدند و فقط دو ضربه در میانشان ردّ و بدل شد که ناگاه علی بن ابی طالب علیه السلام ضربه‌ای در جلوی سر او زد که چشمش بیرون پرید و چنان فریادی زد که مانند آن شنیده نشده بود و لواء از دستش بر روی زمین افتاد. برادرش مصعب لواء را برداشت و عاصم بن ثابت با تیری وی را هدف ساخت و کشت، برادر دیگرش عثمان لواء را گرفت و عاصم نیز او را با تیری کشت. در این حال غلامی داشتند به نام صواب، که شدیدترین مردم در عناد و لجاج و پیکار بود. او لواء را برداشت که علی علیه السلام دستش را قطع نمود، او لواء را با دست چپ گرفت علی علیه السلام آن دست را نیز قطع کرد، لواء را بر سینه گرفت و با دست

مقطوع نگه داشت که علی علیه السلام بر فرقش زد و به روی زمین سقوط کرد و لشکر کفار هزیمت کردند و مسلمین برای جمع‌آوری غنایم روی آوردند. و چون افرادی که رسول خدا در گردنه کوه گذارده بودند دیدند که مردم به سوی جمع‌آوری غنایم می‌روند گفتند: اینها مشغول جمع کردن غنیمت هستند و ما اینجا هستیم؟! به عبد الله بن عمر [و] بن حزم که رئیسشان بود گفتند: ما می‌خواهیم مانند سایر مردم به گردآوری غنیمت پردازیم.

خالی کردن سنگر و حمله خالد بن ولید

عبد الله گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر فرموده است از این مکان تجاوز نکنم و به جای دگر نروم. گفتند: رسول خدا که به تو چنین امری کرده است چون نمی‌دانسته است که کار جنگ بدین جا منتهی می‌شود و اینک که می‌بینی ظفر با مسلمین است معنی ندارد ما اینجا بمانیم. فلذا حرکت نموده و به سوی گردآوری غنیمت شتافتند و عبد الله را تنها گذاردند. عبد الله در جای خود ماند و خالد بن ولید از گردنه به وی حمله کرد و او را

کشت و سپس از ناحیه پشت سر رسول خدا وارد شد. رسول خدا را با جمع قلیلی از اصحابش مشاهده کرد. در این حال به همراهان خود گفت:

بگیرید! این همان مردی است که شما در طلب او هستید، اینک هر چه می خواهید بر سر او بیاورید!

سواران همراه خالد بن ولید با یک صف واحد، مانند حمله مرد واحد به پیامبر حمله ور شدند با زدن شمشیر و پراندن تیر و کوبیدن نیزه و افکندن سنگ. و یاران پیامبر در حال دفاع از آن حضرت برآمدند تا هفتاد تن از آنها کشته شدند و بقیه فرار کردند، و امیر المؤمنین علیه السلام و ابو دُجانة و سهل بن حنیف ثابت بماندند و از پیغمبر اکرم دفاع می نمودند و گروه مشرکین رو به فزونی گذارد.

در این حال که از شدت مصائب و واردات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حال اغمء به او دست داده بود چشمان خود را گشود و فرمود: یا علی! مردم چه شدند؟ علی علیه السلام عرض کرد: نَقَضُوا الْعَهْدَ

وَوَلَّوْا الدُّبْرَ «پیمان شکستند و پشت کرده رو به فرار نهادند.» رسول خدا فرمود: اینک شرّ این دسته را

که دارند به من حمله می کنند از من کفایت کن!
أمیر المؤمنین علیه السلام به آنها حمله نمود و ایشان
را متفرّق کرد و به سوی رسول خدا باز آمد. در این
حال دسته‌ای دیگر به رسول خدا حمله کردند از
ناحیه دیگری. أمیر المؤمنین علیه السلام به آنها نیز
حمله‌ور شد و همه را پراکنده ساخت. در این
حملات فقط أبو دجانة و سهل بن حنیف بودند که
بر سر پیغمبر اکرم ایستاده بودند و بر دست هر کدام
شمشیری بود که از آن حضرت دفاع می کردند.

از اصحابی که فرار کرده بودند چهارده تن به
سوی او برگشتند که از آنها طلحة بن عبید الله و عاصم
بن ثابت بودند؛ و بقیه به بالای کوه رفته بودند. در این
حال صدائی در مدینه زده شد که: قُتِلَ رَسُولُ اللَّهِ
«رسول خدا کشته شد.» در این حال دلها از جای خود
کنده شد و فراریان متحیر بهمانند، نمی دانستند چه
کنند، و به راست و چپ می رفتند. هند دختر عُبَّه برای
وحشی مزدی قرار داده بود که چنانچه رسول خدا و یا
أمیر المؤمنین و یا حمزة بن عبد المطلب علیه السلام را
به قتل برساند آن مزد را به او بدهد.

وَحْشَى گفته بود: أُمَّا مُحَمَّد، مرا به وی دسترس نیست چون یارانش گرداگرد او می چرخند. و أُمَّا عَلی، در موقع کارزار از گرگ بیشتر مواظب خود است که بر وی کمین نکنند. و أُمَّا حمزه، من به او امیدمندم، زیرا چون خشمگین شود جلوی خود را نمی بیند. و حمزه در روز اَحُد برای خود نشانی از پر شتر مرغ بر سینه داشت.^۱

وحشی در پای درختی در کمین وی نشست. حمزه او را دید و شمشیری حوالت کرد که خطا رفت. وحشی می گوید: من فوراً حربه خودم را تکان دادم تا همین که جای مناسبی یافتم پرتاب کردم، در اربیه او (کشران که به شکم پیوسته

^۱ واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۵۹ گوید: چهار نفر از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جنگها بر خودشان نشانه و علامتی می بستند: یکی از آنها ابو دُجانة است که بر سرش دستمال قرمز می بست، و اقوام او می دانستند وقتی که او این دستمال را می بندد، خوب کارزار می کند. و علی امیر المؤمنین علیه السلام نشانه‌ای از پشم سفید بر خود می بست، و زبیر دستمال زرد بر سر می بست. و حمزه با پر شتر مرغ علامت می نهاد.

است) وارد آمد و نفوذ کرد. من حمزه را رها کردم تا همین که سرد شد، بسوی او رفتم و حربه‌ام را برگرفتم در حالی که همه مسلمین در فرار بوده و توجّهی به من و حمزه نداشتند. و هِنْد بر جنازه حمزه آمد و امر کرد به شکافتن شکمش و بریدن جگرش و مُثله نمودن او. پس دو گوش و بینی‌اش را بریدند و او را مثله نمودند^۱ و رسول خدا صلّی الله علیه و آله از توجّه به حمزه مشغول بود و نمیدانست چه بر سر حمزه آمده است؟

پایداری امیر المؤمنین علیه السلام و ابو دجانه

و دفاع آنها از جان پیامبر (ص)

راوی حدیث که زید بن وهب است می‌گوید: من به ابن مسعود گفتم: در آن حال همه مردم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله گریختند و غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو دجانه و سهل بن حنیف با او کسی نبود؟!

^۱ در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل آیه ۱۲۲ از سوره آل عمران روایتی را از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که در قسمتی از آن آمده است: وحشی گفت ... پس شکمش را شکافتم و جگرش را برگرفته و آن را به نزد هند بردم ... پس هند به سوی حمزه آمد و مذاکیر و گوشها و دست و پای او را قطع نمود.

ابن مسعود گفت: همه مردم گریختند و غیر

از علی بن ابی طالب علیه السلام به تنهایی، با او کسی نبود! سپس به سوی رسول خدا چند نفری بازگشتند که اوّل آنها عاصم بن ثابت و ابو دُجانة و سهل بن حنّیف بودند و به ایشان طلحة بن عبید الله ملحق شد^۱.

من به ابن مسعود گفتم: وَ أَيْنَ كَانَ أَبُو بَكْرٍ وَ

عُمَرُ؟! «أبو بكر و عمر کجا بودند؟» گفت: از زمره آنان

بودند که از رسول خدا دور شده بودند. گفتم: وَ أَيْنَ

كَانَ عُمَانُ؟! «عثمان

^۱ در «إعلام الوری»، ص ۹۱ آورده است که در غزوه احد مجموعاً از مسلمین هفتاد نفر کشته شدند، چهار نفر آنها از مهاجرین بودند: حمزة بن عبد المطلب، و عبد الله بن جحش، و مصعب بن عمیر، و شماس بن عثمان بن شرید، و بقیّه آنها از انصار بودند. ابی بن خلف که از مشرکین سرسخت بود در حال سواره به رسول الله حمله کرد و می گفت: این ابن ابی کبشه است. بُو بدنبک، لانجوتُ إنْ نجوتُ «ای محمد به گناهت اعتراف کن! من نجات نیابم اگر تو از دست من نجات بیابی». و رسول خدا میان دو نفر از اصحابش: حارث بن صمّة و سهل بن حنیف بوده و بر آن دو تکیه کرده بودند. ابی بن خلف به رسول الله حمله کرد، مصعب بن عمیر خود را سپر رسول الله قرار داد، ابی نیزه ای به مصعب زد و او را کشت. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله عنزه ای را که در دست سهل بن حنیف بود گرفته و در گریبان ابی پرتاب کردند که مانند صدای گاو نعره می کشید تا هلاک شد (عنزة کوتاه تر از نیزه و بلندتر از عصاست و در انتهای آن سر نیزه می باشد).

کجا بود؟! گفت: بعد از سه روز از این واقعه برگشت^۱ و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: لَقَدْ ذَهَبْتَ فِيهَا عَرِيضَةً^۲ «تو در این غزوه فرار و اسعی کردی!» من گفتم: تو ای ابن مسعود کجا بودی؟! گفت: من هم از زمره دورشدگان بودم. گفتم: اگر تو خود حاضر نبودی این مطالب را چه کسی برای تو بیان کرد؟! گفت: عاصم و سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ.

من به ابن مسعود گفتم: ثبات علی علیه السلام در آن روز عجیب است. گفت: اگر تو تعجب کنی جا دارد، عجیب آن است که ملائکه از کار علی به عجب افتادند. مگر نمی دانی که جبرائیل در آن روز وقتی می خواست به آسمان صعود کند گفت: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ، وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ.

گفتم: از کجا دانسته شد که: این سخن از

^۱ دست از جنگ برداشتن و هزیمت عمر و ابو بکر و فرار عثمان را تا سه روز، خواندمیر «حبيب السیر» مجلد الاول، ص ۳۴۶ آورده است؛ و نیز میرخواند با مختصر تفاوتی در «روضه الصفا» ذکر کرده است.

^۲ ابن اثیر در «نهایة» ج ۳، ص ۲۱۰ آورده است که عریض در اینجا به معنی واسع است و گفتار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که لَقَدْ ذَهَبْتَ فِيهَا عَرِيضَةً: ای واسعة. این سخن را رسول خدا به منزه زمین فرمود.

جبرائیل است؟! گفت: مردم صدای صیحه زننده‌ای را از آسمان شنیدند که بدین گفتار صدا بلند کرده بود، چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند، فرمود: آن جبرائیل بوده است.

و در حدیث عِمْرانُ بْنُ حَاصِنٍ آمده است که:

چون در روز احد مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرار کردند علی علیه السلام با شمشیر حمایل کرده آمد و در برابر رسول خدا ایستاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله سرش را به سوی او بالا کرده و گفت: مَا بِأَلِكْ لَمْ تَفِرَّ مَعَ النَّاسِ؟! «اندیشه‌ات چه بوده است که با مردم فرار نکردی؟» علی علیه السلام گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ اِرْجِعْ كَافِرًا بَعْدَ إِسْلَامِي؟! «من پس از اسلام خودم آیا به کفر بازگشت کنم؟!» و رسول خدا اشاره فرمود به او قومی را از کفار که از کوه پائین می‌آمدند، علی علیه السلام بر ایشان حمله کرد و آنان را فراری داد. سپس رسول خدا به او قومی دیگر را نشان داد، علی علیه السلام آنها را هم فراری داد و پس از آن قومی دگر

^۱ این مطلب را نیز در «روضه الصفا» آورده است.

به آنها هم حمله کرد و آنان را به هزیمت داد.

جبرائیل به سوی پیامبر آمد و گفت یا رَسُولَ اللَّهِ! لَقَدْ

عَجِبْتَ الْمَلَائِكَةَ وَ عَجِبْنَا مَعَهَا مِنْ حُسْنِ مُوَاسَاةِ عَلِيٍّ

لَكَ بِنَفْسِهِ! «ای رسول خدا، فرشتگان به شگفت آمدند

و ما هم با آنها به شگفت آمدیم از حُسْنِ مواساتی که

علی با نفس خود درباره تو کرد.»

رسول خدا فرمود: وَ مَا يَمْنَعُهُ مِنْ هَذَا وَ هُوَ مِنِّي

وَ أَنَا مِنْهُ «چه چیز از این مقام و درجه علی جلوگیری

می شود در حالی که او از من است و من از او هستم؟!»

جبرائیل گفت: یا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَنَا مِنْكُمْ. «من هم از شما

دو نفر هستم؟!»

امیر المؤمنین علیه السلام به تنهایی کتیبه‌ها را

منهزم ساخت

و حَكَمُ بْنُ ظَهیر، از سُدی، از ابو مالک، از ابن

عباس روایت کرده است که: طلحة بن ابی طلحة در آن

روز خارج شده و در میان دو صف ایستاد و ندا کرد:

یا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ! إِنَّكُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعَجِّلُنَا

بِسُيُوفِكُمْ إِلَى النَّارِ، وَنُعَجِّلُكُمْ^۱ بِسُيُوفِنَا إِلَى الْجَنَّةِ، فَأَيْكُمْ

يَبْرُزُ إِلَيَّ؟! «ای اصحاب محمد، شما گمان می کنید

خداوند با شمشیرهای شما ما را با شتاب به آتش

می فرستد، و ما با شمشیرهایمان شما را شتابان به سوی

بهشت می فرستیم، اینک کیست از شما به سمت من

آید؟!»

أمیر المؤمنین علیه السلام به سوی او رفت و

گفت: سوگند به خدا دست از تو بر نمی دارم تا با

شمشیرم تو را به سوی آتش بفرستم. دو ضربه ردّ و

بدل شد که علی علیه السلام با شمشیر دو پای او را قطع

کرد و او به روی زمین افتاد و علی رفت که او را بکشد،

او به آن حضرت گفت: انشُدك الله - يا بن عمّ (العمّ -

خ ل -) وَ الرَّحِمَ! «ای پسر عمویم، تو را به خداوند و

حق خویشاوندی قسم می دهم که دست از من بداری.»

حضرت دست برداشت و به موقف خود بازگشت.

مسلمین به حضرتش گفتند: چرا کار او را

^۱ در بعضی از نسخ «ارشاد» يُعَجِّلُكُمْ دارد، و (خداوند) با شمشیرهای ما شما را شتابان به بهشت می فرستد. (و این موافق آن چیزی است که در صفحه

۳۰ از طبری و ابن اثیر نقل شده است.)

تمام نکردی؟ حضرت گفت: مرا به خدا و حق رحمت سوگند داد و قسم به خدا پس از این ضربه من دیگر زندگی نخواهد کرد. در همان مصرع، طلحه جان داد، و بشارت به پیامبر دادند و خوشحال شد^۱ و

گفت: این کبش کتیبه بود^۲ یعنی سر لشکر وحید).

و محمد بن مروان، از عماره، از عکرمه روایت کرده است که گفت: شنیدم از علی علیه السلام که می گفت: چون در روز احد مردم از پیامبر دست برداشته و همگی منهزم شدند، غصه و جزعی

^۱ ابن هشام در سیره خود، ج ۳، ص ۵۹۳ این داستان را بتمامه و کماله ذکر کرده است و گفته است: در روز احد چون نائره جنگ بالا گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در زیر لوای انصار نشسته بودند، و فرستادند نزد علی بن ابی طالب علیه السلام که رایت را پیش بیاور. امیر المؤمنین علیه السلام رایت را پیش آورده و گفتند: منم أبو القُصم و یا أبو القُصم. ابو سعد طلحه بن ابی طلحه فریاد زد- در حالی که صاحب لوای مشرکین بود- که ای أبو القُصم نیازی به مبارزه داری؟! گفت: آری. و آنگاه شروع کردند به ضربه زدن تا آخر داستان را که ذکر شد با قدری تفاوت آورده است.

^۲، در «نهایه» ابن اثیر گوید: کتیبه به معنی قسمت معظمی از لشکر است. در ج ۴، ص ۱۴۸ گوید: و در حدیث سقیفه وارد است: نحن أنصار الله و کتیبه الاسلام، و جمعش کتائب است- انتهى. و کبش در لغت به معنای سید و سالار آمده است، بنابر این کبش کتیبه را باید به معنی تنها فرمانده سپاه و سرلشگر گرفت.

مرا فرا گرفت که در من سابقه نداشت به طوری که نمی‌توانستم خویشتن داری کنم و من پیش روی پیغمبر بودم و در برابر او شمشیر می‌زدم. در این حال بازگشتم که او را بجویم اما وی را نیافتم. با خود گفتم: پیغمبر که اهل فرار نیست و من او را در میان کشتگان ندیده‌ام. پنداشتم که او از میان ما به آسمان صعود کرده است. در این صورت غلاف شمشیرم را شکستم و با خود گفتم: با این شمشیر برای دفاع از پیامبر و آئین او جنگ می‌کنم تا کشته شوم. و بر قوم حمله می‌کردم، ایشان از دور و بر من فرار می‌کردند و راه را برای من باز کردند که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله با حالت غش بر روی زمین افتاده است.

بر بالای سرش ایستادم نگاهی به من نمود و

گفت: مَا مَنَعَ النَّاسَ يَا عَلِيَّ «چرا مردم دست از جنگ

برداشته‌اند ای علی؟!» عرض کردم: كَفَرُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ

وَوَلَّوْا الدَّبْرَ مِنَ الْعَدُوِّ وَ أَسْلَمُوا! «کافر شدند ای

رسول خدا، و به دشمن پشت کردند و تو را تسلیم

دشمن نمودند!»^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله نظری فرمود به

سوی کتیبه‌ای از لشکر که به سمت او روان بود،

^۱ این قضیه را نیز در «روضه الصفا» با مختصر تغییری در عبارت ذکر کرده است.

گفت: ای علی این کتیبه را از من بگردان! من به آن کتیبه حمله ور شدم و از راست و چپ زیر تیغ گرفتم تا پشت کردند و رفتند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: أَمَا تَسْمَعُ يَا عَلِيُّ مَدِيحِكَ فِي السَّمَاءِ، إِنَّ مَلَكًا يَقَالُ لَهَا رِضْوَانٌ يَنَادِي: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ، وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ؟! «آیا مدح خودت را در آسمان نشنیدی ای علی که فرشته‌ای که به او رضوان گفته می‌شود ندا در می‌دهد: شمشیر کوبنده‌ای نیست مگر ذو الفقار و جوانمردی نیست مگر علی؟!» من از شدت سرور گریستم و حمد و سپاس خداوند سبحانه را بر این نعمت گزاردم.

و حسن بن عرفه از عماره بن محمد، از سعد بن طریف، از حضرت ابا جعفر: محمد بن علی علیهما السلام، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: نَادَى مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ يَوْمَ أَحُدٍ: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ، وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ. «ملکی در روز احد در آسمان ندا می‌کرد: شمشیری همچون ذو الفقار نیست، و جوانمردی همچون علی نیست.»^۱

^۱ ابن هشام در «سیره» ج ۳، ص ۶۱۵ گوید: بعضی از اهل علم از ابن ابی

و نظیر این حدیث را ابراهیم بن محمد بن میمون، از عمرو بن ثابت، از محمد بن عبید الله بن ابی رافع، از پدرش، از جدش روایت کرده است که قَالَ: مَا زِلْنَا نَسْمَعُ اصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُونَ: نَادَى فِي يَوْمِ أَحَدٍ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ. «می‌گفت: ما همیشه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شنیدیم که می‌گفتند: منادی در روز احد از آسمان ندا داد: شمشیری نیست مگر ذو الفقار و جوانمردی نیست مگر علی.»

و سَلَامُ بْنُ مَسْكِينٍ، از قتاده، از سعید بن مسیب روایت نموده است که گفت: لَوْ رَأَيْتَ مَقَامَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ أَحَدٍ لَوَجَدْتَهُ قَائِمًا عَلَى مَيْمَنَةِ رَسُولِ اللَّهِ يَذُبُّ عَنْهُ بِالسَّيْفِ وَ قَدْ وُلَّى غَيْرَهُ الْأَدْبَارَ. «اگر بر مقام و موقعیت علی علیه السلام در روز احد نظری بیفکنی او را در سمت راست رسول خدا خواهی یافت که با شمشیرش مردم را از پیامبر دور

نجیح روایت کرده‌اند که منادی در روز احد ندا داد: لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا على.

می‌کند در حالی که غیر از علی همه فرار کرده بودند.»

و حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو عبیده، از ابو عبد الله جعفر بن محمد، از پدرش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: بر پا دارندگان لویای مشرکین در روز احد مجموعاً نه نفر بودند که همگی آنها را علی بن ابی طالب علیه السلام کشت و سپاهیان منهزم شدند، و طائفه بنی مخزوم به تنگ آمدند و علی علیه السلام در آن روز ایشان را رسوا ساخت. و علی علیه السلام حکم بن اخنس مبارزه کرد و او را با شمشیر زد و پایش را از میان ران قطع کرد و از آن ضربه هلاک شد. و چون مسلمین آن جولان معروف را دادند امیه بن ابی حذیفه بن مغیره در حالی که زره بر تن داشت جلو آمد و می‌گفت: یَوْمٌ بِيَوْمِ بَدْرٍ «این روز برای تلافی روز بدر است.» مردی از مسلمین متعرض او شد، امیه آن مرد را کشت، و علی بن ابی طالب به قصد امیه رفت و با شمشیر به فرق سرش کوفت اما شمشیر در سطح کلاه خود او نشست و امیه با

شمشیرش بر امیر المؤمنین علیه السلام ضربتی وارد کرد که آن حضرت با سپر خود گرفت، و آن ضربه او نیز در سپر امیر المؤمنین علیه السلام نشست^۱.

امیر المؤمنین علیه السلام شمشیرش را از کلاه خود او بیرون کشید و او هم شمشیرش را از سپر حضرت خلاص کرد و بعداً با همدیگر به نزاع پرداختند. علی علیه السلام می گوید: در این میان نگاه من افتاد بر شکافی که در زره او در زیر بغلش بود، از همان شکاف شمشیر زدم و او را کشتم و باز گشتم.

و چون مردم در روز احد از رسول خدا صلی الله علیه و آله منهزم شدند و امیر المؤمنین علیه السلام ثابت بماند، رسول اکرم به او گفتند: مَا لَكَ لَا تَذْهَبُ مَعَ الْقَوْمِ؟! «چطور شد که تو با قوم نرفتی؟!». امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: أَذْهَبُ وَ أَدْعُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! وَ اللَّهُ لَا بَرِحْتُ حَتَّى أَقْتَلَ أَوْ يَنْجِزَ اللَّهُ لَكَ

^۱ داستان جنگ امیه بن ابی حذیفه بن مغیره را بدین گونه و کشته شدن وی را به دست امیر المؤمنین علیه السلام واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۷۹ مفصلاً ذکر کرده است.

مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرَةِ «ای رسول خدا! من بروم و تورا

به

دشمن واگذارم؟! قسم به خداوند که نمی‌روم تا کشته شوم و یا وعده‌ای را که خدا به تو از نصرت و ظفر داده است برای تو عملی سازد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: اَبَشْرُ يَا عَلِيٌّ فَإِنَّ اللَّهَ مُنَجِّزٌ وَعْدَهُ وَ لَنْ يَنَالُوا لَنَا مِثْلَهَا أَبَدًا.

«بشارت باد بر تو ای علی! زیرا که خداوند وعده خود را عملی می‌کند و این کفار و مشرکین دیگر هیچوقت نظیر این مصائب را برای ما پیش نخواهند آورد!»

پس رسول خدا دید یک کتیبه از دشمن روی می‌آورد. گفت: چه خوب است ای علی بر اینها حمله کنی! امیر المؤمنین علیه السلام حمله نمود و هشام بن امیه مخزومی را از میان آنها کشت، آنها فرار کردند.

پس از آن کتیبه دگری روی‌آور شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بر اینها حمله کن! بر آنها حمله کرد و عمرو بن عبد الله جُمَحِي را کشت و آنها ایضاً منهزم شدند و سپس کتیبه دیگری روی

^۱ این مطلب را نیز در «روضه الصفا» آورده است، و «سیره» ابن هشام ج ۳، ص ۶۱۵.

آورد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بر اینها حمله کن! علی علیه السلام حمله نمود و از ایشان بُشْرُ بْنُ مَالِکِ عامری را به قتل رسانید و آن کتیبه روی به هزیمت نهاد و دیگر پس از آن برنگشتند^۱.

و مسلمین که فرار کرده بودند شروع کردند به مراجعت به سوی پیامبر اکرم آمدن، و مشرکین هم به سوی مکه بازگشتند؛ و مسلمین با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه مراجعت نمودند. فاطمه علیها السلام به استقبال پدر رفت^۲ و در دست او ظرف آبی بود که پیغمبر با آن صورتش را شست^۳ و امیر المؤمنین علیه السلام به پیغمبر رسید در حالی که خون^۴

^۱ این مطلب را نیز در «روضه الصفا» آورده است.

^۲ فاطمه زهرا سلام الله علیها در موقع حادثه احد یک ماه بود که حضرت امام حسن علیه السلام را زائیده بودند. چون تولد آن حضرت در ۱۵ رمضان سنه سوّم از هجرت است و غزوه احد در ۱۵ شوّال همان سنه واقع شد. این مطلب را طبری در «تاریخ» ج ۲، ص ۵۳۷ آورده و نیز گفته است: و در همین سال سوم از هجرت فاطمه سلام الله علیها به حضرت امام حسین علیه السلام آبستن شد و میان تولد امام حسن و آبستن شدن به امام حسین بیش از پنجاه شب فاصله نبوده است.

^۳ واقدی در «مغازی» آورده است که: فاطمه (سلام الله علیها) خون را از صورت پدرش شست.

دستهایش تا کتفش را خضاب کرده بود و با او ذو
الفقار بود، آن را به فاطمه علیها السلام داد و به او
گفت: خُذِي هَذَا السَّيْفَ فَقَدْ صَدَقَنِي الْيَوْمَ. «بگیر این
شمشیر را که امروز برای من با شدت و استحکام عمل
کرده است.»

و سپس این ابیات را انشاد فرمود:

۲

۳

۱ - «ای فاطمه، این شمشیر را بگیر که امروز
حقّ خود را ادا کرده و مورد مذمت واقع نشده است،
زیرا من که آن شمشیر را به کار بستم نه ترسو هستم
و نه سزاوار سرزنش و ملامت (و چنان آن را بر
دشمنان فرود آوردم که جای سرزنش برای خود
نگذاشتم.)»

۲ - سوگند به جان خودم که در نصرت احمد
و در اطاعت پروردگارم که به بندگانش داناست جهد
و کوشش خود را به حدّ کمال رساندم.

۳ - خونهای مشرکین را از آن پاک کن، زیرا

که این شمشیر امروز به آل عبد الدار کاسه‌های
شربت مرگ را چشانیده است.»

در این حال رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

خُذِيهِ يَا فَاطِمَةُ! فَقَدْ آدَى بَعْلُكَ مَا عَلَيْهِ، وَ قَدْ قَتَلَ اللهُ

بِسَيْفِهِ^۱ صَنَادِيدَ قُرَيْشٍ^۲ «ای فاطمه، شمشیر را بگیر، زیرا

شوهرت امروز از عهده انجام پیمان و وظیفه‌ای که بر

او بوده است برآمده است و خداوند با شمشیر او رؤسا

و صنایدید قریش را کشته است.»

اسامی کشته‌شدگان از مشرکین در احد به

دست علی علیه السلام

در اینجا شیخ مفید - رضوان الله علیه - فصل

مستقلی را در نامهای اعلام از مشرکانی که به دست

أمیر المؤمنین علیه السلام در روز غزوه احد به قتل

^۱ مراد از این سیف همان ذو الفقار است که در روز احد رسول خدا به امیر المؤمنین علیهما السلام عطا فرمود. در «ناسخ التواریخ» وارد است که چون در پشت آن فقراتی مانند استخوان پشت بود آن را ذو الفقار می خواندند. پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام همچنان به میراث در میان سلسله علوی بود تا به محمد صاحب نفس زکیه پسر عبد الله محض (پسر حسن مثنی) پسر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام رسید و او در جنگ با منصور عباسی چون شهادت خود را نزدیک دید، مردی از بنی النجار را که چهارصد دینار بدو مدیون بود بخواند و ذو الفقار را بدو داده و گفت: این شمشیر را بگیر و نگهدار که هر یک از آل ابی طالب آن را ببینند از تو بگیرند و حقت را به تو می دهند. و چون جعفر بن سلیمان عباسی به ولایت مدینه و یمن نامزد شد، آن مرد را طلب کرد و چهارصد دینار بدو داد و تیغ را از او گرفت.

^۲ «ارشاد» شیخ مفید، طبع سنگی، ص ۴۲ تا ۴۸. و اصل این قضیه را بدون اشعار، واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۴۹ ذکر نموده است.

رسیده‌اند ذکر کرده است. و جمهور مقتولین آن روز فقط به دست او بوده است. وی می‌فرماید:

فصلٌ: مورّخین و سیره‌نویسان، مقتولین اُحد از

مشرکین را ذکر کرده‌اند و جمهور آن مقتولین، کشته‌شدگانِ به دست امیر المؤمنین علیه السلام بوده‌اند:

عبد الملک بن هشام روایت کرده است از

زیاد بن عبد الله، از محمد بن اسحق که او گفته است:

لِوَاءِ قَرِيْشٍ فِي رَوْضِ اَحُدٍ بِهٖ دَسْتُ طَلْحَةَ بْنِ اَبِي طَلْحَةَ

بْنِ عَبْدِ الْعَزِيْزِيِّ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ عَبْدِ الدَّارِ بُوْدَ وَ وِي رَا

عَلِيَّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَسَتْ وَ هَمِچْنِيْنَ

پسرش ابو سعید بن طلحة، و برادرش (كَلْدَةَ خ ل)

خالد بن ابي طلحة، و عبد الله بن حميد بن زهرة بن

حرث بن اسد بن عبد العزّي، و ابو الحکم بن اُخنس

بن شریق ثقفی، و ولید بن اُبی حذیفة بن مُغیره، و

برادرش: امیة بن اُبی حذیفة بن مُغیره، و اُرطاة بن

شَرَحْبِيْل، و

هشام بن أمیه، و عمرو بن عبد الله جُمحی، و بشر بن مالک، و صواب غلام بنی عبد الدار همگی به دست امیر المؤمنین علیه السلام کشته شدند و فتح در روز احد از آن حضرت بود؛ و بازگشتن مسلمین به سوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - پس از هزیمت آنها - بواسطه ثبات و پایداری امیرالمومنین علیه السلام بود که از پیغمبر دفاع می نمود بدون اصحاب.

و مؤاخذه و عتاب خداوند تعالی به جهت هزیمتشان در آن روز، به جمیع اصحاب تعلق گرفت بدون تفاوت، مگر به علی بن ابی طالب علیه السلام و چند نفری که با او از اصحاب انصار ثابت ماندند و آنها مجموعاً هشت نفر بودند و بعضی گفته اند: چهار نفر یا پنج نفر بوده اند.

و راجع به کشتاری که آن حضرت از بزرگان و صناید قریش در روز احد کرده است و مشکلات و مصائبی که به او رسیده است و به حُسن بلاء یعنی به نیکوترین وجهی از عهده امتحان خداوندی برآمده است حَجَّاجُ بْنُ عَلَاطٍ سُلَمی چنین سروده است:

لِلَّهِ أَيْ مُذَبَّبٍ عَنْ حَرِيمِهِ

۱ - «برای خداست که پاداش دهد آن کسی

را که از حریمش می‌زداید و منع

می‌کند دشمنان دین را که به ساحت اقدسش
گزندی نرسانند. مقصودم پسر فاطمه بنت اسد است
که عموها و دائی‌های کریم و ذُو الْمَجْدی داشته
است.^۱

۲ - دو دست توانا و مقتدرت برای خدا عطا
نمود یک ضربه فوری که طُلیحَه را بر پیشانیش به
روی زمین در خاک و خون نشانند!

۳ - و چون شَجَعان روزگار و دلاوران یادگار،
کار را بر دشمنان سخت گرفتی و آنها را از دامنه کوه
که پائین می‌آمدند در پرّه گرفتی و همه را مغلوب و
منکوب نمودی!

۴ - و شمشیرت را از خون آنها پی در پی
سیراب می‌نمودی و نمی‌گذاشتی که آن شمشیر داغ
و آتشین برگردد مگر آنکه از خون آن نابکاران سیر
و سیراب شود و خنک و گوارا گردد!

ابن شهر آشوب علاوه بر کسانی که مفید در

^۱ اعم: ای کرم اعمامه. و أخول: ای کان له أخوال. «أقرب الموارد». المعجم
المخول: الكثير الأعمام والأخوال و الکریمهم «الصّحاح». و در اینجا مراد
آنست که اعمام و اخوال یعنی عموها و دائی‌های حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام همگی مردمان کریم النفس و ذو‌المجد و الاعتبار بوده‌اند.

«ارشاد» نام برده و آنها را مقتولین به دست امیر المؤمنین علیه السلام شمرده است اسامی ذیل را ذکر نموده است: مُخَلَّد و كَلْدَه و مَحَالِس، برادران طلحة بن ابی طلحه (که با برادر دیگرش خالد مجموعاً پنج برادر به دست امیر المؤمنین علیه السلام به قتل رسیده‌اند)، و ولید بن اَرْطَاة، و مُسَافِع، و قَاسِطُ بن شَرِيح عَبْدَرِي، و مُغِيرَة بن مغيرة، غیر از آن کسانی که آن حضرت پس از هزیمت به قتل رسانیده است.

پایداری علی علیه السلام و فرار ابو بکر و عمر

و عثمان در احد

آنگاه ابن شهر آشوب گفته است: اشکالی در هزیمت عمر و عثمان نیست و اشکال فقط در هزیمت ابو بکر است که آیا تا وقت فَرَج ثابت بماند و یا اینکه او هم هزیمت کرد.^۱

باری منظور ما از گسترش این بحث، تنها

^۱ «مناقب» طبع قم، ج ۲، ص ۸۲. و در «روضه الصفا» نام بعضی از مقتولین به دست حضرت را ذکر کرده است. و واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۳۰۷ و ص ۳۰۸ کشته شدن طلحة بن ابی طلحه، و اَرْطَاة بن شرحبیل، و ابو الحکم بن اُخْس بن شریق، و امیة بن ابی حذیفة بن مغيرة را به دست شاه مردان علی بن ابی طالب علیه السلام آورده است.

گذارند خلفای مدعی است که با وجود حدیث ثقلین که بعداً معادل قرآن را ربودند، اینک خود پیامبر را در شدیدترین لحظات و دقائق - که کتیبه‌های دشمن از هر طرف به سوی او روان بودند و مقصد و مقصودشان کشتن بلکه اسیر کردن و یا شکنجه و عذاب زجرکش کردن آن حضرت بود^۱ وی را تنها گذاردند و فرار را بر قرار اختیار نمودند و جان و نفس کثیف و آلوده خود را از جان پیغمبر، اکرم و اعظم و اعز و احب دانستند. فَوَيْلٌ لَهُمْ ثُمَّ وَيْلٌ.

عرض شد: در این غزوه، أبو بکر و عمر و عثمان هیچ جراحاتی ندیدند، بلکه خراشی هم به بدنشان نرسید و بلکه در سایر غزوات رسول خدا

^۱ واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۶۰ گوید: کعب بن مالک می‌گفت: در غزوه احد به من زخم‌هایی رسید، چون مشاهده کردم که مشرکین، مقتولین از مسلمانان را با شدیدترین و قبیح‌ترین وجهی مثله کرده‌اند، برخاستم و از میان کشتگان برکنار آمدم به طوری که از آنجا دور شدم و در همان جا بودم که دیدم خالد بن اَعْلَمَ عَقِيلِي زره بر تن کرده در حالی که سر تا پایش از آهن مستور است، مسلمانان را جمع کرده و می‌راند و می‌گوید: مجتمع و منقاد شوید همان طور که گوسفندان گَر منقاد و مطیع صاحبان خود هستند، و فریاد می‌کشد: یا معشر قریش! لا تقتلوا محمداً ائسروه أسيراً حتى نعرفه بما صنعَ «ای جماعت قریش! محمّد را نکشید، او را اسیر کنید تا به او بفهمانیم چه کار کرده است». در این حال قزمان قصد او را کرد و یک شمشیر بر کتفش زد که من از آن ضربه ریه او را دیدم.

همچون بدر و احزاب و حنین نیز اینچنین بوده است. ما در هیچ تاریخی نیافتیم که آنها مجروح شده باشند، در حالی که در غزوه احد به امیر المؤمنین علیه السلام نود زخم رسید و خودش فرموده است: شانزده زخم از آنها زخمهای عمیق و کاری بوده است و در هر شانزده بار به زمین افتادم و از حال می‌رفتم و دیگر مالک خویشتن نبودم، جبرائیل می‌آمد زیر بغل مرا می‌گرفت و بلند می‌کرد و می‌گفت: ای علی برخیز که محمد جز تو یاوری ندارد! و چون جنگ به پایان رسید و رسول خدا و امیر المؤمنین با مسلمین به مدینه بازگشتند امیر المؤمنین علیه السلام در فراش افتاد و برای معالجه

زخمهای وی به واسطه عمق جراحت، فتیله گذاشتند.

زخمهایی که در احد بر رسول خدا (ص) وارد

شد

خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این غزوه چنان سنگ بر چهره‌اش خورد که استخوان شکست و خون جاری شد و قطع نمی‌شد و حلقه‌های زره در استخوان سیمای او فرورفته بود و گیر کرده بود و بیرون نمی‌آمد و با شمشیر بر لبان مبارکش چنان زدند که دندانهای رباعیه^۱ او شکست و چندین بار از فشار ضربات وارده و شدت زحمت زره سنگینی که در برداشت بیهوش شد، و در گودالهائی که ابو عامر راهب فاسق به دستکاری مشرکین مکه در زمین احد حفر کرده بود بیفتاد و از حال رفت و نمی‌توانست بیرون آید و چنان تشنگی بر او غلبه کرده بود که بعد از خاتمه جنگ چون آب آوردند و نزدیک دهان برد نتوانست آن را بیاشامد.

^۱ چهار دندان از جلوی دهان را ثنایا گویند، دو از بالا و دو از زیر؛ و چهار دندان متصل به آنها را رباعیات گویند، دو از بالا و دو از زیر؛ و چهار دندان متصل به رباعیات را انیاب گویند، دو از بالا و دو از زیر.

و آن قدر تیر و سنگ و نیزه و شمشیر بر او زدند که خدا میدانند، زیرا کتیبه‌های سیصد نفری و دویست نفری، سواره و پیاده، به ریاست خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل و ضرار بن خطاب و عتبه بن ابی وقاص و عبد الله بن شهاب و ابن قمیئه و ابی بن خلف، دسته جمعی یکباره به حمله واحد مانند مرد واحدی که حمله کند، حمله میکردند. اما چون رسول خدا دو زره به روی هم در تن کرده بود و کلاه خود بر سر داشت^۱ و یاران باوفائی همچون ابو دجانة و سهل بن حنیف و قلیلی از

متعهدان، جان خود را در کف داشته و گرداگرد او می چرخیدند و شاه ولایت حیدر کرار بیشه عرفان

^۱ علامه سید شرف الدین عاملی در کتاب «النصّ و الاجتهاد» طبع دوّم، ص ۲۵۴ آورده است که: چون خالد بن ولید دید اصحاب پیغمبر در دهانه کوه کم شده‌اند بر ایشان یورش آورد و با همراهان خود بر اصحاب رسول الله از پشت سرشان تاخت. در این هنگام فراریان و منهزمان از مشرکین که در خود نشاط جدیدی یافتند مبادرت به جنگ با مسلمین نمودند و پس از آنکه هفتاد نفر از شجاعان آنها را کشتند که از جمله أسد الله و أسد رسوله: حمزة بن عبد المطلب بود بقیه را فراری دادند. و خود رسول الله در آن روز جنگ شدیدی نمود. آن قدر تیر پرتاب کرد تا تیرهایش تمام شد، و خم گوشه کمان او شکست، و وترش پاره شد و دو گونه‌اش آسیب دید و پیشانی‌اش نیز آسیب دید و دندان رباعیات سفلائی او شکست و لبانش - بآبی هو و امی - پاره شد، و ابن قمیئه با شمشیر بر او چیره گشت.

و توحید، چون شیر ژیان بر آنان حمله می‌کرد و صفوفشان را می‌شکافت و می‌برید و می‌درید و از طرفی خداوند وعده نصرت داده بود و خود حافظ جان قدسی او بود، نتوانستند او را بکشند.

واقعی در «مغازی» آورده است که: چهار نفر

از سران قریش هم عهد و هم پیمان بر قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و مشرکین هم از این عهد و پیمان مطلع بودند و بدین عنوان آنها را می‌شناختند - عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شِهَابٍ وَ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَ ابْنُ قَمِيئَةَ وَ ابِي بَنُ خَلْفٍ.

عته در آن روز چهار سنگ به رسول خدا صلی

الله علیه و آله پرتاب کرد که كَسَرَ رَبَاعِيَّتَهُ - أَشْطَى

بَاطِنَهَا الْيَمْنَى السَّفَلَى - وَ شُجَّ فِي وَجْتِيَّتِهِ^۱ (حَتَّى غَابَ

حَلَقُ الْمَغْفَرِ فِي وَجْتِيَّتِهِ) «دندان رباعی پایین طرف

راست حضرت را شکست، به طوری که باطن آن

دندان شکست؛ و دو استخوان برآمده از دو گونه

حضرت شکست، به طوری که حلقه‌های آویزان از

^۱ وَجْتَةَ، وَجْتَةَ، وَجْتَةَ، وَجْتَةَ، وَجْتَةَ، وَجْتَةَ، وَجْتَةَ، وَجْتَةَ: ما ارتفع من الخدين. تمام این لغات به معنی برآمدگی دو گونه انسان است.

کلاه خود در استخوان گونه او پنهان شد». وَ اصِيبَتْ
رُكْبَتَاهُ فَجَحِشَتْ^۱ «و دو زانوی وی آسیب دید و پوستش
کنده شد»؛ چون أبو عامر فاسق حفره‌هایی مانند خندق
حفر کرده بود که مسلمین در آن نادیده بیفتند. و رسول
خدا صلی الله علیه و آله بر لب بعضی از آنها ایستاده بود
و بدون توجه در آن افتاد.

واقدی می گوید: آنچه در نزد ما به ثبوت
رسیده این است که: آن کسی که دو استخوان
گونه‌های پیغمبر را شکست ابن قَمِيئَه بود، آن کسی
که بر لب و آن حضرت سنگ پرتاب کرد و دندان
رباعیه‌اش را شکست عتبه بن اَبی وقاص بود.
می گفت: محمّد را به من بنمایانید، سوگند به آن که
سوگند به او می خورند اگر محمّد را ببینم

^۱ جَحَشَ الْجِلْدَ: قَشْرَهُ وَ خَدَشَهُ، یعنی پوست کندن و مجروح نمودن.

می‌کشم. پس با شمشیرش بر پیغمبر زد، و در همان لحظه‌ای که شمشیر بر سر پیامبر کشیده بود، عتبة بن اُبی وقاص تیر به آن حضرت زد، و در بدن آن حضرت دو زره بود. در این حال پیغمبر در حفره‌ای که در برابر او حفر کرده بودند افتاد و پوست از دو زانویش کنده شد. و ضربه‌ای که در این حال ابن قمیئه زد به واسطه دو زره بودن آن حضرت کارگر نشد اما به واسطه فشار و سنگینی ضربه شمشیر ابن قمیئه، پیامبر بدنش سست شد و به واسطه همین ضربه بود که در گودال بیفتاد.^۱ رسول خدا صلی الله علیه و آله از گودال برخاست و طلحه از پشت کمک کرد و علی [علیه السلام] دو دست او را گرفت و از گودال بیرون آورده، سرپا بایستاد.^۲

^۱ : در «اعلام الوری» ص ۹۲ آورده است که: چون در غزوه اُحُد به رسول الله گفتند: چرا این قوم را نفرین نمی‌کنی؟! گفت: اللهم اهدِ قومی فانهم لا يعلمون «بار پروردگارا قوم مرا هدایت کن زیرا که آنان نمی‌دانند». ابن قمیئه که از مشرکین بود، حربه دستی به آن حضرت پرتاب کرد که به دستش اصابت کرد و شمشیر از دستش افتاد، و به رسول الله گفت: خُذها مِنی و انا ابن قمیئه «بگیر از من این ضربه را! من پسر قمیئه هستم». رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: اذْلك الله و اقماک «خدا تو را ذلیل و خوار گرداند». و عتبة بن اُبی وقاص چنان ضربه‌ای به رسول خدا زد که دهانش خون‌آلود شد. و عبد الله بن شهاب سنگی از زمین برداشته و به مرفق آن حضرت زد.
^۲ مغازی واقدی» ج ۱، ص ۲۴۳ و ص ۲۴۴.

و نیز واقدی آورده است که: أبو سعید خُدَری می گفت: چهره رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز احد آسیب دید به طوری که دو حلقه از حلقه های کلاه خود در دو استخوان گونه رسول الله فرو رفت و چون آنها را بیرون کشیدند خون مانند سیلان مشک جاری شد.^۱

آنگاه با چنین خصوصیات و کیفیاتی، تنها گذاردن پیغمبری که انسان مدعی است از هر جهت باید جان و مال و عرض و ناموس و تمام جهات حیاتی خود را فدای او کند چقدر دور از انصاف است؟! تا آنجا که آیه مبارکه قرآن شرح این فرار را بازگو کند و مسلمین را در برابر این خطیئه عظیمه سرزنش نماید

^۱ مغازی» ج ۱، ص ۲۴۷.

إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ
يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ.^۱ «در آن وقتی که به جاهای دور
می‌رفتید و به احدی در پشت سر خود نظر
نمی‌کردید و رسول خدا هم در پشت سر شما در
دسته دیگر شما را فرا می‌خواند.»

این داستان منهزمین و فراریان است که
می‌فرماید: در حال فرار و هزیمت به کوه بالا می‌رفتند
و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را ندا
می‌کرد: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ! أَنَا رَسُولُ اللَّهِ! إِلَيَّ إِلَيَّ؛ فَلَا
يَلْوِي عَلَيْهِ أَحَدٌ^۲ «ای جماعت مسلمین! من رسول
خدایم! به سوی من بیایید! به سوی من بیایید! پس یک
نفر به سوی او بر نمی‌گشت.»

واقعی در ضمن آیاتی که در غزوه احد نازل شده
است در تفسیر کریمه: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ
مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى
أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً
وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ^۳ گوید: ابلیس در روز احد به

^۱ آیه ۱۵۳، از سوره ۳: آل عمران.

^۲ مغازی، ج ۱، ص ۳۲۳.

^۳ آیه ۱۴۴، از سوره ۳: آل عمران.

صورت جَعَالُ بْنُ سُرَّاقَةَ ثَعْلَبِيَّ مَتَّصِرًا شَدَّ وَ نَدَا دَاد:

انَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ «مُحَمَّدٌ حَقًّا وَ تَحْقِيقًا كَشْتَه شَدَّ.» وَ مَرْدَم

از هر سو پراکنده شدند.^۱

اقرار عمر به فرار خود در جنگ احد

عمر می گوید: من مانند اَرْوِيَه^۲ (بز ماده) از

کوه بالا می دویدم تا زمانی که به نزد رسول خدا صلی

الله علیه و آله رسیدم و بر او این آیه نازل می شد: وَ

مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ - الآية.

^۱ آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «النصّ و الاجتهاد» طبع دوّم، ص ۲۵۴ از «کامل» ابن اثیر حکایت نموده است که چون مردم شروع کردند به گفتن: قُتِلَ مُحَمَّدٌ، قُتِلَ مُحَمَّدٌ، مسلمین رشته کارزار از دستشان رفت و با سرعت و بدون بصیرت و بی هدف پا به فرار گذاشتند. اولین کسی که رسول الله را شناخت کعب بن مالک بود که با بلندترین صدای خود ندا کرد: یا معشر المسلمین! بشارت باد، این رسول خداست زنده است و کشته نشده است. رسول خدا به او اشاره کرد که خاموش باش. (برای آنکه دشمن نداند و به آن حضرت هجوم نیاورد). و در ص ۲۵۵ آورده است که پس از غلبه کفار و کشته شدن حمزه و مثله کردن او، ابو سفیان بر مسلمانان اشراف پیدا نمود و سه بار گفت: أ فِی الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ؟ «آیا در میان شما محمد هست؟» حضرت فرمود: لَا تُجِيبُوهُ! «پاسخش را ندهید!» ابو سفیان گفت: أَنشَدَكَ اللهُ يَا عُمَرُ أَ قَتَلْنَا مُحَمَّدًا؟ قَالَ عُمَرُ: اللَّهُمَّ لَا وَ أَنَّهُ لِيَسْمَعُ كَلَامَكَ! «سوگند می دهم تو را به خدا ای عمر آیا ما محمد را کشتیم؟! عمر گفت: به خدا سوگند نه! و او الآن گفتار تو را می شنود!» در اینجا می بینیم عمر صریحاً با رسول خدا مخالفت کرده و در این موقع که جان رسول خدا در خطر است، حیات او را به دشمن اعلام نموده است.

^۲ در «صحاح اللّغة» ص ۲۳۶۳ گوید: الارْوِيَّةُ: الانثى من الوعول (یعنی بز ماده).

و معنی و مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ این است که:

پشت کند.

وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا

مُؤَجَّلًا^۱ و معنی این آیه این است که: برای هیچ

ذی‌روحو این قدرت نیست که بتواند بدون اذن خدا

زودتر از وقت معلوم و مقدر مرگش بمیرد.^۲

و همچنین واقدی، از ضحاک بن عثمان از

ضمرة بن سعید آورده است که: رافع بن خدیج

می‌گوید: من در روز غزوه احد کنار ابو مسعود

انصاری ایستاده بودم و او از آنان که از اقوامش شهید

شده بودند یاد می‌کرد و می‌پرسید. چندین نفر را

برای او شمردند که از جمله آنها سعد بن ربیع، و

خارجة بن زهیر بود و او **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**

می‌گفت و بر آنان طلب رحمت می‌نمود، و بعضی از

مسلمین از بعضی دیگر درباره دوستش سؤال

می‌کرد، و بعضی دیگر را خبر می‌دادند. در این حال

خداوند مشرکین را برگردانید برای اینکه یاد کشتگان

و غم و اندوه آنها را از بین ببرد. مسلمین ناگهان

^۱ آیه ۱۴۵، از سوره ۳: آل عمران.

^۲ مغازی «واقدی، ج ۱، ص ۳۲۱ و ص ۳۲۲.

دیدند دشمنانشان بر بالای ایشان آمده و از شعب کوه
تفوق پیدا کرده‌اند و ناگهان کتیبه‌های مشرکین یکی
پس از دیگری بیامدند و مسلمین فراموش کردند آن
مذاکراتی را که با هم داشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله ما را برای جنگ
دعوت کرد و بر کارزار و رزم تحریض می نمود، و
من نگاه می کردم که فلان و فلان در دامنه کوه
می دوند.

عمر می گفت: چون شیطان فریاد زد: قُتِلَ مُحَمَّدٌ

من راه کوه را در پیش گرفتم و از کوه همچون ازویه (بز

ماده) بالا می پریدم، تا به سوی پیامبر آمدم و او این آیه

را

تلاوت می نمود: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ**

مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ - الآية ۱.

و أبو سفیان در دامنه کوه بود. رسول خدا صلی

الله علیه و آله عرض کرد: **اللَّهُمَّ لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَعْلُونَا^۲**

«ای بار پروردگار من! این مشرکین حق ندارند بر ما

برتری جویند، و در مکان بالا محیط و مسیطر بر ما

باشند.» **فَانكشَفُوا^۳** «با دعای رسول الله مشرکین

هزیمت نمودند.»

و همچنین واقدی آورده است که: چون ابلیس

ندا در داد: **إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ**، همه مردم متفرق شدند،

بعضی وارد مدینه شدند، و اولین کسی که به مدینه آمد

و خبر قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله را آورد، سعد

بن عثمان أبو عباده بود و سپس بعد از او مردانی آمدند و

^۱ آیه ۱۴۴، از سوره ۳: آل عمران.

^۲ و طبری در «تاریخ» خود، طبع دوم، ج ۲، ص ۵۲۱ آورده است که: چون ابو سفیان بر رسول خدا و مسلمین مشرف شد و قصد هلاکت آنها را یکسره داشت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: **لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَعْلُونَا. اللَّهُمَّ إِنْ تُقْتَلْ هَذِهِ الْعِصَابَةُ لَا تُعْبَدُ** «بار پروردگارا اگر این گروه کشته شوند، دیگر کسی در روی زمین عبادت تو را نمی کند». آنگاه رسول خدا اصحاب خود را فراخواند و آن قدر سنگ به آنها پرتاب کردند تا ناچار از کوه به زیر آمدند.

^۳ مغازی «واقعی، ج ۱، ص ۲۹۵.

در خانه‌های خود نزد زنانشان رفتند، تا به جایی که زنان به آنان گفتند: **أَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ تَفِرُّونَ؟! «آیا شما از رسول خدا فرار می‌کنید?!»**

ابن امّ مکتوم که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را بجای خود در مدینه گماشته بودند و با مردم نماز می‌خواند، گفت: **أَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ تَفِرُّونَ؟! و شروع کرد به افّ افّ گفتن و تعیب و تعیر و سرزنش نمودن، و پس از آن گفت: راه اُحُد را به من نشان دهید! راه احد را به او نشان دادند. در راه که می‌آمد به هر کس که می‌رسید از احوال و اوضاع استخبار می‌نمود تا به احد رسید و از سلامتی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مطلع شد و برگشت.**

برخی از فراریان از مسلمین در جنگ احد

و از کسانی که فرار کردند فلان،^۱ و حارث بن حاطب، و ثعلبة بن حاطب، و سواد

^۱ در تعلیقه گوید: فی ح بجای لفظ فلان «عمر و عثمان» مضبوط است. و بلاذری از واقدی عثمان را ذکر کرده و عمر را ذکر نکرده است («أنساب الأشراف»، ج ۱، ۳۲۶).

ابن غزیه، و سعد بن عثمان، و عُقْبَةُ بن عثمان بودند و نیز خارجه بن عامر که به مَلَل^۱ رسید و اوس بن قیظی با چند نفر از بنی حارثه که به شُقْرَة^۲ رسیدند. امّ ایمن آنان را دید و خاك بر صورتشان می پاشید و به بعضی از آنها می گفت: هَاكَ الْمَغْزَلُ فَاغْزِلْ بِهِ، وَ هَلُمَّ سَيْفَكَ!

«این دوک نخریسی را از من بگیر و بنشین در خانه نخریسی کن و شمشیرت را به من بده!» آنگاه خودش با جماعتی از زنان مدینه حرکت کردند تا به اُحُد رسیدند.^۳

و ایضاً واقدی با سند متصل خود از نَمَلَة بنُ اَبی نَمَلَة (که اسم اَبی نَمَلَة عبدالله ابن معاذ است و پدرش مُعَاذ برادر مادری بَرَاء بن مَعْرُور بوده است) روایت نموده است که گفت: چون در آن روز مسلمین فرار کردند، نظرم به رسول خدا صَلَّى اللهُ

^۱ مَلَل موضعی است در راه مکه بین الحرمین. ابن سکیت گوید: منزلی است در راه مدینه به سوی مکه که تا مدینه بیست و هشت میل فاصله دارد (معجم البلدان ج ۸، ص ۱۵۳).

^۲ شُقْرَة موضعی است در راه فِئِد در میان کوههای سرخ رنگ که با نخیل هجده میل فاصله دارد و تا چاه سائب یک روز راه است و تا مدینه دو روز راه است (وفاء الوفا، ج ۲، ص ۳۳۰).

^۳ مغازی «واقدی، ج ۱ ص ۲۷۷ و ص ۲۷۸.

علیه و آله افتاد و با او هیچکس نبود غیر از نفرات بسیار معدودی، بعداً اصحاب او از مهاجرین و انصار دور او را گرفتند و او را به شعب بردند. و برای مسلمین نه پرچمی برافراشته بود و نه گروهی و نه اجتماعی، و کتیبه‌های مشرکین در وادی می‌آمد و می‌رفت و مسلمین را به این طرف و آن طرف می‌راند، پیوسته جمع می‌شدند و باز از هم جدا می‌گشتند. مشرکین یک نفر را نمی‌دیدند تا آنها را برگرداند و جلویشان را بگیرد.

و من دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله گشتم و او را یافتم که امامت نموده، با اصحاب خود نماز می‌گزارد. و سپس مشرکین به سوی لشکرگاه خود برگشتند و با همدیگر مشورت نمودند که می‌خواستند همدست و همداستان شوند تا به دنبال ما بیایند و برای کشتن و غارت کردن و اسارت زن و مرد مسلمان به مدینه هجوم آورند. و لیکن در این مذاکرات و بحثها در میان خودشان اختلاف داشتند.

در این حال چون رسول

خدا صلی الله علیه و آله به سوی أصحابش بیرون شد و آنها پیغمبر را سالم - یعنی زنده - دیدند، گویا اصلاً گزندى به آنان نرسیده است.^۱

و أيضاً واقدى روایت می کند با سند متصل خود از ابو سفیان مولای ابن ابی احمد که گفت: شنیدم از محمد بن مسلمه که می گفت: سَمِعْتُ اذْنَائِي وَ اَبْصَرْتُ عَيْنَايَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ يَقُولُ يَوْمَئِذٍ وَ قَدْ اُنْكَشَفَ النَّاسُ اِلَى الْجَبَلِ وَ هُمْ لَا يَلُوْنَن عَلَيْهِ، وَ اِنَّهٗ لَيَقُوْلُ: اِلٰى يَ اِىَّ يَا فُلَانُ! اِلٰى يَ اِىَّ يَا فُلَانُ! اَنَا رَسُولُ اللّٰهِ فَمَا عَرَجَ مِنْهَا وَ اِحِدٌ عَلَيْهِ وَ مَضِيَا.^۳ «دو گوش من شنیده است و دو چشم من دیده است رسول خدا صلی الله علیه و آله

^۱ مغازی» واقدى، ج ۱، ص ۲۳۸.

^۲ ابن ابی الحديد در «شرح نهج البلاغة» طبع دار احیاء الكتب، ج ۱۵، ص ۲۳ گوید: من حضور پیدا کردم نزد محمد بن معد علوی موسوی فقیه شیعی امامی در بغداد و کسی نزد او «مغازی» واقدى را می خواند، و این روایت را خواند. آن فقیه رو به من کرد و گفت: بشنو! گفتم: در این روایت مگر چه چیز است؟ گفت: یا فلان یا فلان کنایه از ابو بکر و عمر است. گفتم: جائز است که غیر آنها مراد باشد. گفت: در میان صحابه کسی نیست که محترم باشد و از بردن نام او را به فرار و عیوبی مشابه آن حیا کنند تا آنکه گوینده مجبور شود با کنایه اشاره کند مگر آن دو نفر. گفتم: این پنداری بیش نیست. گفت: ما را از جدال و امتناع خود باز دار. و سپس سوگند یاد کرد که واقدى غیر از آن دو نفر را قصد نداشته است، و اگر غیر از این دو بودند صریحاً ذکر می کرد. و در چهره آن فقیه آثار ناراحتی از مخالفت و گفتار من پیدا شد.

^۳ مغازی» واقدى، ج ۱، ص ۲۳۷.

را که در آن روز می‌گفت، در هنگامی که مردم متواری شده و به سوی کوه فرار می‌کردند و به او بر نمی‌گشتند و چهره خود را به او بر نمی‌گرداندند: به سوی من بیا ای فلان! به سوی من بیا ای فلان! من رسول الله‌ام! پس هیچ يك از آن دو نفر درنگ ننموده و به رسول خدا توجهی نکردند و گذشتند.»^۱

گفتار خالد بن ولید درباره فرار عمر

و أيضاً واقدی از ابن ابی سَبْرَةَ، از ابوبکر بن عبد الله بن ابی جَهْم که نام ابی جَهْم عبید است روایت می‌کند که او گفت: خالد بن ولید وقتی که در شام بود برای مردم می‌گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانِي لِلْإِسْلَامِ

^۱ طبری در «تاریخ» خود، طبع دوم، ج ۲، ص ۵۱۹ و ص ۵۲۰ با سند متصل خود روایت می‌کند از سُدّی که گفت: ابن قمیئه حارثی - که یکی از اولاد حارث بن عبد مناة بن کنانه است - به سوی پیغمبر آمد و با سنگ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نشانه گرفت و بینی و دندان رباعی او را شکست و صورتش را شکافت و مصیبت شدیدی بر او وارد ساخت به طوری که اصحابش از او متفرّق شدند و بعضی وارد مدینه شدند و بعضی بر بالای کوه بر روی صخره رفتند و بر روی آن صخره ایستادند و رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع کرد که مردم را جمع کند و به کارزار وادارد و می‌گفت: اِلَىٰ اِلَىٰ عِبَادَ اللَّهِ «به سوی من آئید ای بندگان خدا» پس سی مرد به سوی او گرد آمدند و در پیش روی او حرکت می‌کردند و هیچ یک از آنها توقّف نمودند مگر طلحه و سهل بن حنیف.

«سپاس مر خدای راست که مرا به اسلام رهنمون شد.» من خودم را با عمر بن خطّاب دیدم در وقتی که به حرکت آمده و دور می‌گشتند و پا به فرار گذارده بودند در روز احد، و با عمر بن خطّاب يك نفر نبود، و من در میان کتیبه و لشگری انبوه بودم و عمر بن خطّاب را احدی از آن کتیبه غیر از من نشناخت، و من راهم را کج کردم و ترسیدم اگر او را به بعضی از کسانی که با من بودند معرفی کنم، به سوی او رفته و قصد هلاکتش را بنمایند، و چون به او نظر کردم دیدم رو به شِعْب می‌رود.^۲

^۱ عمر بن خطاب پسر عمه خالد بن ولید است (سیره حلبیه ج ۳، ص ۲۲۴ و تاریخ ابو الفداء ج ۷، ص ۱۱۵).

^۲ «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۳۷. شیخ طبرسی در «اعلام الوری» ص ۹۰ آورده است که: چون خالد بن ولید با جمعی از مشرکین به شعب آمد و آنجا را خالی دید، خود را به عبد الله بن جبیر رسانده و وی را کشت و از آنجا به پشت سر مسلمین حمله کرد و شمشیر در آنها نهاد. مسلمین گریختند و ابلیس لعنه الله صداد زد: قُتِلَ مُحَمَّدٌ «محمد کشته شد». در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان دسته دیگر از مسلمین که عقب‌تر بودند و مسلمین را به خود فرامی‌خواند و می‌گفت: اَیُّهَا النَّاسُ! اَنَا رَسُولُ اللَّهِ وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَعَدَنِي النَّصْرَ فَإِلَى أَيْنَ الْفِرَارُ؟ و مردم می‌شنیدند اما به رسول خدا منعطف نمی‌شدند. صدای ابلیس تا خانه‌های مدینه رسید و فاطمه سلام الله علیها فریاد برداشت؛ و زن هاشمیّه و زن قرشیّه‌ای در مدینه نماند مگر آنکه دست خود را بر سر گذارده و با فاطمه صیحه زنان از مدینه به سوی احد روان شدند.

طبری در تاریخ خود با سند متصل از قاسم

بن عبد الرحمن بن رافع روایت کرده است که: أنس

بن نضر - عموی أنس بن مالک - در روز احد، به

عمر بن خطاب و طلحة بن عبید الله در میان مردانی

از مهاجر و انصار رسید که همگی دست از جنگ

برداشته بودند. به آنها گفت: علت دست برداشتن

شما از جنگ چیست؟! گفتند: قُتِلَ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ

«محمد رسول خدا کشته شد.» گفت: فَمَا تَصْنَعُونَ بِالْحَيَاةِ

بَعْدَهُ؟ قُومُوا فَمُوتُوا (کراماً) عَلَيَّ مَا مَاتَ عَلَيْهِ رَسُوْلٌ

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. «پس شما زندگی را بعد

از وی برای چه می‌خواهید؟! برخیزید و بزرگوارانه

بمیرید بر همان نهجی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

مرد.» سپس به مقابله مشرکین شتافت و آن قدر جنگ

کرد تا کشته شد. و به واسطه نام او انس بن مالک

نامگذاری شده است.^۱

و عجیب اینجاست که برخی از این بی‌غیرتان

که بر روی کوه نشسته بودند و خود را یله و رها

نموده بودند گفتند: ای کاش کسی بود به نزد عبد الله

بن ابی در مدینه می‌رفت تا از ابو سفیان برای ما خطّ

أمان بگیرد!

طبری نیز در تاریخ خود آورده است که: چون

^۱ «تاریخ الامم و الملوك» للطبری، طبع دوم، دار المعارف مصر، ج ۲، ص.

۵۱۷ و این داستان را نیز ابو الفداء ابن کثیر دمشقی در «البدایة و النهایة» ج

۴، ص ۳۴ آورده است.

خبر قتل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منتشر شد، بعضی از فراریان به کوه که بر روی صخره (تخته سنگ) بودند، گفتند: لَيْتَ لَنَا رَسُولًا إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي، فَيَأْخُذَ لَنَا أَمْنَةً مِنْ أَبِي سُفْيَانَ. يَا قَوْمِ إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ! فَارْجِعُوا إِلَى قَوْمِكُمْ قَبْلَ أَنْ يَأْتُوكُمْ فَيَقْتُلُوكُمْ «کاش فرستاده‌ای از ما به نزد عبد الله بن ابی برود و امان نامه ما را از ابو سفیان اخذ کند. ای قوم! بدانید: محمد کشته شده است! شما به سوی اقوام خود بازگردید پیش از آنکه بیایند و شما را بکشند.»

أَنَسُ بْنُ نَضْرٍ بِهِ أَنهَا كَفَتْ: يَا قَوْمِ إِنَّ كَانَ مُحَمَّدٌ قَدْ قُتِلَ فَإِنَّ رَبَّ مُحَمَّدٍ لَمْ يَقْتُلْ، فَقَاتِلُوا عَلَى مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِمَّا يَقُولُ هَؤُلَاءِ وَ أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا جَاءَ بِهِ هَؤُلَاءِ! ثُمَّ شَدَّ بِسَيْفِهِ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ^۱ «ای اقوام و خویشان من! اگر محمد کشته شده است، پروردگار محمد کشته نشده است. شما جنگ کنید بر همان اساسی که محمد بر آن اساس جنگ کرده است.

^۱ ابن اثیر در «کامل» ج ۲، ص ۱۵۶ و ص ۱۵۷ نیز ذکر کرده است.

بار پروردگار من! من شرمنده و عذر خواهم به سوی تو از آنچه این جماعت می گویند، و برائت می جویم به سوی تو

تو از آنچه این جماعت ابراز داشته اند. این بگفت و سپس شمشیرش را محکم بگرفت و کشتار کرد تا کشته شد.^۱

و رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه افتاده بود و مردم را به مبارزه و کارزار تحریض می نمود تا رسید به اصحاب صخره (همین افراد دست از جنگ برداشته و روی سنگ کوه لمیده)، آنها چون او را دیدند، یکی از آنها تیری در کمان خود نهاد تا او را هدف کند، رسول خدا گفت: منم رسول الله.^۲

پایداری انس بن نصر و زخمهایی که بر او

وارد شد

انس، آن مرد با شخصیت و با غیرت و با

^۱ در کتاب «النص و الاجتهاد» طبع دوم ص ۲۴۸ تصریح دارد که انس بن نصر شنید از جماعتی از فراریان که در میان آنها عمر و طلحه بودند که می گفتند: ای کاش ما کسی را داشتیم که به نزد عبد الله بن ابی می رفت برای اینکه قبل از آنکه کشته شویم برای ما از ابو سفیان امان بگیرد. آنگاه انس گفت: یا قوم ان کان- الخ.

^۲ «تاریخ» طبری، طبع دوم، ج ۲، ص ۵۲۰.

حمیت و با منطق استوار و با عزت (یعنی انس بن نصر) که طرز شهادتش را بازگو کردیم، آن قدر تیر و شمشیر خورد که پس از مرگش خواهرش نتوانست جسد او را پیدا کند، عاقبة الأمر از بنان و یا ثنایای او برادرش را شناخت. گویند هفتاد زخم بر بدنش وارد شده بود و جای درستی باقی نمانده بود، فقط از بنان انگشتها و یا از دندانهای پیشین، خواهرش وی را شناخت.^۱

فرار عثمان و پناه دادن به معاویة بن مغیره

و امّا درباره عثمان روایاتی را که از تواریخ معتبر عامّه نقل شد، شنیدید. اینک یک سند تاریخی مهمّ دیگری را از طبری که از معتمدین و موثّقین و

^۱ واقدی در «مغازی» ج ۱، ص ۲۸۰ گوید: و گفتند ما آمدیم و دیدیم عمر بن خطّاب در میان گروهی از مسلمین نشسته است، در این حال انس بن نصر بن ضمضم عموی انس بن مالک از آنها عبور کرد و گفت: چرا نشسته‌اید؟ گفتند: رسول خدا کشته شده است. گفت: زندگی را پس از وی برای چه می‌خواهید؟! برخیزید و بمیرید بر همان چیزی که او مرده است. و سپس با شمشیرش به قدری بر مشرکین زد تا کشته شد. عمر می‌گفت: *إنّی لأرجو أن یبعثه الله امّةً وحده یوم القیمة*. «من او را به طوری مشاهده کرده‌ام که امید دارم خداوند او را به تنهایی در روز قیامت به عظمت یک امّت محشور کند». و در چهره او هفتاد ضربه دیدند به طوری که شناخته نشد تا خواهرش از زیبایی سرانگشتان او و یا از زیبایی دندانهای پیشین او وی را شناخت. و ابن اثیر در «کامل» ج ۲، ص ۱۵۶ این داستان انس بن نصر را آورده است.

مورّخین در نزد عامّه است ذکر می‌نمائیم:

ابو جَعْفَر طَبْرِي می‌گوید: مردم در روز احد

چنان از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرار کردند تا به

حدّی که بعضی از ایشان به مَنْقِي که پائین‌تر از اَعْوَص

است رسیدند و عثمان بن عفّان و عقبه بن عثمان و سعد

بن عثمان (که دو مرد از انصارند) چنان فرار کردند تا به

جَلْعَب (کوهی است از نواحی مدینه که در پشت

اَعْوَص واقع است) رسیدند و در آنجا سه روز توقف

کردند و پس از آن به سوی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ برگشتند و پیامبر درباره ایشان است که فرمود: لَقَدْ

ذَهَبْتُمْ فِيهَا عَرِيضَةً^۱ «شما در این گریز، گریز و فرار

وسیعی نموده‌اید!»

عثمان نه تنها فرار کرد، بلکه پس از آمدن به

مدینه مُعَاوِيَةُ بْنُ مُغِيرَةَ بْنِ أَبِي الْعَاصِ را که از

سخت‌ترین دشمنان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

بود و در این جنگ شرکت کرده بود و همان کسی

^۱ «تاریخ» طبری، طبع دوم، ج ۲، ص ۵۲۲. و ایضاً در ج ۱ از «سیره حلبیه» ص ۲۴۰ آورده است که از جمله منهزمین عثمان بن عفّان و ولید بن عقبه، و خارجه بن زید، و رفاعه بن معلی بودند که: أقاموا ثلاثة أيام ثم رجعوا إلى رسول الله، فقال لهم رسول الله: ذهبتم فيها عريضةً.

است که خود مدعی است که حمزه سید الشهداء
علیه السلام را مثله کرد و لبهای رسول خدا را پاره
کرد و رباعی او را شکست و رسول خدا خون او را
هدر داده بودند، در منزل خود جا و امان داده و چون
حضرت رقیه دختر رسول خدا به اصحابی که در پی
او می‌گشتند جای او را در خانه نشان داد، آن قدر
چوبه جهاز شتر به آن بضعه رسول الله زد که بر اثر
آن مریض شده و در بستر افتاده و بالأخره جان داد.^۱
ما این قضیه را از «مغازی» واقدی که
قدیمی‌ترین و معتبرترین اسناد تاریخی نزد عامّه
است ذکر می‌کنیم:

واقدی گوید: معاویة بن مغیره بن ابی العاص
آن روز فرار کرد و راه را گرفت و می‌رفت، شب را
در نزدیکی مدینه بخوابید. چون صبح شد داخل در
مدینه شد و آمد در منزل عثمان بن عفّان و در را زد،
زوجه او امّ کلثوم^۲ دختر رسول الله صلی الله علیه و

^۱ ابن اثیر جزری در «کامل التواریخ» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۶۵ داستان
معاویة بن مغیره را نیز مشروحاً ذکر کرده و تصریح نموده است که او بود
که بینی حمزه را برید و او را مثله کرد.

^۲ صحیح رقیه است. چون امّ کلثوم بعد از رقیه به نکاح عثمان درآمد و
ارتحال او در سنه نهم از هجرت است. توضیح آنکه: مورّخین آورده‌اند و

آله گفت: عثمان منزل نیست، در نزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله است.

معاویه گفت: بفرست در پی او بیاید چون در
اول سال شتری را از وی خریده‌ام و پولش را نداده‌ام،
اینک پول شتر را آورده‌ام، اگر می‌گیرد و آلا بر
می‌گردم.

امّ کلثوم فرستاد دنبال عثمان و آمد و چون او را
دید گفت: وَيْحَكَ أَهْلَكْتَنِي وَ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ، مَا جَاءَ
بِكَ؟ «ای وای بر تو! مرا هلاک کردی و خودت را
هلاک کردی! حاجت چیست؟!»

گفت: ای پسر عمو جان! هیچ کس از تو به
من نزدیکتر و سزاوارتر نیست! عثمان او را در
ناحیه‌ای از خانه داخل کرد و خودش به قصد گرفتن
آمان برای او از پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی
پیغمبر رهسپار شد.

مجلسی نیز در «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۶، ص ۷۰۷ و ص ۷۰۸ تصریح
دارند بر اینکه رقیه را عتبه و امّ کلثوم را عتیق که دو پسران ابولهب بودند در
زمان قبل از اسلام تزویج کرده بودند و قبل از زفاف به امر ابولهب آنها را
طلاق دادند. رقیه را عثمان در مدینه تزویج کرد و از او یک پسر آورد به نام
عبد الله که در کودکی در شش سالگی، خروس در چشم او منقار زد و پس
از آن فوت کرد. و پس از رقیه، عثمان امّ کلثوم را تزویج کرد و او در سنه
نهم از هجرت رحلت نمود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از اینکه

عثمان بیاید، به أصحاب فرموده بودند: معاویه امروز

صبح در مدینه است، او را بیابید. أصحاب، او را

طلبیدند و نیافتند و بعضی به بعض دگر گفتند: او را

در منزل عثمان بن عفان بیابید. داخل در خانه عثمان

شدند و

از امّ کلثوم پرسیدند. او اشاره به محل او نمود.
او را از آن محلّ که در زیر حِمّاره‌ای^۱ بود بیرون
کشیده به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله
آوردند در حالی که عثمان نزد رسول خدا صلی الله
علیه و آله نشسته بود.

چون عثمان دید او را آوردند به رسول الله
گفت: سوگند به آن که تو را به حقّ مبعوث کرده
است من نزد تو نیامدم مگر از برای آنکه از تو تقاضا
کنم به او امان بدهی! پس او را ای رسول خدا به من
ببخش!

رسول خدا او را به عثمان بخشیدند و امان
دادند و سه روز برای او مهلت قرار دادند به طوری
که اگر بعد از سه روز یافت شود، او را بکشند.

عثمان از منزل رسول اکرم بیرون شد و شتری
برای او خرید و او را به تمام معنی تجهیز کرد و
سپس به او گفت: حرکت کن. و او حرکت کرد و

^۱ در «نهایه ابن اثیر» ج ۱، ص ۲۵۸ آمده است که حِمّاره سه عدد چوب
است که یک طرف از هر سه تا را به هم می‌بندند، و سه طرف دیگر را باز و
جدا می‌گذارند و به آن مشگ و یا ظرف چرمی کوچک را برای خنک شدن
آویزان می‌کنند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدُنْيَالِهِ وَتَعْقِيبِ
مَشْرِكِينَ قَرِيْشٍ اَمَدًا تَا بَه حَمْرَاءِ الْاَسَدِ اَرْسِيْدًا، وَ
عَثْمَانَ نِيْزًا بِاِسْلَمِيْنَ تَا حَمْرَاءِ الْاَسَدِ بِيْرُونَ شَدَّ. وَ
مَعَاوِيَةَ بِنَ مَغِيْرَةَ فِي مَدِيْنَةِ مَانَدٍ تَا رَوْسُومٍ فَرَارَسِيْدًا،
فِي اِيْنِ حَالٍ بَرِ شَتْرَشِ نَشَسْتٍ وَ اَمَدًا تَا بَه وَسَطْهَائِ
عَقِيْقٍ رَسِيْدًا. رَسُوْلُ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُوْدٌ:
مَعَاوِيَةَ بِنَ مَغِيْرَةَ شَبَّ رَا فِي هَمِيْنِ نَزْدِيْكَى بَه رَوْسُ
اَوْرَدَه اَسْتًا، اُو رَا بِجُوْئِيْدًا. مَرْدَمٌ فِي طَلْبِ اُو بِيْرُونَ
شَدَدُوْا، مَعْلُوْمٌ شَدَّ كِه رَا اَشْتَبَاهُ كَرَدَه وَ هَنُوْزَ اَز
مَدِيْنَةِ خَارِجٍ نَشَدَه اَسْتًا. بَه دُنْبَالِ اُو كَشْتَنَدُوْا تَا اُو رَا
فِي رَوْسُومٍ چَهَارَمَ كَرَفْتَنَدُوْا.

اَز مِيْاَنِ كَسَانِيْ كِه فِي رِيْ اُو فِي جَسْتَجُوْ بُوْدَنَدُ
زَيْدُ بِنُ حَارِثَةَ وَ عَمَّارُ بِنُ يَاسِرٍ بُوْدَنَدُ كِه فِي طَلْبِ
سَرْعَتٍ نَمُوْدَنَدُ وَ فِي نَاحِيَةِ جَمَّاءِ اُو رَا يَافْتَنَدُوْا. زَيْدُ بِنِ
حَارِثَةَ اُو رَا بِاِسْمِشِيْرِ زَيْدٍ وَ عَمَّارُ كَفْتُ: مَن هُمُ فِي
اِيْنِ مَرْدِ حَقِّيْ دَارَمُ. عَمَّارُ هُمُ تِيْرِيْ بَه سُوِيْ اُو اَفْكَنَدُ
وَ دُو

^۱ در «شرح مواهب لدنيّة» ج ۲، ص ۷۰ گوید: حمراء الأسد منزلی است در
هشت میلی و یا ده میلی مدینه در طرف چپ جاده در صورتی که از ذو
الحلیفة مسیر بوده باشد.

نفری او را کشتند، و سپس حضور پیامبر آمده و او را از واقعه با خبر ساختند. و بعضی گفته‌اند: در ثنیة الشَّرید که در هشت میلی مدینه است او را یافتند، و این به جهت آن بود که راه را خطا کرده بود. عمّار و زید او را یافتند و پس از یافتن پیوسته به او تیر می‌زدند مانند هدّفی که نشانه روند، تا جان داد^۱. مورّخین گویند: سه روزی که در مدینه ماند پیوسته در جستجوی اوضاع و احوال پیغمبر و مسلمین بود تا آن را برای کفار قریش خبر ببرد.

معاویه بن مغیره حمزه را مثله کرده بود

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» گوید: بلاذری آورده است که: این معاویه ابن مُغیره در روز احد، بینی حضرت حمزه سید الشهداء را برید و او را مثله کرد. و این معنی را از کلبی روایت می‌کند، و می‌گوید: او پسر عموی تحقیقی و نسبی عثمان بود. عثمان پسر عفّان بن ابی العاص است و او معاویه پسر مُغیره بن ابی العاص. و از او یک دختر بیشتر باقی نماند به نام عائشه که او را مروان حکم تزویج

^۱ مغازی «واقعی، ج ۱، ص ۳۳۳ و ص ۳۳۴.

کرد و از او عبد الملک بن مروان متولد شد.^۱

و اما داستان کشته شدن رقیه بنت رسول الله
صلی الله علیه و آله طبق گفتار محمد بن یعقوب
کلینی در کتاب «کافی»^۲ از این قرار است که: با
سلسله سند متصل خود روایت می کند از یزید بن
خلیفه حاربی که گفت: در وقتی که من حضور
داشتم، عیسی بن عبد الله از حضرت صادق علیه
السلام از این مسأله سؤال کرد که: آیا جائز است زنان
برای حضور بر جنازه از منزل بیرون روند؟!

حضرت از تکیه گاه خود جلو آمده، درست
نشستند و گفتند: این مرد فاسق^۳ پسر عمویش معاویه
بن مغیره را با آنکه رسول الله خون او را هدر کرده
بودند پناه داد و به دختر رسول خدا گفت: از مکان
او پدرت را خبردار مکن! گویا یقین

نداشته است که وحی می آمده و به او خبر می داده

^۱ شرح نهج البلاغة «طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۱۵ ص ۴۶ و ص ۴۷.

^۲ «کافی» طبع اسلامیة، ج ۳، کتاب الجنائز، باب النوادر، حدیث ۸، ص ۲۵۱ تا ص ۲۵۳.

^۳ مراد عثمان است. و در روایت، عبارت «عموی او مغیره» آمده است که شاید بواسطه إسقاط ناسخان بوده؛ و ما در ترجمه «پسر عمویش معاویه بن مغیره» آوردیم.

است.

رقیه گفت: من نمی‌توانم دشمن پدرم را از او پنهان دارم. عثمان معاویه را در زیر مِشجَب (سه پایه چوبی که بر روی آن رخت پهن می‌کنند) قرار داده و قتیفه‌ای بر روی آن کشید. و به رسول الله صلی الله علیه و آله و وحی آمد و او را از مکان وی مطلع کرد. رسول خدا به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: شمشیرت را حمایل کن و برو به منزل دختر پسر عمویت، و اگر به معاویه دست یافتی او را بکش.

امیر المؤمنین علیه السلام به منزل عثمان آمدند و گردش کردند و او را نیافتند و به نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بازگشته، گفتند: من او را نیافتم. رسول خدا فرمودند: وحی به من رسیده است که در زیر مِشجَب است.

پس از خروج امیر المؤمنین علیه السلام، عثمان به منزل رفت و دست پسر عموی خود را گرفت و به حضور رسول الله آورد. چون رسول خدا او را دیدند سر به زیر افکنده و توجهی به او ننمودند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار با حیا و

مهربان بودند.

عثمان گفت: یا رسول الله این پسر عموی من

است: معاویة بن مُغیرة بن ابی العاص، و سوگند به

آن که تو را به حقّ برانگیخته است من او را (در

جنگ) امان داده‌ام - سه بار این را تکرار نمود.

حضرت صادق علیه السلام سه بار فرمودند:

سوگند به آن که پیغمبر را به حقّ مبعوث کرده است،

او را امان نداده بود. کجا امان داده بود الا اینکه عثمان

از جانب راست پیامبر آمد، و از جانب چپ آمد، در

مرتبه چهارم رسول خدا سرش را بلند نموده، فرمود:

سه روز به او مهلت دادم، اگر در روز چهارم دستم به

وی برسد او را خواهم کشت.

چون پشت کردند و رفتند، رسول خدا صَلَّى اللهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: اللَّهُمَّ الْعَنْ مُعَاوِيَةَ بْنَ الْمُغِيرَةِ وَ الْعَنْ

مَنْ يُؤْوِيهِ، وَ الْعَنْ مَنْ يَحْمِلُهُ، وَ الْعَنْ مَنْ يَطْعِمُهُ، وَ الْعَنْ

مَنْ يَسْقِيهِ، وَ الْعَنْ مَنْ يَجْهِّزُهُ، وَ الْعَنْ مَنْ يَعْطِيهِ سِقَاءً أَوْ

حِذَاءً أَوْ رِشَاءً، أَوْ وَعَاءً! «خداوندا، معاویة بن مغیره را

لعنت کن! و لعنت کن بر کسی که او را جا دهد، و

لعنت کن بر کسی که او را بر مرکبی سوار کند، و لعنت

کن بر کسی که به او غذا دهد! و لعنت کن بر کسی که
به او آب دهد، و لعنت کن بر کسی که اسباب و لوازم
سفر او را آماده کند! و لعنت کن بر

کسی که به او مشک دهد یا کفش دهد یا طناب دلو دهد یا ظرف دهد.» و این امور را رسول خدا با انگشتهای دست راست خود یکایک می‌شمرد.

جریان دستگیری معاویه بن مغیره

أمّا عثمان او را برد و پناه داد و طعام داد و آشامیدنی داد و مرکب سواری داد، و تجهیزات سفرش را تهیه کرد تا حدّی که تمام چیزهائی را که پیغمبر برکننده آنها لعنت فرستاده بودند همه را انجام داد و سپس در روز چهارم او را روانه کرد.

او هنوز از خانه‌های مدینه خارج نشده بود که خداوند مرکبش را خسته کرد، کفشش پاره شد، قدمهایش خون آمد، و با دست و کنده زانو راه می‌رفت تا سنگینی تجهیزات او را از پای در آورده، خود را کشان کشان به زیر سایه درخت سمره‌ای رسانید که جای مناسبی هم نبود.

بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وحی رسید و او را از جریان آگاه کرد پس حضرت به أمير المؤمنين علیه السلام فرمود: شمشیرت را برگیر و تو با عمّار یاسر و شخص سوّمی حرکت کنید که اینک معاویه در فلان جا در زیر درخت

سمره است. أمير المؤمنين عليه السلام آمده و او را

کشتند.^۱

^۱ مجلسی رضی الله عنه در «بحار الأنوار» ج ۶ ص ۵۱۶ آورده است که: ابن اثیر در کامل التواریخ راجع به غزوه حمراء الأسد گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین راه این غزوه به معاویه بن مغیره بن ابی العاص و به ابی غرّه جمحی برخورد کرد. ابو غرّه همان بود که در جنگ بدر به دست مسلمین اسیر شد و چون عرض حاجت به پیامبر آورد و گفت: تنگدستم و عیالات بسیار دارم، پیغمبر وی را آزاد نمودند و از او پیمان گرفتند که دیگر با رسول خدا جنگ نکند و کفار را نیز در جنگ با آن حضرت کمک نکند. اما او در جنگ اخذ با کفار مکه خارج شده و آنان را بر علیه مسلمین ترغیب و تحریض به جنگ می نمود. چون او را گرفته و به نزد پیغمبر آوردند گفت: یا محمد! ائمن علیّ «ای محمد بر من منت بگذار» حضرت فرمود: المؤمن لا یلدغ من جحر مرّین «مؤمن دو بار از یک سوراخ نیش نمی خورد». و امر فرمود تا او را کشتند. و اما معاویه همان بود که بینی حمزه را برید و وی را مثله کرد با زمره آنان که حمزه را مثله کردند، و در بازگشت به مکه راه را اشتباه کرد، چون صبح شد به منزل عثمان بن عفّان آمد، چون چشم عثمان به وی افتاد گفت: أهلکتنی و أهلکت نفسک «تو مرا به هلاکت افکندی و خود را هلاک نمودی». او به عثمان گفت: خویشاوندی تو به من از همه نزدیکتر است و من آمده‌ام نزد تو تا به من پناه دهی! عثمان او را به داخل خانه برد و در ناحیه‌ای قرار داد. در اینجا مجلسی مفصلاً قضیه را به همان نحوی که ما از واقدی آوردیم، او از ابن اثیر نقل می کند و در پایان آن می گوید: این خبر را ابن ابی الحدید ایضاً نقل کرده و به طور تفصیل آورده است و گفته است: و بعضی گفته‌اند: او را در هشت میلی مدینه یافتند و زید بن حارثه و عمّار بن یاسر آن قدر به وی تیر پرتاب کردند تا جان داد. و وی جدّ مادری عبد الملک بن مروان بود- انتهی کلام ابن ابی الحدید. مجلسی گوید: این قضیه سبب شد که عثمان دختر رسول خدا را بکشد، چنانکه شرحش در باب مثالب عثمان و در باب احوال اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد آمد. انتهی کلام مجلسی. حقیر گوید: این گونه جنایات عثمان منحصر و درباره خصوص معاویه نبوده است. مسعودی در «التنبیه و الإشراف» ص ۲۳۲ و ۲۳۳ گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت فتح مکه امر به قتل ابن اخطل و عبد الله بن سعد بن ابی سرح و مقیس بن حبابه نمود، و عبد الله بن سعد بن ابی سرح برادر مادری عثمان بود و یکی از کاتبین وحی بود که مرتد شد و به مشرکین مکه پیوست. چون

کشته شدن رقیه دختر رسول خدا به ضرب

عثمان

عثمان، دختر رسول خدا را کتک زد و با چوبه
جهاز شتر آن قدر به او زد که تو به پدرت خبر دادی، و
رسول خدا را از جا و محلّ او در خانه من مطلق
گردانیدی. رُقیه به نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله
فرستاد و از این جریان موحش او را با خبر کرد. رسول
خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله به او پیام داد: اَقْنِي حَيَاءَكَ، فَمَا
أَقْبَحَ بِالْمَرْأَةِ ذَاتِ حَسَبٍ وَ دِينٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ تَشْكُو
زَوْجَهَا! «ملازم حیای خودت باش! چقدر زشت است
برای زنی که دارای حَسَب و دیانت است در هر روز از
شوهر خودش شکایت کند!»

رقیه چندین بار به واسطه این حادثه نزد

رسول خدا امر به قتل وی نمودند عثمان او را پنهان کرد و سپس به حضور
پیغمبر آورد و امان خواست، رسول خدا مدتی دراز سکوت نمودند و پس
از آن فرمودند: آری! چون عثمان مراجعت کرد رسول خدا به حاضرین
فرمود: من سکوت کردم تا یکی از شما برخیزد و فوراً گردنش را بزند.
مردی از انصار گفت: چرا تو اشاره‌ای ننمودی؟ رسول خدا فرمود: إِنَّ النَّبِيَّ
لَا يَقْتُلُ بِالْإِشَارَةِ «پیامبر با اشاره کسی را نمی‌کشد». و از این حدیث نیز
می‌توان به حرمت ترور در اسلام پی برد. عبد الله بن سعد بن ابی سرح همان
است که عثمان او را در زمان خلافت غاصبه خویش معزز و مکرّم داشت و
حکومت مصر را به وی سپرد.

رسول خدا فرستاد و رسول خدا او را امر به تحمّل و صبر می نمود. چون بار چهارم فرستاد پیامبر علی علیه السلام را خواند و به او فرمود: شمشیرت را برگیر و به خانه دختر پسر عمویت برو و او را بیاور و اگر کسی بین تو او حائل شد با شمشیر خردش کن! و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند آدم حیران و واله از منزل خود به منزل عثمان براه افتادند.

پس علیّ علیه السلام دختر رسول خدا را بیرون

آورد. چون نگاه دختر به پدر افتاد صدای خود را به گریه بلند کرد و اشکهای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز سرازیر شد و گریه کرد. و سپس رسول خدا دختر خود را به منزل آوردند.

رقیه داخل منزل رسول خدا شد و پشتش را برهنه کرد و رسول خدا آن منظره را دید سه بار گفت: قَتَلَكَ قَتَلَهُ اللهُ! «چیست او را؟! تو را کشت، خدا او را بکشد!» و این واقعه در روز یکشنبه بود، و شبها را عثمان در منزل در کنار کنیز خود می خوابید. رقیه دوشنبه و سه شنبه درنگ کرد و روز چهارشنبه رخت از جهان بربست. و چون خواستند جنازه را حرکت دهند، رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کردند تا دخترشان فاطمه علیها السلام با جمعی از بانوان مؤمنین بیرون روند.

عثمان نیز حاضر شد برای تشییع جنازه. چون رسول خدا نظرشان به او افتاد فرمودند: کسی که دیشب با اهلش و یا با کنیزش همبستر شده است نباید با جنازه خارج شود. حضرت سه بار این سخن را تکرار کردند ولی عثمان برنگشت. در دفعه چهارم

فرمودند: باید بازگردد یا اینکه او را به اسم نام می‌برم. در این حال عثمان درحالی که بر غلام خود تکیه کرده بود و شکم خود را گرفته بود جلو آمد و گفت: یا رسول الله، من دلم درد میکند؛ اگر اجازه می‌دهی برگردم. حضرت فرمودند: برگرد. و فاطمه علیها السلام با بانوان مؤمنین و مهاجرین بیرون شده و بر جنازه رقیه نماز گزاردند.^۱

علامه امینی در «الغدیر» در ردّ کتاب «حیة محمد» که مستشرق امیل درمنغم تألیف و یک استاد فلسطینی به نام مُحَمَّد عَادِل زُعَیْتِر ترجمه کرده است، شدیداً از اصل کتاب و از مترجم انتقاد می‌کند. چون مؤلف می‌گوید: دو داماد دیگر پیامبر که اموی بودند (عثمان و أبو العاص) مدارا و رفقشان بیشتر بوده است. علامه در ضمن جواب از این مطلب می‌گوید: و اینک من مجال تحلیل گفتار این مرد را ندارم که می‌گوید: دو

^۱ این حدیث را از کلینی، مرحوم مجلسی در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۶، در باب احوال اولاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ص ۷۰۹ و ۷۱۰ آورده است و نیز در همین کتاب و همین محلّ در ص ۷۰۹، و در ج ۸، در باب کفر الثلاثة و نفاقهم و فضایح أعمالهم در ص ۲۱۵ از «خرائج و جرائح» راوندی روایتی را قریب به همین مضمون ذکر نموده است.

داماد اموی پیامبر رفقشان بیشتر بوده است. أمّا همین

قدر درباره

مدارای عثمان کافی است حدیث انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله که: چون هنگام دفن رقیه دختر عزیز خود که می خواستند جنازه را داخل قبر بگذارند و خود رسول خدا بر لب قبر نشسته بود و از دو چشمش اشک می ریخت، گفت: کدام یک از شما دیشب با زنش همبستر نشده است؟! ابو طلحه انصاری^۱ گفت: من. رسول خدا به او امر کردند در قبر برود و جنازه رقیه را بگذارد.

ابن بَطَّال می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست عثمان را از نزول در قبر رقیه محروم کند در حالی که سزاوارترین مردم به نزول در قبر رقیه، عثمان بود چون شوهرش بود و عُلَّقه و همبستگی خاصی را عثمان از دست داده بود که قابل جبران نبود. اما چون رسول خدا فرمود: کیست از

^۱ در «أسد الغابة» در ترجمه ابو طلحه آورده است: او زید بن سهل بن أسود بن حرام انصاری خزرگی بوده است، که در جنگ بدر و عقبه شرکت داشته و در غزوه احد مقام شهودی را داشته است. او با جان خود از جان رسول خدا حمایت می کرد، و در مقابل او تیر می انداخت، و سینه اش را بالا می کشید که رسول خدا را حفظ کند و می گفت: نحری دون نحرك و نفسی دون نفسک. و رسول خدا می فرمود: بانگ ابو طلحه در جنگ از صد نفر مرد بهتر است. رسول خدا میان او و ابو عبیده جراح عقد اخوت بست و در جمیع مشاهد با رسول الله بود. و او شوهر ام سلیم مادر انس بن مالک است.

شما که دیشب با اهلش همبستر نشده است؟ عثمان ساکت شد و نگفت: من. او در شبی که زوجه‌اش مرده است غمی از این مصیبت بر او حاصل نشد، غمی که انقطاع دامادی وی را از رسول خدا در بردارد، و او در همان شب از آمیزش خودداری ننموده است و بدین جهت است که پیامبر او را از چیزی که حَقِّش بود و از ابو طلحه و غیر ابو طلحه بدان سزاوارتر بود منع کردند.

و این معنی حدیث را روشن است و گویا رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آن شب بواسطه وحی می دانستند اما به او چیزی نگفتند چون کار حرامی نکرده بود، کارش حلال بوده است اما این مصیبت تا این اندازه در وی اثر نکرده بود که او را از آمیزش با کنیزک خود منع کند. فلهذا رسول خدا به تعریض غیر صریح او را از داخل شدن در قبر و جنازه زن خود را در قبر نهادن محروم نمودند (الرَّوْضُ الْأَنْفُ، ج ۲، ص

اعتراف عثمان به فرار خود در جنگ احد

درباره فرار کردن عثمان تا سه روز در جنگ احد، خودش به این امر معترف بوده و عمر نیز او را جزء فراریان به شمار می آورده است. واقدی گوید: در میان عبد الرحمن بن عوف و عثمان گفتگویی بود، عبد الرحمن فرستاد در پی ولید بن عقبه و او را طلبید و گفت: برو به سوی برادرت و آنچه را که می گویم به وی ابلاغ کن، چون من جز تو کسی را سراغ ندارم که بتواند ابلاغ کند. ولید گفت: بگو من ابلاغ می نمایم.

عبد الرحمن گفت: بگو: عبد الرحمن می گوید: من در غزوه بدر حضور داشتم و تو حضور نداشتی! و در غزوه احد ثابت قدم بماندم و تو فرار کردی! و در بیعت رضوان بودم و تو نبودی! ولید آمد و او را ابلاغ کرد.

عثمان گفت: برادرم راست می گوید، من در غزوه بدر تخلف ورزیدم چون دختر رسول خدا

^۱ الغدير» ج ۳، ص. ۲۴

صلی الله علیه و آله مریضه بود و رسول خدا سهم من و پاداش مرا به من داد، پس من مانند حاضرین بودم. و در روز احد فرار کردم و خداوند از من درگذشت. و أمّا در بیعت رضوان، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به سوی مکه فرستاد و گفت: عثمان در طاعت خدا و رسول خداست، و رسول خدا با یکی از دستهایش با دست دیگری بجای من بیعت کرد و دست چپ پیامبر که به جای دست من بوده است حتماً از دست راست من بهتر است. چون ولید، پیغام را برای عبد الرحمن بیاورد، گفت: برادرم راست می گوید.^۱

و واقدی گوید: عمر بن الخطاب نظر به عثمان بن عفان کرد و گفت: این از آن کسانی است که خداوند از او در گذشته است، و قسم به خدا که خدا از چیزی در نمی گذرد و سپس او را ردّ کند. و عثمان در **يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ** پشت به جنگ کرده بود.^۲

^۱ «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۷۸ و ص ۲۷۹ بزنید.

^۲ همان.

و نیز واقدی گوید: مردی از عبد الله بن عمر

درباره عثمان سؤال کرد، او گفت: عثمان در روز احد

معصیت عظیمی را انجام داد و خدا از او گذشت، زیرا

که او مِّنْ تَوَلَّى يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ بود، امّا در میان شما

معصیت کوچکی کرد و شما وی را کشتید!^۱

اینک باید دانست که: آیا عثمان بخشوده شده

است؟ و همان طور که عُمَر و ابن عُمَر از آیه کریمه

قرآن استفاده کرده‌اند، خداوند از او گذشته و او را

مورد غفران خود قرار داده است؟ یا نه، مطلب

اینچنین نیست و از کریمه مبارکه ابدأً استفاده

مغفرت و آمرزش درباره او نمی‌شود؟

قبلاً باید بدانیم که: به طور کلی فرار از صحنه

جنگ، بدون عذر شرعی که خدا بیان فرموده است

گناه کبیره‌ای است از اشدّ اقسام معاصی کبیره که در

^۱ «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۲۷۹. و این سه روایت را ابن ابی الحدید در

«شرح نهج البلاغة»، طبع دار إحياء الكتب العربية، ج ۱۵ ص ۲۱ و ص ۲۲

آورده است و ابن اثیر جزری در «کامل» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۵۸ گوید:

هزیمت گروهی از مسلمین به أعوص رسید که در میان آنها عثمان بن عفّان

و غیره بودند و در آنجا سه روز درنگ کردند و سپس به نزد رسول خدا

آمدند و رسول خدا چون آنها را دید فرمود: لقد ذهبتم فيها عريضةً.

آیه مبارکه قرآن بدان وعید جهنم داده شده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ. وَ مَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ.**^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر

بینید آنان را که کافر شده‌اند در سپاهی عظیم به شما هجوم آورده‌اند پشت به آنها ننموده از صحنه جنگ مگریزید. و هر کس در چنین روزی پشت کرده و دست از کارزار بردارد - مگر آنکه از گوشه‌ای از میدان به گوشه‌ای دیگر رود تا بهتر رزم کند، و یا از طائفه‌ای بخواهد استمداد کند - تحقیقاً مواجه با خشم و غضب خدا شده است و جایگاه او دوزخ بوده و بد بازگشتنی دارد.»

در این آیه می‌بینیم: فقط در دو صورت اجازه داده شده است مسلمان به دشمن پشت کند: اول آن که از روی مصلحت رزمی بخواهد از میمنه مثلاً به میسره و یا از قلب به جناح آید. دوم آنکه بخواهد خود را به گروهی از مسلمین و یا غیر مسلمین

^۱ آیه ۱۵ و ۱۶، از سوره ۸: أنفال.

برساند و از آنها برای ازدیاد نیرو و عده و عده کارزار
استمداد کند. در غیر این دو صورت گریختن از
جنگ با کفار جائز نیست و وعده آتش دوزخ و
غضب خداوندی داده شده است.^۱

این مطلب که دانسته شد اینک می گوئیم: فرار

^۱ «خیانتها و جنایتهای عثمان منحصر در فرار از زحف و پناه دادن معاویه بن مغیره مثله کننده حضرت حمزه و به شهادت رساندن حضرت رقیه را با ضرب نبوده است. از جمله جنایات او پناه دادن (در پنهان نگهداشتن) و آوردن به مدینه عبد الله بن اُبی سرح برادر رضاعی او بوده است. طبری و ابن اثیر در تاریخ خود در باب خلافت عثمان گویند: چون در زمان عثمان ابن عفّان معارضات بر علیه او زیاد شد و مردم، بسیاری از امور را بر وی منکر شمردند، با مروان بن حکم و معاویه مشورت کرد. آنها به او گفتند: لشکر برای فتح آفریقا بفرست تا مردم بدان مشغول شوند و مجال آن را پیدا نکنند تا درباره تو گفتگو داشته باشند، فلا تكون همّة أحدهم الّا دبرة خيلة و القمّل یجری علی ظهره» (در این صورت اهتمام مردم منحصر در آن می شود که اسبان خود را تدبیر کنند و شپش را که بر پشتشان روان می شود بزایند). و نیز طبری و ابن اثیر و صاحب «استیعاب» در ترجمه عبد الله بن اُبی سرح آورده اند که عثمان سپاهی به قیادت عبد الله بن اُبی سرح برای فتح آفریقا روانه نمود. چون عبد الله آفریقا را فتح کرد، عثمان تمام خراج آنجا را یکجا به او داد و هیچ کس را با او شریک ننمود. و عبد الله همان کسی است که پس از ایمانش مرتدّ و کافر شد و رسول خدا خونس را هدر کردند. و چون حضرت رسول الله برای فتح مکه حرکت کردند به اصحاب خود سفارش کردند که هر کجا وی را بیابند بکشند گرچه خودش را به پرده کعبه آویخته باشد. اما در مکه عثمان او را پنهان کرد. چون فتح مکه به پایان رسید عثمان او را نزد رسول خدا آورد و شفاعت کرد. رسول خدا هیچ نگفت و انتظار می کشید که یکی از مصاحبان برخیزد و او را بکشد. عمر گفت: چرا ای رسول خدا با گوشه چشم اشاره ای به کشتن او ننمودی؟! حضرت فرمود: نحن معاشر الأنبياء لا ینبغی أن تكون لنا خائنة الأعین «برای ما جماعت پیامبران سزاوار نیست با غمز و گوشه چشمی کاری را انجام دهیم».

عثمان تا سه روز در جایی که نقطه دور دست از مدینه است، چه محملی دارد جز غضب خدا و آتش جهنم و بازگشتن بد؟ چگونه خدا او را آمرزیده است؟ آیا آیه قرآن درباره او و همقطارانش منسوخ

شماری از خیانت‌های عثمان (ت)

شده است؟ و حتی از عثمان هم چنین به ما
نرسیده است که از فعل خود شرمنده شده و در
بارگاه خداوند توبه نصوح کرده باشد.

و اما اینکه در غفران وی استدلال کرده‌اند به

آیه مبارکه: **وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ**

«هر آینه تحقیقاً خداوند از آنها گذشت، و خداوند

آمرزنده و شکیبا است»، این آیه دلالتی بر غفران

ندارد. عفو در اینجا به معنی عدم مؤاخذه دنیوی و

عدم اجراء کفّاره و حکم اعدام درباره اوست. در

اسلام حکم متخلف از صحنه کارزار با کفّار اعدام

است. این حکم را خدا درباره عثمان و هم‌طرازانش

اعمال نکرد و نمی‌توانست اعمال کند و گرنه باید

بیش از نیمی از سپاه اسلام حاضر در غزوه احد،

اعدام شوند و این به صلاح اسلام نوپا نبود و گرنه

علی می‌ماند و حوضش، همچنان که علی ماند و

حوضش.

در آیات وارده در سوره آل عمران در دو آیه

حکم عفو خدا آمده است و عفو در این دو مورد

تفاوت دارد:

مورد اول این آیات است: **ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ**

**لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ. إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ**

**يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى
مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. ثُمَّ**

أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً

مِنْكُمْ^۱. «و سپس خداوند شما را از مشرکین قریش

منصرف نمود، برای اینکه شما را بیازماید و در بوته

ابتلاء بگذارد و تحقیقاً خداوند شما را عفو نموده مورد

غفران و رحمت خود قرار داد و خداوند بر مؤمنین

بخشاینده فضل است. در آن زمانی که شما به راههای

دور دست می‌گریختید و چهره خود را به کسی بر

نمی‌گردانید تا وی را ببینید، و پیامبر: رسول خدا در

میان آن طائفه دیگر که عقب‌تر بودند، شما را صدا

می‌زد؛ پس شما را غصه‌ای بر روی غصه‌ای بهم رسید،

برای آنکه بر آنچه از دست شما رفته است و بر

آنچه از مصیبت به شما رسیده است محزون

نشوید و خداوند از آنچه بجای می‌آوردید با خبر

^۱ آیه ۱۵۲ تا مقداری از آیه ۱۵۴، از سوره ۳: آل عمران.

است. و سپس خداوند پس از این غم و غصه برای شما حال امن و آرامشی آورد که پینگی و چُرت خواب، دسته‌ای از شما را فرا گرفت.»

در این آیات می‌بینیم آنان که فرار کردند، دسته‌ای از آنها به سوی پیامبر برگشتند و در حضور پیامبر بودند، و خداوند ترحم فرموده غصه‌ای را بر غصه‌شان افزود، و سپس آرامش و پینگی خواب آنها را فراگرفت. اینها افرادی هستند که مورد عفو به معنی غفران واقع شده‌اند. و از اینکه به دنبال عفو می‌فرماید: «و خداوند بخشاینده فضل و رحمت به مؤمنین است» این معنی تأیید می‌شود.

آیه قرآن بر عفو به معنی غفران درباره عثمان

ندارد

أَمَّا آن کسانی که فرار کردند و به حضور پیامبر در معرکه کارزار برگشتند آنان هستند که درباره آنها می‌فرماید: **وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ.** «و دسته‌ای به دنبال حفظ جان بودند و بر خداوند گمانی ناحق، گمان جاهلی می‌بردند.»

تا این که می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ**

التَّقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ^۱.

«آنانی از شما که در روز کارزار که دو لشکر ایمان و کفر با هم روبرو شدند، پشت کرده و فرار نمودند فقط به علّت آن بود که شیطان به واسطه برخی از اعمالی که انجام داده بودند ایشان را لغزانید و خداوند آنها را عفو نمود، و خداوند آمرزنده و بردبار است.»

درباره اینها یعنی آنان که فرار کردند و برنگشتند و در مقام حفظ و مصونیت خود بودند، غفران و رحمتی نیامده است؛ و عفو به معنی گذشت و عدم محاکمه دنیوی است. و شاهدش آن که می فرماید: خداوند پوشاننده و بردبار است، در برابر اعمالشان شکیبائی می کند، و نمی فرماید: رحیم است یعنی رحمت و عطوفت می دارد.

^۱ مقداری از آیه ۱۵۴ و آیه ۱۵۵، از سوره ۳: آل عمران.

بنابر این آن عفو اوّل راجع به کسانی است که از

فرار خود نادم شدند و به پیامبر بازگشتند و این در وقتی

بود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از مشرکین

مفارقت کرده به سوی شِعْب آمد، اگرچه بازگشتن این

دسته از مؤمنین تدریجاً و پس از علم به عدم قتل رسول

الله بوده است. و درباره آنها است: **وَ اللهُ ذُو فَضْلٍ عَلَيَّ**

الْمُؤْمِنِينَ.

و عفو دوم راجع به کسانی است که بر فرار ادامه

دادند و به پیامبر گمان بد بردند و گفتند: اگر ما بر حقّ

بودیم نمی‌بایست کشته شویم. و درباره آنهاست: **وَ**

اللهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ.

البته سخن در اصحاب رسول الله و مؤمنین

است که به این دو گروه تقسیم شدند، و این مربوط

به منافقین نیست. زیرا حال منافقین همچون عبد الله

بن ابی و دار و دسته‌اش را خداوند مستقلاً در آیات

آیه بیان می‌کند.^۱

^۱ در این مطالب استفاده از «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۴، ص ۴۳ تا ص ۵۴ شده است که به طور خلاصه و فشرده بیان شد.

تردیدی در فرار عمر و عثمان در احد نیست

عُمَر نیز خودش معترف است که در روز احد فرار کرده است. ابن ابی الحدید می گوید: ^۱ کسانی که استدلال می کنند به فرار عمر در روز احد شاهد می آورند روایتی را که وارد شده است که: در ایام خلافت عمر زنی نزد او آمد و یکی از بُردهائی را که در حضور وی بود طلب نمود و با آن زن دختر عمر بن خطاب نیز آمده بود، او هم طلب بُرد می کرد. عمر به آن زن بُرد را داد و به دخترش نداد. از علّت این کار پرسیدند، گفت: پدر آن زن در روز احد ثابت بماند و پدر این زن فرار کرد و ثابت نماند. ^۲

و از جمله ادلّه متقنه بر فرار عمر بن خطاب روایتی است که واقدی در کتاب «مغازی» خود در قصّه حُدیبیه ذکر کرده است ^۳ از ابو سعید خُدّری که

^۱ شرح نهج البلاغه» طبع دار احیاء الکتب العربیّه، ج ۱۵، ص ۲۲.

^۲ همان.

^۳ و از جمله ادلّه فرار عمر و عثمان نسبت تشیعی است که بعضی به واقدی داده اند به جهت آنکه در بسیاری از مواضع کتابش عمر و عثمان را در مکانت مورد نظر قرار نمی دهد، از جمله آنکه در کتاب خود عثمان و عمر، و یا عمر، و یا عثمان را با اسم نام برده است و جزء فراریان از غزوه اُحُد شمرده است. دکتر مارسدن جونس که مقدمه ای بر کتاب «مغازی» واقدی نوشته است در ص ۱۸ می گوید: مثلاً در نسخه خطّی ما که ما آن را اصل و مصدر برای این طبع «مغازی» قرار داده ایم یک ستونی را ملاحظه می کنیم که نام

می گوید: من روزی نزد عمر بن خطاب نشسته بودم

و گفتم: در روز حُدیبیه در رسالت پیغمبر

اکرم صلی الله علیه و آله برای من شک پیدا شد

و چنان برخورداردی با پیغمبر نمودم که نظیر آن

برخورد از من مشاهده نشده است و برای کفاره آن

خیال باطلی که آن روز در دل من آمد، بندگانی را

آزاد کرده‌ام و پیوسته روزه گرفته‌ام.

در اینجا داستان را مفصلاً نقل می‌کند تا

می‌رسد به اینجا که می‌گوید: عمر و مردانی که با او

همراه بودند از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و

آله گفتند: یا رسول الله! مگر تو به ما نگفتی که داخل

فراریان از غزوه اُحُد را برده است و با این کلمات شروع می‌کند: «و از جمله

فراریان فلان، و حارث بن حاطب و ثعلبة بن حاطب، و سواد بن غزیه، و

سعد بن عثمان و عقبه بن عثمان، و خارجه بن عامر که به ملل رسید، و اوس

بن قیظی در میان جمعی از بنی حارثه بوده‌اند» در صورتی که می‌بینیم ابن

أبی الحدید، به جای لفظ فلان، عمر و عثمان را ذکر کرده است و بلاذری از

واقدی عثمان را ذکر کرده است. و از اینجا با روشنی و وضوح ظاهر می‌شود

که صریح عبارت واقدی در نسخه خطی اصل، عثمان و عمر و یا عمر تنها

یا عثمان تنها بوده است که در روز احد پشت کرده و فرار نموده‌اند اما ناسخ

از روی آن نسخه اصل دلش حاضر نشده است این فرار را در حق عمر یا

عثمان بپذیرد فلهاذا نام آن دو نفر و یا نام یکی از آنها را به لفظ فلان تبدیل

نموده است. و ما شک نداریم که عبارت نصّ و صریح واقدی به دست

جماعتی از شیعه افتاده است، و در آن این اخباری را که در حق عمر و عثمان

ذکر کرده است، خوانده‌اند و بر این اساس معتقد شده‌اند که او شیعه بوده

است. تمام شد محلّ حاجت از گفتار دکتر مارسدن جونس.

مسجد الحرام می شوی و کلید کعبه را می گیری و با
واقفین در زمین عرفات وقوف می کنی؟! و ما اینک
می بینیم قربانی ما به بیت الله نرسیده است و ما نیز
نرسیده ایم!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قُلْتُ لَكُمْ

فِي سَفَرِكُمْ هَذَا؟! «آیا من به شما گفتم که در این سفرتان

داخل می شوید؟!» عمر گفت: لا. «نه» رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود: أَمَا إِنَّكُمْ سَتَدْخُلُونَهُ، وَ آخِذُ

مِفْتَاحَ الْكَعْبَةِ، وَ أَحْلِقُ رَأْسِي وَ رُؤُوسَكُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ، وَ

اعْرِفُ مَعَ الْمُعَرِّفِينَ «آگاه باشید! شما داخل مکه

خواهید شد و من کلید کعبه را می گیرم و سر خود و

سر شما را در داخل مکه می تراشم و با کسانی که در

عرفات وقوف دارند من نیز وقوف می کنم!»

روایت صریحه رسول خدا در فرار عمر در

روز احد

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله رو کردند

به عمر، گفتند: أَنْسَيْتُمْ يَوْمَ أَحَدٍ إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ

عَلَىٰ أَحَدٍ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ؟! أ نَسِيتُمْ يَوْمَ
الْأَحْزَابِ إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ
زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ؟! أ نَسِيتُمْ يَوْمَ
كَذَا؟! وَ

جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يذَكِّرُهُمْ أُمُورًا
أ نَسِيتُمْ يَوْمَ كَذَا؟ «آیا فراموش کرده‌اید روز احد را در
وقتی که به مکان دور فرار می‌کردید و چهره خود را به
احدی بر نمی‌گردانیدید و من در دسته دیگر، شما را
صدا می‌زدم؟! آیا فراموش کرده‌اید روز غزوه خندق را
در وقتی که دشمنان از بالای شما و از پائین شما آمدند
و در وقتی که چشمها از اضطراب بدین سو و آن سو
حرکت می‌کرد و دلها به حنجره‌ها رسیده بود؟! آیا

^۱ مستشار عبد الحليم جندی در کتاب «الامام جعفر الصادق» ص ۲۱ گوید:
و در روز خندق اُزفت الازفة (قیامتی بپاشد) در وقتی که مشرکین جای تنگی
را در خندق قصد کرده و از آن مکان تنگ با فشار با اسبانشان وارد شدند و
علی بن ابی طالب با اندی از مسلمین به سوی ایشان بیرون جست تا آن
شکافی را که از آن داخل شده بودند بر آنها بست. و عمرو بن عبدود - فارس
العرب - می‌خواست جلالت و منزلت خود را نشان دهد؛ از فراز اسبان فریاد
برداشت: هَلْ مِنْ مَبَارِزٍ؟ علی در برابرش ظاهر شد. عمرو به او گفت: مَا
أَحَبُّ أَنْ أَقْتَلَكَ لِمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ أَيْبِكِ. علی اصرار کرد و عمرو از اسبش فرود
آمد و با هم درآویختند. هنوز گرد و غبار ننشسته بود که علی او را کشت و
اصحاب آن شکاف همه با اسبهایشان پا به فرار گذاردند.

فراموش کردید روز فلان را؟ و شروع کرد رسول خدا
صلی الله علیه و آله اموری را برای آنها می‌شمرد و
متذکرشان می‌ساخت که آیا فراموش کردید روز فلان
را؟»

و مسلمین شروع کردند به گفتار به اینکه:
خدا راست گفت، و رسول خدا راست گفت. ای
پیغمبر خدا، ما فکرمان نمی‌رسید به آنچه تو در آن
فکر می‌کردی. تو داناتری به خدا و امر خدا از ما.

و چون در سال قضیه (عمرة القضاء) رسول
خدا صلی الله علیه و آله داخل مکه شد و سر خود را
تراشید، فرمود: این است وعده‌ای که به شما داده‌ام،
و چون روز فتح مکه شد و کلید کعبه را گرفت،
گفت: بگوئید عمر بن خطاب نزد من بیاید؛ به او
گفت: این است آنچه به شما گفتم. و چون در حجة
الوداع در زمین عرفات وقوف کرد، گفت: ای عمر،
این است آنچه به شما گفتم.^۱

استدلال کنندگان بر فرار عمر می‌گویند: اگر
عمر در روز احد فرار نکرده بود، رسول خدا به او

^۱ «مغازی» واقدی، ج ۲، ص ۶۰۹.

نمی گفت: آیا فراموش کرده‌اید روز احد را در وقتی که به مکان دور می‌گریختید و چهره خود را به کسی بر نمی‌گردانید؟^۱

رسول خدا برای ابو بکر شهادت به بهشتی بودن ندادند

رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت داد بر اینکه جمیع کشته‌شدگان در غزوه احد اهل بهشت‌اند و نامه عمل آنها به خیر خاتمه یافته و از عهده امتحان برآمده‌اند و سعادت در دار آخرت برای آنها حتمی است.

اما این اختصاص به شهداء احد دارد نه هر کس که در احد شرکت کرده و مجاهده هم نموده باشد. زیرا ممکن است پس از احد امتحاناتی پیش آید و مغرورین به شخصیت و مقام و مدعیان به تقوا و صلاح از عهده آن آزمایش برنیامده باشند و در نتیجه در آن نکات دقیق و باریک، متوجه عالم غرور

^۱ «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید، طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۱۵، ص ۲۵. ابن ابی الحدید به طور تفصیل شرح غزوه احد را در همین مجلد از ص ۳ تا ص ۶۰ ذکر کرده است.

بوده و نفس آنان با تمام سرمایه‌های سابقه به صورت یک فرعون در امت طلوع کند و در آن مرحله باریک انکار حقّ کند و انانیت خود را در برابر حقّ و انقیاد محض در برابر آن مقدّم بدارد. در این صورت چگونه عاقبتشان به خیر خواهد بود اگر با این استکبار و بلندمنشی و خودپسندی چشم از جهان بر بسته باشند؟ گرچه در تزهّد شاخص و به علوم قرآن، وارد و سالیان دراز در صحبت رسول الله بسر برده باشند، همچنان که شهدای بدر نیز اهل بهشتند نه هر کس که در بدر حضور داشته گرچه بعداً دچار امتحان شده و از آزمایش به سلامت رها نشده باشد.

آیات وارده در قرآن راجع به مجاهدین بدر و بیعت رضوان و (تحت شجره)، تمجید و تعریف فعلی و موقتی به حسب حال ایشان است نه مطلقاً و الی الأبد، و در قضیه بدر شواهدی است و در احد نیز شواهدی است.

از کسانی که در غزوه احد نگریخت و به پیامبر هم کمک بسیار نمود طلحة بن عبید الله است، اما پس از رسول خدا با امیر المؤمنین علیه السلام نقض بیعت کرد و خون هزاران بیگناه ریخته شد. و همچنین زُبیر بن عوّام و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص، باختلاف مراتبهم و درجاتهم.

روایت عجیبی را مالک در «موطأ» خود آورده

است که از آن می‌توان به مناط کلی، استفاده‌های

بیشتری نمود: حَدَّثَنِي عَنْ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى

عُمَرَ بْنِ عَبِيدِ اللَّهِ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ قَالَ لِشُهَدَاءِ أَحَدٍ: هَؤُلَاءِ أَشْهَدُ عَلَيْهِمْ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ

الصَّدِيقُ: أَلَسْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِخْوَانَهُمْ؟ أَسَلَمْنَا كَمَا

أَسَلَمُوا، وَجَاهَدْنَا كَمَا جَاهَدُوا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بَلَى وَ لَكِنْ لَا أَدْرِي مَا تُحَدِّثُونَ بَعْدِي؟!!

فَبِكِي أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ بَكِي ثُمَّ قَالَ: إِنَّا لَكَائِنُونَ بَعْدَكَ؟!!

«یحیی بن یحیی لیشی می گوید: حدیث کرد

برای من مالک از ابو نصر هم پیمان عمر بن عبید الله

که به او چنین رسیده است که: رسول خدا صلی الله

علیه و آله درباره شهدای احد فرمود: اینها جمعیتی

هستند که من شهادت می دهم بر آنها. ابو بکر گفت:

ای رسول خدا! آیا ما برادران آنها نیستیم که اسلام

آوردیم همان طور که آنان اسلام آوردند، و جهاد

۱ مَوَاطَّأً مالک، با تحقیق و تعلیقه محمد فؤاد عبد الباقی، ج ۲، کتاب جهاد، باب الشهداء فی سبیل الله، ص ۴۶۱ و ص ۴۶۲، حدیث شماره ۳۲ و کتاب «تنویر الحوالک» سیوطی در شرح «موطَّأً» مالک، همین کتاب و همین باب، ص ۱۸ در صدر صفحه اصل حدیث و در ذیل آن شرح و تفسیر آن است. و نظیر این روایت را با زیادتی، محمد بن عمر واقدی متوفی در سنه ۲۰۷ در کتاب «مغازی» ج ۱، ص ۳۱۰ ذکر کرده است. او می گوید: طلحة بن عبید الله و ابن عبَّاس و جابر بن عبد الله گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر کشتگان احد نماز خواند و گفت: «أنا علی هؤلاء شهیدٌ.» «من بر سعادت و صحّت طریق و ایمان و اسلام و بهشتی بودن این گروه گواهی می دهم!» ابو بکر گفت: «یا رسول الله! ألیسوا إخواننا أسلموا کما أسلمنا و جاهدوا کما جاهدنا؟» «ای پیامبر خدا! آیا این گروه برادران ما نیستند که اسلام آورده اند به مانند اسلام ما و جهاد کرده اند به مانند جهاد ما؟!» قال: «بلی، و لکن هؤلاء لم يأكلوا من اجورهم شيئاً و لا أدری ما تحدثون بعدی؟!» «گفت: آری و لیکن آنها هیچ چیز از مزدهای اعمالشان نخورده اند و من نمی دانم شما پس از من چه بدعت ها و حوادثی در دین ایجاد می کنید؟!» فَبِكِي أَبُو بَكْرٍ و قَالَ: إِنَّا لَكَائِنُونَ بَعْدَكَ؟! «پس ابو بکر گریه کرد و گفت: آیا ما پس از تو زنده می مانیم؟!» و نیز واقدی در همین کتاب در ص ۳۰۹ آورده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله درباره حمزه و سائر شهدای معركة اُحُد فرموده است: «أنا الشَّهید علی هؤلاء یوم القیمة!» «من گواه بر عاقبت به خیری این جماعت هستم در روز قیامت.»

کردیم همان طور که آنان جهاد کردند؟! رسول خدا
صلی الله علیه و آله گفت: آری! و لیکن من نمی دانم
شما پس از من چه کاری را انجام می دهید؟! در اثر
این کلام رسول خدا، ابو بکر گریه کرد باز هم گریه
کرد و سپس گفت: آیا ما پس از تو زنده ایم؟!»^۱

محمد فؤاد عبد الباقی در تعلیقه خود گوید:

ابن عبد البر گفته است این روایت در نزد جمیع
روایت، مرسل است و لیکن معنی آن مستند است از
وجوه صحاح کثیری.^۲ و نیز این عبارت را سیوطی
در شرح خود آورده است.^۳

و سیوطی در شرح خود در معنی هَوْلَاءِ أَشْهَدُ

عَلَيْهِمْ می گوید: أَيْ أَشْهَدُ لَهُمْ بِالْإِيْمَانِ الصَّحِيحِ وَ

السَّلَامَةِ مِنَ الذَّنُوبِ الْمُؤَبَّاتِ وَ مِنَ التَّبْدِيلِ وَ التَّغْيِيرِ وَ

^۱ نظیر این روایت را ملا علی متقی در «کنز العمال» طبع بیروت، ج ۱۱، ص ۱۷۹، حدیث ۳۱۱۲۲ از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ! لَوْ تَعْلَمُونَ مَا نَجَّكُمْ اللَّهُ مِنْهُ مِمَّا هُوَ كَائِنٌ بَعْدَكُمْ! هَوْلَاءِ خَيْرٌ مِنْكُمْ، إِنَّ هَوْلَاءِ خَرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَأْكُلُوا مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئاً وَ خَرَجُوا وَأَنَا الشَّهِيدُ عَلَيْهِمْ، وَأَنْكُمْ قَدْ أَكَلْتُمْ مِنْ أَجُورِكُمْ وَ لَا أَدْرِي مَا تَحْدُثُونَ مِنْ بَعْدِي. (ابن المبارک - عن الحسن مرسلًا)

^۲ «موطأ» مالک، با تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی، ج ۲، ص ۴۶۱.

^۳ «تنویر الحوالک» ج ۲، ص ۱۸.

الْمُنَافَسَةِ فِي الدُّنْيَا وَ نَحْوِ ذَلِكَ. قَالَ ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ^۱. «ابن

عبد البرّ این حدیث را این طور معنی کرده است که:

یعنی من درباره شهدای احد شهادت می‌دهم به ایمان

صحیح و سلامت از گناهان هلاک کننده و از تبدیل و

تغییر و تنافس در دنیا طلبی و امثال

اینها.»

از این روایت اولاً می‌فهمیم که: جهاد در احد

برای ابو بکر فائده‌ای نداشته و رسول خدا صلی الله

علیه و آله امضای سلامت در دین، و رهائی از گناهان

موبقه مهلکه، و از تغیر و تبدیل در عقیده و نیت، و

حوادث، و تنافس و پیش افتادن در ریاست و حبّ

جاه، و ایمان صحیح را درباره وی ننموده‌اند، و به

عبارت مختصر امضای بهشتی بودن او را نکرده‌اند.

و ثانیاً چون پیامبر عالم به غیب بوده و از

وقایع و حوادث سالیان درازی قبل از آن حادثه و

واقعه خبر داده‌اند، عبارت ایشان که می‌گویند: من

نمی‌دانم پس از من چه کاری انجام می‌دهید و چه

حادثه‌ای می‌آفرینید، به منزله این است که: چون

^۱ همان.

می دانم پس از من چه بدعت‌هایی به وجود می آورید
و چه حوادثی بپا می کنید، فلذا شما مانند شهدای
احد که پاک و پاکیزه از جهان رفتند نیستید و بنابر
این حتماً دوزخی خواهید بود!

و ثالثاً اگر ابو بکر مرد حق طلبی بود،
می بایست پس از این اخبار رسول خدا و گریه اش،
از پیامبر بپرسد: ما چه کاری انجام می دهیم؟ شما به
ما راه نجات از آن حوادث و کوارث را نشان دهید،
تا ما دچار به آن گناهان موبقه و مهلکه نگردیم و آن
بدعتها را پیش نیاوریم و به سلامت بمانیم تا هم‌مطراز
شهدای احد رو سپید و سرافراز باشیم! اما او سخن
رسول خدا را قطع کرد و با گریه و گفتار به اینکه: ما
پس از تو زنده نباشیم، مطلب را برید.^۱

^۱ شیخ مفید در «امالی» طبع جامعة المدرّسین ص ۳۷ و ص ۳۸ با سند متصل
خود روایت می کند از ابن ابی ملیکه از عائشه که گفت: از رسول خدا صلی
الله علیه و آله شنیدم که می گفت: إني على الحوض أنظر من يرد عليّ منكم
و ليقطعنّ برجال دُوني، فأقول: يا ربّ أصحابي أصحابي، فيقال: إنك لا
تدري ما عملوا بعدك! إنهم ما زالوا يرجعون عليّ أعقابهم القهقريّ. «من بر
کنار حوض کوثر هستم که می نگرم افرادی از شما بر من وارد می شوند و
بعضی از مردان را از من می بُرند و از دسترسی به من باز می دارند و من
می گویم: ای پروردگار من! اینان اصحاب منند، اصحاب منند، در این حال
گفته می شود: تو نمی دانی کارهایی را که پس از تو کرده اند! ایشان پیوسته
و به طور مداوم به قهقری و جاهلیت برگشتند و از دین و آئین تو دست

اینک که گفتار ما بدینجا رسید سزاوار است

که یادی از آیه الله العظمی بروجردی - تغمده الله
برضوانه و نعیمه - بنمائیم و مطلبی را که دوست
ارجمند و گرامی و رفیق شفیق و راستین ما که

شستند.» در تعلیقه گوید: مجلسی می گوید: بدانکه اکثر عامه برآنند که
اصحاب پیغمبر همگی عادل می باشند، و گفته شده است: آنها هم مانند
غیرشان هستند مطلقاً، «و گفته شده است: آنها مانند غیرشان هستند تا هنگام
ظهور فتنه ای که در میان علی و معاویه پیدا شد و اما پس از این واقعه، کسانی
را که در این قضیه داخل شده اند مطلقاً قبول نمی شوند. معتزله می گویند:
صحابه همگی عادل هستند مگر آنان که دانسته شود که با علی علیه السلام
جنگ کرده اند در این صورت مردود می باشند. و امامیه می گویند: صحابه
مانند سائر افراد مردم هستند، در میان آنها (همچنانکه عادل وجود دارد)
گمراه و منافق و فاسق نیز وجود دارد بلکه اکثریت آنها از این قبیل می باشند!
و من گمان نمی کنم پس از اخبار متواتر معنوی ای که وارد شده است و از
دو جانب شیعه و عامه به ثبوت رسیده است تو در صحّت گفتار ما شکی
داشته باشی! - انتهی کلام مجلسی رضوان الله علیه.

شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «الشیعة و التشیع» ص ۱۳ آورده است که
در حدیث نبوی آمده است: "انّ محمّداً یری یوم القیمة اکثر امته تدخل النار.
و حین یسأل عن السبب یقال له: إنّهم ارتدّوا بعدک علی أذرباهم القهقری"
(کتاب الجمع بین الصحیحین الحدیث ۲۶۷). در «صحیح بخاری ج ۴، ص
۱۴۴ و در ج ۸ ص ۱۵۱ آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به
اصحابش فرمود: "ستتبعون سنن من کان قبلکم شبراً بشبر و ذراعاً بذراع
حتّی لو دخلوا جحر ضبّ لدخلتموه! قالوا: أ- تراهم الیهود و النّصارى؟!
قال: فمن إذن؟" و در «صحیح بخاری» ج ۷، ص ۲۰۹ و «صحیح مسلم در
باب حوض آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "یؤتی
بأصحابی یوم القیمة إلى ذات الشّمال. فأقول: الی این، فیقال إلى النار و الله،
فأقول: یا ربّ هؤلاء أصحابی! فیقال: انّک لا تدری ما أحدثوا بعدک! فأقول:
سحقاً لمن بدّل بعدی و لا أراه یخلص منهم إلّا مثل همّل النّعم." و در «سنن»
ترمذی کتاب ایمان و «مسند» أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۲۰ و «سنن» ابن
ماجه کتاب «فتن» ج ۲ حدیث شماره ۳۹۹۳ آمده است که رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود: "ستفترق امتی إلى ثلاث و سبعین فرقة، کلّها فی النار
إلّا فرقة واحدة"

صحبت بیش از چهل سال با ایشان داریم، یعنی حضرت آیه الله حاج شیخ اسمعیل مُعزّی ملایری - دامت برکاته - از ایشان نقل نمود، بیاوریم.

ایشان قریب به سی سال قبل برای من شفاهاً

بیان فرمودند و سپس به تقاضای

بنده در نامه‌ای آن مطالب شفاهی را نوشته و به وسیله پست از قم به طهران فرستادند. و اینک دستخط ایشان حاضر است و حقیر مطلب زیر را از عین سواد نوشته ایشان ذکر می‌کنم:

بعد از بسمله و تحمید و صلوات و سلام و احوال‌پرسی و تعارفات معموله، این طور مرقوم داشته‌اند:

برخورد آیه الله معزی ملایری با سرهنگ سنبل

در جده

«و اما جریان حدیث: ظاهراً در سال ۱۳۷۸ هجری قمری بود که حقیر عازم زیارت بیت الله اعظم بودم. برای خداحافظی به محضر مرحوم آیه الله العظمی آقای بروجردی رضی الله عنه شرفیاب شدم و کتاب «مَوْطَأً» مالک در دست ایشان بود. چند ورق زدند و کتاب را به بنده مرحمت فرمودند و گفتند: فلانی این حدیث را حفظ کن به دردت می‌خورد! و در ضمن مذاکرات فرمودند: ابو بکر از بس زیرک و ناقل بود خودش را به گریه زد و دنبال مطلب را قطع کرد. بنده هم حدیث را حفظ و ضبط کردم و پس از مشرف شدن به مکه، به جُدّه آمدم

که به ایران حرکت کنیم، سرهنگی بود به نام سُنْبُل و سرپرست اداره امور حُجَّاج بود، و هنگامی که من برای تسریح گذرنامه پیشش رفتم، کم کم سخن و گفتگو به اینجا کشید که ایشان سؤال کردند: شما شیخین را جزء حاضرین در بیعت رضوان می‌دانید؟!^۱

بنده گفتم: در بعضی احادیث وارد است که

^۱ در کتب عامّه بسیار به چشم می‌خورد که: شیخین در بیعت رضوان بوده‌اند و وعده رضی الله عن المؤمنین درباره آنها داده شده است، بنابراین از اهل بهشت می‌باشند. ما در پیرامون این موضوع به تفصیل بحث نموده‌ایم و گفته‌ایم که: اولاً رضایت در اینجا رضایت مقطعی و موقتی است بحسب حال فعلی. و آنچه در بهشت لازم است عدم عدول، و رضایت دائمی است که مسلماً با انحراف و گناه و آلودگی پس از این بیعت سازگار نمی‌باشد. و ثانیاً روایتی از رسول خدا نقل شد در ج ۱۰ «امام‌شناسی» درس ۱۴۲ تا درس ۱۴۸، ص ۳۴۷ از «مستدرک» حاکم که در آنجا رسول اکرم به عمر می‌گویند: آیه اعملوا ما شئتم إنّه بما تعملون بصیر از بهشتی بودنشان جلوگیری می‌کند. اینک در اینجا می‌گوئیم: به اجماع شیعه و عامّه عبد الله بن ابی رئیس المنافقین و الجاحدین اهل جهنّم است، و او در بیعت رضوان حضور داشته و با رسول خدا بیعت کرده است. اگر بنا بود مجرد بیعت در حدیبیه در تحت شجره، موجب بهشتی شدن باشد، باید وی هم از اهل بهشت باشد. آیه الله سیّد الدّین عاملی در کتاب «النصّ و الاجتهاد» طبع دوّم ص ۱۵۳ در متن و تعلیقه گوید: در اوّل ذوالقعدة سنه ۶ از هجرت رسول خدا مهاجرین و انصار و غیر ایشان را از اعراب برای عمره تجهیز نمود. مجموعاً یکهزار و چهارصد نفر بودند؛ و از کسانی که با او بودند، مغیره بن شعبه و عبد الله بن ابی بن سلول بودند، و آنها با رسول خدا در زیر درخت بیعت نمودند. و در ص ۱۵۶ گوید: پیامبر از همگی که هزار و چهارصد تن بودند بیعت گرفت تا پای مرگ همگی بایستند، و در میان اینها کُهِفُ الْمُنَافِقِین: ابن سلول بود؛ و از تمام این جمعیت کثیر فقط یک نفر بیعت نمود، و او جدّ بن قیس أنصاری بود.

آنها حضور داشته‌اند و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز بیعت کرده‌اند. گفت: با این وصف چرا آنها را اهل جهنم می‌دانید؟!

من گفتم: نه، اهل جهنم نمی‌دانیم. گفت: اهل

بهشت می‌دانید؟! گفتم: نه؛ بهشت و جهنم مال

خداست. ما نمی‌دانیم چه کسی را به بهشت و چه کسی

را به جهنم می‌برد. یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ بِمَا يَرِيدُ.

گفت: شما هیچ کس را یقین ندارید که به بهشت

می‌رود؟ گفتم: چرا، ما یقین داریم که رسول خدا به

بهشت می‌رود. گفت: از چه راه این را می‌گوئی؟

گفتم: اگر او که برگزیده خلاق است بهشت نرود، پس

برای چه بهشت را خداوند خلق فرموده است؟ گفت:

جز رسول الله کسی دیگر را یقین ندارید که به بهشت

می‌رود؟

گفتم: حَسَنَ وَ حُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ را نیز

یقین داریم؟ گفت: به چه دلیل؟

گفتم: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فرمود: آن دو، آقایان جوانان اهل بهشتند.

گفت: دیگر غیر از این دو هیچ کس را یقین

ندارید که به بهشت می‌رود؟

گفتم: علی بن ابی طالب را نیز یقین داریم که

به بهشت می‌رود. گفت: به چه دلیل؟

گفتم: چون ذیل این حدیثی که پیغمبر درباره

حَسَنین فرموده‌اند دارد که: رسول خدا فرمود: أَبَوَهُمَا

خَيْرٌ مِنْهُمَا. اگر آنها بهشت بروند، پدرشان که از آن دو

بهتر است، به طریق اولی باید بهشت برود.

گفت: دیگر کسی را باور ندارید که حتماً بهشت
برود؟ گفتم: فاطمه زهرا علیها السلام را نیز یقین
داریم. گفت: به چه دلیل؟ گفتم: چون در حدیث دارد
که پیغمبر فرمود: فَاطِمَةُ بُضْعَةٌ مِنيَّ، مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي،
وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ - الخ. اگر فاطمه را خدا به
جهنم ببرد، فاطمه و پیغمبر را اذیت کرده و هرگز خدا
پیغمبر را اذیت نمی کند.

گفت: خبیث، فقط ابو بکر و عمر را قطع
نداری که به بهشت می روند؟

گفتم: من خبیث تر از خودم را نگاه می کنم و
آن تو هستی! شما باید همیشه از روی دلیل و مدرک
صحبت کنی و تعصب را کنار بگذاری. اگر پیغمبر و
ابو بکر در بهشت رفتن ابو بکر شک داشته باشند تو
می گوئی: من یقین داشته باشم؟

گفت: در کجا دارد که این دو در بهشت رفتن
او شک داشته اند؟!

من حدیث را خواندم و گفتم: نه تنها از این
حدیث معلوم می شود که پیغمبر شک داشته اند، بلکه
استشمام عدم ایمان و دخول در جهنم آنان نیز

می‌شود. چون بالصرّاحه رسول الله می‌فرماید:
شهادت نمی‌دهم.

علی ایّ حال با این حدیث شما به من
می‌گوئی: یقین داشته باشم؟! اگر ابو بکر شک ندارد،
چرا سؤال کرد؟ اگر رسول خدا شک ندارد چرا
فرمود: نه؟ و نیز از این حدیث معلوم می‌شود که
بیعت با رسول و قتال با دشمنان دین و اداء سائر
فرائض، نفعش موقوف به این است که انسان تا آخر
عمر کاری که بر خلاف رضای خدا و پیغمبر است
انجام ندهد و الاّ ممکن است بعضی معاصی اثر
عبادات سابق را خنثی کند.

بعداً ایشان گفتند: این حدیث را به من نشان
دهید! گفتم: «مَوْطَأً» مالک را بیاور تا به تو معرفی
کنم. خلاصه بنده در برگشتن، قضیه را خدمت
مرحوم آیه الله العظمی عرض کردم و ایشان هم
خیلی مسرور شدند.»

تا اینجا نامه ایشان درباره این حدیث خاتمه
می‌یابد. ایشان گفتند: چون سال بعد به حج مشرف
شدم، سرهنگ سنبل را ملاقات کردم و از حال او

پرسیدم. گفت:

من حدیث را در «موطأ» مالک پیدا کرده‌ام.^۱

^۱ عالم خبیر و متضلع مصری شیخ محمود أبو ریّه در کتاب گرانقدر «أضواء علی السنّة المحمّدیّة» طبع دوم ص ۲۹۵ و ۲۹۶ گوید: شافعی گوید: صحیح‌ترین کتاب پس از کتاب الله، «موطأ» مالک است. * و دهلوی در «حجّة الله البالغة» گوید: طبقه اوّل از کتب حدیث منحصر است در سه کتاب: «موطأ»، و «صحیح» بخاری و «صحیح» مسلم. و طبقه دوم به قدر و قیمت طبقه اوّل نمی‌رسد و لیکن در رتبه پس از آنهاست و عبارتند از «سنن» اَبی داود، و ترمذی، و نسائی. و طبقه سوم مسانید و مصنّفاتی است که قبل از بخاری و مسلم تصنیف شده است و یا در آن زمان و بعد از آن بوده است. أمّا میان احادیث صحیحه و حسنه و ضعیفه و معروفه و غریبه و شاذّه و منکره و خطا و صواب را جمع نموده است. و در میان آنها نیز ثابت و مقلوب وجود دارد. و عمل و کار محدّثین مستند به طبقه دوم از احادیث است. سیوطی در «تنویر الحوالک» از قاضی ابو بکر بن عربی نقل کرده است که او گفته است: اوّلین اصل در کتب حدیث «موطأ» است، و بخاری اصل دوم شمرده می‌شود. مالک یکصد هزار حدیث روایت کرده است و از میان آنها ده هزار حدیث برگزیده است. و سپس پیوسته آنها را بر کتاب و سنت (یعنی سنّت عملیّه) عرضه می‌داشته است تا آنکه به ۵۰۰ حدیث رسید- یعنی حدیث مسند** و در روایت ابن الهباب آمده است که: پیوسته مالک آن روایات را بر کتاب و سنّت عرضه می‌داشت و با آثار و اخبار می‌سنجید و آزمایش می‌نمود تا به ۵۰۰ حدیث بازگشت.

* و در اینجا روایات دیگری آمده است که: در روی زمین پس از کتاب خدا کتاب صحیحی همچون «موطأ» نیامده است و من در روی زمین کتابی را که صواب آن بیشتر باشد از کتاب مالک نیافته‌ام. کتابی در روی زمین نزدیکتر به قرآن از کتاب مالک نیست. پس از کتاب الله کتابی ثمر بخش‌تر از «موطأ» نیست و گروهی بر «موطأ» نام صحیح نهاده‌اند. (شرح زرقانی بر موطأ، ج ۱، ص ۹)

** حدیث مسند حدیثی است که صحابی به رسول اکرم نسبت می‌دهد، و سند آن تا صحابی در ظاهر متصل می‌باشد، و حدیث مرسل حدیثی است که از سلسله سندش صحابی ساقط شده است و راوی تابعی آن را مباشرة از رسول خدا روایت می‌نماید، و حدیث موقوف حدیثی است که به صحابی نسبت داده شده است قولاً یا فعلاً و یا مانند آن متصل باشد یا منقطع. و حدیث مرفوع حدیثی است که صحابی در آن از رسول خدا خبر می‌دهد. (شیخ محمود أبو ریّه).

در اینجا اشاره به چند نکته لازم است:

نکته اوّل: دهخدا در «لغتنامه» خود در ماده ذو

الفقار از ترجمه «تاریخ طبری»

حکایت کرده است که: در غزوه احد به ابو بکر

و عمر جراحات رسید و بازگشتند.^۱

بازگشتن ابو بکر و عمر از جنگ معلوم شد

ولی جراحات رسیدن به آنها کذب محض است یا در

ترجمه «تاریخ طبری» تعدد بر تحریف شده است و

یا در نقل از ترجمه. به هر حال اینک نزد حقیر دو

دوره مختلف از «تاریخ طبری» موجود است و در

هیچکدام چنین مطلبی نیست و نیز در تاریخ «البدایة

و النّهایة» ابن کثیر دمشقی با شدت تعصبش در سنی

گری نیست و در «سیره حلبیه» و «سیره ابن هشام»

نیست و در تاریخ «کامل التواریخ» ابن اثیر جزری و

«روضه الصفا» میرخواند، و «حبيب السیر» خواند میر

و «تاریخ مسعودی» و «تاریخ یعقوبی» و حتی در

«مغازی» واقدی که قدیم‌ترین اسناد تاریخی است به

این مطلب اشاره‌ای هم نشده است، و ابن ابی الحدید

در «شرح نهج البلاغة» نیاورده است.^۲

^۱ همانطور که قبلاً گذشت حرف ذال، ص ۸۶، ستون سوم.

^۲ داستان غزوه احد را ابن ابی الحدید مفصلاً در «شرح نهج البلاغة» از طبع دار إحياء الكتب العربيّة ج ۱۵، از ص ۳ تا ص ۶۰ آورده است.

رسول خدا در احد قصد کشتار نداشت

نکته دوم: ما در اینجا فقط از آیه: **وَمَا مُحَمَّدٌ**

إِلَّا رَسُولٌ و شأن نزول آن در غزوه احد ذکر می نمودیم

اما تمام خصوصیات و وقایع روز احد بسیار است،

هر کس به تاریخ مفصل آن پردازد می بیند که

مشرکین قریش در این روز با مسلمین جنگ

نکرده اند بلکه قصّابی نموده اند و در زیر ساطور خود

تکه تکه کرده اند. مع ذلک پیغمبر اکرم صلی الله علیه

و آله در صدد خونریزی و کشتار نبود و در مقام

تلافی و فرونشاندن احساسات نبود، فقط او دفاع

می کرد. هر وقت حمله می کردند دفاع می نمودند، و

پس از پایان جنگ دستور قتل و غارت و یورش نداد.

زیرا مأموریت او از جانب خداوند کشتار نبود،

مأموریت او هدایت و ارشاد آنان به اسلام بود که با

أخلاق عظیم و صفات کریمه خود همانها را مسلمان

کرد و بسیاری از سرکردگان آن جیش همچون خالد

بن ولید و عکرمة بن أبی جهل مسلمان شدند. حالا

شما ببینید چقدر مأموریت او دقیق است، که هم باید

دفاع کند و بکشد و هم باید دست نگه دارد به

امید اسلام و هدایتشان.

همه آن کافران از ارحام بلکه بعضی از ارحام
قریب رسول خدا بودند و در حقیقت حکم وصله تن
و فرزند را داشتند اما فرزند خودخواه و مغرور، که
برای اطفاء نور پیامبر قریب پانصد کیلومتر از مکه به
مدینه حرکت می‌کند آن هم با چنین کیفیتی برای
آنکه ریاست و امارت دست تو نیفتد و ما زیر بار
حکم تو نرویم.

اما این جهالت بود، جهالت عمیق توأم با
صفات کبر و حسد و کینه‌توزی و انتقام و طمع. و در
برابر این همه زشتیها پیامبر می‌فرمود: **اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي
فَانَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**^۱. «بار پروردگار من! قوم مرا هدایت

^۱ روضة الصفا «میر خواند طبع سنگی، جلد دوم و در «سفينة البحار» ج ۱،
ص ۴۱۲ گوید: قال القاضي عياض في «الشفاء»: و روى انه لما كسرت
رباعيته و شجَّ وجهه يوم اُخذ، شقَّ ذلك على اصحابه شديداً و قالوا: لو
دعوت عليهم! فقال: إني لم ابعث لعاناً و لكنني بعثت داعياً و رحمة. اللهم
اهد قومي فانهم لا يعلمون! ثم قال القاضي بعد رواية اخرى قريبة من ذلك،
انظر ما في هذا القول من جماع الفضل و درجات الإحسان و حسن الخلق و
كرم النفس و غاية الصبر و الحلم اذ لم يقتصر صلى الله عليه و آله و سلم على
السكوت عنهم حتى عفى عنهم ثم أشفق عليهم و رحمهم و دعا و شفَّع لهم
فقال: اللهم اغفر أو اهد، ثم أظهر بسبب الشفقة و الرحمة بقوله: لقومي، ثم
اعتذر عنهم بجهلهم فقال: فانهم لا يعلمون.

أقول: چه خوب شاعر پارسی زبان در وصف آن حضرت سروده است:
ای قمر طلعت و مکی مطلع * * * مدنی مهد و یمانی برقع

کن، زیرا این کردار آنها ناشی از جهل است.»

ابن ابی الحدید، از واقدی نقل می‌کند که:

سعد بن ابی وقاص می‌گوید: سوگند

شَقَّه بَرَقَ تَوْبَرَقَ افروز ** لمعه نور رُحْتَ بَرَقَ سوز
ليلة القدر ز مویت تاری ** وحی منزل ز لبِت گفتاری
با تو آنان که در جنگ زدند ** دُرِّ دندان تو را سنگ زدند
گوهرین جام لبِت را خستند ** ساغر دولت خود بشکستند
دُرِّ دندانَت به خون پنهان شد ** رشته لؤلؤ تو مرجان شد
گوئیا صیرفی مُلک و مَلک ** زد از آن سنگ زرت را به محک
لا جرم حَقّهات از ضربت سنگ ** اهدِ قومی به برون داد آهنگ

به خدا که من خیلی حریص بودم در غزوه احد
برادرم عتبه بن ابی وقاص را که از معاندین سرسخت
و دشمنان صلیبی اسلام و پیامبر بود، بکشم و به
قدری به این کار حریص بودم که مانند آن برای من
پیش نیامده است و می دانستم که برادرم عاق پدر
است و بسیار بداخلاق است. دو بار صفوف
مشرکین را شکافتم تا به او دست یابم اما وی مانند
روباه خود را به این طرف و آن طرف می زد و از من
مختفی می داشت.

در بار سوم که خواستم حمله کنم و او را به چنگ
آورم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: یا
عَبْدَ اللَّهِ مَا تُرِيدُ؟! أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَ نَفْسَكَ؟! «ای بنده خدا
چه کار می خواهی بکنی؟ آیا می خواهی خودت را
بکشی؟!» من دست برداشتم. و رسول خدا فرمود:
خداوندا، تا یک سال آنها را زنده مگذار!

ابن ابی الحدید از واقدی نقل می کند که: چون
رسول خدا بر سر جنازه حمزه مُثله شده شکم پاره شده

^۱ «شرح نهج البلاغه» طبع دار إحياء الكتب العربيّة ج ۱۵، ص ۵.

آمدند و آن منظره فظیع و فجیع را دیدند، ابو قتاده انصاری برخاست و شروع کرد به سب و لعن و شتم قریش؛ و در تمام این گفتارها پیامبر به او اشاره می کرد: بنشین تا سه بار فرمود: بنشین! آنگاه رسول خدا فرمود: یا ابا قتاده! إِنَّ قُرَيْشًا أَهْلُ أَمَانَةٍ، مَنْ بَغَاهُمْ الْعَوَاثِرُ^۱ كَبَّهُ اللَّهُ لِفِيهِ! وَ عَسَى أَنْ طَالَتْ بِكَ مُدَّةٌ أَنْ تَحْقِرَ عَمَلَكَ مَعَ أَعْمَاهِمُ، وَ فِعَالِكَ مَعَ فِعَالِهِمْ! لَوْ لَا أَنْ تَبْطُرَ قُرَيْشٌ لِأَخْبَرْتَهَا بِمَا لَهَا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى «ای ابو قتاده! قریش اهل امانت هستند، کسی که برای آنها دامهائی بگسترد خداوند او را بر روی دهانش واژگون می کند. و امید است که خداوند به تو عمر دهد عملت را در مقابل اعمال آنها حقیر بشماری و کارهایت را در برابر کارهایشان کوچک بدانی. و اگر کبر و خودپسندی قریش را نمی گرفت من آنان را به مقامات و درجاتشان در نزد خدا خبر می دادم.»

ابو قتاده گفت: و الله یا رسول الله! من غضب

^۱ عاثور، حفره‌ای است که برای شیر حفر می نمایند. به معنی چاه نیز آید. جمعش عواثر و عواثر است.

نکردم مگر از برای خدا و رسول او

در وقتی که دیدم بر سر حمزه چه آورده‌اند! رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راست می گوئی! بِئْسَ
الْقَوْمُ كَانُوا لِنَبِيِّهِمْ «بد قومی برای پیغمبرشان بوده‌اند.»^۱
نکته سوم: ابن ابی الحدید از واقدی آورده است
که گویند: آن کس که پیشانی رسول الله را شکافت ابن
شهاب بود، و آن کس که باطن دندان رباعی او را
شکست و لبان پیامبر را خون آورد عُبَّه بن ابی وقاص
بود، و آن کس که دو برآمدگی استخوانهای گونه‌های
حضرت را شکست تا حلقه‌های کلاه خود در آن فرو
رفت ابن قَمِیئة بود و خون از شکست پیشانی حضرت
به طوری جاری شد که محاسنش را آغشته کرد. و سالم
غلام ابو حدیفه خون را از چهره او می شست و رسول
خدا می فرمود: كَيْفَ يَفْلِحُ قَوْمٌ فَعَلُوا هَذَا بِنَبِيِّهِمْ وَ هُوَ
يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؟ «چگونه ممکن است سعادت‌مند
شوند قومی که این گونه با پیغمبرشان عمل می کنند در
حالی که او آنها را به خدا می خواند؟!»

^۱ «شرح نهج البلاغة» طبع دار إحياء الكتب العربيّة، ج ۱۵، ص ۱۷ و ص.

این آیه نازل شد: **لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ**

يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ^۱ «تو به هیچ

وجه صاحب اختیار نیستی! خداست که اگر بخواهد

از آنان می‌گذرد و اگر بخواهد ایشان را عذاب می‌کند

به سبب آنکه ستمکارند.»

در مقام عزت ربوبی، هیچ چیز مقاومت ندارد

در اینجاست که مقام عزت و عظمت ذات

اقدس احدیت حتی یک خواهش هم برای پیامبرش

باقی نمی‌گذارد و حکم به عدم رستگاری و فلاح را

از او می‌گیرد و جداً می‌گوید: تو بنده من هستی و

حقّ دخالت در امر مرا نداری! به چه مناسبت حکم

به عدم فلاح ایشان کردی؟! منم که خداوندم. منم

که دارای عزت و جلالم. در

^۱ آیه ۱۲۸، از سوره ۳: آل عمران.

عظمت من حتی یک خواهش و یک حکم غیر،
گرچه از پیامبر خاتم الأنبياء و المرسلین باشد، وارد
نمی‌شود

نکته چهارم: شیخ طبرسی: امین الاسلام ابو علی
فضل بن حسن، در کتاب «إعلام الوری» از حضرت
صادق علیه السلام آورده است که: در روز احد همه
مردم از رسول خدا فرار کردند و رسول خدا خشمگین
شد به خشم شدیدی، و كَانَ إِذَا غَضِبَ انْحَدَرَ مِنْ وَجْهِهِ
وَ جَبْهَتِهِ مِثْلَ اللَّوْلُؤِ مِنَ الْعَرَقِ. «و عادت پیغمبر این بود
که چون غضب می‌کرد از صورت و پیشانی‌اش مانند
دانه‌های لؤلؤ عرق می‌ریخت.»

پیامبر نگاهی نمود، دید فقط علی علیه السلام در
کنار اوست، گفت: مَا لَكَ لَمْ تَلْحَقْ بِنَبِيِّ أَبِيكَ؟ «چرا تو
به پسران پدرت ملحق نشدی؟!» علی علیه السلام
عرض کرد: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكْفَرًا بَعْدَ الْإِسْلَامِ؟ إِنَّ لِي
بِكَ اسْوَةَ - الْحَدِيثُ^۱ «آیا بعد از اسلام، کافر شوم؟ من
به تو تاسی دارم.»

^۱ «إعلام الوری بأعلام الهدی» ص ۹۱.

با اینکه می دانیم آن مقام و عظمت و ایثار و برادری و فداکاری و آن سوابق رخشنده مولای متقیان علیه السلام را، ولی اینجا جای عزّت است، و رسول خدا در آن مقام وحدت منیع نمی تواند غیری را حتّی به عنوان علی ببیند. و لهذا می گوید: چرا تو نرفتی؟! مگر اینکه علی در اینجا عین نفس پیامبر شود و همین هم شد و عرض کرد: من با تو هستم! من تأسی به تو دارم!

این خطاب از جانب رسول خدا باید بشود و آن پاسخ هم از امیر موحدین باید داده شود، نظیر خطاب سید الشهداء علیه السلام در ليله عاشورا به برادرش ابو الفضل و اولاد عقیل.

نکته پنجم: ابن هشام در «سیره» آورده است که:

چون رسول خدا صلّى الله عليه و آله بدن مُثله شده حمزه را دیدند گفتند: لَوْ لَا أَنْ تَحْزَنَ صَفِيَّةُ، وَ يَكُونَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي لَتَرَكْتُهُ حَتَّى تَكُونَ فِي بَطُونِ السَّبَاعِ وَ حَوَاصِلِ الطَّيْرِ، وَ لَئِنْ أَظْهَرَنِي اللَّهُ عَلَى قُرَيْشٍ فِي مَوْطِنٍ مِنْ

الْمَوَاتِنِ لَأَمْثَلْنَ بِثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْهُمْ^۱. «اگر صفیه

خواهر حمزه غمگین نمی شد، و اگر این عمل بعد از من سنت نمی شد، من جسد حمزه را وامی گذاردم تا مکانش شکم درندگان و معده های مرغان آسمان باشد. و اگر در محلی از محلّها خداوند مرا بر قریش نصرت دهد، به ازاء مثله ای که از حمزه نمودند سی تن از آنان را مثله می کنم.»

ابن هشام از ابن اسحاق آورده است که این آیه

فرود آمد: **وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ**

لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ. وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا

بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ^۲.

«و اگر شما پاداش عقوبت به کسی می دهید

باید عقوبتتان به مقدار و اندازه ای باشد که خودتان

عقوبت شده اید، و هر آینه اگر صبر و تحمل کنید و

^۱ «سیره» ابن هشام، ج ۳، ص ۶۱۰ و ص ۶۱۱، و طبری در «تاریخ» طبع دار المعارف مصر، ج ۲، ص ۵۲۹ آورده است که: صفیه خواهر پدر و مادری حمزه بود و رسول خدا به زبیر پسر صفیه فرمود: مادرت را دیدار کن و او را بر گردان و مگذار جسد مثله شده حمزه را ببیند. زبیر مادر را دیدار کرد و پیام را داد. اما صفیه گفت: چرا برگردم؟ این در راه خدا کم و کوچک است. فما أرضانا بما كان من ذلك! لا تحسبنّ و لأصبرنّ إن شاء الله.

^۲ آیه ۱۲۶ و ۱۲۷، از سوره ۱۶: نحل.

از عقوبت صرف نظر کنید البته آن برای صابرين و
شکيباين خوب و مورد انتخاب و اختيار است. و
شکيبا باش؛ و نيست شکيبائي تو مگر به واسطه مدد
و نير و از جانب خدا، و بر مشرکان غمگين باش و
از آنچه مکر و خدعه بجای می آورند خودت را در
ضيق و تنگی ميفکن.».

در اينجا نيز می بينيم در سايه ذلّ عبوديت
محضه، خداوند پيامبرش را قرار داده است و به وی
خطاب می کند که: تو حقّ حکم فرمائی نداری، حکم
به دست خداست و او اين طور معين کرده است که
جزا و مکافات بايد به قدر جریمه باشد نه بيشترا مّا
در عين حال، رفع ید از مکافات بسيار بهتر و برای
مؤمنينِ به خدا

پیوسته پسندیده است.

این آیه هم بر اساس قانون عدالت و هم بر اصل قانون اخلاق کریم است، و این دو قانون هر دو محمود و پسندیده است و به طریق اولی باید در پیغمبر خدا که متخلّق به اخلاق خداست تجلّی کند، و بهتر و بیشتر از همه کس باید او عامل بدین عمل گردد. فلذا در ناحیه عبودیت مطلقه اش اظهار می کند: صبر می کنم. و در هر موطن و محلی رسول خدا صبر می نمود و کارهای خود را بر اساس انتقام انجام نمی داد و پیوسته با جمیع خلق خدا با نظر مواسات و مساوات رفتار می نمود.

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ!

مقام صبر و احسان رسول خدا (ص)

در تواریخ همگی آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اگر دستم برسد سی نفر از آنان را مثله می کنم؛ مگر در «رَوْضَةُ الصِّفَا» که هفتاد نفر وارد است.

و شاید درجه و مقام احسان از این گونه صبرها و تحمل ها نصیب مؤمن شود، چون بلافاصله پس از این دو آیه می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا**

وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ.^۱ «خداوند معیت دارد با

کسانی که تقوی پیشه دارند و با کسانی که محسن هستند.»

در روایت از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از

مقام احسان پرسیدند، در جواب فرمود: اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ

تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ! «معنی و مفاد احسان آن

است که: طوری خدا را عبادت کنی که گوئی او را

می بینی، و اگر نمی توانی بدین گونه عبادت کنی، لا اقل

او را طوری عبادت کن که بدانی او تو را می بیند.»

باری، مراد و منظور ما در اینجا از تطویل

قضیه غزوه احد در شرح آیه وافی هدایه: **وَمَا مُحَمَّدٌ**

إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ^۲ این بود که دانسته

شود: یگانه فاتح و دلسوز صمیم و فداکار و از خود

گذشته و دلباخته و دل و جان داده به

رسول خدا، و یگانه حامی و محامی و مدافع

حقیقی اسلام و قرآن، امیر المؤمنین علی بن ابی

طالب علیه السلام بود، و ابو بکر و عمر و عثمان از

^۱ آیه ۱۲۸، از سوره ۱۶: نحل.

^۲ آیه ۱۴۴، از سوره ۳: آل عمران.

فراریان بوده‌اند، و آیه: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ... أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً** درباره ایشان و همقطاران و هم مرزانشان فرود آمده است.

اینان که پس از رسول خدا سنگ اسلام را به سینه می‌زدند و فریاد و اسلامای آنان بلند بود دیروز پیغمبر را تنها گذاشته و در میان صفوف آهن و آتش به دست دلیران و رزمجویان مشرک قریش سپردند و جان شیرین خود را برداشته و به گفتار خود مانند اَرَوِيه (بز ماده) بر فراز کوه پای به هزیمت نهادند.

بدون جهت و علت نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر مرگ که کاغذ و کتف و دوات می‌طلبد تا امر علی بن ابی طالب را محکم کند، او را به هَجْر و هذیان و یاوه نسبت می‌دهند؛ در این حال رسول خدا این آیه را برای پاره جگرش فاطمه زهرا علیها السلام می‌خواند و به او می‌گوید: فاطمه جان! این آیه را بخوان: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ** تا آخر آیه.

لحظات آخر عمر رسول خدا و وصیت به

فاطمه (ع)

شیخ کبیر، مفسر عظیم صاحب «مجمع
البیان»: امین الاسلام ابی علی فضل بن حسن طبرسی
- قدس الله نفسه - در کتاب نفیس و ممتع خود
«اعلام الوری» گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام
سر رسول خدا را در دامن خود گذارد. رسول خدا
بیهوش شد و فاطمه با تمام وجود خود بدو روی
آورده در سیمایش نگاه می کرد و ناله می نمود و
می گریست و می گفت:

«او سپید روئی است که از برکت سیمای او از
ابر، باران طلب می شود. اوست ملاذ و پناه یتیمان، و
حافظ و پاسدار بیوگان و ضعیفان.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمان خود را
گشود و با آواز ضعیف و آرامی فرمود: یا بِنِیَّةُ! هَذَا قَوْلُ
عَمِّكَ أَبِي طَالِبٍ، لَا تَقُولِيهِ! وَ لَكِنْ قَوْلِي: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا
رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ
انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ. «ای نور چشمم، دخترکم! این

سخن

عمویت ابو طالب است، آن را مگو، و لیکن بگو:
و نیست محمد مگر فرستاده‌ای از جانب خدا که
پیش از وی فرستادگانی آمده‌اند و گذشته‌اند، پس
اگر بمیرد و یا کشته شود آیا شما به همان جاهلیت و
دوران بربریت پیش خود بازگشت می‌کنید؟!»

فاطمه گریه‌ای طولانی نمود. رسول خدا به
او اشاره کرد که جلو بیا. فاطمه نزدیک پیامبر شد و
رسول خدا با او در پنهانی رازی گفت که چهره‌اش
برافروخته و خوشحال شد.^۱ و در این حال که دست
راست امیر المؤمنین علیه السلام در زیر حَنک رسول
خدا بود، رسول خدا جان داد و امیر المؤمنین علیه
السلام نفس رسول خدا را که بیرون آمد به سوی
چهره خود برده و صورت خود را با آن مسح نمودند.
و سپس جسد او را مستقیم و راست نموده و

^۱ بخاری در «صحیح» خود، طبع بولاق ج ۶ باب مرض النبی از کتاب النبی
ص ۱۰ با سند خود از عائشه روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و
آله در آن مرضی که به رحلتش انجامید فاطمه علیها السلام را به نزد خود
خواست و با او در پنهانی راز گفت. فاطمه گریه کرد، و سپس او را خواند
و با او در پنهانی راز گفت، و فاطمه علیها السلام خندید، و ما از فاطمه
علتش را جويا شدیم. فاطمه گفت: پیامبر به من در پنهانی گفت من در این
مرض می‌میرم و من گریه کردم و سپس به من در پنهانی گفت: من اولین
کسی هستم از اهل بیت او که به دنبال او می‌روم و من خندیدم.

چشمانش را بهم نهادند، و ازارش را بر رویش گسترده و مشغول امر تجهیزات از غسل و کفن او شدند.

چون از فاطمه علیها السلام پرسیدند: رسول خدا به تو چه گفت که غصّهات زدوده شد و خوشحال شدی؟! فاطمه گفت: پدرم به من خبر داد که: تو اولین کسی می باشی از اهل بیت من که به من ملحق می شود و بعد از من مدّت زیادی عمر نخواهی کرد تا به من می رسی. این خبر رسول خدا بشارتی بود برای من که مرا خوشحال نمود^۱

در اینجا معلوم است که رسول خدا

^۱ «إعلام الوری بأعلام الهدی» ص ۱۴۳. و این داستان را نیز شیخ مفید در «ارشاد» طبع حروفی اسلامیّه سنه ۱۳۶۴، در ص ۱۷۳ ذکر نموده است. و ابن سعد در «طبقات» ج ۲، ص ۱۹۳، با سند خود از ابن عباس آورده است که چون سوره إذا جاء نصرُ الله و الفتح نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را طلب کردند و به او گفتند خبر مرگ من به من داده شده است. فاطمه می گوید: من گریه کردم، رسول خدا فرمود: گریه مکن چون تو اولین کسی هستی که به من ملحق می شوی! فاطمه می گوید: من خندیدم و رسول الله فرمود: «إذا جاء نصرُ الله و الفتح» و جاء اهل الیمن و هم أرقّ أفئدة و الایمان یمان، و الحکمة یمانیه. «زمانی که نصرت و ظفر خداوند بیاید...» و در این حال اهل یمان بیایند که ایشان دارای عواطف لطیف هستند و ایمان از مردم یمان است و حکمت از ناحیه یمان می باشد «تو حاضر برای ارتحال به سوی خدایت باش، و با حمد و ستایش پروردگارت تسبیح گوی که حقّاً او بسیار قبول کننده توبه و رجعت به سوی اوست.»

نمی‌خواهد فاطمه را از حقیقت و مفاد آن شعر راقی و عالی ابو طالب علیه السلام منع کند. می‌خواهد بفهماند که روزگار خطیری در پیش داری و به عقب برگشتگان از اسلام طبق این آیه تو را می‌کشند و حَقَّتْ و حَقَّ شوهرت را غصب می‌کنند و همه آنها به بربریت و جاهلیت بازمی‌گردند و تو و علی بن ابی طالب از شاکرین هستید و ذیل آیه **وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ** برای شما خواهد بود.

چگونه متصوّر است رسول خدا دخترش را از شعر یگانه حامی و مُعین و ناصرش در مکه منع کند در حالی که خودش وقتی که یاد این شعر ابو طالب نمود به قدری فرحناک شد که از شدت فرح خندید؟

علی بن عیسی اربلی در باب معجزات رسول خدا آورده است که: از جمله معجزات، آمدن باران است به دعای رسول الله صلی الله علیه و آله در وقتی که اهل مدینه را خشکی رسید، و از وی طلب باران کردند و شکایت به سوی او بردند. آن حضرت دعا فرمود، باران آمد به حدّی که ترسیدند خانه‌هایشان خراب شود.

دوباره از او خواستند تا دعا کند و باران بایستد.

آن حضرت به خدا عرض کرد: اللَّهُمَّ حَوَّالِنَا وَ لَا عَلَيْنَا. فَاسْتَدَارَ حَتَّى صَارَ كَالْإِكْلِيلِ وَ الشَّمْسُ طَالِعَةٌ فِي

الْمَدِينَةِ، وَ الْمَطَرُ يَجِيءُ عَلَيَّ مَا حَوْهَا. يَرَى ذَلِكَ مُؤْمِنُهُمْ

وَ كَافِرُهُمْ. «بار پروردگارا، این باران بر اطراف ما ببارد

نه بر ما. در این حال ابرها کنار رفتند و به صورت

دائره‌ای شکل همچون تاج اطراف مدینه را احاطه

کردند، و در مدینه خورشید درخشان بود، و در

حومه مدینه باران می‌بارید. و این داستان را
مؤمن و کافر مشاهده نمودند.»

اشعار ابی طالب در مدح رسول خدا (ص)

در این حال رسول خدا خندید و گفت لِلَّهِ دَرَّ أَبِي
طَالِبٍ لَوْ كَانَ حَيًّا قَرَّتْ عَيْنَاهُ. «خدا رحمتش را بر ابو
طالب بریزد، اگر زنده بود چشمانش خنک و روشن
می‌شد.»

أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
برخاست و گفت: یا رسول الله! گویا مراد تو این
شعر ابو طالب بوده است:

«او سپید روئی است که از برکت سیمای او از
آبرها طلب باران می‌شود و اوست پناه و ملجأ یتیمان
و پاسدار و محافظ ضعیفان و مستمندان و بیوه‌گان.
تمام آل هاشم از مردمان مستمند و از دست رفته به
گرداگرد وجود او دور می‌زنند، و از ناحیه برکات او
از نعمت‌ها و بهره‌های سرشار متمتع می‌گردند.»

بخاری در «صحیح» خود از عبد الله بن عمر

تخریج کرده است که او گفت: چه بسا از اوقات به یاد می‌آورم گفتار ابو طالب را در حالی که من نظر می‌کردم به چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر فراز منبر باران می‌طلبید و هنوز از منبر فرود نیامده بود که از ناودانهای مدینه از هر سو، آب فراوان می‌ریخت:

وَ أبيضَ يَسْتَسْقَى الغَمَامَ

و بیهقی در «دلائل النبوة» از انس روایت کرده

است که: يك مرد اعرابی به حضور رسول خدا آمده و

گفت: مَا لَنَا بَعِيرٌ يَنْطُ^۱ وَ لَا صَبِيٌّ يَصِيحُ «دیگر از شدت

خشکسالی در میان ما شتری نهانده است که بتواند به

صحرا رود و کودکی نهانده است که گریه و صدا کند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر بالا رفتند

و دستهای خود را بلند نموده، عرضه داشتند: اللَّهُمَّ

اسْقِنَا غَيْثًا مُغِيثًا، مَرِيًّا مَرِيعًا، غَدَقًا طَبَقًا، عاجلاً غَيْرَ

رَابِثٍ^۲، نَافِعًا غَيْرَ ضَارٍّ! «بار خدایا! باران عام و شامل

^۱ در «أمالی» مفید: يَنْطُ است، و أَطَّ الإِبِلُ: حنّت. یعنی ناله کرد.

^۲ در «أمالی» مفید: غير رابث است، و راث: أبطأ. یعنی تأخیر کرد.

خود را بر ما بیار که ما را سیراب کند، باران فراوان و حاصل دهنده آبادکننده، سرشار و شیرین، فراگیر و گسترده، فوری و بدون درنگ، و سودمند بدون ضرر.»

هنوز رسول خدا دستهای بالا برده خود را تا گردن خود پائین نیاورده بود که ابرهای پشت سر هم در آسمان پیدا شدند و چنان بارانی آمد که آمدند و با ضَجّه و التماس می گفتند: الغَرَقُ الغَرَقُ «در سیلاب آب غرق خواهیم شد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله به طوری خندید که دندانهای کرسی اش ظاهر شد و فرمود: لِلّهِ دَرّ أَبِي طَالِبٍ لَوْ كَانَ حَيًّا قَرَّتْ عَيْنَاهُ. مَنْ يَنْشِدُنَا قَوْلَهُ؟! «خداوند رحمت سرشار و فائض خود را بر ابو طالب بریزد، اگر زنده بود دو چشمانش روشن می شد. کیست که اینک سخن او را برای ما انشاد کند؟!»

علی علیه السلام برخاست و گفت: یا رسول الله! گویا شما منظورتان این اشعار اوست که می گوید:

اشعار ابی طالب در حمایت از رسول خدا

(ص)

و نیز سیوطی گوید: این بیت از قصیده ابو طالب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن مدح می کند، و دشمنی و عداوت قریش را با او توصیف می کند، و اوّل آن این است:

«و چون من دیدم که در میان قبیله قریش و اولاد عبد مناف یک نفر نیست که با محمد دوست یگانه باشد و قریش تمام دستاویزهای یگانگی را بریده اند و جمیع اسباب اتصال و پیوند را گسیخته اند
«...»

تا می رسد به این ابیات که می گوید:

«سوگند به بیت الله الحرام که شما دروغ می گوئید که بتوانید ما را وادار کنید که محمد را

مقهور و ذلیل نموده و ما برای حفظ و مصونیت او با تیرهای خود پیوسته گرداگرد او نگردیده و تیر و نیزه نزنیم و با تیرها و کمانهای خود به دفاع برنیامده و آنچه را که در ترکش داریم به سوی شما پرتاب ننمائیم!»

و دروغ می گوئید که بتوانید ما را مجبور کنید که او را به شما تسلیم نمائیم و ما برای پاسداری و نگهداری او آغشته به خون در خاک نیفتیم، و فرزندان و زنهای خود را در راه او فراموش ننمائیم!»
تا می رسد به این بیت که می گوید:

«ای بی پدران! سبب آن چیست که قومی و گروهی سید و سالار خود را ترک کرده اند؟ سید و سالاری مثل محمد که پیوسته متعهد در حمایت و حفظ حقوق ذوی الحقوق و ذوی الحمايت است، در مرآت عدیده و کرات کثیره، در کارهای معروف و پسندیده؟!»

و علامه امینی پس از دو بیت: وَ أبيض، وَ يَلُودُ

بِهِ الْهَلَاكِ این بیت را هم اضافه دارد:

«محمد ترازوی عدلی است که به قدر وزن
یک دانه جو انحراف ندارد و میزانگر راستینی است
که وزن او صحیح بوده و به هیچ وجه در آن جای
نگرانی نیست.»

از این مطالب روشن می‌شود که رسول خدا
صلی الله علیه و آله به حضرت أبو طالب کمال علاقه
را داشته است، و به شعرش کمال توجه و عنایت را
داشته است، اما در این وهله و مرحله خطیر، رسول
خدا در بستر مرگ وقایعی را مشاهده می‌کند که به
قدری نگران کننده است که شعر أبو طالب فراموش
می‌شود.^۱

آیا خطری از آن بالاتر متصور است که به رسول
خدا نسبت هذیان و یاوه گوئی دهند؟ و برای ریاست و
زعامت بر مسلمین، ولیّ والای دین: علی مرتضی سید
الوصیین را که یکی از دو ثقل است، خانه نشین کنند؟

^۱ «الغدیر» ج ۷، ص ۳۴۶ از «شرح صحیح بخاری» قسطلانی، ج ۲، ص
۲۲۷، و المواهب اللدنیة» ج ۱، ص ۴۸، و «الخصائص الكبرى» ج ۱، ص
۸۶ و ۱۲۴، و «شرح بهجة المحافل» ج ۱، ص ۱۱۹، و «السيرة الحلیة» ج ۱،
ص ۱۲۵، و «السيرة النبویة» زینی دحلان در حاشیه حلیّه، ج ۱، ص ۸۷، و
«طلبة الطالب» ص ۴۲.

و چون رسول خدا کتف و دوات می خواهد تا امر علی را محکم کند، و وصایتش را - گذشته از خطبه‌ها و خطابه‌های شفاهی - اینک با دستور اکید کتباً به مردم اعلان نماید، او را منسوب به یاوه‌سرائی و هذیان گوئی نهایند؟ و با بلند کردن صدا به کَفَانَا كِتَابُ اللّٰهِ و ایجاد مغلطه و هیاهو و اضطراب، جنجال به راه اندازند؟ و رسول خدا را آزرده و دل شکسته نهایند، تا در پی بیست و سه سال تحمّل نبوّت الآن با يك دنیا غم و غصّه، و اندوه و حُزن رخت از جهان بر بندد؟

امر رسول خدا به سد ابواب و آوردن کاغذ و

قلم برای نوشتن وصیت

میر خواند که خود سنّی مذهب است در کتاب «روضه الصّفا» آورده است که: امّ سلّمه گوید که: رسول الله در حین مرض عصابه‌ای بر سر مبارک بسته، بر بالای منبر رفت و نخست جهت شهدای احد آمرزش طلبید، بعد از آن فرمان داد که ابواب بیوت اصحاب را که به طرف مسجد مفتوح بود مسدود گردانند، اَلَا دَرِ خَانه علی. و فرمود که: مرا از صحبت او گریز نیست و او را از صحبت من.

عمر گفت: یا رسول الله! مرا رخصت فرمای

تا آن مقدار سوراخی بگذارم که برون آمدن تو را از

خانه به مسجد از آن شکاف ببینم!

حضرت تجویز این معنی نفرمود. یکی از

یاران گفت: یا رسول الله! مراد به فتح أبواب چه

بود؟! و سبب مسدود ساختن آنها چیست؟!!

پیغمبر فرمود که: نه گشادن به فرمان من بود

و نه بستن.

(تا آنکه گوید:) علماء سیر روایت کرده‌اند

که: در زمانی که مرض رسول الله اشتداد یافت و

أصحاب در حجره همایون او مجتمع بودند فرمود

که: دوات و صحیفه را بیاورید تا از جهت شما

چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید.

ایشان اختلاف کردند. بعضی گفتند که آنچه فرموده

بدان عمل باید کرد، و برخی گفتند که: آیا این

سخنان مثل آن سخنانی است که در شدت مرض

گویند، یا از سر

جدّ می گوید؟ عمر گفت: درد و آلم بر رسول الله مستولی شده و قرآن در میان ماست که ما را پسندیده است. و جمعی با عمر در این باب اتفاق کردند و زمره‌ای بر مخالفت اصرار نمودند و گفتند: آنچه فرمود حاضر باید کرد؛ و مهمّ به خصومت و نزاع انجامیده، در مجلس همایون اصوات مرتفع شده و اختلاف از حد اعتدل تجاوز نمود.

پس حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمود که: برخیزید از پیش من که لایق نیست منازعت در حضور هیچ پیغمبری! و مع ذلک گفت: سه وصیت می کنم شما را: یکی آنکه مشرکان را از جزیره عرب إخراج کنید! دیگر آنکه وفود عرب که نزد شما آیند، ایشان را جوایز و صلّات بدهید چنانچه من به آن جماعت می دادم.

سلیمان این حکایت را از سعید بن جبیر روایت کرده و می گوید: نمی دانم که وصیت سیم را سعید بن جبیر مصلحت گفتن ندید، یا آنکه گفت و عَنَّاکِبِ نسیان در خاطر من تنید؟

ابن عبّاس گوید: مصیبت عظیم آن بود که بعضی از أصحاب نگذاشتند که رسول الله وصیت

نامه نویسد^۱ تا آنکه گوید:)

حزن و اندوه فاطمه علیها السلام در رحلت

پدر

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ گوید که: پیغمبر

در مرض موت وصیت فرمود و چون از آن امر فارغ

گشت سوره **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ** نازل شد. گفتم: یا

رَسُولَ اللَّهِ! این وصیت به وصیت وداع کنندگان

می‌نماید!

فرمود: آری ای علی! دل من از این عالم به

تنگ آمده. آنگاه تکیه کرده، لحظه‌ای

^۱ تمام مطالب میر خواند را در اینجا که در «روضه الصفا» است خواند میر در «حبيب السیر» ج ۱، ص ۴۱۹ آورده است. و نیز گوید: عقیده علمای شیعه آن است که سبب عدم رضای اصحاب به تحریر آن کتاب، آن بود که رسول صلی الله علیه و آله می‌خواست که در باب ولایت أمير المؤمنين علی - کرم الله وجهه - وصیت نامه‌ای قلمی گرداند و این دو بیت که در «کشف الغمّة» ثبت شده مشعر به این معنی است. شعر

أوصى النَّبِيُّ فَقَالَ قائلهم *** قد ضلَّ يهجر

سید البشر

وادی ابا بکر اصاب ولم *** يهجر وقد أوصى

إلى عمر

چشم بر هم نهاد و چون بیدار شد گفت: ای
جبرئیل! مرا دریاب و به وعده‌ای که نموده‌ای وفا نه‌ای!
بعد از آن مرا پیش خود طلبید و سر مبارك بر کنار من
نهاد و رنگ رخسار همایونش متغیر گشت، و جبین
مُبینش غرق عرق شد. فاطمه که این حالت مشاهده
کرد از بی‌طاقتی برجست، و دست حسن و حسین
گرفته افغان بر آورد که: یا اَبْتَاهُ بعد از این بر حال دختر
تو فاطمه نظرِ مرحمت که اندازد؟! و به تیار فرزندان تو
حسن و حسین که پردازد؟! و به صیانت طبقات امم که
از اطراف آفاق بیایند که اهتمام نماید؟! یا اَبْتَاهُ جان من
فدای تو باد! وای بر گوش من که گفتار شیرین تو را
نشنود و چشم من رخسار رنگین تو را نبیند!

حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله
چون نوحه و زاری فاطمه را شنید، دیده‌ها بگشاد و
او را نزد خود آواز داد، دست مبارک بر سینه فرزند
ارجمند خود نهاده فرمود: بار خدایا، فاطمه را صبری
کرامت فرمای! بعد از آن فرمود: ای فاطمه بشارت
باد تو را که پیش از همه به من خواهی پیوست!

علی علیه السلام گوید: گفتم که: فاطمه

خاموش باش و نمک بر جراحت رسول الله میاش!

آن سرور فرمود که: بگذار آب چشم خود بر پدر

خویش بریزد! بعد از آن دیده‌های خسته بر هم نهاد.

فاطمه با حسن و حسین گفت: برخیزید و پیش پدر

مهربان خویش آئید! شاید که شما را نصیحتی کند

که موجب آرام دل شما شود. و دو قرّة العین به قول

مادر نزد رسول الله آمدند، حسن گفت: ای پدر

مصابرت بر مفارقت تو چگونه توان نمود؟! و راز

خاطر پریشان پیش که توان گشود؟! و بعد از تو به

مراسم مهربانی من و برادر و پدرم که پردازد؟! ...

علی بن ابی طالب گوید که: من از بی طاقتی

گریان شدم ...^۱

^۱ سلیم بن قیس در کتاب خود طبع سوّم نجف ص ۲۱۳ از ابن عباس آورده

است که از علی علیه السلام حدیثی شنیدم که معنی و مفادش را نفهمیدم.

شنیدم که می گفت: ان رسول الله أسرّ إلیّ فی مرضه و علّمنی مفتاح ألف

باب من العلم یفتح کلّ باب ألف باب. و إنی لجالس بذی قار فی فسطاط

علیّ و قد بعث الحسن و عمّاراً یستفران الناس اذ أقبل علیّ علیه السلام

فقال: یا بن عباس! یقّدم علیک الحسن و معه أحد عشر ألف رجل غیر رجل

او رجلین. فقلت فی نفسی: إن کان کما قال فهو من تلک الألف باب. فلما

أظننا الحسن بذلک الجند استقبلت الحسن، فقلت لکاتب الجیش الذی معه

أسماؤهم: کم رجل معکم؟ فقال: أحد عشر ألف رجل غیر رجل او رجلین.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض خود با من به پنهانی راز گفت و

هزار باب علم بر من گشود که از هر یک آنها هزار باب گشوده می شود. من

رسول خدا به عائشه فرمود که: ای عائشه بر

شما باد که کنج خانه‌های خویش بنشینید، و دست

در عروة الوثقی صبر و ستر و صیانت زنی چنانچه

حق تعالی می‌فرماید: **وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ** ^۱ «و در

خانه‌های خود مستقر باشید!»

این سخن گفته، چنان گریست که از آب دیده

آن حضرت آتش مصیبت در کانون همگان اشتعال

یافت. امّ سلیمه گفت: چون مجموع جرایم تو مغفور

است، سبب این گریه از چیست؟!

فرمود: **إِنَّمَا بَكَيْتُ رَحْمَةً لِّمَتِّي** یعنی گریه من جز

در ذی قار در خیمه علی نشسته بودم و این هنگامی بود که حسن و عمّار را فرستاده بود تا مردم را برای جنگ با معاویه حرکت دهند. در این حال علی آمد و گفت: ای ابن عبّاس! حسن اینک بر تو وارد می‌شود و با او یازده هزار مرد غیر از یکی یا دو نفر می‌باشد. من با خود گفتم: این جیش اگر طبق سخن او باشد، بدون شک از همان هزار باب از علم است. چون حسن با آن سپاه وارد شد من به استقبالش رفتم و از لشکر نویس که مأمور نوشتن اسامی سپاه بود پرسیدم چند تن با شماست؟! گفت: یازده هزار نفر غیر از یکی یا دو نفر.»

^۱ آیه ۳۳ از سوره ۳۳: احزاب: **وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى**. «و در خانه‌های خود متمکن و مستقر گردید و مانند دوران جاهلیت با خود آرایی بیرون مشوید.» این آیه خطاب به زنهاى رسول خدا صلی الله علیه و آله است و رسول خدا با نصیحت به عائشه اشاره می‌فرماید که تو را با جنگ جَمَل و شتر سواری در میدان جنگ به عنوان سر کرده سپاه چه کار؟! ای زن در خانه خود بنشین و بر اساس شهوت و حب ریاست و کینه دیرینه با علی علیه السلام از قعر خانه خود بیرون مشو!

برای امت نیست، بعد از آن فاطمه را بشارت داد.

فاطمه پرسید که: در روز فَرَعِ أَكْبَرِ تو را کجا یابم؟! آن

حضرت جواب داد که: بر در جنت در زیر لواء الحُمد

مرا دریابی، در آن زمان که من از رحمت رحمن به استغفار

جرایم امتان مشغول باشم....

عِزْرَائِيلَ بِصُورَةِ أَعْرَابِيٍّ بِدَرِّ حَجْرَةٍ هَمَائُونَ
رَسُولَ اللَّهِ بَاسْتَادٍ وَكَانَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَهْلَ بَيْتِ
النَّبِيِّ وَمَوْضِعَ الرِّسَالَةِ! رَخِصْتَ مِیْ فَرْمَائِدِ كِه دَرِ آئِمِ
كِه رَحْمَتِ خُدَا بَرِ شَمَا بَادِ؟!!

دَرِ آن حَیْنِ فَاطِمَه زَهْرَاءِ بَرِ بَالِیْنِ آن حَضْرَتِ
نَشِیْستَه، جَوَابِ دَادِ كِه: رَسُولِ اللَّهِ بِه حَالِ خُودِ
مَشْغُولِ اسْتِ وَ اَكْنُونِ مَلَاقَاتِ بَا او مِیْسَرِّ نِیْسْتِ.

بَارِ دِیْگَرِ مَلَكِ الْمَوْتِ رَخِصْتَ طَلِیْبِدَه جَوَابِ
أَوَّلِ شَنِیْدِ. دَرِ بَارِ سِیْمِ آوَازِ خُویْشِ چَنَانِ بَلَنْدِ
بَرِ دَاشْتِ وَ رَخِصْتَ طَلِیْبِدِ كِه هَرِ كِه دَرِ مَنزَلِ مَقْدَسِ
بُودِ ازِ هِیْبَتِ آن بَرِ خُویْشِ بَلَرْزِیْدِ.

دَرِ آن أَثْنَاءِ حَضْرَتِ رِسَالَتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله
كِه بیهوشِ شُدِه بُودِ، بِه حَالِ خُودِ بَا زِ آمَدِه، چِشْمَهائِ
مَبَارَكِ بَا زِ كَرْدِه اسْتَفْسَارِ نَمُودِ كِه: چِه مِیْ شُودِ؟!
صُورَتِ وَاقِعَه مَعْرُوضِ دَاشْتَنْدِ. فَرْمُودِ كِه: اِیْ فَاطِمَه!
دَانِستِ كِه بَا كِه سَخْنِ مِیْ كَرْدِی؟! جَوَابِ دَادِ كِه: اللَّهُ
وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ.

فَرْمُودِ كِه: اِیْنِ مَلَكِ الْمَوْتِ اسْتِ هَادِمُ اللَّذَاتِ

است و قاطع آرزوها و متمنیات است، مفرّق جماعات،
بیوه کننده زنان و یتیم سازنده فرزندان.

فاطمه که این حدیث استماع نمود گفت: یا

مَدِیْنَتَاہ! خَرِبَتِ الْمَدِیْنَةُ «ای وای بر شهر مدینه؛ شهر
مدینه خراب شد.»

آنگاه رسول خدا دست فاطمه را گرفته بر سینه

مبارک خویش ضمّ نمود، و زمانی ممتدّ چشمهای خود

نگشود چنانچه حاضران تصوّر کردند که مرغ روحش

بر فراز کنگره عرش پرواز نموده. فاطمه سر در پیش

گوش آن سرور برده گفت: یا اَبْتَاہ! هیچ جوابی نشنید.

گفت: جان من فدای تو باد! به حال من نظر کن و یک

سخن با من بگوی!

حضرت مقدّس نبوی چشمها باز کرده

فرمود: ای دختر من! گریه را موقوف دار که حَمَلَه

عرش بر بُکاء تو می گریند و به دست خود قطرات

عبرات از رخسار آن فرزند ارجمند پاک کرد و در

تسکین خاطر فاطمه زهراء کوشیده او را بشارتها داد

و

گفت: بار خدایا وی را در فرقت من صبر کرامت
فرمای! و با وی گفت: چون روح مرا قبض کنند
بگوی: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** ای فاطمه هر مصیبتی
که به کسی رسد در برابر آن عوضی خواهد یافت.

فاطمه گفت: یا رسول الله! کدام کس و کدام
چیز تو را عوض تواند بود؟! بعد از آن، حضرت باز
دیده‌های مبارک بر هم نهاده، فاطمه گفت: **وَإِذَا كَرَّبْنَا**!
رسول الله فرمود که: هیچ کرب و غم بعد از این بر پدر
تو نخواهد بود. یعنی اندوه و پریشانی که بر افراد انسان
روی می‌نماید به واسطه تعلقات جسمانی است و اکنون
قطع علائق بشریت دست داد، ندای **ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ**
رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً به گوش جان رسید. جان نازنین به
جوار رحمت ربّ العالمین خواهد شتافت. همه رُوح و
ریحان و جنت و نعیم مشاهده گشت، هیچ حسرت و
اندوه و الم باقی نخواهد ماند!

^۱ آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب ارزشمند خود «النصّ و الاجتهاد»
طبع دوم ص ۹۳ تا ص ۹۵ در متن و تعلیقه مطالبی آورده است که حاصلش
این است: اولاً فاطمه زهراء سلام الله علیها هموزن و هم مقام حضرت مریم
دختر عمران است به دلالت نصوص صریحه در اخبار متضافره صحیحه، از
جمله روایتی است که ابن عبد البر در «استیعاب» و غیر او از اعلام صاحب

نظران عامّه آورده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدن فاطمه علیها السلام در حالی که فاطمه مریض بود به عیادت رفت و فرمود: ای نور چشم من! ای دخترک من! حالت چطور است؟! فاطمه گفت: دردناکم و علاوه طعامی ندارم که بخورم. رسول خدا فرمود: ای دخترکم! آیا راضی نیستی که سیّد و سرور و سالار زنان جهانیان باشی؟! گفت: ای پدر جان! پس مریم بنت عمران کجاست؟! فرمود او سید و سالار زنان عالم خود است و تو سیّد و سرور زنان عالم خودت هستی! آگاه باش که من تو را به شوهری دادم که او سیّد و سالار است در دنیا و آخرت - تا آخر روایت. ثانیاً فاطمه سلام الله علیها از مریم افضل است و افضلیت او بر مریم نزد ائمه عترت طاهره و اولیاء آنها چه از امامیه و غیر امامیه مسلم است. و بر افضلیت وی بر سایر زنان حتی سیّد مریم بسیاری از محققین اهل سنت و جماعت تصریح کرده‌اند مانند تقی سبکی، و جلال سیوطی، و بدر، و زرکشی، و تقی مقریزی، و ابن ابی داود، و مناوی بنابر آنچه علامه نبهانی در کتاب «الشرف المؤبد» در فضایل زهراء ص ۵۹ آورده است. ثالثاً فاطمه و مریم و خدیجه و آسیه افضل زنان اهل بهشتند. و این خبر را امام أحمد از حدیث ابن عباس در ص ۲۹۳ از ج ۱ «مسند» خود آورده و أبو داود در ترجمه خدیجه از «استیعاب» و قاسم بن محمد در ترجمه زهراء ایضاً از «استیعاب» روایت نموده است رابعاً فاطمه و آن سه زن بزرگوار سیّد و بهترین زنان جهانیان هستند. این خبر را ابو داود در ترجمه خدیجه با اسناد خود به انس در «استیعاب» آورده است. و عبد الوارث بن سفیان در ترجمه زهراء و خدیجه ایضاً در «استیعاب» روایت کرده است. خامساً فاطمه سیده زنان مؤمنین و یا سیده زنان این امت است. و این خبر را بخاری در ص ۶۴ از جزء ۴ از «صحیح» خود و مسلم در باب فضایل زهراء از جزء دوم از «صحیح» خود، و ترمذی در «صحیح» خود، و صاحب «جمع بین صحیحین» و صاحب «جمع بین صحاح سته» و امام أحمد از حدیث زهراء ص ۲۸۲ از جزء ششم از «مسند» خود، و ابن عبد البرّ در ترجمه زهراء از «استیعاب» خود، و محمد بن سعد در ترجمه زهراء از جزء هشتم از «طبقات» خود، و ایضاً در «طبقات» در باب ما قاله النبی فی مرضه، در مجلد ثانی آورده‌اند. و ما اینک این خبر را با لفظ بخاری در آخرین ورقه از کتاب استیذان از جزء چهارم از «صحیح» او در اینجا می‌آوریم: حدیث کرد برای ما موسی از ابو عوانه از فراس از عامر از مسروق که گفت: امّ المؤمنین عائشه برای ما روایت کرده و گفت: ما همگی زنان پیغمبر در نزد او جمع بودیم و هیچ یک از ما نبود که نباشد. در این حال فاطمه روی آورد و سوگند به خدا که راه رفتنش عین راه رفتن رسول خدا بود. رسول خدا چون وی را دید، مرحباً گفت: آنگاه در طرف راست و یا چپ خود بنشانند. و سپس با فاطمه به طور پنهانی راز گفت. فاطمه گریه شدیدی کرد. چون رسول خدا وی را گریان یافت، برای

بیان علامه سید شرف الدین در فضیلت

حضرت زهرا (ت)

بار دوم راز گفت و فاطمه بخندید. من از میان زنهای رسول خدا به او گفتم: رسول خدا از میان ما همه زنان تو را اختصاص به راز داده است و در عین حال گریه می کنی؟ چون رسول خدا برخاست، من از او پرسیدم: رازی که به تو گفت چه بود؟! فاطمه گفت: من راز رسول خدا را افشا نمی کنم! چون رسول خدا رحلت نمود من به او گفتم: به حقی که من بر تو دارم، رازی که به تو گفت، چه بود؟! فاطمه گفت: اینک من به تو می گویم. اما رازی را که در مرتبه اول گفت آن بود که جبرئیل در هر سال یکبار قرآن را بر من عرضه می داشت و در این سال دو بار عرضه داشته است و من چنین می دانم که اجل من نزدیک شده است، پس ای فاطمه خود را به خدا بسپار و صبر را پیشه کن، زیرا که من سلف خوبی بودم و برای تو هستم! فلماذا من گریه کردم گریه ای را که تو دیدی. رسول خدا چون مرا گریان دید برای مرتبه دوم به من راز گفت و چنین فرمود: یا فاطمة أ لا ترضین أن تکونی سيدة نساء المؤمنین، او نساء هذه الامة؟! و من خندان شدم. باید دانست که این دو روایت را سید شرف الدین در کتاب دیگر خود که به نام «الکلمة الغراء» است در ص ۲۴۲ و ص ۲۴۳ ایضاً آورده است.

میر خواند مطلب را دنبال می کند تا می رسد

به اینجا که: چون رسول خدا را دفن کردند و جمله

یاران از سر خاک برگشتند نخست به در خانه فاطمه

زهرا علیها السلام آمده،

شرائط تعزیت بجای آوردند.

قرّة العین رسول الله از ایشان پرسید که:
پیغمبر را دفن کردید؟! جواب دادند که: آری! فرمود
که: چون از دل خود رخصت یافتید که خاک بر آن
حضرت پاشیدید؟! آخر او نَبِیِّ الرَّحْمَةِ بود! گفتند:
ای دختر رسول خدای! خاطر ما نیز از این صورت
ملول و محزون است، اما نسبت به حکم باری
سبحانه و تعالی جز انقیاد امر تصوّر نمی‌گردد.

و در «مَقْصَدِ أَقْصَى» مذکور است که: فاطمه
هر ساعت در روی حسن و حسین نگاه می‌کرد و بر
یتیمی خود و نامرادی فرزندان خویش ناله و آه
می‌کرد، به طوری که آتش از دل خویش می‌انگیخت
و خون دل از دیده مردم می‌ریخت، همه اُحباب و
أصحاب به موافقت ایشان می‌گریستند و در مخاطبه
خواجه کاینات و خلاصه موجودات این ابیات
می‌خواندند:

اهمیت مقام ولایت و جانشینی رسول خدا

باری گرفتاری و شدت حال رسول خدا در
مرض مرگ، عمده به واسطه رحمتی بود که بر
مسلمین داشته و امت را بدون حامی و سرپرست
می‌دیده و نقشه‌های از پیش طرح شده برای به‌عزالت
در آوردن و خانه نشین نمودن امیر المؤمنین علیه
السلام و

بدون امام و ولی گذاردن امت را خوب ادراک می‌کرده و می‌دانسته است.

پیامبر مانند آفتاب روشن ملاحظه می‌نموده است که: بقاء و پاسداری نبوت خویشتن و برقراری و استحکام قرآن فقط منوط و مربوط به وجود علی بن ابی طالب است، و اینک سران و سرشناسان با نقشه‌های مرموز کمر بسته‌اند تا این درخت را از ریشه برکنند و خود در مقام و مسند امامت بنشینند. و وای به حال امت بخت برگشته اگر شخص غیر بصیر و مطلع، زمام امورشان را به دست گیرد، و در این گلستان نور و وحدت و عرفان و معرفت بخواهد زاغ و زغن بر شاخسار بلبل قرار گیرد و طوطی شکر خای بوستان علم و درایت و بصیرت در کنج قفس با بال و پر شکسته زندانی گردد، و جلّادان و صیادان تیغ بر کف به نام یار و حامی و معین و ناصح و دلسوز و حمیم بر آریکه امر و نهی و حکومت تکیه زده و نبوت را به حکومت و ریاست ظاهری تبدیل کنند.

أبو بکر و عُمَر و عُثْمَان و عُبَیْدَةُ بن جَرَّاح و

مُغِيرَةَ بن شُعْبَةَ و اسِيدُ بن حُضَيْر و خالد بن وليد و
قُنْفذ بن عُمير و سالم مولى أبى حذيفه از افراد
معروفى بوده‌اند که برای درهم کوبیدن نور ولایت،
دیوانه‌وار سر از پا شناختند^۱.

^۱ شیخ مفید در «امالی» طبع جامعة المدرسين ص ۴۹ و ص ۵۰ با سند متصل
خود روایت می‌کند از مروان بن عثمان که گفت: چون مردم با ابو بکر بیعت
کردند علی علیه السلام و زبیر و مقداد داخل خانه فاطمه علیها السلام شدند
و از خروج امتناع نمودند. عمر بن خطاب گفت: اضرموا علیهم البیت ناراً
«خانه را بر سرشان آتش زنید». زبیر با شمشیر بر آنها خروج نمود. ابو بکر
گفت: علیکم بالکلب «این سگ را بگیرید». همه متوجه زبیر شدند پای زبیر
بلغزید و روی زمین افتاد و شمشیر از دستش رها شد. ابو بکر گفت: شمشیر
را به سنگ بزنید، آن قدر آن را به سنگ زدند تا شکست. و علی بن ابی طالب
علیه السلام از منزل بیرون آمده و به سمت عالیه روان شد (نواحی اطراف
مدینه را از قراء و قصبات تا برسد به تهامه از جانب نجد عالیه گویند و
اطراف پائین تر از آن را سافله نامند). در راه او را ثابت بن قیس بن شماس
دیدار کرد و گفت: ما شأنک یا أبا الحسن؟! «وضعیت چطور است ای ابو
الحسن؟!» حضرت فرمود: أرادوا أن یحرقوا علیّ بیتی و ابو بکر علی المنبر
یُبایعُ و لا یدفع عن ذلک و لا ینکره! «خواستند خانه‌ام را بر سرم آتش زنند،
و ابو بکر بر روی منبر است و مردم با او بیعت می‌کنند، و از آتش زدن خانه
منعی نمی‌نماید و آن را ناپسند نمی‌دارد!» ثابت بن قیس به حضرت گفت:
لا تفارق کفّی یدک حتّی اقتل دونک! «من دستم را از دست تو جدا نمی‌کنم
تا در نصرت تو کشته شوم!» هر دو به مدینه برگشتند که دیدند فاطمه علیها
السلام در خانه خود ایستاده است و خانه خالی است و هیچ یک از آن قوم
در منزل نیست و می‌گفت: لا عهد لی بقوم اسوأ محضراً منکم، ترکتم رسول
الله صلی الله علیه و آله جنازةً بین ایدینا و قطعتم أمرکم بینکم لم تستأمرونا
و صنعتم بنا ما صنعتم و لم تروا لنا حقاً «من هیچ به یاد ندارم گروهی را که
حضورشان و برخوردشان از شما زشت تر باشد! شما جنازه رسول خدا
صلی الله علیه و آله را بر روی دست ما گذاردید و امر امارت را خودتان در
میان خود بریدید و قاطعانه تحکیم نمودید بدون آنکه از ما امیری بخواهید
(و یا با ما در این امر مشورت نمائید) و با ما این گونه عمل کردید که کردید
و حقّی برای ما ندیدید.»

ابن اَبی الحَدیّد می گوید: افرادی که با عُمَر و جماعتش وارد خانه فاطمه شدند عبارت بودند از: اسیدُ بنِ حُضَیر و سَلَمَة بنِ سَلَامَة بنِ قُرَیش، و قَیسُ بنِ شماس، و عبد الرَّحمن بنِ عَوْف، و محمّد بنِ مَسَلَمَة و این همان کسی است که شمشیر زُبَیر را گرفت و شکست.^۱

اینها مردمان معروف و مشهور و سرشناس بودند که با اقدامشان، توده عوام مردم، گول خورده و چون سیاهی لشکر به دنبالشان دویدند. حرکت به سوی کفر و ضلالت و ارتداد از محور ولایت که روح و حقیقت نبوت بود، فقط توسط چند نفر صورت گرفت و بقیه مردم چون هَمَجُّ رَعَاعٌ از آنها پیروی نمودند.

امر رسول خدا به خروج وجوه مهاجرین و

انصار با لشکر اسامه

پیامبر در بستر مرگ برای نوجوانی به نام اسامه لوی جنگ می بندد و او را فوراً مأمور به

^۱ شرح نهج البلاغة « ۴ جلدی، ج ۲، ص ۱۹.

خروج از مدینه می‌کند و امر حتمی و جدی صادر می‌نماید که: تمام این وجوه و سرشناسان، که یکایک نام می‌برد، باید در تحت لوای اسامه بیرون روند. این تأکید و ابرام و اصرار بعد از اصرار، و لعنت بر تخلف‌کنندگان از لشکر اسامه با این فوریت و تشدید فقط و فقط برای آن است که رسول خدا که خود را در آستانه مردن می‌بیند، مدینه را از شرّ وجود این مدعیان و دایگان مهربان‌تر از مادر خالی کند و زمینه را به تمام معنی برای برقراری و استقرار حکومت و ولایت امیر المؤمنین

علی بن ابی طالب علیه السلام آماده و مهیا سازد
تا امر خلافت بدون هیچ منازعی بر او تحقق گیرد و
خاری سدّ راه نباشد.

آیا حرکت دادن این سپاه عظیم به سرداری
نوجوانی همچون اسامه که پیران و سالخوردگان را
در زیر پرچم و فرمان او قرار داده و به فوریت امر به
حرکت و خروج می‌کند، جز این غرض و منظور،
محملی دارد؟^۱

ابن سعد در «طبقات» می‌گوید: در اواخر ماه
صفر از سنه دهم از هجرت روز چهارشنبه رسول
خدا صلی الله علیه و آله ابتدای مرضش بود که تب
کرد و سر درد گرفت. چون روز پنجشنبه شد با
دست خود لوائی برای اسامه بست و گفت: در راه
خدا جنگ کن و با کافرین به خدا مقاتله نما!

^۱ در «غایة المرام» ص ۶۰۲ تا ص ۶۰۶ باب ۷۵ و ۷۶ از طریق عامّه دوازده
حدیث و از طریق خاصه یک حدیث درباره جیش اسامه آورده است که
رسول خدا در آن ابو بکر و عمر و عثمان و ابو عبیده جراح و عبد الرحمن
بن عوف و طلحة و زبیر و غیرهم را قرار داده بودند؛ و درباره آنان که از
جیش اسامه تخلف نمودند، و درباره گفتار رسول خدا که: إذا بویع لخلیفین
فاقتلوا الآخر منهما، و این درباره ابو بکر روایت شده است، ذکر نموده
است.

اسامه از مدینه بیرون رفت و در جُرف آماده جمع‌آوری سپاه شد. رسول خدا از هیچ یک از وجوه و سرشناسان صرف نظر ننمود مگر آنکه او را به این غزوه و تحت لوای اسامه فرا خواند که میانشان اَبُو بَکْر، و عُمَرُ بْنُ خَطَّاب، و اَبُو عُبَیْدَةَ جَرَّاح، و سَعْدُ بْنُ اَبی وَقَّاص، و سَعِیدُ بْنُ زَید، و قَتَادَةُ بْنُ نَعْمَانَ، و سَلْمَةُ بْنُ اسْلَمِ بْنِ حَرِیش بودند. در اینجا جمعی سخن به اعتراض گشودند و گفتند: این نوجوان را بر مهاجرین اولین امارت و ریاست می‌دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت خشمگین شد و در حالی که دستمالی بر سر بسته بود و قطیفه‌ای بر دوش افکنده بود بیرون شد و بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و سپس گفت:

أَمَّا بَعْدُ: ای مردم این گفتار چه سخنی است که از بعضی از شما درباره امارت اسامه به من رسیده است؟! شما که اکنون بر امارت او به من طعن می‌زنید و ایراد

می‌گیرید، همانهایی هستید که قبلاً بر امارت پدرش زید بن حارثه طعن زده، خرده می‌گرفتید! سوگند به خدا او لایق امارت بود و اینک پسرش پس از او لایق امارت است، و اسامه از محبوب‌ترین مردمان نزد من است. اسامه و پدرش حقاً نشانه و علامت هر خیری هستند. شما سفارش و وصیت مرا درباره وی به خوبی بپذیرید! چون اسامه از خوبان شماست^۱.

این بگفت و از منبر فرود آمد و این در روز شنبه بود ...

کم کم حال پیغمبر سنگین می‌شد و پیوسته

^۱ ابن سعد در «طبقات» ج ۲، ص ۲۴۸ تا ص ۲۵۰ در تحت عنوان ما قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله في مرضه لاسامة بن زيد رحمه الله، پنج روایت درباره تأکید و اصرار حضرت رسول اکرم به اسامه در تجهیز جیش روایت کرده است و از جمله همین روایت است و از جمله روایتی با سند خود از عروة بن زبیر ذکر می‌کند که او گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله اسامه را برای جنگ برانگیختند و او را امر کردند تا با اسبان جنگی تا بلقاء همان جائی که پدرش و جعفر کشته شده بودند برود. اسامه و اصحابش مجهز حرکت شدند و لشکرگاه خود را در جُرف قرار دادند. در این حال پیامبر مریض شد و بر حال مرض بود سپس في الجملة راحتی در خود احساس کرد، در این حال دستمالی بر سر بسته از منزل بیرون رفت و گفت: أَيُّهَا النَّاسُ أَنْفِذُوا بَعَثَ اسَامَةَ. - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. ثم دخل النبي صَلَّى الله عليه و آله فاستُعِزَّ به فتُوْفِي رسول الله صَلَّى الله عليه و آله. «ای مردم! جیش اسامه را حرکت دهید! سه بار فرمود. آنگاه داخل منزل شد، و از شدت درد بیهوش شد و از دنیا رحلت کرد.»

می فرمود: أَنْفِذُوا بَعَثَ اسَامَةَ^۱ «سپاه اسامه را حرکت دهید! سپاه اسامه را روان سازید! سپاه اسامه را بیرون برید!»

ابن هشام در «سیره» آورده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله دید که مردم در حرکت به سوی جیش اسامه کُندی می نمایند. در حالی که در شدت مرض خود بود دستمالی بر سر بسته، و از منزل بیرون شد، تا بر روی منبر نشست؛ و مردم گفته بودند درباره امارت اسامه: جوان تازه‌ای را بر تمام مهاجرین و أنصار حاکم کرده است. پیامبر حمد و ثنای خداوندی را بجای آورده آن طور که خداوند سزاوار حمد و ثنا بود، و سپس گفت: ای مردم لشکر اسامه را حرکت دهید! سوگند به جان خودم که شما همین ایرادی را که درباره پدرش داشتید درباره او دارید. او مرد لایقی است برای

^۱ طبقات «طبع بیروت ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۹۰.

ریاست لشکر همانند پدرش که لایق بود^۱.

خطبه رسول خدا در تمسک به ثقلین

آنگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از منبر پائین آمد و مردم در رفتن و تجهیز لشکر سرعت کردند^۲.

ابن سعد با سند خود از ابو سعید خُدَری از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت می‌کند که فرمود: اِنِّى اَوْشِكُ اَنْ اَدْعَى فَاَجِيبَ، وَ اِنِّى تَارِكٌ فِىكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِرْتِى، كِتَابُ اللّٰهِ حَبْلٌ مَّمْدُودٌ مِّنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ وَ عِرْتِى اَهْلُ بَيْتِى. وَ اِنَّ اللّٰطِيفَ الْخَبِيرَ اَخْبَرَنِى: اَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلٰى الْحَوْضِ، فَاَنْظُرُوْا كَيْفَ تَخْلُفُوْنِىْ فِيْهِمَا!^۳

^۱ السَّيْرَةُ النَّبَوِيَّةُ «طبع بیروت، دار إحياء التراث العربی، ج ۴، ص ۲۹۹ و ص ۳۰۰، و «تاریخ طبری» طبع استقامت، ج ۲، ص ۴۳۱.

^۲ طبقات «ابن سعد، طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۹۴.

^۳ از ادله عظمت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام آنست که او را رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در هیچ لشگری تحت فرمان کسی قرار نداد و در هر لشگری که او را می‌فرستاد، فرمانده بود. در سپاهی که برای فتح خیبر ابو بکر و سپس عمر را فرمانده کرد و آنها پا به هزیمت و فرار نهادند، امیر المؤمنین علیه السلام نبود. اما فردا که فرمود: علم جنگ را به کسی می‌دهم که فرار نیست و کرار است و محب و محبوب خدا و رسول خداست، و به علی علیه السلام داد و او را فرمانده نمود، ابو بکر و عمر را در زیر لوای آن حضرت مأمور کرد. در سریّه اسامة بن زید که وجوه و اعلام مهاجرین و

انصار را تحت فرمان و مأمور امر اسامه نمود امیر المؤمنین علیه السلام را مأمور نکرد. و این برای آن بود که به همه نشان دهد اسامه هفده ساله - و یا هجده ساله و یا نوزده ساله، و یا بیست ساله، و هیچ کس از این مقدار بیشتر نگفته است - را فرمانده کرده و دیگران را از قابلیت فرماندگی انداخته است. در اینجا می بینیم ابن ابی الحدید معتزلی در قصیده راثیه خود که از قصائد سبع علویات است در مقام افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام می گوید:

و لا كان في بعث ابن زيد مؤمراً ** * عليه

ليضحى لابن زيد مؤمراً

و لا كان يوم الغار يهفو جنانه ** * حذاراً و لا

يوم العريش تستراً

و لا كان معزولاً غداة براءة ** * و لا في صلوة

ام فيها مؤخرأ

فتى لم يعرق فيه تيم ابن مرة ** * و لا عبد

اللآت الخبيثة أعصوا

إمام هدى بالقرص اثر فاقضى ** * له القرص

رد القرص ابيض ازهرا

يزاحمه جبريل تحت عباءة ** * لها قيل: كل

الصيد في جانب الفرا

(از قصیده دوم ابن ابی الحدید، با شرح سیّد محمد صاحب «مدارک» که با معلقات سبعة و قصیده برده در یک مجموعه طبع سنگی شده است.)

در اینجا ابن ابی الحدید در برابر مثالب ابو بکر، مناقب آن حضرت را می شمرد و می گوید که او در سپاه اسامة بن زید که او را رسول خدا امیر قرار داده بود قرار نگرفت تا اسامه امیر وی باشد. و در وقت هجرت که امیر المؤمنین تا صبح در بستر پیامبر خسبید و ابو بکر در غار به پیغمبر پیوست و قلبش از ترس می تپید، دلش نتپید. و در جنگ بدر که امیر المؤمنین به

«نزدیک است که من از طرف پروردگارم دعوت شوم و اجابت کنم، و من در میان شما دو متاع نفیس و گرانقدر باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترت خود را! کتاب خداوند که ریسمانی است که میان آسمان و زمین کشیده شده است، و عترت من که اهل بیت من می‌باشند. و تحقیقاً خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که: آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. اینک شما بنگرید که چگونه حقّ مرا در این دو

تنهائی سی و پنج نفر را کشت و سی و پنج نفر دیگر را مسلمانان با معاونت ملائکه کشتند، و ابو بکر در سایبانی که برای پیغمبر درست کرده بودند و خود را پنهان نموده بود؛ امیر المؤمنین خود را پنهان نکرد. و در وقتی که ابو بکر را برای ارسال سوره براءت به مکه فرستاد و سپس او را عزل نمود و مأموریت را به امیر المؤمنین داد، امیر المؤمنین را معزول نساخت و هرگز در نماز جماعت مؤخر قرار نگرفت. علی آن جوانمردی است که رگ و ریشه تیم بن مرّه در خون او نبوده چون از طائفه و قبيله ابو بکر نبود، و رگ و ریشه اجداد رسول خدا در او بود، و او در زمانهای دراز و عصرهای متوالی همانند ابو بکر در مقابل بت لات خبیث به سجده در نیامد و آن را نپرستید. علی پیشوا و امام هدایت است که در حال افطار قرص نان خود را به سائل داد و بدین سبب قرص خورشید سپید و درخشان برای او برگشت. علی کسی است که در روز مباحله با نصارای نجران پیامبر او را با خود و فاطمه و حسنین علیهم السلام در زیر کسای یمانی برد و جبرائیل نیز خود را در زیر کسا داخل کرد و به افتخار همنشینی با وی مفتخر آمد. بدین جهت است که علی جامع فضایل و مناقب است، چنانچه در مثل مشهور آمده است که: تمام و کمال تمام صیدها و شکارهای خوش خوراک صحرائی را که بخواهی بیابی آن را در داخل شکم حمار وحشی جستجو کن که از همه لذیذتر و شکارش مشکل تر است.

یادگار بجامانده، رعایت می‌کنید؟!»

شیخ مفید در «ارشاد» گوید: و از اموری که بر

فضیلت و برتری امیر المؤمنین علیه السلام می‌افزاید

و او را به جلالت رتبه و منزلت اختصاص می‌دهد،

امور مختلف و

متعددی است که بعد از حجّة الوداع برای رسول
 الله رخ داد و قضایا و حوادثی است که به قضا و قدر
 خداوندی اتّفاق افتاد. از جمله آنکه چون رسول الله
 دانست که ارتحالش از این جهان نزدیک است بنا بر
 این آنچه را که بیانش لازم بود برای امت خویش
 بازگو کرد؛ فلهدا برای خود قائم مقام و خلیفه‌ای در
 میان مسلمین قرار داد و آنها را از اختلاف و فتنه پس
 از خود بر حذر داشت، و اکیداً آنان را به تمسّک به
 سنّت خود و اجماع و اتّفاق توصیه و سفارش نمود،
 و بر اقتداء به عترت خود و اطاعت و نصرت و
 حراست و محافظت از آنها، و اعتصام و تمسّک به
 ایشان در دین توصیه نمود، و از مخالفت و کناره
 گیری بر حذر داشت. و از جمله بیاناتی که به اتّفاق
 و اجماع بیان فرمود و روایات بر آن دلالت دارد این
 است که فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ أَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ
 الْحَوْضِ. أَلَا وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ الثَّقَلَيْنِ! فَانظُرُوا كَيْفَ
 تَخْلُفُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ نَبَّأَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا
 حَتَّى يَلْقَيَانِي. وَ سَأَلْتُ رَبِّي ذَلِكَ فَأَعْطَانِيهِ. أَلَا وَ إِنِّي قَدْ

تَرَكْتُهُمَا فِيكُمْ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَا تَسْبِقُوهُمْ
فَتَفَرَّقُوا، وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ
فَانَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ!

أَيُّهَا النَّاسُ! لَا الْفِينِكُمْ بَعْدِي تَرْجِعُونَ كَفَّارًا
يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ! فَتَلْقَوْنِي فِي كِتَابَةِ كَبْحَرِ
السَّيْلِ الْجُرَّارِ! أَلَا وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَخِي وَ وَصِيي، يِقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ
عَلَى تَنْزِيلِهِ.

وَ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُومُ مَجْلِسًا بَعْدَ مَجْلِسِ
بِمِثْلِ هَذَا الْكَلَامِ وَ نَحْوِهِ.

«ای مردم! من جلو دار شما هستم و پیشاپیش
شما می‌روم، و شما پس از من بر من در کنار حوض
کوثر وارد می‌شوید! آگاه باشید که من از دو چیز
ذی قیمت و پر بها از شما مؤاخذه می‌کنم، پس بنگرید
که چگونه مرا در آن دو حفظ نموده، شرائط خلافت
را بجای می‌آورید؟! چون خدای لطیف و خبیر به
من خبر داده است که آن دو از هم تفرق پیدا نمی‌کنند
تا مرا دیدار کنند، و من از خدایم این تمنی را نموده‌ام
و او مسئلت مرا برآورده و خواهشم را به من عطا

نموده است. آگاه باشید که من آن دو چیز را در میان

شما باقی گذاردم: کتاب خدا و عترت من که اهل

بیت من هستند،

شما از ایشان سبقت نگیرید که متفرّق و متشتّت می‌گردید، و از آنها عقب نیفتید و عمداً کوتاهی نکنید که هلاک می‌شوید، و شما به آنان چیزی را نیاموزید چرا که از شما داناترند.

ای مردم من پس از خودم شما را چنین نیابم که به کفر برگشته و بعضی گردن دیگر را بزنید آنگاه در میان سپاهی همانند دریای سیل خروشان مرا دیدار کنید! آگاه باشید که علیّ بن ابی طالب برادر من و وصیّ من است، بعد از من با مردم برای قبول مفاد و تأویل قرآن جنگ می‌کند همان طور که من برای قبول ظاهر و تنزیل آن جنگ نموده‌ام.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته در مجلسی پس از مجلس دیگر این گفتار را تکرار نموده و تذکر می‌داد.»

سپس پرچم امارت را برای اسامه بن زید بن حارثه بست، و به او امر کرد تا با تمامی امت حرکت کند، و به سوی همان جایی که پدرش در بلاد روم شهید شد، برسد. و رأی رسول الله بر این شد که جماعتی از متقدّمان از مهاجرین و أنصار در عسکر اسامه باشند، تا اینکه هنگام رحلتش در مدینه کسی

نباشد تا در ریاست اختلاف کند و طمع بر تقدّم در ریاست بر مردم داشته باشد، و امر خلافت و امامت برای آن کسی که خودش معین کرده است، محکم و مستحکم گردد و مُنازعی در این بین پیدا نشود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله روی همین منظور عقد امارت را برای اسامه بست و در بیرون رفتن مخالفان و إخراجشان از مدینه جدّ و جهْد داشت و اسامه را مأمور نمود که مُعَسِّکَر خود را در یک فرسخی (جُرْف) خارج مدینه قرار دهد و مردم را تحریض و ترغیب بر خروج می نمود و از دو دلی و تلوّن و کندی و سستی جدّاً منع می نمود.

استغفار رسول خدا برای مردگان بقیع و اخبار

از روی آوردن فتنه‌ها

رسول خدا در همین امر بود که مرضی که در آن رحلت کرد به او عارض شد. و

چون احساس مرض مرگ نمود^۱ دست علی را گرفت و به دنبال او جماعتی از مردم بودند و متوجه به سوی بقیع شد و به همراهانش گفت: من مأمور شده‌ام برای مردگان بقیع استغفار کنم. مردم با پیامبر آمدند تا در میان قبور بقیع رسیدند. پیامبر گفت: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، لِيَهْنِتْكُمْ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ مِمَّا فِيهِ النَّاسُ! أَقْبَلْتِ الْفِتْنَ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يَتَّبِعُ أَوْلَهَا آخِرَهَا.

^۱ علامه آیه الله سیّد عبد الحسین شرف الدّین عاملی در «الفصول المهمّة» طبع دوم، ص ۸۶ گوید: روزی که رسول اکرم صلّی الله علیه و آله جیش اسامه را تجهیز کردند و مرتب نمودند و وجوه مهاجرین و انصار مثل ابو بکر و عمر و ابو عبیده و سعد و امثالهم را در آن نهادند، چهار شب به آخر ماه صفر (۲۶ صفر) از سنه یازدهم هجرت بوده است. و فردای آن روز (۲۷ صفر) اسامه را طلبیدند و فرمودند: برو به سوی مقتل پدرت و با اسبان غازی آن زمین را فراگیر، من تو را امیر بر این لشکر قرار دادم. و در فردای آن روز (۲۸ صفر) مرض بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله روی داد و تب کرد، و در روز (۲۹ صفر) رسول خدا دید که آن جماعت در حرکت سنگینی می‌کنند حضرت به سوی آنان بیرون شد و آنها را بر سیر و حرکت ترغیب نمود و با دست مبارک خود، لواء جنگ را برای اسامه بست. و در ص ۸۷ گوید: جیش اسامه تا روز دهم شهر ربیع الأول از حرکت کندی و خودداری کرد تا حضرت در این روز که روز شنبه بود و دو روز به ارتحالش مانده بود، دستمال بر سر بسته و با حالت شدت مرض بیرون رفت و خطبه خواند و با حال غضب آنان را در طعن بر امارت اسامه نکوهش و سرزنش فرمود: و در ص ۸۸ گوید: در روز ۱۲ ربیع الأول اسامه با عمر و ابو عبیده به مدینه برگشتند در حالی که آن حضرت در حال جان دادن بود. فرجع الجیش باللّواء إلى المدینة.

أقول: این بنا بر مشهور نزد عامّه است و لیکن خاصّه رحلت آن حضرت را در روز ۲۸ از ماه صفر گفته‌اند.

«سلام بر شما خفتگان در میان قبرها! گوارا باد برای
شما سعادت و نجاتی که با آن از دنیا رفته‌اید و به فساد و
فتنه امروز مردم مبتلا نشدید! فتنه‌ها همانند پاره‌های
سیاه شب ظلمانی روی آورده است که آخرین آنها به
دنبال و پیرو اولین آنهاست!»

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله برای
اهل بقیع استغفار و طلب غفران طولانی نمود و روی
به امیر المؤمنین علیه السلام کرده گفت: جبرائیل در
هر سال قرآن را یکبار عرضه می‌داشت و در امسال
دو بار عرضه داشته است و من محملی برای آن
نمی‌یابم مگر

رسیدن اجل و مردنم را.

و سپس فرمود: ای علی! مرا مخیر گردانیدند
میان خزائن دنیا و جاودان زیستن در دنیا و میان
بهشت، و من لقاء پروردگارم و بهشت را اختیار
نمودم. چون مرگ من فرارسید، مرا غسل بده و
عورت مرا بپوشان، زیرا اگر کسی چشمش بدان افتد
کور می شود.

خطبه دیگر از آن حضرت در آخرین روزهای

عمر خود

در این حال رسول خدا به منزل مراجعت
نمود و سه روز به حالت تب گذراند، و سپس در
حالی که سر خود را با دستمالی بسته بود و با دست
راست بر امیر المؤمنین علیه السلام و بر دست چپ
بر فضل بن عباس تکیه داده بود به سوی مسجد روان
شد و بر منبر بالا رفت و بروی آن نشست و گفت:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! قَدْ حَانَ مِنِّي خُفُوقٌ مِّنْ بَيْنِ

أَظْهَرِكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي عِدَّةٌ فَلْيَأْتِنِي اعْطِهِ إِيَّاهَا! وَ

مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى دَيْنٍ فَلْيُخْبِرْنِي بِهِ! مَعَاشِرَ النَّاسِ! لَيْسَ بَيْنَ

اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ شَيْءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يُصْرِفُ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا

الْعَمَلُ! أَيُّهَا النَّاسُ! لَا يَدْعِي مُدَّعٍ وَلَا يَتَمَنَّى مُتَمَنَّ، وَ
الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا يَنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ، وَ لَوْ
عَصَيْتُ هَوَيْتُ. اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ؟!^۱

«ای جماعت مردم نزدیک است که من از

میان شما پنهان شوم! به هر کس که وعده‌ای داده‌ام

بیاید وعده‌اش را بدهم. و کسی که از من طلبی دارد

مرا اعلام نماید! ای جماعت مردم! میان خدا و مردم

واسطه و سببی نیست که خداوند بدان علت خیری

را بدون عنایت کند و یا شرّی را از او برگرداند، مگر

عمل. ای جماعت مردم

^۱ این روایت را ابن ابی الحدید نیز در «شرح نهج البلاغة» خود از طبع مصر در دار إحياء الكتب العربيّة الكبرى، ج ۲، ص ۵۶۱ در شرح خطبه شماره ۱۹۵ از «نهج البلاغة» روایت نموده است و آن خطبه در دعوت آن حضرت است به جهاد مردم و بیان منزلت و خصوصیت خود نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و کیفیت مرگ رسول خدا و هبوط و صعود فرشتگان. و خطبه با این عبارت شروع می‌شود: وَ لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: أَنِّي لَمْ أَرِدْ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ.

بنابر این هیچ مدّعی نمی‌تواند ادّعا کند و هیچ آرزومندی نمی‌تواند آرزو داشته باشد که وی بدون عمل به جهت دیگری به بهشت می‌رود و یا از جهنّم برکنار می‌شود. قسم به آن خدائی که مرا به حقّ برانگیخته است، چیزی نمی‌تواند نجات دهد مگر عمل انسان توأم با رحمت خداوند. و اگر من هم گناه کنم سقوط می‌کنم. بار پروردگارا! تو گواه باش که آیا من تبلیغ کردم و آنچه بر عهده داشتم رساندم؟!»

پس از این خطبه، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از منبر به زیر آمد و با مردم نماز خفیفی ادا کرد و

۱ در «غایة المرام» ص ۲۱۷ و ص ۲۱۸ حدیث اول از خاصّه از شیخ صدوق با سند متصل خود از حدیفة بن اسید روایت می‌کند که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: معاشر الناس! انّی فرطکم و انتم واردون علیّ الحوض، حوضاً ما بین بصری و صنعاء، فیه عدد النجوم قدحان من فضّة، و انّی سائلکم حتّی تردون علیّ الحوض عن الثقلین، فانظروا کیف تخلّفونّی فیهما؟ الثقل الأكبر کتاب الله سبب طرفه بید الله و طرفه بیدکم، فاستمسکوا به و لن تضلّوا و لا تبدّلوا فی عترتی أهل بیتی فانّه قد نبأنی اللطیف الخبیر أنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. معاشر أصحابی! کأنّی علی الحوض أنتظر من یرد علیّ منکم؛ و سوف تؤخّر اناسٌ دونی فأقول یا رب! منّی و من أمّتی. فیقال: یا محمد هل شعرت بما عملوا؟ انّهم ما رجعوا بعدک یرجعون علی أعقابهم. ثم قال: اوصیکم فی عترتی خیراً و أهل بیتی. فقام إلیه سلمان فقال: یا رسول الله! من الأئمّة بعدک؟ أما هم من عترتک؟ فقال: هم الأئمّة من بعدی من عترتی عدد نقباء بنی اسرائیل تسعة من صلب الحسین، أعطاهم الله علمی و فهمی، فلا تعلّموهم فانّهم أعلم منکم، و اتّبعوهم فانّهم مع الحقّ و الحقّ معهم علیهم السلام.

داخل منزلش شد و در آن وقت، در حجره امّ سلمه بود، و يك روز يا دو روز در آنجا توقّف فرمود. آنگاه عائشه به سوى امّ سلمه - رضی الله عنها - آمد، و از او درخواست کرد تا رسول خدا را به حجره خود برد و خود مباشرت مرض او کند، و از سایر زنان رسول الله نیز درخواست کرد، همگی اِذْن دادند، و رسول خدا به حجره‌ای که عائشه در آن سکنی داشت منتقل شد، و چند روز مرضش به طول انجامید و شدّت کرد. بلال هنگام نماز صبح آمد و رسول الله صلی الله علیه و آله در تاب مرض بود، بلال ندا کرد: الصَّلَاةُ يَرْحَمُكُمُ اللهُ. رسول خدا از ندای بلال متوجّه موقع نماز شد و گفت: بعضی از مردم با مردم نماز بخوانند. من الآن به توجّه نفس خویش

مشغولم. عائشه گفت: امر کنید ابو بکر نماز کند،
حفصه گفت: امر کنید عمر نماز کند.

رسول خدا صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ چُون دَید اَیْنَ دُو
نَفر دَر حَالِی کِه هِنُوَز خُوْدش زَنده اسْت اَیْنَ طُوْر
حَرِیصَنْد دَر اَیْنِکِه آوَازه پَدْر خُوْد رَا بَلَنْد کَنَنْد وَ جَلَال
وَ عَظْمَتش رَا بَنْمَايَانَنْد، وَ مَفْتُوْن وَ شِیْفَتِه اَیْنَ نَام وَ نِشَان
هَسْتَنْد، فَرْمُوْد: اُکْفُفْنَ فَاَیْنِکَنْ صُوَیْحِبَاتُ یُوْسُفَ!
«دَسْت از اَیْنَ شَخْصِیْتِ طَلْبِی بَر دَارِیْد، شِمَا تَحْقِیْقاً مَانَنْد
زَنان فَتَنِه گَر زَمَانِ یُوْسُفِ مِی بَاشِیْد کِه هَر یَکِ دَر پَنهَانِی
بَرای یُوْسُفِ پِیْغَامِ عَمَلِ شَنِیْعِ وَ مَرَاوَدِه فَرَسْتادَنْد!»

پِیْاْمِبِرِ خُدا صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ از تَرَسِ اَنکِه
مِبَادَا یَکِی از اَن دُو نَفر با مَرْدَمِ نَمَازِ بَخُوَانَنْد، خُوْد
بَر خَاسْتِ کِه بِه مَسْجِدِ بَرُوْد. پِیْاْمِبِرِ اَن دُو رَا اَمْرِ کَرْدِه
بُوْد کِه با اَسامِه از مَدِیْنِه خَارِجِ گَرْدَنْد، وَ خَبْرِی از
تَخَلْفِ اَنهَا نِداشْت. اَمَّا چُون از عَائِشِه وَ حَفْصِه اَن
گَفْتارشان رَا شَنِیْد، دَانَسْتِ کِه اَنهَا از اَمْرِ وِی تَخَلْفِ
نَمُوْدِه اَنْد.

پِیْاْمِبِرِ صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ دَر رَفْتَنِ بِه مَسْجِدِ
مِبَادَرْتِ کَرْدِ بَرای اَنکِه فَتَنِه رَا بَخُوَابَانْد وَ شَبَهه رَا

زایل نماید. و چون ایستاد از شدت ضعف قدرت آن را نداشت که بر روی زمین قرار گیرد. دستهای او را علی بن ابی طالب علیه السلام و فضل بن عباس گرفتند و او بر آنها تکیه داده و در حالی که از شدت مرض و ضعف پایهای مبارکش بر زمین کشیده می شد داخل مسجد شد.

چون داخل مسجد شد، دید ابو بکر مبادرت به نماز کرده است و در محراب ایستاده است. حضرت با دست خود اشاره فرمود که: عقب برو! ابو بکر عقب رفت، و رسول خدا جای او ایستاد و تکبیر گفت و همان نمازی را که ابو بکر خوانده بود از اوّل شروع کرد و اعتنائی بر مقداری از نماز که ابو بکر خوانده بود ننمود.

چون رسول خدا به منزل بازگشت ابو بکر و عمر را با جماعتی که در مسجد حضور داشتند نزد خود فراخواند، و سپس فرمود: أَلَمْ أَمُرْكُمْ أَنْ تُنْفِذُوا جَيْشَ إِسَامَةَ؟! «آیا من به شما امر نکردم که لشکر اسامه را روان سازید؟!»

گفتند: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ «آری ای رسول خدا!»

حضرت فرمود: فَلِمَ تَأَخَّرْتُمْ عَنْ أَمْرِي؟! «پس

چرا از اجراء امر من تأخیر کردید؟!»

أبو بكر گفت: من خارج شدم پس از آن برگشتم تا دیدار و عهدم را با تو تجدید نمایم! عمر گفت: من از مدینه بیرون رفتم برای آنکه دوست نداشتم احوال تو را از قافله پرسم!

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: نَفِّذُوا

جَيْشَ إِسَامَةَ! نَفِّذُوا جَيْشَ إِسَامَةَ! سه بار فرمود: «جیش اسامه را بیرون برید! جیش اسامه را حرکت دهید.» و سپس از ناراحتی و تَعَبِي که پیدا کرده بود و از غَصِّهِ و اَسْفِي که بر وی عارض شده بود، بیهوش شد^۱.

^۱ آیه الله سید شرف الدین عاملی در «الفصول المهمّة» طبع دوم ص ۹۰ گوید: اسامه هفده ساله بود که رسول خدا وی را بر آنان امارت داد بنابر قول أظهر. و گفته شده است: هجده ساله، و گفته شده است: نوزده ساله، و گفته شده است بیست ساله. و کسی نگفته است که از بیست سال بیشتر داشته است. رسول اکرم این جوان نو خاسته را امیر آنها نمود برای آنکه گردن بعضی از گردنکشان را بپیچد و سرکشی و شמוש (چموشی) چموشان و قلدران را برگرداند و زمینه امن و ایمنی فراهم آورد برای آینده که در صورت تأمیر یکی از آنان تنافس و نزاعی پیدا نشود. اما ایشان به خوبی از تدبیر رسول خدا آگاه بودند، و اولاً در تأمیر اسامه طعن زدند، و ثانیاً از سیر و حرکت با وی تناقل ورزیدند، و ثالثاً از جُرْف تجاوز نکردند تا رسول خدا به پروردگارش ملحق شد، و رابعاً اهتمام نمودند تا بعث اسامه را لغو کنند و لواء برافراشته را بکشایند و فرود آورند و اسامه را عزل نمایند، و خامساً افراد کثیری از ایشان از معیت و همراهی با اسامه تَخَلَّف نمودند. این پنج مورد است که در این سَرِيه نصوص صریح رسول الله و تأکید جلیّ او را زیر پا گذاشتند و رأی خود را در این گونه از امور سیاسی بر رأی رسول خدا مقدم داشتند و اجتهاد روشن در برابر تعبد و نصّ نمودند.

لحظه‌ای بیهوش ماند و مسلمین صدا به گریه بلند کردند و ناله و زاری از زنان و اولاد آن حضرت و زنان مسلمین و جمیع حضار از مسلمانان بالا گرفت.

امر رسول خدا به آوردن قلم و دوات برای

نوشتن وصیت

در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله به

هوش آمد و نگاهی به آنها نمود و گفت: اَتُّونِي بِدَوَاةٍ وَ

كِتْفٍ لِأَكْتُبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ أَبَدًا! «دوات و

کتف برای من بیاورید تا من برای شما نوشته‌ای بنویسم

که در اثر آن ابداً گمراه نشوید!»

در این حال نیز پیامبر بیهوش شد. بعضی از

حاضران برخاستند تا دوات و کتفی بیاورند. عُمَرُ

گفت: اَرْجِعْ فَإِنَّهُ يَهْجُرُ «برگرد! او هذیان می گوید.»

آن مرد برگشت و

حاضران در مجلس از کوتاهی کردن در احضار دوات و کتف پشیمان بودند و در میان خود زبان به ملامت یکدیگر گشوده می گفتند: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. ما از مخالفت امر رسول خدا ترسناکیم.

چون رسول خدا به هوش آمد، بعضی گفتند: اینک برای تو دوات و کتف بیاوریم ای رسول خدا؟! فرمود: **أَبَعَدَ الَّذِي قُلْتُمْ؟! لَا، وَ لَكِنِّي أَوْصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا**. «آیا پس از آنچه گفتید؟! نه، و لیکن من به شما سفارش می کنم که با اهل بیت من به خوبی عمل کنید!» پیامبر روی خود را از آن مردم برگردانید. آنها برخاستند و عبّاس و فضل بن عبّاس و علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت او فقط باقی ماندند.

عبّاس گفت: اگر امر امارت پس از تو در ما مستقر می شود ما را بدان بشارت بده و اگر می دانی که ما محکوم امارتهای غیر خواهیم شد، سفارش ما را به آنها بنما! رسول خدا فرمود: **أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ مِنْ بَعْدِي**! «شما بعد از من مورد تعدّی و ستم قرار خواهید

گرفت.» و دیگر رسول خدا سکوت کرد^۱.

جماعت حاضر برخاستند و از حیات رسول

الله مأیوس شده و در حال گریه بیرون رفتند^۲

آنچه را که ما در اینجا آوردیم از عالم بصیر

فقیه و متکلم شیعه أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ

نُعمان، شیخ مفید است که در سال ۳۳۶ و یا ۳۳۸

متولد، و در سنه ۴۱۳ هجری قمری رحلت کرده و

عظمت و جلالش از توصیف بیرون است.

منع عمر از آوردن قلم و دوات و نسبت یاره

گویی به پیامبر

علمای شیعه می‌گویند: عمر می‌دانست که

^۱ شیخ مفید در «امالی» طبع جامعة المدرّسین، ص ۲۱۲ با سند متصل خود از زید بن علی بن الحسین از پدرش علیهم السلام روایت کرده است که گفت: رسول خدا در مرضی که با آن رحلت نمود، سرش را در دامن امّ الفضل گذارد و بیهوش شد، قطره‌ای از قطرات اشگ امّ الفضل بر گونه رسول خدا افتاده چشمان خود را گشود و گفت: مالک یا امّ الفضل؟! «چرا گریه می‌کنی ای امّ الفضل»؟! امّ الفضل گفت: نُعِيتَ إِلَيْنَا نَفْسُكَ، وَ أَخْبَرْتَنَا أَنَّكَ مَيِّتٌ. فَاِنْ يَكُنُ الْأَمْرُ لَنَا فَبَشِّرْنَا، وَ إِنْ يَكُنُ فِي غَيْرِنَا فَأَوْصِ بِنَا. «خبر مرگت به ما رسیده است، و تو ما را مطلع نموده‌ای که می‌میری! پس اگر امارت در ماست ما را بشارت بده! و اگر در غیر ماست سفارش ما را بکن.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: أَنْتُمُ الْمُقَهْوَرُونَ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي! «شما پس از من مقهور می‌شوید و مورد ظلم و تعدّی قرار می‌گیرید بدون آنکه یار و یآوری داشته باشید!»

^۲ ارشاد مفید «طبع سنگی ص ۹۷ تا ص ۱۰۱ و طبع حروفی ص ۱۶۵ تا ص ۱۷۱، فصل ۵۲.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواهند کتباً وصیت
به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و امامان از ذریه او تا
حضرت قائم بنمایند فلهدا از آوردن دوات و کتف
جلوگیری کرد و مجلس را بهم زد و نسبت هذیان و
یاوه گوئی به رسول الله داد و به همین جهت در مدینه
ماند و از خارج شدن با جیش اسامه تخلف کرد و
صریحاً نقض سنت رسول خدا را نموده، و به گفتار آن
حضرت: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ**
بَيْتِي نه تنها ترتیب اثر نداد، بلکه با تمام قوا خود و
دستیارانش در هدم آن کوشیدند.

ما در اینجا اینک به حول الله و قوتّه از
معتبرترین کتب و صحاح اهل سنت همین مطالب را
می آوریم و اثبات می کنیم جمیع این مطالب و قضایا
را خودشان ذکر کرده اند و مع ذلک کور کورانه و علی
العمیاء بنابر تعصب جاهلی از او تبعیت می کنند و از
آن زمان تا به حال و تا ظهور امام بحق حضرت
مهدی - **عَجَّلَ اللَّهُ فَرْجَهُ الشَّرِيفِ -** ظالمانه و
ستمگرانه شیعه را منکوب و مخدول و مظلوم قرار
داده و می دهند. و بنابر این اثبات امام شناسی ما بر

أساس قول إجماعی و اتّفاقی است نه بر أساس
خصوص أقوال علماء شیعه و روایات و منهاج ائمّه
أنها علیهم السلام.

ما در اینجا به طوری بحث خواهیم نمود که
هر عالم متبّع از أهل سنّت را متقاعد کند و خواه
ناخواه او را در سلک تشیع و إمامت کشد. زیرا بحث
اجتهادی بر اساس مبانی مسلّمه خود آنها در اصول
عقائد برای آنها الزامی است.

ابن سعّد در «طبقات» با سند خود از أبو
مُویهبه غلام رسول خدا روایت می‌کند که رسول
خدا صلی الله علیه و آله در وسط شب گفتند: من
مأمور شده‌ام برای أهل بقیع استغفار کنم، بیا با هم
برویم!

آن حضرت به راه افتاد، من هم با او بودم تا به
بقیع آمد و برای مردگان آنجا دعا

و استغفار طولانی نمود و سپس خطاب به آنها
گفت: لِيَهِنَكُمْ مَا أَصْبَحْتُمْ مِمَّا أَصْبَحَ فِيهِ النَّاسُ فِيهِ!
أَقْبَلَتِ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا، يَتَّبِعُ
آخِرُهَا أَوَّلَهَا، الْآخِرَةُ شَرٌّ مِنَ الْأُولَى.^۱ «گوارا باد برای شما
سعادت و نجاتی که با آن از دنیا رفته‌اید و به فساد و فتنه
امروز مردم مبتلا نشدید! فتنه‌ها به مثابه پاره‌های ظلمانی
شب تاریک روی آورده است بعضی به دنبال بعضی
دگر، فتنه آخر به دنبال و پیرو فتنه اول است، و فتنه آخر
از فتنه اول بدتر و شرّ آفرین‌تر است.»

این دعا و استغفار همان مطلب شیخ مفید
است، منتهی در آنجا می‌گوید با علی بن ابی طالب
به بقیع رفته و در اینجا با ابو مؤیبه. اصل مطلب که
إخبار از فتنه‌های تاریک و ظلمانی است، در هر دو
تفاوتی ندارد.

حاکم در «مستدرک» با سند خود از جماعتی
از عائشه نقل می‌کند که: أولین وقتی که مرض بر

^۱ «الطبقات الكبرى» ج ۲، ص ۲۰۴ در ذکر خروج رسول الله صلی الله علیه
و آله الی البقیع و استغفاره لأهله و الشّهداء. و «تاریخ طبری» طبع مطبوعه
استقامت، ج ۲، ص ۴۳۲، و «مستدرک» حاکم ج ۳، ص ۵۲.

رسول الله عارض شد در حجره ميمونه بود. از آنجا

بيرون آمد در

حالی که دستمالی بر سر بسته بود در میان دو مرد به طوری که پایهایش به زمین کشیده می‌شد. در طرف راست او عبّاس بود و در طرف چپ مردی دیگر. عبید الله راوی روایت گوید: ابن عبّاس به من گفت: آن مرد دگر که در طرف چپ حضرت بود علی بود^۱.

تکیه دادن رسول خدا به عباس و علی علیه

السلام و ورود به حجره عائشه

و طبری در تاریخ خود، با سند خود از عائشه روایت می‌کند که گفت: چون مرض به رسول الله رسید و او در حجره‌های همسرانش به نوبه خودشان گردش می‌نمود، و در حال بدو مرض در حجره میمونه بود، از زنان خود خواست در حجره من پرستاری شود، آنها اجازه دادند.^۲ رسول خدا از آنجا در میان دو مرد که از اهلش بودند خارج شد، یکی

^۱ «المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث» ج ۳، ص ۵۶.

^۲ در «طبقات» ابن سعد، ج ۲ ص ۲۳۲ گوید: در روایت ابن شهاب است که گوید: فاطمه زهراء سلام الله علیها به زنان رسول خدا گفت: در خانه‌های زنها گردیدن برای رسول خدا مشقت دارد، و از آنها اذن گرفت تا از حجره میمونه در حجره عائشه بیاید.

فضل بن عبّاس و مردی دیگر، به طوری که گامهایش بر روی زمین کشیده می‌شد و سر خود را بسته بود، تا در حجره من داخل شد. عبید الله راوی حدیث می‌گوید: من این حدیث را برای ابن عبّاس نقل کردم. گفت: می‌دانی آن مرد دگر که بود؟! گفتم: نه. گفت: او علیّ بن اُبی طالب بود، و لیکن عائشه قدرت ندارد نام علی را به نیکی برد، در حالی که می‌توانست بگوید میان فضل بن عباس و علیّ بن اُبی طالب^۱.

این روایات نیز به مضمون همان روایت شیخ مفید است لیکن در اینجا فقط عائشه بجای زبان باز کردن به نام علی که طاقش را نداشته است به عبارت رَجُلٌ آخَر (مردی دیگر) بیان کرده است

^۱ «تاریخ طبری» طبع مطبعه استقامت، ج ۲، ص ۴۳۳. و نظیر این روایت را ابن سعد در «طبقات» ج ۲، ص ۲۳۱ و ص ۲۳۲ آورده است. و ابن هشام در «سیره» طبع چهارم بیروت، ج ۱، ص ۲۹۸.

روایات وارده در منع عمر از کتابت رسول خدا

صلی الله علیه و آله در مرض موت

۱ - بُخاری در «صحیح» خود، با سند خود از

عبید الله بن عبد الله از ابن عباس روایت می کند که او

گفت: لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفِي

الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ: هَلُمُّوا كِتَابَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ! فَقَالَ

عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ.

حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ، فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاخْتَصَمُوا، مِنْهُمْ

مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ النَّبِيُّ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ،

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَهُ عُمَرُ.

فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَالْإِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ، قَالَ لَهُمْ

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قُومُوا. فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ

يَقُولُ: إِنَّ الرِّزِيَةَ كُلَّ الرِّزِيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

۱ هَلُمُّ به معنای تَعَال است یعنی بیا، و لازم است و گاهی متعدی استعمال می شود، مثل هَلُمُّ شُهَدَاءَكُمْ یعنی گواهانتان را بیاورید. هَلُمُّ از اسماء افعال است و در آن واحد و جمع و مذکر و مؤنث یکسان است. و آن را صرف می کنند و فعل قرار می دهند و به آن ضمیر را ملحق می نمایند، و در تشبیه هَلُمُّ و در مؤنث هَلُمِّي و در جمع هَلُمُّوا می گویند.

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ
اِخْتِلَافِهِمْ وَ لَغَطِهِمْ^۱. «چون زمان مرگ رسول خدا
صلی اللّٰهُ علیه و آلِهِ فرارسید و در حجره آن حضرت
مردانی بودند که از جمله آنها عمر بن خطّاب بود، رسول
خدا صلی اللّٰهُ علیه و آلِهِ فرمود: بیائید برای شما
نوشته‌ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید! عمر
گفت: تحقیقاً مرض و درد بر

پیغمبر غلبه کرده است و در نزد شما قرآن است
و ما را کتاب خدا بس است. اهل خانه اختلاف
کردند و کار به منازعه کشید. بعضی از آنها می گفتند:
نزدیک بیاورید تا پیغمبر برای شما نوشته‌ای بنویسد
که پس از آن گمراه نشوید! و بعضی از آنها می گفتند
همان گفتار عمر است.

چون کار منازعه و خصومت بالا کشید و در
حضور پیغمبر اختلاف و سخنان لغو و ردّ و بدل‌ها
را زیاد کردند رسول خدا صلی اللّٰهُ علیه و آلِهِ فرمود:
برخیزید!

^۱ لَغَطٌ بِاِفْتَحِ غَيْنٍ بِهٖ مَعْنَاۤی دَرِهْمٍ شَدْنَ صَدَاہَا وَ فَرِیَادٍ اَسْت.

عادت ابن عبّاس این بود که پیوسته می گفت:

حقیقهٔ مصیبت بزرگ که تمام مصیبت‌ها را در برداشت این بود که میان رسول الله صلی الله علیه و آله و میان اینکه آن نوشته را برای آنان بنویسد، حائل شده و به واسطه اختلافشان و سخنان در هم و برهم و غیر مفهوم و مبهم نگذارند، منظور رسول الله عملی گردد.»

این حدیث از احادیثی است که در نزد عامّه شکی در صحّت و صدور آن نیست،^۱ زیرا بخاری از ابراهیم بن موسی، از هشام، از مُعَمَّر، و نیز از عبد الله بن محمّد، از عبد الرزّاق، از مُعَمَّر، از زُهَری، از عبید الله بن عبد الله، از ابن عبّاس روایت کرده است. و در توثیق و تعدیل اینها در نزد عامّه شبهه‌ای نیست.

^۱ و أيضاً این روایت را شیخ مفید در «امالی» طبع جامعة المدرّسین ص ۳۶ و ۳۷ با سند متصل خود از عبید الله بن عبد الله بن عتبة از ابن عبّاس با عین همین متن آورده است و پس از کلمه «بعده» کلمه «أبداً» آمده، و بجای «قربوا»، «قوموا» آمده، و در گفتار عمر: «لا تأتوه بشيء» نیز اضافه دارد و در تعلیقه گوید: علّامه مجلسی (ره) گوید: خبر طلب رسول خدا صلی الله علیه و آله دوات و کتف و منع کردن عمر از آن با اختلافی که در الفاظ آن است از جهت معنی متواتر است. بخاری و مسلم در صحیحشان آن را روایت نموده‌اند و دیگر از محدّثین عامّه در کتبشان آورده‌اند و بخاری در جاهای متعدّد از «صحیح» خود آورده است، از جمله در صفحه دوم از ابتدای آن کتاب است.

۲ - و نیز بخاری در «صحیح» خود، از یحیی بن

سلیمان، از ابن وهب، از یونس بن شهاب، از عبید الله

بن عبد الله، از ابن عباس روایت کرده است که او

گفت: لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَجَعُهُ قَالَ:

اَتُّونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ! قَالَ عُمَرُ:

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ

اللَّهِ حَسْبُنَا. فَاخْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّغَطُ.

قَالَ: قَوْمُوا عَنِّي وَ لَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ. فَخَرَجَ

ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزِيَةَ كُلَّ الرِّزِيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بَيْنَ كِتَابِهِ^۱.

«چون مرض و درد عارض بر رسول خدا

صلی الله علیه و آله شدت یافت فرمود: کتابی برای

من بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که پس از

آن گمراه نشوید! عمر گفت: تحقیقاً بر رسول صلی

الله علیه و آله درد و مرض غلبه کرده است و در نزد

ما کتاب خداست که ما را کافی است. پس اختلاف

کردند و سخنان بلند و داد و فریاد زیاد شد.

رسول خدا فرمود: از نزد من برخیزید و در

حضور من تنازع و مخاصمه سزاوار نیست! ابن

عبّاس از مجلس خارج شده می‌گفت: تحقیقاً

مصیبت بزرگ، آن مصیبتی که تمام مصائب را در

بردارد آن است که: در میان رسول الله صلی الله علیه

و آله و میان نوشته‌ای که می‌خواست بنویسد جدائی

^۱ صحیح بخاری «کتاب العلم، باب کتابة العلم، از طبع بولاق مصر، ج ۱، ص ۳۰، و از طبع مطبعة عثمانیه مصریه، ج ۱، ص ۲۲ و ص ۲۳، و از طبع دار إحياء الكتب العربيّة با حاشیه سندی، ج ۱، ص ۳۲ و ص ۳۳.

این حدیث نیز از احادیث صحیحه در نزد عامّه است و در روای آن شبهه و تردیدی وجود ندارد.

۳- و همچنین بخاری از قَبِیصَه، از ابن عُیَیْنَه، از سُلیمان أْحُول، از سعید بن جُبَیر، از ابن عَبَّاس روایت کرده است که او گفت:

يَوْمُ الْخَمِيسِ وَ مَا يَوْمُ الْخَمِيسِ؟ ثُمَّ بَكَى حَتَّى خَضَبَ دَمْعُهُ الْحُضْبَاءَ. فَقَالَ: اَشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ جَعَهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ فَقَالَ: ائْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا. فَتَنَازَعُوا - وَ لَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٍ - فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. قَالَ: دَعُونِي! فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ. وَ أَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ: أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَ أَجِزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أَجِزُهُمْ، وَ نَسِيتُ

الثَّالِثَةَ.^۱

^۱ صحیح بخاری « کتاب الجهاد و السیر، باب جوائز الوفد. از طبع بولاق، ج ۴، ص ۶۹ و ص ۷۰ و از طبع مطبعه عثمانیه مصر، ج ۲، ص ۱۱۷، و از طبع دار إحياء الكتب العربيّة، ج ۲، ص ۱۷۸.

«روز پنجشنبه، و هیچ می‌دانی روز پنجشنبه چیست؟! در این حال به قدری ابن عباس گریه کرد که اشکهایش ریگهای زمین را تر کرد. آنگاه گفت: مرض و درد رسول الله صلی الله علیه و آله در روز پنجشنبه شدت کرد، فلهدا گفت: کتابی بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که پس از آن هیچ وقت گمراه نشوید. در این حال حاضران با هم تنازع کردند - در صورتی که به هیچ گونه و هیچ قسم در حضور پیغمبری تنازع و دعوا جایز نیست - پس گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله یاوه و هذیان می‌گوید.

پیامبر گفت: واگذارید مرا، زیرا آنچه من در آن هستم بهتر است از آنچه شما مرا به سوی آن می‌خوانید. و در وقت مرگش درباره سه چیز وصیت نمود: اول آنکه مشرکین را از جزیره العرب خارج کنید! دوم آنکه: به میهمانان وارد که دسته جمعی از نقاط مختلف می‌آیند، به همان طوری که من جایزه می‌دادم شما هم جایزه بدهید! و سوم وصیتی را که نمود من فراموش کرده‌ام.»

مُسْلِمٌ نِزْ دَر «صَحِيح» خُود، دَر آخِر كِتَاب

وَصَايَا، سَه رَوَايَت دَر اَيْن بَارَه ذِكْر كَرْدَه اِسْت. اَوَّلِي

بَعِيْنَهَا هَمِيْن مَضْمُون رَوَايَت سُومِي اِسْت كِه مَا اَز

بِخَارِي ذِكْر كَرْدِيْم، بَا اَيْن تَفَاوُت كِه اَوَّلًا بِجَاي عِبَارَت

فَقَالُوْا: هَجَرَ رَسُوْلُ اللّٰهِ دَارِد: وَ قَالُوْا: مَا شَأْنُهُ؟ اَهْجَرَ؟

اِسْتَفْهَمُوْهُ!

«و كَفْتَنَد: رَسُوْل خُدَا دَر چِه حَالِي اِسْت؟ اَيَا

هَذِيَان مِي كُوِيْد؟ اَز اُو سُوْال كَنِيْد!»

وَ ثَانِيًّا دَر عِبَارَت وَ نَسِيْتُ الثَّلَاثَةَ اَوْرْدَه اِسْت: وَ

سَكَتَ عَنِ الثَّلَاثَةِ، اَوْ قَالَهَا

فَأَنْسَيْتُهَا.^۱» (و از سومی ساکت شد و یا اینکه آن را

گفت و من فراموش کردم.)

و سومی بعینها همین مضمون روایت اولی

است که ما از بخاری نقل کردیم.^۲

باید دانست که این دو روایت را مسلم با اسناد

دیگری غیر از اسناد بخاری ذکر کرده است، و فقط در

جهت مضمون تطابق دارند. و دومی را از اسحق بن

ابراهیم، از وَكَيْع، از مالک بن مِغُول، از طَلْحَةَ بن

مُصَرِّف از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت می کند

که او گفت: يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ مَا يَوْمُ الْخَمِيسِ؟ ثُمَّ جَعَلَ

تَسِيلُ دُمُوعَهُ حَتَّى رَأَيْتُ عَلَى خَدَيْهِ كَأَنَّهَا نِظَامُ اللَّوْلُؤِ.

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: ائْتُونِي بِالْكِتَابِ

وَ الدَّوَاةِ (أَوِ اللُّوْحِ وَ الدَّوَاةِ) أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا

بَعْدَهُ أَبَدًا. فَقَالُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله

^۱ «صحيح» مسلم، از طبع عيسى البابی الحلبي بمصر، ج ۲، ص ۱۵ و ص

۱۶، و از دار إحياء التراث العربی با تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، ج ۳، ص

۱۲۵۷ و ص ۱۲۵۸، احادیث شماره ۲۰ و ۲۱ و ۲۲. و معنای سکت عن

الثالثة این است که ابن عباس از بیان آن خودداری نمود، و معنای انسیتها این

است که سعید بن جبیر فراموش کرده است.

^۲ همان

«روز پنجشنبه، و اگر بدانی روز پنجشنبه

چیست؟ در این هنگام اشکهای ابن عباس چنان

جاری شد که من بر سیما و دو گونه او دیدم گویا دو

رشته از لؤلؤ سرازیر است. ابن عباس گفت: رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای من کتف و

دواتی (یا لوح و دواتی)^۲ بیاورید، تا من برای شما

نوشته‌ای بنویسم که ابداً پس از آن گمراه نشوید!

گفتند: تحقیقاً رسول خدا صلی الله علیه و آله هذیان

می‌گوید.»

أحمد بن حنبل سه حدیثی را که از بخاری

ذکر کردیم، به عین همان اسناد و همان عبارات به

ترتیب در ص ۳۲۵ و ص ۲۲۲ و ص ۳۵۵ از جزء

أول «مُسْنَد» خود روایت کرده است.

باری این حدیث خواستنِ دوات و کتف، و

منع عمر و نسبت یاوه‌سرائی به رسول خدا، و رزیه

^۱ همان

^۲ در «مصباح» گوید: لوح صفحه‌ای است چوبی و یا از کتف، که چون بر روی آن بنویسند به آن لوح گویند؛ و دوات عبارت است از ماده‌ای که با آن می‌نویسند.

یوم الخمیس که ابن عباس بر آن می‌گریست هرگاه

که یاد آن روز و

آن داستان را می‌نمود، از قضایای مشهوره و معروفه در نزد اصحاب سیر و سنن و اخبار است. بزرگان از عامه در کتب خود ذکر کرده‌اند و بدان اعتراف دارند^۱.

ابن سعد در «طبقات» در این زمینه، نه حدیث ذکر می‌کند. حدیث اول و سوم را که ما از بخاری آوردیم با حدیث مروی از مسلم، و حدیثی از یحیی بن حماد با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس، که در آن بدین عبارت است: فَقَالَ بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ لِيَهْجُرُ. «پس بعضی از آنان که نزد رسول خدا بودند، گفتند: تحقیقاً پیغمبر خدا هذیان می‌گوید.»

و یک حدیث از محمد بن عبد الله انصاری، با سند خود از جابر بن عبد الله انصاری، و یک حدیث از حفص بن عمر حَوْضِي، با سند خود از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام، و یک

^۱ روایت سوم را که ما از بخاری نقل کردیم، ابن اثیر جزری در «الکامل فی التاریخ» طبع بیروت ۱۳۸۵ هجری قمری، ج ۲، ص ۳۲۰ ذکر کرده است. و أبو الفداء دمشقی در «البدایة و النّهایة» ج ۵ و ص ۲۲۷، حدیثی را که ما از مسلم در صحیحش آوردیم که در آن عبارت ما شأنه؟ یهجو استفهموه آمده است، او از مسلم و بخاری هر دو آورده است، و حدیث اوّلی را که ما از بخاری و مسلم آوردیم، او نیز از بخاری و مسلم آورده است.

حدیث از محمد بن عمر با سند خود از جابر با دو حدیث دیگر: اول از محمد بن عمر، از هشام بن سعد، از زید بن اسلم، از پدرش، از عمر بن خطاب که او گفت:

كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَيْنَنَا وَبَيْنَ
النِّسَاءِ حِجَابٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:
اغْسِلُونِي بِسَبْعِ قَرَبٍ وَ أَتُونِي بِصَحِيفَةٍ وَ دَوَاةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ
كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا! فَقَالَ النِّسْوَةُ: ائْتُوا رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِحَاجَتِهِ! قَالَ عُمَرُ: فَقُلْتُ: اسْكُتْنَ
فَأَنْكَنَّ صَوَاحِبُهُ، إِذَا مَرِضَ عَصْرُتُنَّ أَعْيُنَكُنَّ، وَ إِذَا صَحَّ
أَخَذْتُنَّ بِعُنُقِهِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هُنَّ
خَيْرٌ مِنْكُمْ!

«ما در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم در میان ما و زنان پرده و حجابی فاصله بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: مرا با هفت مشک آب غسل دهید و صحیفه و دواتی بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که پس از آن به هیچ وجه گمراه نشوید؟ زنان گفتند:

حاجت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا بَرَأَوْرِيد! عُمَرُ كَقْت: مَن بَه أَنهَا كَقْتَم: سَاكْت شَوِيد! زِيرَا كَه شَمَا هَمخَوَابِگَان اَو هَسْتِيد كَه چُون مَرِيض شَوُد چِشْمَهَاي خُود رَا مِي فِشَارِيد بَه رِيخْتَن اَشْك! وَ چُون صَحَّت يَابَد دَسْت بَه كَرْدَن اَو مِي بَرِيد (وَ مِعَاشِقَه مِي كَنِيد)^۱. رَسُول خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود: اَيْن زَنَان اَز شَمَا بَهْتَرَنَد!

اَيْن رَوَايْت رَا نِيْز طَبْرَانِي دَر «أَوْسَط» خُود اَز عُمَر تَخْرِيج كَرْدَه اسْت^۲.

دُوم اَز مَحْمَد بِن عُمَر بَا سَنَد خُود اَز عَكْرَمَه، اَز اِبْن عَبَّاس كَه اَو كَقْت: اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَال فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: اَتُّونِي بِدَوَاةٍ وَ صَحِيْفَةٍ اَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوْا بَعْدَهُ اَبَدًا! فَقَالَ عُمَرُ بِنُ الْخُطَّابِ: مَنْ لِفُلَانَةٍ وَ فُلَانَةٍ مَدَائِنِ الرُّومِ؟ اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ بِمَيِّتٍ حَتَّى نَفْتَحَهَا، وَ لَوْ مَاتَ لَانْتَضَرْنَاهُ كَمَا اَنْتَضَرْتُ بَنُو اِسْرَائِيْلَ مُوسَى. فَقَالَتْ زَيْنَبُ زَوْجُ النَّبِيِّ

^۱ وَ مَمْكَن اسْت مَعْنِي اَن اَيْن طُور بَاشَد كَه: چُون مَرِيض شَوُد بَر اَو كَرِيَه مِي كَنِيد، وَ چُون صَحَّت يَابَد كَرْدَن اَو رَا مِي كَرِيْد (كَنَايَه اَز اَنكَه اَو رَا بَه زَحْمَت وَ مَشَقَّت مِي اِنْدَازِيد).

^۲ بِنَابِر رَوَايْت مَلَّا عَلِي مَتَّقِي هِنْدِي دَر «كَنْزِ الْعَمَالِ» طَبْع اَوَّل، ج ۳، ص ۱۳۸.

صلى الله عليه و آله: أَلَا تَسْمَعُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ يَعْهَدُ إِلَيْكُمْ؟! فَلَغَطُوا، فَقَالَ: قَوْمُوا! فَلَمَّا قَامُوا قُبِضَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَكَانَهُ^١.

«رسول خدا صلى الله عليه و آله در همان
مرضی که رحلت کردند فرمودند: دوات و
صحیفه‌ای بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم که ابداً
پس از آن گمراه نگردید! عمر بن خطاب گفت:
کیست برای فتح فلان شهر و فلان شهر، شهرهای
روم؟ رسول خدا صلى الله عليه و آله نمی‌میرد تا
وقتی که ما آن شهرها را فتح نمائیم. و اگر بمیرد
انتظار وی را خواهیم کشید همان طور که بنی
اسرائیل انتظار موسی را کشیدند. زینب زوجه رسول
خدا صلى الله عليه و آله گفت: آیا شما نمی‌شنوید که
پیغمبر صلى الله عليه و آله دارد به شما وصیت
می‌کند؟! آنان صدای خود را بلند کرده و به داد و
بیداد و منازعه و دعوا پرداختند. رسول خدا فرمود:

^١ «الطبقات الكبرى» طبع بیروت سنه ١٣٧٦ ج ٢، ص ٢٤٢ تا ص ٢٤٥: ذکر
الكتاب الذي أراد رسول الله صلى الله عليه و آله أن يكتبه لأمته في مرضه
الذي مات فيه.

برخیزید! چون برخاستند، در همان لحظه رسول

خدا صلی الله علیه و آله جان

تسلیم کرد».

چند بحث

الآن که مصادر این حدیث در این رزیه از کتب صحاح و سنن معتبر و درجه اول اهل سنت مشخص شد،^۱ ما در پیرامون مفاد و ما حصل از آن چند بحث داریم.

مقدمه چینی عمر برای جلوگیری از کتابت

رسول خدا

بحث اول: از این روایات به دست می آید که:

این واقعه، واقعه دفعیه نبوده است که به مجرد طرح رسول خدا بر کتابت، آنها هم بدءاً انکار نموده باشند

^۱ بسیاری از مطالب شیخ مفید را در «ارشاد» که ما در اینجا آوردیم و روایات عامه از بخاری و مسلم را مرحوم آیه الله حاج سید محسن جبل عاملی رحمه الله در کتاب «اعیان الشیعة» طبع دوم، ج ۲، ص ۲۲۶ تا ص ۲۳۲ ذکر کرده است. و بسیاری از این روایات را سید بن طاووس در «طرائف» طبع مطبوعه خیام قم از ص ۴۳۱ تا ص ۴۳۵ تحت عنوان: «منع عمر النبی صلی الله علیه و آله عند وفاته أن یکتب کتاباً لا یضل بعده أبداً» از محمد بن علی مازندرانی در کتاب «اسباب نزول قرآن» و از حمیدی در «جمع بین الصحیحین» و از «مسند» احمد حنبل و «صحیح» مسلم و «صحیح» بخاری ذکر نموده است و بحث کلامی دقیق فرموده است. خود به نام عبدالمحمود عمر را در چندین مورد، مورد خطاب و محاکمه و عتاب قرار داده است و با محکومیت قطعی وی، گناه تمام امت و علت جمیع اختلافات و پیدایش جنگها و کشتارها و نهب و غارتها و گمراهی های امت را پس از رسول خدا بر دوش عمر می نهد و او را یگانه علت و سبب انحراف معرفی می کند.

بلکه از قرائن مشهوده به دست می آید که رسول خدا از توطئه آنان بر ضد حکومت علی علیه السلام خبر داشته، و بنابر همین اساس جیش اسامه را بعث فرموده است. و چون از اخبار داخل منزل حضرت از سوی حزب نسوان مخالف، و از اخبار خارج که به سمع مبارکش در تأخیر جیش اسامه و تخلف ابو بکر و عمر می رسید، خوب فهمیده بود که چه نقشه‌هایی در کار است، فلذا بر اساس این شواهد و مشهودات، در چنین زمینه‌ای دوات و کتف طلب فرمود.

عمر و دستیارانش نیز بدءاً و ابتداءً در این مجلس به طور تصادف و ناگهانی جمع نشده‌اند بلکه آنها پیوسته در مجالس خود گرد هم آمده و در راه أخذ ولایت و امارت مسلمین نقشه‌ها می کشیدند، و این اجتماع او با همقطاران و همصداها با نقشه قبلی بوده است. چطور متصور است که حضور عمر با تمام أعوانش که به

قدری بوده‌اند که در مجلس رسول الله ایجاد دو دستگی کردند و فریاد برآوردند و حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ گفتند، تا به جائی که با أصحاب مؤمن و مطیع که در حجره رسول خدا بودند دو صف متمایز شده و بر آنها غلبه کنند، صدفه بوده و به طور عادی خود بخود تحقق یافته باشد؟ آن هم در این مجلسی که پیشدار حاضران عمر است، و متکلم اوست و رفقاییش به دنبال سخن او بر گفتار رسول الله اعتراض کردند^۱

^۱ از اخبار و احادیث عامه به دست می‌آید که عمر در مقابل رسول خدا که اصحابی داشته است، خود او نیز اصحاب و پیروان و دار و دسته‌ای داشته است. در کتاب «النص و الاجتهاد» طبع دوم ص ۱۷۷ از «سنن» ابی داود که در هامش شرح زرقانی بر «موطأ» مالک است و أيضاً در ص ۱۰۳ از جزء دوم شرح زرقانی که در هامش صفحه است در باب حج تمتع و کراهت عمر از تمتع با نسوان در میان عمره تا زمان حج روایت می‌کند که: و هذا ما کرهه عمر و بعض أتباعه فقال قائلهم: أ ن نطلق و ذکورنا تقطر؟ «این امری بود که عمر و بعضی از مریدان و پیروان او نپسندیدند و گوینده آنان گفت: آیا ما برای حج به راه بیفتیم و از آلهای ما آب منی قطره قطره بریزد؟!» و از طرفی چون ابو موسی اشعری از این مسأله از عمر پرسید بنابر روایت امام احمد در ص ۵۰ از جزء اول مسندش از حدیث عمر، عمر در پاسخ او می‌گوید: قد علمت أن النبی صلی الله علیه و آله قد فعله هو و أصحابه و لکن کرهت أن یضلوا بهنّ معرّسین فی الأراک ثم یروحون بالحج تقطر رؤوسهم! «من دانستم که پیغمبر و اصحابش این کار را کرده‌اند، و اما من ناپسند داشتم که مردان با زنانشان در زیر درختهای اراک آمیزش کنند و سپس در حالی که از سرهایشان آب غسل جنابت جاری است به سوی حج رهسپار شوند!» در اینجا درست می‌بینیم که عمر و اصحابش یک جانب و رسول خدا و اصحابش در جانب دیگر قرار گرفته‌اند. فافهم و تأمل و اغتنم.

در حدیث اوّل بخاری دیدیم که ابن عبّاس می‌گوید: اهل حجره اختلاف کردند و کار به خصومت کشید. بعضی از ایشان گفتار رسول الله را تأیید می‌نمودند که: قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ النَّبِيَّ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، و بعضی از ایشان قول عمر را می‌گفتند یعنی «رسول خدا هذیان می‌گوید.» از اینجا معلوم می‌شود: او پیشوا و پیشدار اعتراض بوده، و او اوّل ناطق به هَجْرِ رسول الله بوده است.

نسبت دادن عمر هجر و هذیان را به رسول خدا

بحث دوم: بدون هیچ شبهه جمله‌ای را که عمر گفته است عبارت انّ رَسُوْلَ اللهِ يَهْجُرُ «رسول خدا یاوه و هذیان می‌گوید» بوده است، امّا اصحاب سنن و اخبار

چون دیدند که این عبارت از عمر بسیار مستهجن

است به جهت تقلیل استهجان و دفاع از ادب عمر، این

عبارت را به کلمه **إِنَّ النَّبِيَّ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ** «درد و

مرض بر پیغمبر غلبه کرده است» تبدیل کردند

شاهد گفتار ما روایتی است که ابن ابی الحدید

در «شرح نهج البلاغة» با تخریج ابو بکر احمد بن عبد

العزیز جوهری در کتاب «السقیفة» با اسناد خود به ابن

عبّاس آورده است که او گفت: **لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ**

الْوَفَاةُ وَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ: ائْتُونِي بِدَوَاةٍ وَ صَحِيفَةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا

تَضِلُّونَ بَعْدَهُ (قال): فَقَالَ عُمَرُ كَلِمَةً مَعْنَاهَا أَنَّ الْوَجَعَ

قَدْ غَلَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، ثُمَّ قَالَ:

عِنْدَنَا الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ.

فَاخْتَلَفَ مَنْ فِي الْبَيْتِ وَ اخْتَصَمُوا فَمِنْ قَائِلٍ:

قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ النَّبِيَّ، وَ مِنْ قَائِلٍ: مَا قَالَ عُمَرُ. فَلَمَّا

أَكْثَرُوا اللَّغَطَ وَ اللَّغُوَ وَ الْأَخْتِلَافَ غَضِبَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَ آلِهِ فَقَالَ: قُومُوا! إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِنَبِيِّ أَنْ يُخْتَلَفَ عِنْدَهُ

هَكَذَا. فَقَامُوا، فَمَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي

ذَلِكَ الْيَوْمِ.

فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزِيَّةَ مَا حَالَ بَيْنَنَا وَ

بَيْنَ كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَعْنِي

الْاِخْتِلَافَ وَ اللَّغَطَ.

ابن أبي الحديد می گوید: این حدیث را

شیخین: محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن

حجاج قشیری در دو «صحیح» خود تخریج کرده اند،

و کافه محدثین بر روایت آن اتفاق دارند^۱.

چون ترجمه معنای این حدیث از جهت

مضمون و مفاد با احادیثی که در اینجا آوردیم مشابه

است، لهذا از ترجمه آن خودداری نموده، و فقط به

ذکر این نکته که شاهد ماست اکتفا می کنیم و آن این

است که:

تغییر دادن لفظ هجر از سوی طرفداران عمر

در اینجا می گوید: عمر کلمه ای گفت که

معنایش آن است که درد و مرض بر رسول الله غلبه

کرده است. و این صریح است در آنکه سخن عمر

چیز دیگری بوده

^۱ شرح نهج البلاغة «طبع دار الکتب العربیة الکبری مصر، ج ۲، ص ۲۰.

است و چون نخواستند عین آن سخن را بیاورند
آن را تبدیل به مفاد و معنی نموده‌اند. و آن کلمه
همان هَجْر^۱ است که در پارسی به آن هذیان و یاوه
گویند.

شاهد دیگر ما مقایسه و مقارنه فیما بین همین
روایات مذکوره است که چون آنها را ردیف نموده و با
هم مقایسه کنیم بدون شبهه به دست می‌آید که: گفتار
عمر **إِنَّ النَّبِيَّ يَهْجُرُ** بوده است.

بخاری در صحیحہ اوّل و دوم که نام معترض
را صریحاً ذکر کرده است که عمر بوده است گفته است
که: سخن او **قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ** (بر او درد غلبه کرده
است) بوده است و **أَمَّا** او در صحیحہ سوم و نیز مسلم
در صحیحہ خود، نام او را بخصوصه نبرده، و با عنوان
كَلَّى قَالُوا (گفتند) ذکر کرده است و عین مقول قول عمر
را که **يَهْجُرُ** بوده است آورده‌اند. **فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ**
اللَّهِ. فَقَالُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لِيَهْجُرُ^۲. و ابن سعد در

^۱ هَجَرَ يَهْجُرُ هَجْرًا فِي نَوْمِهِ أَوْ مَرَضِهِ: خَلَطَ وَ هَدَى.

^۲ و حتی بخاری روایت اول را که ما از او از کتاب طب فی باب قول
المريض: قوموا عني با عبارت فقال عمر ذکر کرده است آوردیم، عین این

«طبقات» در روایتی که از سعید بن جبیر ذکر کردیم می‌گوید: فَقَالَ بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ لِيَهْجُرُ (بعضی از آنان که در حضور او بودند گفتند: پیغمبر خدا هذیان می‌گوید.) در اینجاها چون گوینده یَهْجُرُ بخصوصه مشخص نشده است و با عبارت قالوا (گفتند) و یا قَالَ بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ (بعضی از کسانی که در حضور او بودند) ذکر شده است، آوردن کلمه هَجَرَ و يَهْجُرُ (هذیان گفت، و هذیان می‌گوید) را مستهجن نشمرده‌اند و ذکر کرده‌اند.

أما ما که این روایات را تطبیق و مقایسه می‌نمائیم به خوبی برای ما روشن است که: گوینده یَهْجُرُ در قالوا، و یا بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ، همان عمر است که در آن روایات، حِمَايَةٌ لَهُ و لِشَأْنِهِ این محرفین و مُبَدِّلِينَ و محامیان از اریکه استبداد و ستم، آن را

روایت را با همین لفظ و سند در کتاب النبی باب مرضه از طبع بولاق ج ۶، ص ۹ و ۱۰، قال بعضهم آورده است و بجای «و من قائل: ما قال عمر»، «و منهم من يقول غير ذلك» آورده است.

تبدیل به قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ کرده‌اند.

و ما در یکی از روایات مُسَلِّمِ بْنِ حَجَّاجِ دیدیم

که: از عُمَرُ بَا عِبَارَتِ أ هَجَرَ؟ اسْتَفْهَمُوهُ! (آیا هذیان

می‌گویند؟ از او پرسید!) آورده است. و معلوم است

که عبارت عمر استفهام و تردید نبوده است و او به

طور قطع گفته است، هَجَرَ (یاوه گفت). آنگاه بعضی

از محامیان گفته‌اند: شاید هَجَرَ را به عنوان استفهام گفته

است، و در کتابت که فرق ندارد، آنگاه بعضی دیگر

برای تثبیت و تأیید این استفهام آمده‌اند و يک همزه

استفهام بر سرش درآوردند و أ هَجَرَ گفته‌اند و

نوشته‌اند، و سپس محامیان دیگر برای تثبیت أ هَجَرَ يک

جمله اسْتَفْهَمُوهُ (بروید و از رسول خدا سؤال کنید که

آیا سخنش راست و جدی بوده و یا هذیان می‌گفته

است؟) را زیاد کرده‌اند.

و ما از این قبیل تصرّفات، در روایات بسیار

داریم که برای شخص خیبر، مواقع و مواضع تغییر و

تحریف روشن می‌شود. و با بحثی که ما در اینجا

نمودیم و آن عبارت از مقارنه و مقایسه روایات بخاری

و مسلم و ابن سعد بود، خوب روشن شد که کلام عمر هَجَرَ و يَهْجُرُ بوده است، و بدون شكّ تغییرات در کیفیت عبارتِ روایات مختلفه ناشی از دستبرد و دخالت راویان و حدیث پردازان می باشد.

منظور رسول خدا از کتابت وصایت علی بوده است

بحث سوم: مراد و منظور رسول خدا صلی

الله علیه و آله از نوشته چه بوده است؟ رسول خدا چه مطلبی را می خواسته است بنویسد تا امتش پس از او أبداً گمراه نشوند؟

ما بدواً این جواب را می توانیم از خود گفتار

عمر که گفت: عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ (در نزد

شما قرآن است! برای ما کتاب خدا کافی است) که در

صحیححه اول بخاری آمده است و دیگر: عِنْدَنَا كِتَابُ

اللَّهِ حَسْبُنَا (در نزد ما کتاب خداست که ما را بس

است) که در صحیححه دوم وی آمده است، استخراج

کنیم. یعنی بدون مراجعه به اخبار و شواهد تاریخ، و

روایات و قرائن موجوده، از خود کلام عمر می توان

مقصود رسول الله را از خواستن دوات و کتف به دست آورد که چه می خواستند بنویسند؟ و آن عبارت حَسْبُنَا وَ كَفَانَا است. چون او در مقام اعتراض بر نوشته رسول الله می گوید: قرآن برای ما بس است، کتاب الله برای ما کفایت می کند. معلوم

می‌شود رسول خدا صلی الله علیه و آله
می‌خواسته است چیز دیگری را ضمیمه قرآن کند، و
یا آن را حجّت برای مسلمین قرار دهد، و عمر از
ضمیمه آن به قرآن و یا حجّت و ولایت آن مستقلاً
جلوگیری می‌نماید و آن غیر از عترت و وجود
مقدّس علی بن ابی طالب و فرزندان معصومش چیز
دیگر نیست.

و این همان روایات متواتره، بلکه ما فوق تواتر
است که شیعه و عامّه با صدها سند در کتب خود ذکر
کرده‌اند که رسول الله در مواقع متعدّدی از جمله در
همین مرض مرگ به مسجد رفته و خطبه خواند و
فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ**
بَيْتِي! «من دو چیز ذی‌قیمت و متاع نفیس در میان شما
می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من
است.» و ما در همین بحث از شیخ مفید در «ارشاد»^۱، و
از ابن سعد در «طبقات»^۲ خطبه رسول الله را در حال

^۱ «ارشاد»، طبع سنگی، ص ۹۷.

^۲ «طبقات» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۹۴.

مرض در مسجد در پیرامون حجّیت و خلافت قرآن و
عترت با همین عبارت ذکر کردیم.^۱

ولی چون نگذاشتند آن خطبه‌های شفاهی
صورت عمل بیوشد، و در صدد معارضه و برکندن
آن برآمدند و رسول الله این موضوع را می‌دانست،
برای تحکیم آن اینک در بستر رحلت خواست کتباً
آن را تحکیم کند و روز پنجشنبه که به گفتار ابن
عبّاس روز رزیه است، عمر با هیاهو و جنجال و غلط
اندازی و لغط و فریاد و سخنان لغو، اختلاف
انداخت و رسول الله را آزرده خاطر ساخت، تا چهره
خود را از آنها برگردانید و گفت برخیزید!

فلهذا چون گفتند: آیا اینک برای تو دوات و

کتف را بیاوریم؟ فرمود: أَبَعَدَ الَّذِي قُلْتُمْ؟ لَا، وَ لَكِنِّي

أَوْصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا! «آیا بعد از اینکه شما چنان

سخنانی گفتید؟ نه. و لیکن شما را وصیت می‌کنم که با

اهل بیت من به نیکی رفتار کنید!» معلوم می‌شود مورد

کتابت همان اهل بیت بوده‌اند که رسول خدا پس از

^۱ همین کتاب، درس ۱۸۱ تا ۱۸۵ ص ۷۵ و ۷۶.

عدم قدرت بر وصیت کتبی، به وصیت شفاهی نیز اکتفا فرموده است.

و در روایت سوم بخاری و اوّل مسلم که ما در اینجا آوردیم، پیامبر سه وصیت می‌کند، و راوی خبر، سعید بن جبیر از ابن عباس است و می‌گوید: وَ سَكَتَ عَنِ الثَّالِثَةِ أَوْ أَنْسَيْتُهَا وَ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنْ بَيَانِ وَصِيَّةِ سَوْمِ سَاكِتٍ شَدَّ، وَ يَا كَفْتُ: وَ مَنْ كَهْ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ رَاوِي رَوَايَتِي، فَرَامُوشُ كَرَدَهَامُ. وَاضِحٌ اسْتِ أَنْ وَصِيَّةِ هَمَانَ امْرٍ بَه تَمَسَّكَ بَه عَتْرَتِ، وَ حَجَّيْتِ اِمَارَتِ وَ وِلَايَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ذَرِيَّةِ اَوْ تَا اِمَامِ دَوَاذِهِمِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اسْتِ كَهْ دَرِ حَدِيثِ ثَقَلَيْنِ اَمَدَهْ اسْتِ. وَ مُحَقَّقًا نَهْ اِبْنِ عَبَّاسٍ سَاكِتِ شَدَّ وَ نَهْ اِبْنِ جَبْرِ فَرَامُوشُ كَرَدَهْ اسْتِ، اَمَّا تَارِيكِي زَمَانِ سِيَاَسْتِ وَ ظَلَمْتِ اسْتِبْدَادِ زَمَانِ كَهْ مَنْتَهِي بَه تَيْغِ حَجَّاجِ بْنِ يُوْسُفِ ثَقْفِي شَدَّ، سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ رَا اَزْ ذَكَرِ اَنْ بَا زِدَا شْتَهْ اسْتِ.^۱

^۱ آیا معقول است که اصحاب حاضر در مجلس، وصیت رسول خدا را فراموش کنند در حالی که جودت حفظ و قدرت ذهنی آنها مطالبی بیان شده است که قصائد شعری طویل را چون یک بار بر آنان خوانده می‌شد حفظ می‌شدند، و خطبه‌های بدیع و مفصل را بدون اندک تغییر حفظ می‌شدند؟

و أمّا احتمال آن چیز سوم که توصیه به جیش
اسامه باشد، در اینجا بی‌مورد است به طوری که
محمد فؤاد عبد الباقی در تعلیقه «صحیح مُسلم» از
مهلب نقل کرده است؛ این امری نبوده است که از
جهت گرانی ابن عبّاس را إسکات دهد و یا ابن جبیر
را به فراموشی اندازد.^۱

دلیل روشن و واضحی که مراد از نوشته
رسول الله صلی الله علیه و آله، وصیت به خلافت
أمیر المؤمنین علیه السلام بوده است آن است که
خود عمر می‌گوید: من می‌دانستم که رسول خدا در
مرضش می‌خواهد وصیت به علی بن ابی طالب کند
فلهذا مخالفت کردم و نگذاشتم وصیتش عملی شود.

ابن ابی الحدید در بیان مسافرتی که ابن عبّاس با
عمر به شام کرد و در راه، عمر به ابن عبّاس از امیر
المؤمنین علیه السلام گله می‌کند که او در جزو

آیا این چنین کسانی متصوّر است که وصیت سوم رسول خدا را فراموش
کرده باشند؟! ابدأً این طور نیست، امّا سیاست حاکم جائز ایشان را مجبور
به نسیان و عدم ذکر کرده است، آن به سیاستی که ملعبه دست بازیگران و
محلّ تمسخر آن صحابه بی‌مایه قرار گرفت. بدون اندکی تردید آن وصیت،
وصیت به استخلاف امیر المؤمنین علیه السلام بوده است که راوی آن را ذکر
نموده است.

^۱ «صحیح» مسلم، طبع دار إحياء التراث ج ۳، ص ۱۲۵۸، تعلیقه شماره ۴.

همراهان من با هم در این سفر به شام نیامد و من او را خشمگین می‌بینم، می‌رسد به اینجا که می‌گوید: جواب عمر به ابن عباس، به طریقی دگر نیز ذکر شده است و آن این است که: **إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرَادَ أَنْ يَذْكُرَهُ لِلْأَمْرِ فِي مَرَضِهِ فَصَدَدْتُهُ عَنْهُ خَوْفًا مِنَ الْفِتْنَةِ وَانْتِشَارِ أَمْرِ الْإِسْلَامِ، فَعَلِمَ مَا فِي نَفْسِي وَ أَمْسَكَ، وَ أَبِي اللَّهِ إِلَّا إِمْضَاءَ مَا حَتَمَ^۱** «رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض ارتحالش اراده کرد او را برای خلافت نصب کند، من او را از این کار بازداشتم به جهت ترس از فتنه و انتشار امر اسلام. رسول خدا از نیت من مطلع شد و

دست از اراده خود برداشت، و خداوند هم در تقدیر همان را که حتمی بود پیش آورد.»^۲

^۱ شرح نهج البلاغه» طبع دار احیاء الکتب العربیة الکبری، ج ۳، ص ۱۱۴، سطر ۲۷ و ۲۸.

^۲ در «غایة المرام» ص ۵۹۵ تا ص ۶۲۰ درباره جرأت عمر بن خطاب بر رسول خدا چون دانست که آن حضرت می‌خواهد نصی بر ولایت علی علیه السلام بنویسد در مرض موت، از طریق عامه هفده روایت، هشت تا از ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» و هفت تا از صاحب کتاب «سیر الصحابة»، و از طریق خاصه دو روایت: یکی بسیار مفصل از کتاب سلیم بن قیس هلالی و دیگری از صاحب کتاب «الصراط المستقیم» ذکر نموده است.

ما شرح این مسافرت را در ج ۷ از «امام‌شناسی» مفصلاً آورده‌ایم. و نیز در بعضی از موارد از داستان منع عمر کتابت رسول الله را سخن به میان آورده‌ایم^۱ ولی در هر جا به جهت و مناسبت مخصوصی بوده است و اینک در اینجا نیز به جهت امر به کتابت و حدیث ثقلین است. بنابر این علاوه بر آنکه در هر جا بخصوصه مطالب بدیع و روشنی به کار رفته است در اینجا نیز با این تفصیل فی‌الجمله، ابدأً جنبه تکراری ندارد و مطالب بدیع است.

قبول کردن قرآن بدون گفتار رسول خدا غلط

فاحش است

بحث چهارم: از وصایت به امیر المؤمنین علیه السلام بگذریم، عبارت حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ فِي حَدِّ نَفْسِهِ، غلط است چه پیامبر درباره امیر المؤمنین و خلافتش وصیتی بکند یا نکند، زیرا به نص قرآن کریم، کلام رسول الله

^۱ مانند ص ۲۷۰ تا ص ۲۷۲ درس ۱۴، از ج ۱ «امام‌شناسی» و ص ۳۱ تا ص ۳۳ درس ۹۱ تا ۹۳ از ج ۷، و ص ۱۴۴ تا ص ۱۵۱ درس ۱۱۰ تا ۱۱۵ از ج ۸ «امام‌شناسی».

حجیت دارد در هر موضوعی از موضوعات: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ^۱. «آن کسی که از این پیغمبر اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده است.» یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۲ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا اطاعت کنید! و از پیغمبرتان و صاحبان امرتان که از شما هستند اطاعت کنید!» وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ^۳ «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه مردم از وی به اذن خدا

اطاعت کنند.» وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا^۴. «و آنچه را که پیغمبر به شما می‌دهد بگیرید، و از آنچه شما را بر حذر می‌دارد، اجتناب ورزید!» إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ. مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ. وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ^۵ «تحتیقا قرآن گفتار فرستاده‌ای بزرگوار (جبرئیل) است

^۱ آیه ۸۰، از سوره ۴: نساء.

^۲ آیه ۵۹، از سوره ۴: نساء.

^۳ آیه ۶۴، از سوره ۴: نساء.

^۴ آیه ۷، از سوره ۵۹: حشر.

^۵ آیه ۱۹ تا ۲۲، از سوره ۸۱: تکویر.

که دارای قوّت است و در نزد خدای ذی عرش دارای
مکنت و مقام است، و در آنجا مورد اطاعت است و
مورد امانت، و صاحب و همنشین شما (پیغمبر) دیوانه
نیست.»

بنابر این آیات و آیات کثیره دیگری که در
قرآن است، اطاعت از رسول واجب است به عین
اطاعت از خدا که کتاب الله است. تفکیک میان
حجّیت قرآن و حجّیت گفتار رسول، به جمع میان
متناقضین بر می گردد.^۱

علاوه خود قرآن و کتاب الله، اثبات وجوب
قبول گفتار پیغمبر را می کند، و عمل به کتاب بدون
اطاعت از رسول، نقض عمل به کتاب است. بنابر این

^۱ احمد امین مصری کتابی در آخر عمر خود نوشته است و در آن از بسیاری
از اتهاماتی که در «فجر الاسلام» و «ضحی الاسلام» به شیعه زده است، رفع
ید کرده است و در حقیقت توبه نامه‌ای است از او بدون آنکه لفظ توبه و
عذر خواهی را بر زبان آورده باشد. در ص ۱۲ از این کتاب می گوید: و أمّا
السّنة فهی أهمّ مصدر بعد القرآن، و قد تجرّأ قومٌ فأنكروها و اکتفوا بالعمل
بالقرآن وحده. و هذا خطأ. ففي السّنة تفسیرٌ کثیرٌ من النبی صلی الله علیه و
آله فی القرآن. «و أمّا سنّت پس آن مهم ترین مصدر است پس از قرآن. و حقّاً
بعضی از مردم تجرّی و تعدّی نمودند تا سنّت را انکار کردند و تنها به عمل
به قرآن اکتفا نمودند. و این کار، کار خطا و غلط است. زیرا در سنّت تفسیر
بسیاری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره آیاتی که در قرآن است
وجود دارد.» آنگاه احمد امین شرحی نسبتاً مفصّل راجع به این موضوع
می دهد.

عمر اولین کسی است که رفض سنت کرده است یعنی
گفتار رسول خدا را نادیده گرفته است. و بنابر این به
حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ هم عمل نکرده، هم رفض کتاب و هم
رفض سنت نموده، هر دو را بوسیده و کنار زده است.
شیعه هم عمل به کتاب نموده و هم به سنت. در
حقیقت شیعیان سنّیان حقیقی هستند، و سنّیان نه کتاب
دارند نه سنت.

خود، رفض سنت و بالتیجه رفض کتاب کرده‌اند، مع ذلک نام خود را بدون مسمی و محتوی سنی یعنی اهل سنت و پیرو گفتار رسول خدا گذارده‌اند و شیعیان را رافضی می‌گویند، با آنکه رافضی خودشان هستند و شیعیان سنی واقعی و حقیقی. این هم یکی از ترفندهای آنهاست که با اسم و نسبت غیر صحیح، خود را مُحِقِّ و شیعه را مبطل می‌شمرند.

بحث پنجم: آیا نسبت هجر و هذیان به رسول

الله، و یا گفتار قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، و بلند کردن صدا

و فریاد و رأی رسول الله را کنار زدن و رأی خود را

مقدم داشتن از روی هر نظریه و هر نیتی باشد، موافق

قرآن است؟ قرآن که می‌گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا**

تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.^۱ «ای کسانی که ایمان

آورده‌اید، جلوی خدا و پیغمبر نیفتید!» در عمل و اراده

اظهار نظر نکنید، رأی و عقیده خود را مقدم ندارید و

پیوسته از آنها تبعیت کنید و تابع و پیرو باشید!

^۱ به ترتیب آیه ۱ تا ۳ از سوره ۴۹: حجرات

قرآن که می گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا**

أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ
كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا
تَشْعُرُونَ^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صداهاى

خود را بلندتر از صدای پیغمبر نکنید، و با گفتار معمولی خود که با یکدیگر سخن می گوئید و تن صداشنیده می شود، با وی گفتگو مکنید، زیرا در این صورت، بدون توجه و ادراک خودتان، تمام اعمال حسنه و نیک شما حبط و نابود می گردد.»

و به دنبال آن می گوید: **إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ**

أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ
قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ^۲ «تحقیقاً آنان

که صداهاى خود را

در حضور رسول خدا پائین آورده فروکش

می دهند، آنها هستند کسانی که خداوند دلهايشان را

برای تقوی و پاکی آزمایش نموده است؛ برای ایشان

غفران الهی و اجر عظیمی است.»

در این صورت برای از بین بردن امامت علیّ

^۱ همان.

^۲ همان.

معصوم و خاندان طاهرینش، صدا بلند کردن و غوغا و جنجال راه انداختن با موازین قرآن چه مناسبت دارد؟ آنها لَغَط و صداهای بلندی که رسول الله را آزرده کند!

بحث ششم: عمر می دانست که رسول الله صلی

الله علیه و آله یگانه اسوه حق و حقیقت و الگوی

واقعیت و نفی باطل است: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ**

أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ

اللَّهَ كَثِيرًا.^۱ «و از برای شماست در رسول خدا ماده و

منشأ تأسی نیکو، برای کسی که امید در خدا و آخرت

بندد، و خدا را زیاد یاد کند.»

و می دانست که هر دعوت رسول الله صلی الله

علیه و آله خواندن به سوی حیات و زندگی

^۱ آیه ۲۱، از سوره ۳۳: احزاب.

واقعی است. **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ**

لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ^۱ «ای کسانی که ایمان

آورده‌اید، چون خدا و رسول او شما را بخوانند برای

امری که در آن حیات شماست، اجابت کنید!» و

می‌دانست که مخالفت و ستیزه با رسول خدا صلی

الله علیه و آله نتیجه‌اش دوزخ است، **وَ مَنْ يُشَاقِقِ**

الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ

الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا^۲

«و کسی که با پیغمبر مخالفت و معاندت کند پس از

آنکه راه هدایت برای او مبین شده است، و از راهی

غیر از راه مؤمنین به رسول خدا پیروی کند ما او را

بازگشت می‌دهیم به آن بازگشتی که خود برای

خودش انتخاب می‌کند و ما مأوی و مسکن وی را

جهنم قرار دهیم، و بد بازگشتی است جهنم.»^۳

^۱ آیه ۲۴، از سوره ۸: انفال.

^۲ آیه ۱۱۵، از سوره ۴: نساء.

^۳ آیه الله علامه سید شرف الدین عاملی در خطبه کتاب «النصّ و الاجتهاد»
طبع اوّل، ۱۳۷۵، ص ۵۰ پس از استشهاد به این آیه در تعلیقه گوید: ابن
مردویه در تفسیر این آیه تخریج کرده است که مراد از مشاقّه با رسول خدا
در اینجا مشاقّه در شأن علی بن ابی طالب است. و مراد از هدایت در قول
خدا: بعد ما تبین له الهدی نیز، شأن او علیه السلام است. و عیاشی در تفسیر
خود به همین گونه تخریج نموده است، و صحاح متواتره از طریق عترت
ظاهره وارد است که سبیل مؤمنین فقط سبیل ایشان علیهم السلام است.

و می دانست که: **وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ. مَا ضَلَّ**

صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ. وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا

وَحْيٌ يُوحَىٰ. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ.^۱ «سوگند به ستاره

آسمانی در وقتی که پائین می آید، که همنشین شما (رسول

خدا) نه گمراه شده است و نه دچار خبط و اشتباه؛ او

از روی دل بخواه و هوای نفس خود سخن نمی گوید،

نیست قرآن مگر وحیی که به او نازل شده است، و آن

وحی را خداوند با تمکین و پر قدرت و قوت به او تعلیم

نموده است.»

و می دانست که: **أَبْدَأُ كَفْتَارَ پیامبر گفتار**

شاعرانه و تخیلانه و درهم بافی نیست. أَنَّهُ

^۱ آیه ۱ تا ۵، از سوره ۵۳: و النجم.

لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا
تُؤْمِنُونَ. وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ. تَنْزِيلٌ مِنْ
رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱ «تحقیقاً آن گفتار، سخن رسول و
فرستاده‌ای بزرگوار است و گفتار شاعرانه شاعری
نیست، بسیار کم شما بدین نکته ایمان می‌آورید! و گفتار
غیب‌گویی مرتبط با شیطان و نفوس خبیثه نیست، و
بسیار کم است که بدین نکته متذکر می‌گردید! بلکه
گفتاری است که از ناحیه پروردگار عالمیان فرود آمده
است.»

عمر همه اینها را به خوبی می‌دانست، اینها
آیاتی است که هر روز و شب تلاوت می‌شد و شاید
بچه‌های مدینه هم می‌دانستند، و نسبت هجر و
هذیان و یا گفتاری که ناشی از شدت درد، سرزند و
از پیامبر بدون معنی و عبث و لغو بیرون آید، ابداً
برای احدی از مسلمین معقول نبود.

عمر همه اینها را می‌دانست و نسبت هجر و
یاوه‌ای که به رسول الله داد خودش هم از روی صدق

^۱ آیه ۴۰ تا ۴۳، از سوره ۶۹: الحاقه.

نمی‌گفت یعنی خودش هم پیامبر را هذیان‌گو
نمی‌دانست، أمّا این کلام را بدین عبارت رکیک به
میان آورد تا مغلطه کند، و ایجاد آشوب و غلغله
نماید و خود با دستیارانش که در مجلس حاضر شده
بودند، با ایجاد این صحنه زشت، پیغمبر را آزرده
کنند و بالتّیجه نگذارند مقصود آن حضرت لباس
عمل بپوشد و به این منظور هم رسیدند.

فلهَذَا وَتَمَّ بِمَوَدِّهِ قَوْمًا (برخیزید) همه
برخاستند و رفتند و هیچ يك از آنها نگفت این سخن
پیغمبر که می‌گوید: برخیزید، هذیان است، و ما باید
بنشینیم و نرویم.

نامه رسول خدا بر وصایت امیر المؤمنین -
علیه افضل صلوات المصلین - باید در چنین مجلسی
که سران قوم و معنویان از قریش و دست اندرکاران،
و به عبارة اخری اهل حلّ و عقد هستند، نوشته شود
تا حجّت باشد و گرنه پیغمبر می‌توانست

در پنهان و یا در حضور بعضی از صحابه پاکدل و روشن ضمیر خود بنویسد، ولی آن نامه را انکار می‌کردند. نه اینکه بگویند: املاء و مهر پیغمبر نیست، بلکه می‌گفتند از روی هَجْر و غلبه مرض نوشته است. آنان که با جمعیت متشکله خود در حضور پیغمبر، او را به یاوه‌گوئی نسبت دهند، آیا در غیابش چنین کاری را نمی‌کنند؟

همچنان که دعوت بر وصایت و خلافت علی علیه السلام را پیغمبر در مدّت طولانی دوران نبوّت خویش از اوّلین روز دعوت عمومی، در خانه ابو طالب و دعوت عشیره با آیه انذار و حدیث عشیره شروع کرد و تا آخرین رمق حیات بر آن اصل ادامه داد، أمّا برای رسمیت آن مأمور شد در زمین غدیر خمّ درنگ کند، و تمام قافله را نگهدارد و آن خطبه غراء و شامل و کامل را بخواند.

اما اینک چون می‌بیند آن مدّعیان خلافت با هم‌مرزانشان به آن خطبه ترتیب اثر نمی‌دهند و جان و روح نبوّت به واسطه انعزال علی در خطر است بر خود لازم می‌بیند آن صورت شفاهی را مسجّل نماید

فلهذا به نوشتن نامه و مهر کردن به مهر نبوت مبادرت می‌ورزد.

عمر در زمان خلافت خود روزی که با ابن عباس از موضوع علی بن ابی طالب سخن به میان می‌آورد و اعتراف می‌کند که بعد از رسول خدا کسی مانند وی سزاوار خلافت نبود و علت برکنار گذاردن او حدیث سنّ و محبتش به بنی عبدالمطلب بود^۱ صریحاً می‌گوید: أبو بکر از روز نخست بر سر همین موضوع با خلافت علی مخالف بود^۲

همدستی عمر با ابوبکر در منع از خلافت علی علیه السلام

و روی همین امر است که ما همیشه عمر را با ابو بکر چه در حیات رسول خدا و چه در مماتش یار و

^۱ «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، طبع دار الإحیاء، ج ۲، ص ۵۷ ضمن خطبه ۲۶، که عمر به ابن عباس می‌گوید: خشیناه علی حدیثه سنّه و حبّه بنی عبدالمطلب.

^۲ «شرح نهج البلاغه» طبع دار الاحیاء، ج ۲، ص ۵۸ ضمن خطبه ۲۶ که عمر به ابن عباس می‌گوید: یا بن عباس! انّ اوّل من ریثکم عن هذا الأمر أبو بکر! انّ قومکم کرهوا ان یجمعوا لکم الخلافة و النبوة. «ای پسر عباس اولین کسی که شما را از خلافت دور داشت و در رسیدن خلافت به شما کندی نمود، ابو بکر بود. قوم شما نمی‌پسندیدند که نبوت و خلافت را در شما جمع کنند.»

شفیق و رفیق همدیگر می‌یابیم و در وقت عقد اخوت،
دو برادر و در آستانه رحلت رسول خدا هر دو از جیش
اسامه تخلف کردند و تانی و سستی و عذر و بهانه
آوردند، تا رسول الله جان سپرد و آن وقت به قدری تند
و سریع به سوی سقیفه می‌رفتند که طبق نقل ابن ابی
الحدید: وَ كَانَا يَتَسَابِقَانِ (از هم جلو می‌زدند).

بر اساس همین مطلب است که عمر در حضور
رسول الله که زنده است در همین مجلس رزیه می‌گوید:
پیغمبر اگر بمیرد ما انتظار او را می‌کشیم تا بیاید و فلان
و فلان شهر روم را فتح کند، مانند اصحاب موسی که
انتظارش را کشیدند و او برگشت. این گفتار عمر برای
آن است که بمجرد ارتحال پیغمبر بگوید پیغمبر نمرده
است و همین کار را هم کرد و شمشیرش را برهنه کرد
و در کوچه‌های مدینه می‌گشت و می‌گفت: پیغمبر
نمرده است، هر کس بگوید مرده است سرش را با این
شمشیرم بر می‌دارم. چرا؟ برای اینکه ابو بکر در مدینه
نبود. در يك فرسخی مدینه به نام سُنْح نزد زوجه‌اش
رفته بود.

بدون آمدن ابو بکر کار خلافت تمام نمی شد،
و نگران بود از آنکه به مجرد خبر ارتحال رسول خدا
مردم روی به امیر المؤمنین آورند، انصار و مهاجر به
خانه رسول الله که در آن امیر المؤمنین است بیایند و
بیعت کنند، و تمام رشته‌های بافته آنها پنبه شود و
نقشه‌ها و زمینه چینی‌ها هدر رود. فلذا با شمشیر
کشیده و فریادی که پیغمبر نمرده است به حدی که
از دو طرف دهان او کف جاری شده بود، مردم را
نگاه داشت تا ابو بکر از سُنْح رسید.

همین که ابو بکر گفت: پیغمبر مرده است وَ
مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ تا آخر آیه، عمر گفت: صحیح
است، پیغمبر مرده است. و نه او و نه ابو بکر به طرف
خانه پیغمبر نیامدند، و جنازه او را ندیده و نمازی
نگزارده، به سوی سَقِيفه بَنی سَاعِدَه رفتند و با
تردستی و عباراتی که در تاریخ ضبط است، خود را
خلیفه المسلمین کردند.

روشن است که این راه ضلال و گمراهی
است. اگر آنها به نص رسول الله

تعبّد داشتند، و به آن نوشته تن در می دادند اَمِنُوا مِنْ

الضَّلَالِ، تحقیقاً از ضلالت مصون بوده و در وادی

خصب اَمِن و اَمَان و در جاده هموار و صراط مستقیم

بودند. زیرا پیغمبر فرمود: لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي اَبَدًا «پس از

نوشتن من دیگر اَبَداً گمراه نخواهید شد.»^۱ اما در

ضلالتی غرق شدند که اولین مرتبه آن نسبت هَجْر و

^۱ عمر با علم و ادراک اینکه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بهترین افراد بشر است، اقدام به غصب خلافت نمود، مرحوم سید بن طاووس در «طرائف» طبع مطبوعه خیّام در قم ص ۱۳۳ از کتاب فقیه شافعی ابن مغزلی در کتاب «مناقب» خود با اسنادش به نافع غلام پسر عمر روایت می کند که گفت: من به ابن عمر گفتم - و می دانیم که نظریه ابن عمر با خود عمر در این گونه مسائل یکی است - : من خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله؟ «بهترین مردم بعد از رسول خدا کیست؟» ابن عمر گفت: ما انت و ذاک، لا امّ لک؟ «تو را به این پرسش چه کار ای بی مادر؟» سپس گفت: اَسْتَغْفِرُ الله، خیرهم بعده من کان یحلّ له ما یحلّ له، و یحرم علیه ما یحرم علیه. «من از خدا مغفرت می طلبم، بهترین مردم پس از رسول خدا آن کسی است که برای او حلال است آنچه برای رسول خدا حلال بوده است و حرام است برای او آنچه برای رسول خدا حرام بوده است.» گفتم: آن کیست؟! گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام. سَدَّ ابواب المسجد و ترک باب علی و قال له: لک فی هذا المسجد مالی و علیک فیه ما علیّ، و انت وارثی و وصیّی تقضی دینی و تنجز عداتی و تقتل علی سَنّتی، کذب من زعم أنّه یبغضک و یحبّنی. «پیغمبر دستور داد درهای مسجد را بستند و در علی را باز گذارد و به او گفت: برای تو در این مسجد جایز است آنچه برای من جایز است، و تو وارث من هستی و وصی من هستی، دین مرا ادا می کنی و به وعده های من وفا می کنی و بر سنت من جنگ می کنی، دروغ می گوید کسی که می پندارد تو را دشمن دارد و مرا دوست دارد.» این روایت در «مناقب» ابن مغزلی ص ۲۶۱، و «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۳۹، ص ۳۳ موجود است.

هَذِيان به رسول الله است.

ای کاش فقط به عدم امتثال امر رسول خدا، و
نیابردن دوات و کتف اکتفا می کردند و دیگر سخن
پیامبر را به گفته شان: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ «کتاب خدا ما
را بس است» ردّ نمی کردند. گویا پیغمبر مکانت و
منزلت کتاب الله را در میان آنها نمی دانسته است! و یا
آنها از پیامبر داناتر به خواصّ و فوائد و آثار کتاب الله
بوده اند و خواسته اند پیغمبر را بدین نکته توجه دهند!
و ای کاش فقط به گفتار حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ اکتفا
می کردند و در سیمای آن پیامبر

مهربان رحمةً للعالمین، در دم مرگ و حالت احتضار کلمه زشت «هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ» را نمی‌گفتند. آنها در این لحظات آخر عمر پیغمبر اکرم کلمه وداعشان با او چه بوده است؟ با «هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ» برخاستند و مجلس را ترک کردند!

قرآن به تنهایی کافی نیست

و ای کاش یک لحظه می‌فهمیدند که نیاز مبرم و قطعی به همان نصّ و کتابت رسول الله دارند و قرآن بر ایشان کفایت نمی‌کند. زیرا قرآن است که گفتار رسول خدا را حجّت کرده، **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا**^۱ را با صدای بلند در خود گنجانیده است، و می‌فهمیدند که پیغمبر و امام روح قرآن است، گفتار پیامبر و امام سند قرآن است، قرآن بدون امام همچون مشک خالی و بدون آب است.

اما ای کاش و صد هزار کاش که می‌فهمیدند و خودشان و امت را به دنبال آرائشان تا روز بازپسین

^۱ آیه ۷، از سوره ۵۹: حشر.

به ضلالت نمی بردند.

ما چون به گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله:

اَتُونِي اَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَه «کاغذ و قلمی

بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که پس از آن

گمراه نخواهید شد!» و به گفتار دیگرش در حدیث

ثَقَلَيْنِ: اِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ

تَضِلُّوا: كِتَابَ اللهِ وَ عِثْرَتِي اَهْلَ بَيْتِي! «من در میان شما

دو متاع پر بها و گرانقدر را به یادگار از خود باقی

می گذارم، هنگامی که شما بدان تمسک جستید گمراه

نخواهید شد: کتاب خدا، و عترت من که اهل بیت من

است» نگاه می کنیم، و این دو را با هم تطبیق و مقایسه

می نهائیم، هر دو تای آنها دارای مفاد واحدی هستند که

عدم گمراهی و ضلالت ابدی، به يك نهج در هر دو

تضمین شده است. بنابر این وجود ثَقَلَيْنِ (کتاب و

عترت) لازم است و در آن نوشته‌ای که رسول خدا

می خواست بنویسد، بدون شك «عَلَيْكُمْ بَعْلِيَّ بن ابی

طالب و وُلْدَه المعصومین من بعدی اماماً و خَلِيفَةً» و

أمثال این عبارات بوده است. و در حقیقت این نوشته،

تفصیل اجمال حدیث ثَقَلین است که رسول الله

می خواسته است آن ثَقَل دیگر را مشخص و معین و با

نام

و نشان کتباً اعلام کند.^۱

علت نوشتن رسول خدا نامه را بعد از نسبت

هذیان به او

بحث هفتم: علت عدم کتابت رسول خدا

صلی الله علیه و آله است در وقتی که عمر و

همراهانش برنخاسته بودند و نرفته بودند، که چون

بعضی از حضار از پیامبر خواستند که: اینک ما برای

تو آنچه را خواسته بودی بیاوریم؟! فرمود: نه! بعد

از این سخنانی که گفتید، لازم نیست.

در اینجا ممکن است کسی بگوید: چه اشکال

داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعداً چنین

مکتوبی را مرقوم می فرمودند و نزد امیر المؤمنین و

^۱ ابن حجر در «الصواعق المحرقة» در اواخر فصل ۲ از باب ۹، ص ۷۵

گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت در حجره مبارکه خود

در وقتی که مملو از جمعیت بود فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ يُوشِكُ أَنْ أَقْبُضَ قَبْضاً

سريعاً فَيُنْطَلِقُ بِي، وَ قَدْ قَدِمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعذرةً إِلَيْكُمْ، أَلَا إِنِّي مُنْخَلَفٌ فَيَكُم

كِتَابَ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِترتی أَهْل بیتی. ثم أخذ بيد عليّ فرفعها فقال: هذا

عليّ مع القرآن، و القرآن مع عليّ لا يفترقان حتى يردا عليّ الحوض.

الحديث. «ای مردم نزدیک است مرا به زودی و به سرعت قبض کنند و

ببرند و برای رفع عذر شما نزد خدا من گفتارم را برای شما تقدیم می کنم:

آگاه باشید که من در میان شما دو جانشین از خود می گذارم، کتاب

پروردگارم و عترتم که اهل بیت منند. و سپس دست علی را گرفت و بلند

کرد و گفت: این علی با قرآن است و قرآن با علی است و این دو تا از هم

جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.» این حدیث را نیز

در «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵ و ۱۶ از «الصواعق» نقل کرده است.

یا عبّاس عموی خود می گذاردند تا برای همه حجّتی قاطع باشد، آن هم در مثل این موضوع خطیر که سعادت امت را متکفّل است و ایشان را از ضلالت نجات می دهد؟

پاسخ آن است که: شرائط و موقعیت چنان بود که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را می کردند حزب مخالف می گفت این کاغذ را رسول خدا از روی هَجْر و خَبْط دماغ - عِیَازاً بِاللّهِ - نوشته است و در این صورت تمام کلمات او در حال مرض حجّیت ندارد. قرائن و شواهد طوری نشان می دهد که بدین مرحله تعدّی می نمودند. آن کسی که در حضور رسول خدا و در نزد جمعیت اصحاب و زنان در پشت پرده چنین نسبتی بدهد آن انکار و نسبت هَجْر نیز برای او آسان بود کما اینکه به صدّیقه کبری

فاطمه زهرا سلام الله علیها که تمام مجامیع و کتب اصول اهل سنت پر است درباره او که رسول خدا فرموده است: «او سیده زنان اهل بهشت است» و آیه تطهیر در قرآن کریم درباره او و حسنین دو فرزندش، و شوهرش و پدرش فرود آمده است، ابو بکر صریحاً نسبت دروغ داد و درباره فدک از او شاهد خواست، و با روایت ساختگی و مجعول که معلوم است خودش ساخته و پرداخته و به یک اعرابی بَوَّالٌ علی عَقَبَیْهِ نسبت داده است که «ما جماعت انبیاء از خود ارث نمی گذاریم، آنچه از ما باقی می ماند صدقه برای مسلمین است» فدک را از او گرفت.

آن کسی که با ریسمان به گردن امیر المؤمنین علیه السلام انداختن آن حضرت را برای بیعت به مسجد می برد، و صدیقۀاش را در میان خاک و خون می کشاند، و جنینش را سقط می کند، و تازیانه بر بازوی او می زند که تا دم مرگ همچون بازوبند نمایان بود، از انکار نوشته رسول خدا چه باک دارد؟ و از هَجْر و یاوه شمردن و پنداشتن تمام نوشته ها و کلمات او در حال مرضش چه باک دارد؟ مطلب مهمّ

این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهت احترام سنت و نشکستن این حریم و حجیت گفتارش که عدل و هم ترازوی کتاب الله است از این امر درگذشت به جهت حفظ اجتماع و شوکت مسلمین، به جهت بقاء کتاب الله از این مهم صرف نظر نمود. همچنان که از خوف شقاق و انشقاق در مسلمین، خطبه غدیریه را که قبلاً مأمور بود بخواند و علی را معرفی کند به تأخیر می انداخت تا جائی که جبرائیل با تهدید **وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغَتْ رِسَالَتَهُ^۱** فرود آمد.

عمر در موارد متعددی با رسول الله روبرو شد و با آن حضرت با خشونت شدید رفتار کرد. قضیه یوم الخمیس که ابن عباس برای آن گریه می کند تا جائی که زمین تر می شود و دانه های اشک از صورتش می ریزد، اولین برخورد خشونت آمیز او با مقام رسالت نبوده است.

^۱ آیه ۶۷، از سوره ۵: مائده.

در صلح حدیبیه، آن واقعه تاریخی را پیش آورد
و خود جلودار و سر دسته مخالف و اتهام رسول الله به
دروغ بود.^۱ به طوری که خودش برای کفاره آن
می گوید: مَا زِلْتُ أَصُومُ وَ أَتَصَدَّقُ وَ أَصَلِّي وَ أَعْتِقُ مَخَافَةَ
كَلَامِي الَّذِي تَكَلَّمْتُ بِهِ^۲ «پیوسته از آن روز تا امروز،
من روزه می گیرم و صدقه می دهم و نماز می خوانم و
بنده آزاد می کنم از ترس آن کلامی که به رسول خدا
گفته ام.»^۳

در قضیه نماز گزاردن پیامبر بر جنازه عَبْدُ اللهِ
بْنِ أَبِي چنان با پیغمبر برخورد زشت و ناهنجار نمود

^۱ داستان نفاق و ارتداد عمر را در صلح حدیبیه با تفصیل، اصحاب سیر و تواریخ در کتب خود ذکر کرده اند، از جمله بخاری در «صحیح» خود، در کتاب شروط، باب شروط در جهاد، ج ۲، ص ۱۲۲، و مسلم در «صحیح» خود، در باب صلح حدیبیه ج ۲ ذکر کرده است.
^۲ سیره حلبیه، باب صلح حدیبیه ج ۲، ص ۷۰۶.
^۳ آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «النصّ و الاجتهاد» طبع دوم ص ۱۶۰ گوید: امام احمد در مسندش از حدیث مسور بن مخرمه و مروان بن حکم تخریج کرده است و حلبی در سیره خود و بسیاری دیگر از راویان اخبار در غزوه حدیبیه، تصریح نموده اند که عمر شروع کرد به ردّ کردن گفتار رسول خدا. در این حال ابو عبیده جراح به او گفت: أَلَا تَسْمَعُ يَا بَنَ الْخَطَّابِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ مَا يَقُولُ؟! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ! «آیا نمی شنوی ای پسر خطّاب که رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید آنچه را که می گوید. از شیطان رانده شده به خداوند پناه می بریم.» و حلبی و غیر او گفته اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز به عمر گفت: يَا عَمْرُؤُ إِنِّي رَضِيْتُ وَ تَأْبَى! «ای عمر من راضی شدم به حکم خدا و تو امتناع ورزیدی!»

و پیغمبر را از نماز بر جنازه او بازداشت که بر مرد منافق چرا نماز می‌خوانی؟ و این را همه تواریخ نوشته‌اند.^۱

أما در رزیه یوم الخمیس شدت، قدری بیشتر بود زیرا خود و همراهانش همگی در مجلس رسول خدا حاضر شدند و مجلس را بهم زدند، و خود او نسبت هَجْر و یاوه و هذیان داد، و همقطارانش او را تأیید کردند، یعنی همگی نسبت هَجْر و یاوه و هذیان دادند به طوری که مجلس را فَلَج کردند، و پیامبر نتوانست به مرادش برسد

^۱ ما داستان عبد الله بن ابی را مفصلاً در ج ۱۰، از «امام‌شناسی» در درس ۱۴۲ تا ۱۴۸ از ص ۳۲۱ تا ص ۳۴۵ آورده‌ایم.

آیا در چنین وضعیت و زمینه‌ای اگر پیامبر نامه‌ای هم می‌نوشت، پاره نمی‌کردند؟ مگر عمر سند فدک را که فاطمه علیها السلام از ابو بکر گرفته بود، در راه پاره نکرد؟ و با خشونت نزد ابو بکر آمد و گفت: در این موقعیتی که مسلمین نیاز به مال دارند چرا سند را به فاطمه برگردانیدی!؟

بیان علامه طباطبائی (ره) در عدم تصریح به نام

علی علیه السلام در قرآن

حقیر روزی در محضر مبارک حضرت سید

الأساتید، آیه الله علامه طباطبائی قدس الله نفسه الزکیة

عرض کردم: اگر خداوند نام علی را صریحاً مانند نام

محمد در قرآن می‌آورد تا این اختلاف عمیق پیدا نشود،

چه می‌شد؟ فرمودند: به آسانی آن را از قرآن بر

می‌داشتند. فلهذا خداوند حَفْظاً لِكِتَابِهِ الْعَظِيمِ آن را در

آنجا ذکر نفرمود.

بنابر این با عدم ذکر نام علی در قرآن ضرری

به اسلام و ایمان و ولایت و مؤمنین نمی‌رسد، آنان

که تابع سنت و گفتار رسول الله هستند، در زمان خود

آن حضرت شیعه و شیفته علی بوده‌اند. اینک هم در

یوم الخمیس که رسول خدا نتوانست مکتوب را بنویسد، باز هم از آن زمان تا به حال مؤمنین حقیقی شیعه و شیفته او می‌باشند و امروز تشیع چنان در سطح مورّب به طوری صعودی بالا می‌رود که در هر سال مبالغ خطیری از اصناف و مذاهب مختلف دنیا، بدین مکتب و مذهب روی می‌آورند.^۱

^۱ همچون عالم جلیل و علامه کبیر مجاهد قاضی قضاة سوریا- حلب، الشیخ محمد مرعی امین انطاکی که به مذهب تشیع درآمد و کتاب «لما ذا اخترت مذهب الشیعة مذهب اهل البیت» را نوشت و این اشعار از اوست:

لما ذا اخترت مذهب آل طه *** و حاربت
الأرقاب فی ولاها

و عفت دیار آبائی و اهلی *** و عیشاً کان
ممتلاً رفاها

لأنی قد رأیت الحقّ نصّاً *** و ربّ البیت لم
یألف سواها

فمذهبی التشیع و هو فخرٌ *** لمن رام الحقیقة
و امتطاها

و هل ینجو بیوم الحشر فردٌ *** مشی فی غیر
مذهب آل طه

حقیر این کتاب را مطالعه نموده‌ام الحقّ کتاب نفیس و ارزشمندی است. و همچون دکتر سید محمد تیجانی سماوی که از اهل قفصه تونس است و

علت جلوگیری از کتابت حدیث پیامبر (ص)

بحث هشتم: با تقدّم عمر بر کلام و سنت رسول

خدا صلّی الله علیه و آله در یوم الخمیس، ولایت

شکست و باب اجتهاد در برابر نصّ باز شد. عمر و ابو

بکر به عنوان مصلحت بین مسلمین آراء خود را بر

سنت رسول الله مقدّم داشتند، و بالنتیجه هم سنت و

هم کتاب الله کنار رفت، و آراء فاسده در مقابل قرآن

صف زدند و در هر موضوعی از موضوعات به بهانه

مصلحت، حقایق را از بین بردند و باب اجتهاد در برابر

کتاب الله و در مقابل سنت رسول الله که تا آن روز ابداً

سابقه نداشت باز شد و هر روزه مطلبی تازه بر خلاف

کتاب و سنت به چشم خورد و در پوشش و لایه

مصلحت روز حقایق و اصل دین در خطر افتاد، تا

کتابش به نام «ثمّ اهتدیت» می باشد، در این کتاب سفر خود را به حجاز و عراق و ملاقات با علمای شیعه در نجف اشرف بیان کرده است و بیشتر تحت تأثیر منطق و گفتار مرحوم آیه الله سیّد محمد باقر صدر شهید حزب بعث - اعلی الله مقامه - قرار گرفته است و سپس با تحقیق عمیق خود در کتب صحاح و سنن عامّه پس از سه سال تحقیق و مطالعه مذهب تشیع را اختیار نموده است، این کتاب در همین سال ساری به دست حقیر رسید از اوّل تا آخر مطالعه کردم، بسیار شیرین و جالب و در عین حال مستدلّ نوشته است. أطال الله بقاءه و نصر الله به الحقّ فی تأیید المذهب المبین.

نوبت به عثمان رسید او هم صریحاً نظر خود را بر کتاب
مقدم داشت و عملاً سنت رسول الله را شکست، و
معاویه در شام کوس انا للهی و فرعونیت زد، و
بالآخره در مدت هشتاد سال بنی امیه و پانصد سال بنی
عبّاس به عنوان اِمارت و ولایت و مصلحت بین
مسلمین، بر کتاب و سنت تاختند و حقیقت کتاب و
ولایت را مهجور و غریب و مستمند شمردند، و این
بابی بود که تا قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله باز
شد.

فقهای عامّه و شُرَیح‌ها به عنوان تَأوّل فَأَخْطَأً
(این طور معنی را فهمید و خطا کرد) تمام جنایات
حکام جور و امرای ستم پیشه را اِمضا نموده و صحّه
نهادند و در باب ولایت فقیه و حاکم، احکام مسلّمه
قرآن و سنت قطعیه رسول الله را حَبَط و خراب کردند
یا نسیان نموده و یا تناسی کردند که ولایت فقیه در
موضوعات شخصیّه اجتماعیه است، نه در تبدیل و
تغییر کتاب و احکام سنت. و امرای جور را

طبق سنت عمر و ابو بکر، خلفای واجب الطاعة خواندند و نام اولوا الامر بر آنها گذاردند. و مخالفین را به اتهام خلاف رأی فقیه و حاکم واجب الطاعة زیر مهمیز تازیانه و شلاق و شکنجه و حبس و اعدام و دار آویختن و خانه بر سر خراب کردن، نابود نمودند.

بحث نهم: معلوم است که با چنین وضعی که حزب مخالف امیر المؤمنین علیه السلام از آن هنگام پیش آوردند، و این حزب در داخل خانه رسول (عائشه و حفصه و بعضی دیگر) و در خارج از خانه به طور شبکه اتصالیه از هم خبر داشتند و کار می کردند و با ندائی که به هذیان و یاوه گوئی رسول الله، عمر به میدان آورد و سنت را شکست، دیگر این حزب پیروز اگر بخواهد سرکار بماند، نمی تواند بر همان نهج زمان رسول خدا کار کند، زیرا آن منهج قرائت و تدبر کتاب الله و نقل و بیان حدیث رسول الله بود. در هر مجلس و محفل ذکر رسول خدا و بیان مواعظ و احکام و خطبه های او بود.

اینک این حزب اگر بخواهد مردم را در بیان

حدیث و سنت آزاد بگذارد، بدون شک سخن از مقام و منزلت اهل بیت عترت و علوم بی‌پایان و فضائل و مناقب امیر المؤمنین علیه السلام و سیره و منهاج صدیقه کبری، و طهارت و عصمت آل عبا و امثال این مطالب را که مؤمنین پیوسته از رسول خدا از ابتدای نبوت تا به حال شنیده‌اند، پیش می‌آید و از مثالب و سیئات خلفای بر روی کار آمده و حزبشان در داخل خانه (عائشه و حفصه) و در خارج خانه از فراریان در جنگها، و از تعدیات به رسول الله و کشتن رقیه دختر رسول خدا به دست عثمان، و کشتن صدیقه کبری با حمله و هجوم حزب پیروز بر خانه فاطمه برای اخراج متحصنین در آن برای بیعت و سرسپردگی به این نظام ظالمانه، و از تفسیر آیات قرآن که همه به وسیله پیغمبر بیان شده است و همه مشحون از ذکر و نام و مقام و شأن نزول آن درباره مولای متقیان، و از بیان حقایق و اسراری که طبعاً این حزب با آن سر و کار ندارد، گفتگو می‌شود.

فلذا همین که دوران دو ساله ابو بکر سپری شد و نوبت به عمر رسید، بیان سنت رسول الله را به

کلی قدغن کرد، و تا یکصد و پنجاه سال ذکری از آن

در مساجد

و محافل و مدارس و در خطبه‌های عید و جمعه
نمی‌شد، و تا قریب یکصد سال کتاب حدیث و سنتی
نوشته نشد.

یعنی ردّ عمر کلام رسول خدا را، این لوازم
گسترده و وسیع را به دنبال آورد و سپس در زمان
معاویه حدیث سازان درباری او همچون ابو هریره و
ابو درداء که از اصحاب رسول خدا بوده‌اند، به قدری
حدیث در منقبت ابو بکر و عمر و عثمان ساختند و
در شأن عایشه بالأخصّ روایت ساختند که در کتب
و طوامیر مسانید و صحاحشان جا گرفت، و از
احادیث فضائل امیر المؤمنین و آل عبا به قدری
کاستند که به ندرت روایتی در آنها گنجانیده شد.

بر این اساس، جمیع روایات وارده در این
زمینه، ساختگی و مجعول است و شیعه در أمثال این
موارد نگاه به صحّت سند نمی‌کند متن روایت را
دلیل کذبش می‌داند، زیرا پر واضح است حزبی که
پیروز شده و مخالفانش را زیر تیغ و نیزه و شمشیر و
سنگ و قتل صبر می‌برد همچون روز عاشورا، و
واقعه محمّد و ابراهیم فرزندان عبد الله محض، و

واقعه زید بن علی بن الحسین و یحیی، و واقعه حسین بن علی در وقعه فحّ قریب به مدینه که مثابه وقعه طف بود، و سپس بنی عبّاس که خود را حاکم و آمر داشته و تا حدّ امکان در اطفاء نور و حیات و علم و حتّی زندگی مادّی رقیبشان که از اولاد فاطمه علیها السلام بودند می کوشند، از دستبرد به سنّت رسول خدا دریغ نمی کند و تا سرحدّ قدرت در جعل و تزویر روایات دروغین و نسبت آنها به رسول خدا که همه مردم می پذیرند و قبول می نمایند دریغ نمی نماید.

روایت مجعول بخاری در تنقیص منزلت علی

علیه السلام

از جمله روایات مجعول و دروغین که با تردستی هر چه تمام تر جعل شده و آثار کذب به قرائن و شواهد عدیده‌ای در آن مشهود است روایتی است که بخاری در «صحیح» خود آورده است، و ما عین آن را با سندش می آوریم و سپس ترجمه و بحث می کنیم:

حدیث کرد از برای من إسحق از بشر بن شُعَیبِ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، گفت: حدیث کرد برای من

پدرم از زُهْرِي، گفـت: خـبر داد به من عَـبْدُ اللّهِ بـنِ
كَعْبِ بـنِ مـالِكِ اَنصـاري ـ و كعب بن مالک یکی از
آن سه نفر بوده است که توبه‌شان بخشیده شد ـ که

عبد الله

ابن عباس به او خبر داد که:

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوفِّي فِيهِ
فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا حَسَنِ! كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟! فَقَالَ: أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِئًا! فَأَخَذَ بِيَدِهِ
عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ ثَلَاثِ
عَبْدِ الْعَصَا! وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ سَوْفَ يَتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ هَذَا. إِنِّي لَأَعْرِفُ وَجُوهَ بَنِي
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عِنْدَ الْمَوْتِ، أَذْهَبُ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلِنَسْأَلُهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ؟ إِنْ كَانَ فِينَا
عَلِمْنَا ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا عَلِمْنَاهُ فَأَوْصِي بِنَا!

فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنَّا وَاللَّهِ لَكُنَّا سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَنْعَنَا لَا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ بَعْدَهُ، وَإِنِّي وَاللَّهِ
لَا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

«علی بن ابی طالب علیه السلام از نزد رسول

^۱ «صحیح» بخاری، طبع بولاق، ج ۶، کتاب النبی، باب مرضه ص ۱۲. و این روایت را ابن ابی الحدید، در ج ۲، ص ۵۱ از شرح بر «نهج البلاغه» ذکر نموده است. و ایضاً مقریزی در کتاب «النزاع و التخاصم فی ما بین بنی امیه و بنی هاشم» طبع نجف، سنه ۱۳۸۶، ص ۳۲ از بخاری از حدیث زهری نقل کرده است.

خدا صلی الله علیه و آله در همان مرضی که با آن وفات یافت بیرون آمد. مردم پرسیدند: ای ابو الحسن حال رسول الله چطور است؟! گفت: بحمد الله حالش خوب است. عباس بن عبدالمطلب دست علی را گرفت و به او گفت: سوگند به خدا تو پس از سه روز بنده‌ای خواهی شد که با عصا تو را حرکت دهند!^۱ و قسم به خدا من رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنین می‌بینم که بزودی در اثر این مرض فوت می‌کند. من از چهره و سیمای فرزندان عبدالمطلب هنگام مرگشان را می‌شناسم. ما را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر! تا از او پرسیم امر حکومت درباره که خواهد بود؟ اگر راجع به ماست که آن را بدانیم، و اگر در غیر ماست نیز بدانیم و پیغمبر درباره ما سفارش کند

علی علیه السلام گفت: سوگند به خدا اگر ما از امر خلافت از رسول خدا سؤالی بکنیم و او ما را از خلافت منع کند، دیگر پس از او مردم هیچ وقت

^۱ یعنی پس از سه روز چنان خواهی شد که مورد آزار و اذیت قرار گیری و تو را به وحشت اندازند. در «اقرّب الموارد» آورده است: الناس عبید العصا: یهابون منّ آذاهم.

آن را به ما نمی دهند، و من قسم به خدا که از رسول
الله سؤال نخواهم کرد.»

این روایت را فقط بخاری آورده است و در
هیچ یک از کتب اهل سنت و صحاح آنها دیده
نمی شود و کتب سیر و تاریخی که پس از بخاری
آمده اند همه از او اخذ کرده اند. حالا بخاری خودش
جعل کرده است و یا از جاعل دیگری اخذ کرده
است خدا می داند؟ در اینکه بخاری با شخص امیر
المؤمنین علیه السلام خرده حسابی داشته و در
روایات مناقب و فضایل آن حضرت تقطیع به عمل
می آورد، جای شبهه نیست. ما خودمان موارد
بسیاری را از این گونه سراغ داریم.

ابن کثیر در کتاب تاریخش که این روایت را نقل
می کند می گوید: انْفَرَدَ بِهِ الْبُخَارِيُّ^۱ «فقط از بخاری
است.»

این داستان را میر خواند در «روضه الصفا» به
وجه تقریباً معقول ذکر کرده است و شاید اصل

^۱ «البدایة و النهایة» أبو الفداء ابن کثیر دمشقی، ج ۵، ص ۲۲۷، و ابن سعد
در «طبقات» طبع بیروت، ج ۲، ص ۲۴۵، و «السیرة النبویة» ابن هشام طبع
چهارم بیروت، ج ۴، ص ۳۰۴.

روایت هم همین بوده است آنگاه در روایت بخاری دست برده شده و بدان صورت غیر معقول درآمده است.

میر خواند می گوید: نقل است که در ایام مرض موت، روزی علی علیه السلام از پیش آن سرور بیرون آمده، أصحاب با او گفتند که: یا اَبَا الْحَسَنِ حال رسول الله امروز بر چه وجه است؟! جواب داد که شکر مر خدای را که بر وجه احسن است. عبّاس دست علی را گرفته آهسته با او گفت که بعد از سه روز پیغمبر به جوار رحمت ربّ العالمین واصل می شود، چه من علامت مرگ در روی مبارک او مشاهده می کنم. اکنون مصلحت آنکه نزد وی رفته بپرسیم که امر خلافت بعد از آن سرور به که مفوض خواهد بود؟! اگر از ما باشد فَبِهَا وِإِلَّا از دیگری باشد تا ما را به او سفارش نماید.

علی علیه السلام از این معنی سرباز زده جواب داد: به خدا سوگند که من از آن حضرت این سؤال نکنم و دنیا طلب ننمایم^۱.

در جعل این حدیث در پاسخی که علی علیه السلام به ابن عبّاس می‌دهد چند نکته مهمّ تزویر و تدسیس شده است:

نخست آنکه: می‌رساند که علی علیه السلام از خلافت خویش خبر نداشته و به طور کلی تعیین خلیفه‌ای برای رسول خدا نشده بود و نیاز به سؤال و پرسش از آن حضرت داشت، و این مهم‌ترین دقیقه‌ای است که حزب مخالف بر آن تکیه می‌زند و می‌خواهد حقّانیت خود را بر همین أصل اثبات کند.

دوم آنکه: احتمال می‌رود پس از پرسش از رسول الله، وی علی علیه السلام را از خلافت منع کند و در این صورت دیگر خلافت نصیب او نخواهد شد، و این نیز از بدیعترین ترفندهای تزویر است و احتمال جَوَلان بیشتری را برای حزب مخالف می‌دهد و مجال اَوْسَعی در تحکیم اساس

^۱ «روضه الصّفا» طبع سنگی، جلد دوّم، تاریخ رسول الله، ذکر مرض موت رسول الله صلی الله علیه و آله.

خود به او می‌بخشد.

سوم آنکه: علی علیه السلام را یک مرد طالب

دنیا و ریاست و امارت قلمداد می‌کند که در صورت

منع رسول الله، مردم دیگر او را خلیفه نمی‌کنند، پس

بگذار تا نپرسیم، زیرا در آن صورت احتمال ریاست

و امارت گرچه در زمان‌های دور هم باشد می‌رود.

این احتمالات وارده در این حدیث، و این

موارد تزویر به قدری روشن است که هر کس از

تاریخ و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از

تاریخ و سیره امیر المؤمنین علیه السلام فی الجمله

خبردار باشد، می‌فهمد که این مطالب دروغ است.

خلافت او از قبل تعیین شده است و رسول خدا او

را یگانه خلیفه وحید و فرید خود می‌شمرد و خود

علی از این مطلب مطلع بود، و ایجاد سقیفه بنی

ساعده و کاندیدای ابو بکر را برای خلافت، در نزد

او امری مبهم و غیر قابل قبول به نظر می‌رسید.

خُطَب «نهج البلاغه» و سایر خطبه‌ها و سایر روایات

وارده از شیعه و عامّه از این مطلب حاکی است و

تمام عالم می‌دانند حتی مورّخین از یهود و نصاری و مستشرقین، که علی علیه السلام طالب ریاست نبود. او یک مرد به تمام معنی الکلمه الهی بود و ریاست و خلافت برای او زینت نبود، او بود که به خلافت زینت بخشید. و حتی بعضی از عامّه اعتراف دارند که علی علیه السلام اهل سیاست نبود و او و أصحاب خاصّ خودش همچون حضرت مسیح با حواریانش بودند که باید پیوسته به امور معنوی و روحانی و الهیات مشغول باشند. علی علیه السلام به مثابه فرشته آسمانی بود، او را به سرگرم کردن به امور دنیوی و رتق و فتق و سیاست بازی چه کار؟

پاسخ روایت مجعول بخاری

این روایت و أمثال آن به قدری روشن است که مجعول و دروغ است که هر شخص مختصر مطلع از اخبار و تاریخ، تا آن را ببیند حکم به تزویرش می‌کند. وقتی ما از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله مأموریم که اخبار را به کتاب خدا عرضه کنیم آنچه موافق بود بپذیریم و آنچه مخالف بود ردّ کنیم، در این

صورت که می‌بینیم غالب آیات قرآن در شأن و فضائل او آمده است و حتی به تصدیق معاریف و اثبات عامّه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا وَ عَلِيٍّ رَأْسُهَا وَ أَمِيرُهَا^۱

«خداوند آیه‌ای را در قرآن که در آن یا ایها الذین آمنوا باشد نازل ننموده است مگر آنکه علی سر دسته و امیر در آن آیه است»؛

وقتی می‌بینیم معاریف عامّه درباره او روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به انصار گفت: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا؟! قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: هَذَا عَلِيٌّ فَأَجِبُوهُ بِحُبِّي وَ أَكْرَمُوهُ بِكَرَامَتِي، فَإِنَّ جِبْرِيلَ أَمَرَنِي بِالَّذِي قُلْتُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ^۲.

^۱ حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی متوفی در سنه ۴۳۰ در کتاب «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۴ و «مناقب خوارزمی» طبع سنگی، ص ۱۷۹ با سند متصل خود از ابن عبّاس از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

^۲ «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۳ با سند متصل خود از رسول خدا که فرمود: ادعوا لی سیّد العرب! یعنی علی بن ابی طالب. عائشه گفت: أَلَسْتُ سَيِّدَ العرب؟! فقال: انا سیّد ولد آدم و علیّ سیّد العرب. و چون علی آمد به طائفه انصار گفت: یا معشر الانصار ...

«ای جماعت أنصار! آیا من شما را راهنمایی

نکنم به چیزی که اگر به آن تمسک جوئید پس از آن

ابداً گمراه نشوید؟! گفتند: آری ای رسول خدا!

گفت: این علی است! پس او را به دوستی من

دوست داشته باشید و به کرامتی که از من دارید کریم

و بزرگواری بدانید. زیرا جبرائیل مرا امر کرده است که

از طرف خداوند عزّ و جلّ این را به شما بگویم»؛

وقتی می بینیم، معاریف عامّه روایت می کنند که

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: یا عَلِيّ

أَخْصِمُكَ بِالنَّبُوَّةِ وَ لَا تُبْوَءَ بَعْدِي! «ای علی فقط من از

جهت نبوت می توانم با تو خصومت کنم و بر تو غالب

آیم، زیرا نبوتی پس از من نیست» و تو با هفت خصلت

از جمیع مردم برتری؛

و آیات وارده در قرآن شأن نزول آنها را در

تفاسیر معتبره اهل سنت همچون ثعلبی و قرطبی و

^۱ «حلیة الاولیاء» ج ۱، ص ۶۵ و ص ۶۶ با سند متصل خود از معاذ بن جبل، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: يا علي اخصمك بالنبوة و لا نبوة بعدى، و تخصم الناس بسبع و لا يحاجك فيها أحد من قریش: أنت أولهم ايماناً بالله، و أوفاهم بعهد الله، و أقومهم بأمر الله، و أقسمهم بالسوية، و أعدلهم فى الرعية، و أبصرهم بالقضية، و أعلمهم عند الله مزية.

«الدُّرُّ الْمُنْثُورُ» درباره امیر المؤمنین علیه السلام

می بینیم، در می یابیم که این حدیث مجعول است.

از مقارنه و مقایسه میان روایات می توان به

صدق و کذب آن پی برد، و آن را ردّ یا قبول نمود.

همچنین چون می بینیم که در قرآن مجید جزا

و پاداش کسانی را که در برابر پیغمبر صدا بلند کنند،

حَبْطُ عمل قرار داده است یعنی به مجرد این عمل

تمام حسنات و کارهای خوبی که سابقاً انجام داده اند

همگی فرو می ریزد و نابود و فانی می شود (این است

معنی حَبْطُ عمل)، و از طرفی می بینیم که عمر صدای

خود را در

برابر رسول الله به بلندی کشانده و نسبت هَجْر و
یاوه داده است و در حقیقت مجلس تعدی و تجاوز
فراهم آورده‌اند، در این صورت به جمیع روایاتی که
در فضایل و مناقب او در کتب عامّه برخورد
می‌نمائیم می‌فهمیم همه مجعول و ساختگی است.
زیرا رسول خدا فرموده است: صحّت روایت را با
کتاب الله بسنجید! وقتی کتاب الله پاداش رفع صوت
را در حضور رسول حَبَط و نابودی اعمال مقرر داشته
است، چگونه می‌توانیم به این مناقب ساختگی تن
در دهیم!؟

بیان مزورانه ابو الفداء دمشقی در جمع میان

روایات وصایت

بحث دهم، أَبُو الْفِدَاءِ ابْنِ كَثِيرٍ دِمَشْقِيّی در تاریخ

خود پس از آنکه روایت اوّلی را که ما از بخاری نقل

کردیم، و سپس از مسلم آوردیم، او نیز از بخاری و

مسلم روایت می‌کند و روایت اوّلی را که از مسلم نقل

کردیم و در آن عبارت مَا شَأْنُهُ؟ أَمْ هَجَرَ؟ اسْتَفْهِمُوهُ!

آمده بود، او از مسلم و بخاری هر دو روایت می‌کند،

آنگاه می‌گوید: وَ هَذَا الْحَدِيثُ مِمَّا قَدْ تَوَهَّم بِهِ بَعْضُ

الأغبياء من أهل البدع من الشيعة وغيرهم؛ كل مدّع أنّه
كان يريد أن يكتب في ذلك الكتاب ما يرمون إليه من
مقالاتهم. «و این حدیث از آن روایاتی است که بعضی
از احمقان از اهل بدعت از شیعیان و غیر آنها پندار باطل
نموده و همگی ادعا کرده‌اند که رسول خدا در آن کتاب
می‌خواست عقائد و مقالات آنها را که خود پنداشته‌اند
و مذهب خود قرار داده‌اند، بنویسد.» سپس می‌گوید:
این توهم باطل، أخذ به متشابهه و ترك محکّمات است و
اهل سنت پیوسته حدیث محکم را أخذ می‌کنند، و
متشابهات را به محکّمات ارجاع می‌دهند. و این طریقه
راسخین در علم است همان طور که خداوند عزّ و جلّ
در کتابش آنان را توصیف نموده است.

آنگاه می‌گوید: و این جائی است که قدم‌های
بسیاری از اهل ضلال و گمراهان لغزیده شده است.
و اما اهل سنت، مذهبی ندارند مگر پیروی از حقّ،
هر جا حق بگردد آنها هم با حقّ می‌گردند.

و آن مطلبی که رسول خدا صلّی الله علیه و
آله می‌خواست است بنویسد در بسیاری از احادیث

صحيحه آمده و مرادش مكشوف افتاده است. إمام

أحمد حنبل از مؤمل، از نافع، از

ابن عمر، و ابن ابي مليکه از عائشه براي ما روايت مي کنند که رسول خدا صلي الله عليه و آله در مرض مرگش گفت: اَدْعُوا لِي اَبَا بَكْرٍ وَ ابْنَهُ لِكِي لَا يَطْمَعَ فِي اَمْرِ اَبِي بَكْرٍ طَامِعٌ وَ لَا يَتَمَنَّاهُ مُتَمَنَّئٌ. «به سوي من ابو بکر و پسرش را بخوانيد، براي اينکه در امر خلافت او کسي طمع نبندد، و آرزو کننده اي آرزو نمايد.» و سپس گفت: يَا اَبِي اللهِ ذَلِكُ وَ الْمُؤْمِنُونَ مَرَّتَيْنِ. «دو بار فرمود: خداوند و مؤمنين ابا دارند از اينکه کسي در خلافت او طمع کند و آرزو نمايد.» احمد حنبل در اين طرق روايتي که ما ذکر کرديم متفرد است.

و نيز احمد حنبل از ابو معاويه، از عبد الرحمن بن ابي بکر قرشي، از ابن ابي مليکه از عائشه روايت مي کند که او گفت: چون مرض رسول الله سنگين شد، به عبد الرحمن بن ابي بکر گفت: اَتَيْتَنِي بِكِتَابٍ اَوْ لَوْحٍ حَتَّى اَكْتُبَ لِاَبِي بَكْرٍ كِتَابًا لَا يَخْتَلِفُ عَلَيْهِ اَحَدٌ. «براي من کتفي يا لوحی بياوريد تا براي ابو بکر نوشته اي بنويسم تا يك نفر درباره او اختلاف نکند.»

همين که عبد الرحمن خواست از جا برخيزد

پیغمبر گفت: **أَبِي اللَّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ أَنْ يُخْتَلَفَ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ!** «ای ابو بکر! خداوند و مؤمنین ابا دارند از اینکه کسی درباره تو اختلاف کند!» باز در این طریق روایت، أحمد متفرّد است.

و بخاری از یحیی بن یحیی، از سلیمان بن بلال، از یحیی بن سعید، از قاسم بن محمد، از عایشه روایت می کند که او گفت: رسول الله گفت: **لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ ابْنِهِ فَأَعْهَدَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتَمَنَّى مُتَمَنِّونَ، فَقَالَ: يَا بِي اللَّهِ أَوْ يَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ، أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ وَ يَا بِي الْمُؤْمِنُونَ.**^۱ «من قصد کردم که به سوی ابو بکر و پسرش بفرستم و خلافت را برای او قرار دهم تا اینکه گویندگان چیزی نگویند و آرزومندان آرزو ننمایند. پس پیغمبر گفت: خداوند ابا می کند - و یا مؤمنین نمی گذارند، و یا خداوند نمی گذارد، و مؤمنین ابا دارند از اینکه خلافت به غیر ابو بکر برسد.»

روایات گذشته ساخته عایشه است

ما شک نداریم که این روایات ساخته و

^۱ «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

پرداخته خود عائشه است که برای

تحکیم پدرش، و برادرش عبد الرَّحْمَن که در قرآن کریم عذاب ابدی برای او طبق آیه: **وَ الَّذِي قَالَ لَوَالِدَيْهِ أَفٍّ لَكُمْمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَ هُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ**،^۱ مقرر شده است جعل و وضع نموده است، همان عائشه‌ای که جنگ جمل را به راه انداخت و دوازده هزار نفر از نفوس مسلمین را به کشتن داد و خود سوار شتر شده ریاست

^۱ آیه ۱۷ و ۱۸، از سوره ۴۶: احقاف: «و آن کسی که به پدر و مادرش گفت: اف باد بر شما، آیا شما مرا وعده می‌دهید که سر از قبر بیرون می‌آورم و مبعوث می‌شوم در حالی که مردمان در قرون عدیده مرده‌اند و ابداً برنگشته‌اند؟! و آن پدر و مادر استغاثه به خدا می‌نمودند که ای پسر وای بر تو، ایمان بیاور، حَقًّا وعده خدا حق است. و او در جواب می‌گفت: این عقیده شما نیست مگر خرافات و عقیده‌های سخیف پیشینیان. آنها که منکر معادند کسانی هستند که کلمه عذاب حق بر آنها محقق شده است در زمره افرادی که قبل از آنها از جنّ و انس بوده‌اند. حَقًّا آنان از زیانکارانند.» در «المیزان» ج ۱۸، ص ۲۲۵ از تفسیر «الدَّرَّ الْمَثُور» روایتی را نقل می‌کند که این آیه درباره عبد الرَّحْمَن بن ابی بکر نازل شده است و می‌فرماید: داستان خطبه مروان در مسجد مدینه و دعوت مردم به پذیرش استخلاف معاویه یزید را و انکار عبد الرَّحْمَن بر او و جواب او به این که: **أَلَسْتُ الَّذِي قَالَ لَوَالِدَيْهِ أَفٍّ لَكُمْمَا؟** و پاسخ عبد الرحمن به اینکه: **أَلَسْتُ ابْنَ اللَّعِينِ الَّذِي لَعَنَ** اباک رسول الله؟ معروف است. علامه می‌خواهند از این آیه استفاده کنند که چون به عنوان حقّ علیهم القول آورده شده است می‌توان فهمید که اسلام عبد الرَّحْمَن صوری بوده و اثری نداشته است و وی از مخلّدين در آتش و از خاسرین است مگر اینکه این روایات و تاریخ را درباره او انکار کنیم همچنان که خواهرش عائشه انکار نمود.

لشکر را به عهده داشت برای کشتن و نابود ساختن نور
أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب إمام به حق و حجّت بر
خلق و کانون ولایت و مصدر صدق و حقیقت.

همان عائشه‌ای که گفت: عثمان را بکشید کافر

شده است (اَقْتُلُوا نَعْتَلًا فَقَدْ كَفَرَ). اما پس از آنکه مردم

با أمیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردند، گفت: علی

قاتل عثمان است و به شهرها نامه نوشت و آنها را برای

جنگ با أمیر المؤمنین به بهانه اینکه عثمان مظلوم کشته

شده است و علی قاتل اوست، دعوت کرد.

اما چه کنیم که این برادران سنی ما، عائشه را نه تنها راستگو، بلکه صدیقه می‌دانند و با نام و لقب حبیبه رسول الله، او را طاهر و مطهر و پاک و امین و صادق می‌دانند و روایات وارده از او را صحیح می‌شمرند.

ما برای روشن شدن احوال و روایات او، خوانندگان ارجمند را به مطالعه دوره کتابهای «احادیث امّ المؤمنین عائشه» که توسط علامه مجاهد و عالم جلیل القدر، دائی زاده مکرّم ما، حضرت آیه الله آقای سید مرتضی عسکری^۱ اطال الله بقائه و امدّ فی عمره الشریف و نفع المسلمین بدوام حیاته و مؤلفاته، تألیف شده است دعوت می‌کنیم.

ما اینک با عائشه و روایات مجعوله و موضوعه او در اینجا و سایر جاها کار نداریم، سخن ما فقط با صاحب «البدایة و النهایة» أبو الفداء دمشقی است که روایات رزیه یوم الخمیس را از ابن عبّاس

^۱ علامه حاج سید مرتضی عسگری، سبط و نوه دختری مرحوم محدث عظیم آیه الله میرزا محمد طهرانی شریف عسگری است و مرحوم آقای میرزا محمّد - قدس الله نفسه - دائی پدر حقیر که نامشان سید محمد صادق بوده است، بوده‌اند.

که رسول الله کتف و دوات طلبید متشابه شمرد و این احادیث مجعوله عایشه را محکم، و آنها را به اینها ارجاع داده است و نسبت غباوت و حماقت به شیعه داده است که آنها را دلیل بر ولایت و خلافت امیر مؤمنان گرفته‌اند.

ما در شرح و توضیح بطلان کلام این مرد متعصب، فقط و فقط بدین جمله اکتفا می‌کنیم که: شما آنها را متشابه گرفتید، و اینها را از محکمت پنداشتید بسیار خوب. ما هم هیچ نمی‌گوئیم اما با دُم خروس چه می‌کنید؟! اگر مراد رسول خدا از آن نوشته، وصیت ابو بکر بود، چرا عمر و یارانش پرخاش کردند؟ چرا عمر نسبت هجر و هذیان به رسول الله داد؟ چرا مجلس را بهم زدند و لَغَط و فریاد بلند شد؟ چرا رسول خدا گفت: این زنان بهتر از شما هستند؟ چرا پیغمبر گفت: قَوْمُوا بر خیزید بروید؟ چرا ابن عباس آن را رزیه یعنی مصیبت خواند؟ چرا با یَوْم الخمیس و ما یَوْم الخمیس شدت و صعوبت آن مصیبت را یادآور شد؟ چرا آن قدر گریه کرد که ریگهای

زمین تر شد و از صورت او دانه‌های اشک
همچون لؤلؤ می‌ریخت؟

عمر که یگانه یار و معین و ناصر و برادر و
مدیر عامل ابو بکر بود! در این صورت که می‌دید
پیامبر می‌خواهد به او وصیت کند، باید خوشحال
شود، و پیغمبر را تأیید کند، و گفتارش را وَحیِ مُنْزَل
بداند. چرا این آشوب را بر خلاف رسول الله بر پا
کرد تا بعداً بعضی بگویند: طبق گفته رسول الله کتف
و کاغذ بیاورید و بعضی بگویند: طبق گفتار عمر
لازم نیست؟

اینها همه قرائن و شواهدی است که چون
آفتاب، روشن می‌کند که مراد از نوشته رسول الله،
کتابت خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه
السلام و تفصیل حدیث مکرّره ثَقَلین است.

اگر آن روایات وارده از عایشه هم صحیح بود،
شما می‌بایستی با این قراین کثیره، در این روایات عدیده
که بخاری و مسلم و احمد و غیرهم آورده‌اند، و
سندشان هم صحیح است، اینها را محکم بدانید و آن
روایات احمد را متشابه، و آنها را به اینها ارجاع دهید، تا

هم کار عقلائی کرده باشید، و هم خودتان و مسلمین
پیرو مکتبتان را راحت کنید و با شهادت اَنْ عَلِيًّا امير
المؤمنين وَ سَيِّدُ الوصيين و خليفَةُ رسول الله از پرده
جهل و اِصرار بر عِناد بيرون آئيد! اين است صراط
مستقيم.

اما چنين نكرديد! و با نسبت غباوت و
حماقت به شيعه، آنان را اهل ضلال و گمراهي
دانستيد و تصور كرديد كار به همين جا خاتمه پيدا
مي كند! هِيَهَات هِيَهَات! اين دم خروس علامت
پنهان كردن خروس است. ما شيعيان، گناه امّت
بيچاره را به عهده شما علماء و مصنّفين و مؤلّفين
مي دانيم كه با وجود علم و تدبير، تزوير به كار
مي برديد! شما با اين روايات صحيحه مرويه از ابن
عبّاس در كتب صحاح خودتان كه از جهت دلالت
أظهر من الشمس است نتوانستيد كاري بكنيد!
نتوانستيد در صحّت آنها خدشه كنيد! نتوانستيد آنها
را نادیده گرفته خود را از شرّش خلاص كنيد! آوريد
آنها را بدین تزوير متشابه انگاشتيد و خود را راسخ
در علم شمرده بر كرسي وَ

الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ^۱ نشستید. امّا صد حیف که

ندانستید از این کرسی شما رای فرومی کشند.

پاسخهای علمای عامه در اعتذار عمل عمر

همگی مردود است

بحث یازدهم: پاسخهایی است که علماء عامّه از

این حدیث داده‌اند که مراد رسول الله صلی الله علیه و

آله از این کتابت وصیت به علی بن ابی طالب علیه

السلام نبوده است، و حاصل آن پاسخها به چند جواب

بر می‌گردد:

أول آنکه ممکن است امر رسول خدا به احضار

دوات و کتف، این نبوده است که بخواهد چیزی را

بنویسد بلکه فقط مقصودش این بوده است که بخواهد

آنها را آزمایش کند که آیا کسی امر وی را اطاعت

می‌کند یا نه؟ نظیر امر آزمایشی که خداوند به حضرت

ابراهیم در ذبح فرزندش نمود، که مراد حقیقت ذبح

نبوده بلکه امتحان ابراهیم بوده است.

و در اینجا عمر فاروق بدین نکته متوجّه شد،

^۱ آیه ۷، از سوره ۳: آل عمران.

و صحابه دیگر نفهمیدند که امر امتحانی است، فلذا آنها را از احضار منع کرد، و این را باید از جمله کرامات عمر و موافقاتش با اراده پروردگار تعالی به شمار آورد.

این جواب نادرست است زیرا اوّلًا عبارت لَا تَضِلُّوا (گمراه نخواهید شد) با این توجیه منافات دارد چون لَا تَضِلُّوا جواب دوم است برای امر رسول الله که اَتُّونِي باشد و جواب اوّلش اَكْتُبُ است، یعنی بیاورید دوات و کتفی برای اینکه بنویسم، و برای اینکه در اثر نوشتن گمراه نشوید! یعنی اگر بنویسم گمراه نمی شوید! و بدیهی است که این گونه اخبار برای مجرّد امتحان، نوعی از کذب واضح است که ساحت انبیاء علیهم السلام از آن منزّه است بالأخصّ در جائی که ترك إحضار دوات و کتف از احضار آنها بهتر باشد.

و علاوه، صریح حدیث دلالت دارد بر آنکه این واقعه در حال احتضار و ارتحال رسول الله بوده است و این وقت، وقت امتحان نیست، وقت إعدار و انذار است،

وقت وصیت به مهمّات است، وقت رسیدگی به امور فوت شدنی و واجب الذّکر است، وقت نصیحت تامّ و تمام برای امت است.

محتضر در این حال از شوخی و سخنان فکاهی دور است، مشغول به خود و مهمّات خود است، مشغول به امور ضروریه بستگان خود است، بخصوص آنکه پیغمبر باشد. و چنانکه در مدّت طولانی رسالتش وقت آن را نداشته است که آنها را امتحان کند چگونه در این ساعات کوتاه احتضار چنین فرصتی را دارد؟

علاوه بر این، از این سخن پیامبر که در وقتی که در مجلس لَغْو و لَغَط و اختلاف زیاد شد، فرمود: «برخیزید»، فهمیده می‌شود که پیغمبر از آنها ناراحت شده است و اگر منع کنندگان در منعیشان مصیب بودند، باید پیغمبر خوشش بیاید و این منع را مستحسن بشمارد و اظهار راحتی بنماید.

و کسی که به اطراف و جوانب این قضیه نظر کند، بالأخص به قول عمر که گفت: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ، یقین پیدا می‌کند که پیغمبر اراده نوشتن چیزی را داشته

است که اینها ناپسند داشته‌اند، فلذا زبان به هَجَرَ رَسُولُ
الله گشودند و لغو و لَغَط و اختلاف را بالا بردند، و
گریه ابن عباس پس از این حادثه و اینکه آن را رَزیه
(مصیبت) شمرده است، دلیل است بر بطلان این
جواب.

دیگر آنکه: اگر این امر امتحانی هم بوده است
باز هم دلیل بر نکوهش عمر است نه ستایش او، زیرا
وی در این امر امتحانی مردود شده است! ما در امر
امتحانی مانند داستان ابراهیم علیه السلام مشاهده
می‌کنیم که آن حضرت مطابق دستور عمل کرد و
خداوند مانع از انجام عمل وی شد. ولی در اینجا
عمر پی دستور نرفت و از همان آغاز مخالفت کرد.
اگر وی بر می‌خواست و در پی آوردن کاغذ و قلم
می‌شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله جلو او را
می‌گرفت، این توجیه و جیه بود، ولی مطلب برعکس
است!

دوم آنکه امر رسول خدا صلی الله علیه و آله در
اینجا امر ایجابی و عزیمتی نبوده است که ردّش جایز
نباشد و ردّ کننده‌اش گنهکار به حساب آید بلکه امر

مشورتی بوده است زیرا مردم در بعضی از أمثال این

موارد سخن پیغمبر را ردّ می کرده‌اند بالأخصّ عمر

که خود را در تشخیص این گونه از امور موفق می‌دانست که رأیش مطابق صواب است، و در ادراک مصالح به واقع می‌رسد، و از طرف پروردگار دارای الهام بود. در این صورت خواست تا بر مشقتی که بر پیغمبر به سبب اِملاء کتاب در حال درد و مرض عارض می‌شود از محبتی که بر او داشت تخفیفی حاصل شود، فلهدا دید ترک احضار دوات و بیاض بهتر است.

و چه بسا می‌ترسید پیغمبر چیزی را بنویسد که مردم از بجا آوردنش عاجز باشند و بدین جهت مستحق عقوبت گردند، زیرا در صورت نوشتن در زمره امور منصوصه در می‌آمد و راهی برای اجتهاد و اظهار نظر باقی نمی‌گذارد.

و شاید عُمَر از منافقین می‌ترسید که بگویند: چون این نوشته، در حال مرض رسول الله بوده است اعتبار ندارد؛ و این موجب فتنه گردد، لذا گفت: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ بِرِ اسَاسِ قَوْلِ خَدَاوَنَدِ تَعَالَى: مَا فَرَّطْنَا فِي

الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ^۱. و قول دیگر او: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ

دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي^۲. و چون عمر به واسطه

کامل بودن دین و تمام بودن نعمت بر امت، نگرانی

خاطر نداشت که آنها در ضلالت افتند لذا حَسْبُنَا كِتَابُ

اللَّهِ كَفَتْ.

این جواب نیز نادرست است، زیرا گفتار رسول

خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله که می فرماید: لَا تَضِلُّوا (در آن

صورت گمراه نمی شوید) می رساند که امر، امر ایجاب

و عزیمت است نه مشورت. چون بدون شك سعی و

کوشش در آنچه موجب امنیت از ضلالت و گمراهی

شود، در صورت قدرت، واجب است. و ناراحت

شدن پیغمبر و گفتارش به اینکه قَوْمُوا (برخیزید) در

وقتی که امثال امر او را نمودند، دلیل دگری است بر

اینکه امر رسول الله برای ایجاب بوده است نه مشورت.

و علاوه این که گفته اند عمر در ادراک مصالح

مصیب بوده است، و از طرف خدا

^۱ آیه ۳۸، از سوره ۶: انعام: «ما در کتاب از هیچ چیز کوتاهی نکرده ایم.»

^۲ آیه ۳، از سوره ۵: مائده: «امروز من دینتان را برایتان کامل کردم و نعمتم را برایتان تمام نمودم.»

دارای الهام بوده است، از جمله سخنانی است که حتی از خود ایشان در أمثال این مقام نباید بدان توجهی نمود، زیرا لازمه‌اش این است که صدق و راستی در این واقعه در جانب او قرار گیرد نه در جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله، و الهام عمر در این داستان از وحیی که به پیغمبر صادق امین می‌رسیده است، راست‌تر باشد.

در اینجا اگر کسی به جهت شکستن امر ایجابی بگوید: اگر آوردن دوات و لوح واجب بود، و نوشتن بر پیغمبر واجب بود، پیغمبر آن را به مجرد مخالفت آنها ترک نمی‌نمود همچنان که تبلیغ در امر دین را به مجرد مخالفت کافرین ترک نکرد.

جوابش آن است که این دلیل اگر تمام باشد می‌رساند که کتابت آن نوشته بر پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب نبوده است. و این منافات ندارد با اینکه آوردن دوات و لوح بر آنها واجب باشد در جائیکه پیغمبر به آنها امر کرده است و فایده‌اش را برایشان بیان فرموده است که مصونیت از گمراهی و دوام هدایتشان است.

زیرا معنی امر، ایجاب بر شخص مأمور است،

نه بر شخص آمر، خصوصاً جایی که فائده‌اش منحصر در مأمور باشد، و گفتار ما و محلّ کلام ما در وجوب نوشتن و آوردن است بر حضّار مجلس نه بر خود پیغمبر.

علاوه ممکن است بگوئیم نوشتن بر پیغمبر هم واجب بوده است امّا این وجوب به واسطه عدم امتثالشان، و گفتارشان به اینکه پیغمبر یاوه و هذیان می‌گوید، ساقط شده باشد زیرا کتابت رسول الله در این صورت غیر از فتنه و فساد چیزی بجای نمی‌گذاشت.

سوم آنکه از کلام رسول خدا صلّی الله علیه و آله، عمر نفهمید که آن نوشته یکایک از افراد امت را از ضلالت حفظ می‌کند به طوری که دیگر یک فرد هم گمراه نشود، بلکه فهمید که امت من حیث المجموع گمراه نمی‌شوند و چون خودش می‌دانست که اجتماع امت بر ضلالت محال است فلذا اثری برای نوشته رسول خدا نیافت و پنداشت که از شدت رحمتی که در آن حضرت است مرادشان زیادی احتیاط در امر امت است. و بنابر آنکه امر آن حضرت را برای وجوب

نپنداشت، آن معارضه از او سر زد.

این جواب نیز نادرست است، زیرا گفتار آن

حضرت به لا تَضَلُّوا دلیل بر آن است که آن امر برای
وجوب بوده است، و ناراحت شدن حضرت دلیل
دیگری است برای آنکه آنان واجبی از واجبات را ترك
کرده‌اند، و معنی این حدیث همان معنی متبادری است
که از آن فهمیده می‌شود و بیابانی و شهری می‌فهمند که
مراد از آن عدم گمراهی یکایک از امت است نه عدم
گمراهی مجموع امت. و عُمر هم این قدر کم فهم نبوده
است که مراد حضرت را عدم اجتماع امت بر ضلالت
بفهمد.

عمر یقیناً می‌دانست که: حضرت رسول اکرم

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهُمْ وَسَلَّمَ از آن نمی‌ترسند که امتشان بر
ضلالت مجتمع شوند، چون از آن حضرت شنیده بود
که: لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالٍ. «امت من بر گمراهی
اجتماع نمی‌کنند.» و لَا تَجْتَمِعُ عَلَى الْخَطَا. «امت من بر
خطا اجتماع نمی‌کنند.» و شنیده بود که فرموده‌اند: لَا
تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ. «پیوسته
گروهی از امت من بر حق تظاهر دارند.» و آیه قرآن را

نیز خوانده بود که: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ
وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ
بِي شَيْئًا.^۱ «خداوند به افرادی که از شما ایمان آورده‌اند و

عمل صالح بجای آورده‌اند وعده داده است که آنان را

خلیفه در روی زمین گرداند همان طور که افراد پیشین

از آنها را خلیفه کرده بود، و دینی را که رضایت و

خوشایندی آنان باشد در تحت تمکین آنان قرار دهد، و

پس از خوف و ترسشان زمان امن و امان پیش بیاورد،

به طوری که خدا را به قسمی که شایسته اوست بدون

شائبه‌ای از شرک عبادت کند.» الی غیر ذلك از نصوص

وارد در کتاب و سنت که صراحت دارند بر آنکه امت

رسول خدا همگی اجتماع بر ضلالت نمی‌کنند.

بنابر این متصور نیست که در ذهن عمر و یا

غیر او این آمده باشد که

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام طلب

کردن دوات و کتف از اجتماع امت بر گمراهی

^۱ آیه ۵۵، از سوره ۲۴: نور.

خائف بودند. سزاوار فهم عمر آن است که همان را که به ذهن می‌رسد بفهمد نه آنچه را که سنت صحیحه و محکّمات قرآن آن را نفی کرده‌اند.

علاوه بر این، ناراحت شدن رسول الله، دلیل بر آن است که آنچه را ترک کرده‌اند بر آنها واجب بوده است. و اگر معارضه عمر با رسول خدا، ناشی از اشتباه وی در فهم حدیث بود همان طور که این مدافعان از او می‌گویند، پیغمبر از او ازاله شبهه می‌نمود، و مرادش را به او می‌فهماند بلکه اگر در طاقت رسول خدا بود که ایشان را اقناع کند به آنچه که به آن امر کرده است، اقناع می‌کرد و إخراجشان از حجره خود نمی‌نمود.

گریه ابن عبّاس و جَزَع او از بزرگترین أدلّه است بر گفتار ما، و إنصاف آن است که این رزیه و مصیبت از اعظم رزایا و مصائبی است که بر پیغمبر و اسلام و شرف و انسانیت وارد شد، و کجا می‌تواند کمر بند این عذرخواهی‌ها از جانب عمر و در دفاع از ساحت او، به اطراف آن برسد و آن را در برگیرد؟ و اینکه گفته‌اند عمر از منافقین می‌ترسید که

به واسطه مرض پیغمبر، در صحّت آن نوشته مبارک
خرده بگیرند و آن موجب فتنه شود، سخنی است
گزاف و بی‌محتوا، چرا که با وجود نصّ رسول الله
صلی الله علیه و آله بر آنکه آن نوشته سبب امنیت از
ضلالت است، چگونه ممکن است به واسطه قدح
منافقین سبب فتنه گردد؟

اگر عمر از منافقین ترسان بود که در صحّت آن
نوشته قدح کنند، چرا خودش تخم قدح و خرده را به
دست خود پاشید، در وقتی که مانع از آوردن شد و
گفت: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ!؟

و اینکه در تفسیر گفتارش حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ
گفته‌اند: خداوند می‌فرماید: ما در کتاب از بیان هیچ
چیز مضایقه ننموده‌ایم، و می‌فرماید: «امروز من دین
شما را برای شما کامل گردانیدم» نیز نادرست است،
زیرا این دو آیه مبارکه متضمّن ضمانت مأمون کردن از
گمراهی نیست، و ضمانت هدایت مردم را نمی‌نماید.
پس چگونه جایز است دنبال آن نوشته رسول خدا
نرفت، به اعتماد بر این دو آیه؟

اگر نفس وجود قرآن عزیز، موجب امن از ضلالت بود، چرا در میان این امت ضلالت و تفرّق به گونه‌ای پیش آمد که امید زوال آن نمی‌رود؟

و مراد رسول خدا از آن نوشته، کتابت احکام نبود، تا در پاسخش حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ گفته شود. و اگر فرضاً مراد آن حضرت کتابت احکام بود، باز شاید نصّ حضرت بر آنها سبب مصونیت از ضلالت می‌شد، بنابر این وجهی برای ترك سعی در انجام آن نوشته نیست، و اکتفای به قرآن غلط است.

و اگر فرض کنیم آن نوشته رسول خدا هیچ اثری نداشت مگر اینکه به مجرد نوشته، مصونیت از ضلالت بود، باز هم ترکش جایز نبود و اعراض از آن به اعتماد آنکه کتاب الله جامع هر چیزی است، کلامی است غیر معقول.

امت اسلام نیاز مبرم به سنت مقدّسه دارند، و بی‌نیاز از آن به کتاب الله تعالی نیستند، زیرا گرچه قرآن عظیم کتاب جامع و مانعی است اما استنباط از آن برای همه کس مقدور نیست.

اگر کتاب خدا ما را بی‌نیاز از گفتار رسول خدا

می نمود خداوند به پیغمبرش امر نمی کرد تا آن را
برای مردم بیان کند آنجا که فرموده است: **وَ أَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ**^۱ «ما قرآن را به
سوی تو فرو فرستادیم تا آنچه را که به سوی مردم
فرو آمده است، روشن و مبین سازی!»

و بعضی پاسخ داده‌اند از فعل عمر که این کار
برخلاف سیره آنها صورت گرفته است **كَفْرَ طَهٍ سَبَقَتْ وَ
فَلْتَهٍ نَدَرَتْ** (قصوری است که گذشته، و لغزشی است
که ظاهر شده است) و ما وجه صحّت آن را تفصیلاً
نمی‌دانیم.

این نیز درست نیست، زیرا واقعاً اگر مسأله
فقط به همین لغزش موقّتی ختم می‌شد و پی‌آمدی
نداشت مطلب قابل اغماض بود ولی نه تنها به اینجا
ختم نشد بلکه نتایج سوء آن برای نبوّت و ولایت و
برای حیات بشریت و مسلمین تا قیام قائم آل محمّد
صلی الله علیه و آله باقی است.

این فرطه و فلتّه مانند کار کوچک و مختصری
است که یک فرمانده سپاه دستور می‌دهد، و در نتیجه

^۱ آیه ۴۴، از سوره ۱۶: نحل.

جمع آن سپاه را در کام مرگ فرو می‌برد، مانند انگشت نهادن بر روی کلید یک بمب ئیدروژنی و یا اتمی است، که ناگهان یک قاره را خاکستر می‌کند.

نباید گفت کار کوچکی بود و قابل عفو، باید دید اثر آن تا چه شعاعی عالم بشریت را فرا گرفت. و علاوه ما هم ندیدیم عمر پشیمان شود، بلکه روز بروز بر مرام خود و تعدّیات خود که بر اساس همان مجلس نهاده بود افزود. آیا این گناه هم قابل اغماض است!؟

جنايات عمر مسير تاريخ را عوض کرده است

جنايات عمر بالأخص نه فقط به خاندان

نبوّت و بنی عبد المطلب و در رأس آنها علی بن ابی طالب و دختر گرامی رسول خدا فاطمه زهراء بود بلکه عُمر مسير تاريخ اسلام را عوض کرد، عمر به اصل مَمشای نبوّت لطمه زد. عمر به مسیح و موسی و ابراهیم خیانت کرد، عمر به ریشه انسانیت صدمه زد، به شرف و بقاء آدمیت لطمه وارد کرد، به قافله راهروان طریق معرفت شبیخون زد، عمر دنیا را به جهنّم گداخته باقی گذاشت، و نقشه‌ای را که رسول الله به امر خدا برای بهشتی نمودن آورده بود عقیم

گذارد، اگر مسأله عمر جنایت به شخص امیر
المؤمنین و فاطمه زهراء بود، قابل اغماض بود.
عمر مکتب صدق و امانت را بهم ریخت، و
با نسبت یاوه‌گوئی به اولین قطب عالم وجود، و
تشکیل آن صحنه منع، و ردّ اعتراض، با روح نبوت
در افتاد، عمر

چشمه آفتاب را گل اندود ساخت.

أمیر المؤمنین علیه السلام جان رسول خدا بود، روح و سرّ او بود، نفس نفیس او بود، عالم به کتاب و سنّت او بود، عارف به خدا و مبدأ و معاد او بود، و به تصدیق همه امت مانند او کسی نبود. عمر تیشه بر ریشه چنین درخت می زند، و او را از مقام شامخ به خاک می افکند. عمر أمیر المؤمنین را یا حقیقت علم و معلّم ثانی امت نسبت به رسول الله را، برای اسلام و اسلامیت نه تنها بیست و پنج سال، بلکه تا ظهور حضرت مهدی خانه نشین می کند. عمر معنی قرآن و تفسیر و تأویلش را می زداید، و قرآن را به صورت کالبدی بی جان همچون کاغذ و مقوا، دست بشر می دهد. اگر این کار جزئی و فلتّه و فرطه است، ما معنائی برای کار کلی و مهم سراغ نداریم.

اینجاست که سخن رسول خدا: مَا أَوْذَى نَبِيٍّ

مِثْلَ مَا أَوْذِيْتُ قَطًّا «هیچ پیغمبری را به مقداری که مرا اذیت کردند، اذیت ننمودند» ظاهر می‌شود. آزارهای روحی است که پیامبر از چنین نزدیکانی به خود می‌بیند که در حال مرگش باید بگوید: برخیزید بروید؛ و چهره‌اش را از آنها برگرداند و برای فاطمه‌اش بهترین تحفه را پس از خودش مرگ بداند و چون به او خبر دهد که اولین کسی هستی که به من ملحق شوی، فاطمه خندان گردد. کدام فاطمه؟ آن فاطمه‌ای که:

۱ - «محلّ تجمّع نور خداست جلّ جلاله، و

درخت مبارک زیتونی است که برکاتش همه انسانها را فرا گرفته است.

۲ - او قطب دایره وجود است، و نقطه مجرد

وحدتی است که چون پائین آمد کثراتش رو به فزونی گرفت.

۳ - اوست أحمد دوم و اوست نیکوترین اهل

عصر و زمان خود، اوست عنصر توحید در زمین‌های

متعلق به او».

صبر و تحمل رسول خدا و علی علیه السلام

در برابر مشکلات

رسول خدا برای حفظ اسلام و بقاء شرف

انسان به علی بن ابی طالب علیه السلام وصیت به

صبر و استقامت می‌کند، و علی چنان صبر و

استقامتی می‌ورزد که صبر و استقامت از او در تحیر

می‌ماند.

شجاعت علی را نباید با شمشیر در اُحُد و بدر

و اُحزاب و حنین دید، شجاعت او در اینجاست که

شمشیر در کف دارد و نمی‌زند، یک قطره خون هم

نمی‌ریزد گرچه فاطمه‌اش را میان فشار در و دیوار له

کند، چرا که حبیب او رسول خدا به او گفته است

در صورت عدم اعوان کافی دست به شمشیر مبر!

قاضی نور الله شوشتری در «مجالس

المؤمنین» در باب تشیع سعدی شیرازی می‌نویسد:

از جمله اشعار شیخ بزرگوار که دلالت بر صحّت

عقیده او دارد این دو بیت است که مؤلف در یکی از دیوان‌های کهنه او دیده است.

و نیز سعدی اشعاری را که در دیباچه «بوستان» خود آورده است، می‌توان شاهد بر تشیع او دانست:

و نیز از اشعار ولایت او نسبت به امامت و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام این بیت صریح است:

أَبُو نُعَيْمٍ اَصْفَهَانِي بِاَسْنَدٍ مُتَّصِلٍ خُودِ رَوَايَتٍ
 مِي كُنْدَازِ اَبُو صَالِحِ حَنْفِيٍّ اَزْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ كِهْ مِي گويد: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! اَوْصِنِي! قَالَ:
 قُلْ رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقِمْ! «گفتم: ای رسول خدا، مرا
 وصیتی کن! گفتم: بگو: پروردگار من خداست، و
 سپس استقامت داشته باش!» قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ رَبِّيَّ وَ مَا
 تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اَنِيبُ! «مِي گويد:
 گفتم: الله پروردگار من است، اما توفيق من برای
 استقامت در امر، امکان ندارد مگر به واسطه خدا. من
 بر خدا توکل کردم و به سوی او باز می گردم!» فَقَالَ:
 لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ اَبَا الْحَسَنِ لَقَدْ شَرِبْتَ الْعِلْمَ شُرْبًا، وَ نَهَيْتَهُ
 نَهْلًا.^۱ «رسول خدا گفت: ای ابو الحسن، علم گوارایت

^۱ بعضی سعدی را از اهل سنت می دانند و ظاهر عبارات و اشعارش
 مخصوصاً قصیده‌ای را که در رثاء مستعصم سروده و وی را با امیر المؤمنین
 خطاب کرده دلیل می گیرند: (آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین - بر
 زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین). بسیاری از دانشمندان وی را شیعه
 دانسته و اشعار و عبارات او را درباره خلفا حمل بر تقیه نموده اند، مخصوصاً
 قاضی نور الله شوشتری در «مجالس المؤمنین» دو بیت اولی را که ما آوردیم
 ذکر می کند و می افزاید که من آنها را در یکی از دیوان‌های کهنه او دیده‌ام.
 حقیر امثال سعدی و عطار و محیی الدین عربی را در اوائل عمر سنی و در

باد، حَقّاً تو از حقیقت علم آشامیده‌ای و از آن سیراب
گشته‌ای!»

ما در هیچ یک از صحابه نمی‌یابیم که به قدر
أمیر المؤمنین علیه السلام به سرّ عالم هستی و راه
خیر و سعادت و طریق مصونیت از آفات و عاهات
روحی و معنوی آگاه باشد، خُطَب و سخنان او عیناً
مانند سخنان و خطب رسول الله است، گویا او و
رسول خدا از یک ریشه روئیده‌اند. پس علی و
محمد - علیهما الصلاة و السلام - از نقطه نظر تحلیل
علمی در یک مسیرند، لذا باید علی جانشین او باشد.

کلماتی چند از امیر المؤمنین علیه السلام

در این عبارات زیر بنگرید که از امیر المؤمنین

آمده، و امّا در قوّت و قدرت به

اواخر که در اثر مطالعات بسیار و یا تابش نور عرفان حقیقت را دریافته‌اند
شیعه می‌دانم.

مثابه سخنان رسول الله است:

ابو نَعِيم با سند متصل خود روایت می کند از

قیس بن ابی حازم که گفت: علی علیه السلام گفت:

كُونُوا لِقَبُولِ الْعَمَلِ أَشَدَّ اهْتِمَامًا مِنْكُمْ بِالْعَمَلِ! فَإِنَّهُ لَنْ

يَقِلَّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى، وَ كَيْفَ يَقِلَّ عَمَلٌ يَتَقَبَّلُ؟^۱ «اهتمام

و کوشش شما در قبولی اعمالتان بیشتر باشد از خود

اعمالتان، چرا که با تقوای خداوندی هیچ عملی کم

نیست، و چگونه می شود عملی که مقبول خدا باشد کم

محسوب شود؟»

و نیز روایت می کند از عبد خیر از علی علیه

السلام که گفت: لَيْسَ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَ وَلَدُكَ وَ

لَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ، وَ يَعْظُمَ حِلْمُكَ، وَ أَنْ تُبَاهِيَ

النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ. فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدَتَ اللَّهَ، وَ إِنْ أَسَأْتَ

اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ. وَ لَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ:

رَجُلٍ أَذْنَبَ ذَنْبًا فَهُوَ تَدَارَكَ ذَلِكَ بِتَوْبَةٍ، أَوْ رَجُلٍ يَسَارِعُ

فِي الْخَيْرَاتِ، وَ لَا يَقِلُّ عَمَلٌ فِي تَقْوَى، وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا

^۱ «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۵ تا ۷۵.

«خیر آن نیست که مالت و اولادت زیاد شود،

خیر آن است که علمت زیاد شود و حلمت بزرگ گردد و بر مردمان، با عبادت پروردگارت مباحات کنی. پس اگر نیکوئی کردی خدا را سپاس گوئی، و اگر بدی نمودی از خدا طلب غفران نمائی! در دنیا خیر منحصرأً از آن دو گروه است: مردی که گناه کند و گنااهش را به توبه تدارک بخشد، و مردی که در خیرات مسارعت نماید. هر عملی که با تقوی توأم باشد اندک نیست، و چگونه متصور است عمل مقبول درگاه خدا اندک باشد؟»

و نیز با سند متصل خود از عِکْرَمَةَ بن خالد

روایت می کند که گفت، و نیز با سند متصل دیگر از ابی

زَعَل که گفت: عَلِيٌّ بن أَبِي طالب عليه السلام گفت:

أَحْفَظُوا عَنِّي حَمْسًا! فَلَوْ رَكِبْتُمُ الْإِبِلَ فِي طَلَبِهَا

لَأَنْضِيْتُمْوَهُنَّ قَبْلَ أَنْ تُدْرِكُوَهُنَّ: لَا يَرْجُو عَبْدٌ إِلَّا رَبَّهُ، وَ

لَا يَخَافُ إِلَّا ذَنْبَهُ، وَ لَا يَسْتَحْيِي جَاهِلٌ أَنْ يَسْأَلَ عَمَّا لَا

^۱ همان.

يَعْلَمُ، وَ لَا يَسْتَحْيِي عَالِمٌ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ:

اللَّهُ أَعْلَمُ. وَ الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ،

وَ لَا إِيْمَانَ

لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ^۱.

«از من پنج مطلب را فراگیرید که اگر در طلب آنها سوار بر شتران گردید قبل از وصول به آنها شتران را لاغر و رنجور نموده‌اید: هیچ عبدی امید نبندد مگر در پروردگارش، و هر اس نداشته باشد مگر از گناهِش، و هیچ جاهلی از پرسش مجهولات خود حیا نکند، و هیچ عالمی در وقت سؤال از هر چیزی که نمی‌داند حیا نکند از اینکه بگوید: خدا داناتر است. و نسبت صبر با ایمان به منزله سراسر است با بدن، و ایمان ندارد کسی که صبر ندارد.»

و نیز با سند متصل خود روایت کرده است از مهاجر بن عُمیر که او گفت علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ اتِّبَاعُ الْهُوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ. فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهُوَى فَيُصِدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيَنْسِي الْآخِرَةَ.

أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَرَحَّلَتْ مُدْبِرَةً، أَلَا وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ تَرَحَّلَتْ مُقْبِلَةً، وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بَنُونَ. فَكُونُوا مِنْ

^۱ «، حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۷۵ و ص ۷۶.

اَبْنَاءِ الْاٰخِرَةِ، وَ لَا تَكُوْنُوْا مِنْ اَبْنَاءِ الدُّنْيَا، فَاِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ
وَ لَا حِسَابٌ، وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ^۱.

«تحقیقاً آن چیزی که از همه چیز بیشتر مرا
نگران می‌کند، پیروی از هوای نفس و آرزوی
طولانی است. اما پیروی از هوای نفس، انسان را از
حق بازمی‌دارد، و اما آرزوی طولانی انسان را از
آخرت به فراموشی می‌اندازد.

آگاه باشید که دنیا پشت کرده می‌رود، آگاه
باشید که آخرت روی کرده می‌آید، و از برای هر یک
از آن دو فرزندان است؛ شما از فرزندان آخرت
باشید و از فرزندان دنیا نباشید، چرا که امروز روز
عمل است و حسابی نیست، و فردا روز حساب
است و عملی نیست.»

و نیز با سند متصل خود روایت کرده است از
عاصم بن ضمره که او گفت: علی بن ابی طالب علیه
السلام فرمود: اَلَا اِنَّ الْفَقِيْهَ كُلَّ الْفَقِيْهِ الَّذِي لَا يَقْنَطُ
النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ،

^۱ همان

و لَا يُؤْمِنُهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَ لَا يَرْخِصُ لَهُمْ فِي
مَعَاصِي اللَّهِ، وَ لَا يَدْعُ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ. وَ لَا
خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَا عِلْمَ فِيهَا، وَ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا فَهْمَ فِيهِ،
وَ لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَا تَدَبَّرَ فِيهَا.

«آگاه باشید که شخص فقیه آن که در فقاہت

کامل است، کسی است که مردم را از رحمت خدا
مأیوس نکند، و از عذاب خدا مأمون ننماید، و مردم
را در معاصی خدا آزاد نگذارد، و به جهت رغبت به
علوم دیگر قرآن را کنار نگذارد. خیری نیست در
عبادتی که در آن علم نیست، و خیری نیست در
علمی که در آن فهم نیست، و خیری نیست در قرائتی
که در آن تدبّر نیست.»

و نیز با سند متصل خود روایت می کند از عمرو

بن مُرّة از علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت: کونوا

يُنَابِعِ الْعِلْمِ، مَصَابِيحَ اللَّيْلِ، خَلِقَ الثَّيَابِ، جُدَّدَ

^۱ حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۷۷. و نیز این روایت را کلینی در «اصول کافی» ج ۱، از طبع حیدری ص ۲۶ از کتاب العلم، باب صفة العلماء، با دو سند آورده است.

الْقُلُوبِ، تُعْرَفُوا بِهِ فِي السَّمَاءِ، وَ تُذَكَّرُوا بِهِ فِي الْأَرْضِ.^۱

«بوده باشید چشمه‌های جوشان علم،

چراغهای شب، با لباسهای کهنه، و دل‌های تازه، تا

بدین نشانه در آسمان شناخته شوید، و در زمین از

شما نام برند.»

و نیز با سند متصل خود روایت می‌کند از ابو

أرأکه، که گفت: صَلَّى عَلَيَّ الْغَدَاةَ ثُمَّ لَبِثَ فِي مَجْلِسِهِ حَتَّى

ارْتَفَعَتِ الشَّمْسُ قَيْدَ رُوحٍ كَأَنَّ عَلَيْهِ كَابَةً. ثُمَّ قَالَ: لَقَدْ

رَأَيْتُ أَثْرًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

فَمَا أَرَى أَحَدًا يَشْبَهُهُمْ. وَ اللَّهُ إِنْ كَانُوا لَيُضْبِحُونَ شُعْثًا

غُبْرًا صُفْرًا، بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ مِثْلُ رُكْبِ الْمَعْرَى. قَدْ بَاتُوا

يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ، يَرَاوِحُونَ بَيْنَ أَقْدَامِهِمْ وَ جِبَاهِهِمْ. إِذَا

ذَكَرَ اللَّهُ مَادُوا كَمَا تَمِيدُ الشَّجَرَةُ فِي يَوْمِ رِيحٍ، فَانْهَمَلَتْ

أَعْيُنُهُمْ حَتَّى تَبَلَّ وَ اللَّهُ ثِيَابُهُمْ، وَ اللَّهُ لَكَانَ الْقَوْمَ بَاتُوا

غَافِلِينَ.^۲

«علی علیه السلام نماز صبح را بجای آورد،

پس از آن در همانجای خود نشست تا آفتاب به

^۱ «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۷۷ و ص ۷۶.

^۲ همان.

اندازه درازی یک نیزه از افق بالا آمد، و گویا در
سیمای علی اثر غصّه و

اندوه بود سپس گفت: سوگند به خدا من آثاری را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کرده‌ام و اینک نمی‌بینم یک نفر را که شبیه آنان باشد. سوگند به خدا صبح می‌کردند در حالی که موهایشان ژولیده، و رویشان غبار آلوده و رنگ سیمایشان زرد بود، و در میان دو چشمشان از اثر سجده مثل زانوی بُز پینه‌بسته بود. شب را تا صبح به تلاوت کتاب الله مشغول بودند، میان پیشانی و قدمهایشان نوبت می‌گذارند (گاه در سجده و گاه در قیام بودند)،^۱ چون ذکری از خدا می‌شد مانند درخت در روز طوفانی، به این طرف و آن طرف خم می‌شدند و آن قدر از دیدگان‌شان اشک می‌ریخت که قسم به خدا لباسشان تر می‌شد. قسم به خدا گویا این قوم امروز ما در حال غفلت شب را سپری می‌کنند.»

و نیز با سند متصل خود روایت می‌کند از نوف

بکالی که گفت: علی بن ابی طالب را دیدم که خارج شد

^۱ یعنی قرآن را در رکعات نمازهای شب ایستاده می‌خواندند، و پس از قرائت آن به رکوع و سجده می‌رفتند، و این است کیفیت خواندن نماز شب و قرائت قرآن، و ما از این موضوع مفصلاً در کتاب «نور ملکوت قرآن» بحث نموده‌ایم. (ج ۳، بحث ششم، ص ۲۱۷ تا ص ۲۲۲).

و نظری به ستارگان نمود و گفتم: یا نَوْفُ! أَرَأِیْدُ أَنْتَ

أَمْ رَامِقٌ؟! «ای نوف، خوابی تو یا بیدار؟! قُلْتُ: بَلْ

رَامِقٌ یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ! گفتم: «ای امیر مؤمنان، بلکه من

بیدار هستم!» فَقَالَ: یا نَوْفُ! طُوبَى لِلزَّاهِدِینَ فِی الدُّنْیَا،

الرَّاعِبِینَ فِی الآخِرَةِ، اولئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا،

و تُرَابَهَا فِرَاشًا، و مَاءَهَا طِیبًا، و الْقُرْآنَ و الدَّعَاءَ دِثَارًا و

شِعَارًا، قَرَضُوا الدُّنْیَا عَلَی مِنْهَاجِ الْمَسِیحِ عَلَیهِ السَّلَامُ.

یا نَوْفُ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى عِیْسَى أَنْ مَرَّ بِنِی

إِسْرَائِیلَ أَنْ لَا یَدْخُلُوا بَیتًا مِنْ بُیوتِی إِلَّا بِقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ،

و أَبْصَارٍ خَاشِعَةٍ، و أَیْدٍ نَقِیَّةٍ، فَإِنِّی لَا أُسْتَجِیبُ لِأَحَدٍ

مِنْهُمْ و لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِی عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ.

یا نَوْفُ! لَا تَكُنْ شَاعِرًا، و لَا عَرِيفًا، و لَا شُرْطِیًا،

و لَا جَابِیًا، و لَا عَشَّارًا، فَإِنَّ دَاوُدَ عَلَیهِ السَّلَامُ قَامَ فِی

سَاعَةٍ مِنَ اللَّیْلِ فَقَالَ: إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا یَدْعُو عَبْدٌ إِلَّا

اَسْتُجِیبَ لَهُ فِیْهَا، إِلَّا أَنْ یَكُونَ عَرِيفًا، أَوْ شُرْطِیًا، أَوْ

جَابِیًا، أَوْ عَشَّارًا، أَوْ صَاحِبَ عُرْطَبَةٍ - وَ هُوَ الطَّنْبُورُ - أَوْ

صَاحِبَ.

کوبه - وَ هُوَ الطُّبْلُ^۱..

«پس گفت: ای نوف خوشا به حال زاهدان در دنیا، راغبان در آخرت، آنان گروهی هستند که زمین را فرش سکونت خود قرار دادند، و خاکش را زیر انداز خود، و آبش را عطر خوشبو، و قرآن و دعا را لباس و پوشش رو و زیر خود، و از دنیا مانند مسیح علیه السلام عبور کردند.

ای نوف! خداوند تعالی به عیسی بن مریم وحی فرستاد که به بنی اسرائیل امر کن تا در خانه‌ای از خانه‌های من داخل نشوند مگر با دل‌های پاک، و چشمان خاشع، و دست‌های پاکیزه، زیرا من دعای احدی از آنان را که برای احدی از بندگانم نزد او مظلومه‌ای باشد مستجاب نمی‌کنم.

ای نوف! شاعر و خیالباف مباش! و جاسوس و خبرچین مباش! و رئیس لشکر و فرمانده و یا مأمور و پاسبان مباش! و مأمور جمع‌آوری خراج و مالیات مباش! و مأمور تعیین مالیات مباش! زیرا داود علیه السلام در ساعتی از شب برخاست و گفت: این

^۱ حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۷۹.

ساعتی است که هر کس در آن دعا کند دعایش مستجاب می‌شود، مگر اینکه جاسوس باشد و یا فرمانده لشکر و پاسبان باشد و یا مأمور جمع‌آوری مالیات باشد، و یا مأمور تشخیص میزان‌بندی مالیات، و یا از اهل موسیقی باشد، یا طنبوری داشته باشد و یا طبلی.»

می‌دانید چرا ابو بکر و عمر و همدستانشان از قریش زیر بار امیر المؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - نرفتند؟ برای آنکه می‌دانند علی بن ابی طالب این گونه مردی است. این است رویه و منهجش، این است علوم و زهدش، این است انصاف و عدالتش، این است کلمات و اندرزهایش. آنها در حکومت علی باید بساط خود را جمع کنند و باید مأمور به سیر در این طرق باشند، اما این گونه نمی‌خواهند، می‌خواهند آمر باشند، آمر به لشکرکشی

و تعدی و تجاوز و غارت و اسارت، نه بالله و فی
الله، بل حباً لریاستهم گرچه توأم با هزار ستم و تعدی
باشد. بنابر این آنها حکومت علی را هَجْو و بی معنی
می دانند.

الآن که مشغول نوشتن این کلمات هستم معنائی
برای هَجَرَ رَسُولِ اللَّهِ (رسول خدا هذیان می گوید) به
نظم آمد و آن این است که می خواهد بگوید ریاست و
امارت و حکومت علی هذیان است، مانند ما که
می گوئیم فلان مطلب، ناشی از خواب آشفته است. او
می گوید گفتار رسول الله بر ابدیت ثقلین که محتوای آن
عترت است، به قدری غیر قابل قبول است که عین
هجر و هذیان است. علی گذشته از آنانیت هوی و
هوس و پیوسته به حق، و مندک شده در ذات احدیت،
و جان باخته در راه خدا و رسول خدا، چه مناسبت
دارد با شیطنت و خدعه و نیرنگی که آنان در برقراری
حکومت خود به کار بردند. حضرت استاذنا الأکرم آیه
الله علامه طباطبائی - قدس الله نفسه الشریف - چه
خوب سروده است:

اشعاری در مدح امیر المؤمنین علیه السلام

آری علی است که از کون و مکان گذشته، و سر
تسلیم در برابر عبودیت حق نهاده است. صَلَّى اللهُ
عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ عَلَى زَوْجَتِكَ الطَّاهِرَةِ وَ أَوْلَادِكَ
الطَّاهِرِينَ مَا بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ.

أَبُو نَعِيمٍ أَصْفَهَانِي بِأَدْوَانِ سِنْدٍ مُتَّصِلٍ خَوْصًا مِنْ

حَدِيثِ بَنِي إِيمَانَ رَوَايَتِ كَرَّمَهُ اللهُ

گفت: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَا تَسْتَخْلِفُ عَلِيًّا؟

قَالَ: إِنَّ تَوْلَّوْا عَلِيًّا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا يَسُلكُ بِكُمْ

الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ^۱. «گفتند: ای رسول خدا آیا علی را

خلیفه خود می‌کنی؟ گفت: اگر ولایت امر خود را بدو

بدهید می‌یابید او را هدایت کننده و هدایت شده‌ای که

شما را در راه راست حرکت می‌دهد.»

و ایضاً ابو نَعِيم با دو سند متصل از حذیفه

روایت می‌کند که گفت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

و آلِهِ: اِنْ تَسْتَخْلِفُوا عَلِيًّا - وَ مَا أَرَاكُمْ فَاعِلِينَ - تَجِدُوهُ

هَادِيًا مَهْدِيًا يُحْمِلُكُمْ عَلَى الْمَحَجَّةِ الْبَيْضَاءِ^۲.

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ گفت: اگر

علی را خلیفه گردانید - و من شما را چنین نمی‌بینم

که این کار را بکنید - او را هدایت کننده و هدایت

شده‌ای خواهید یافت که شما را در جاده و طریق

روشن سیر خواهد داد.»

^۱ «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۴.

^۲ همان.

«تو رسول خدا را در میان ما حفظ کردی و وصیت او به خلافت برای تو بود؛ و کیست که برای خلافت از تو سزاوارتر باشد، او و او (ابو بکر باشد یا عمر)؟ آیا تو در هدایت برادر او و وصی او نبودی؟! و دانایتر از آنها به کتاب خدا و به سنت پیغمبر نبودی»؟!؟

«بدرستی که صاحب اختیار مردم پس از محمد، علی است، و اوست که در هر موطن از موطن با او همراه بوده است. علی حقاً وصی رسول خداست و هم پایه

اوست^۱، و اولین کسی است که نماز گزارده است
و کسی است که پیوسته خود را تسلیم و مطیع و در
برابر رسول خدا نرم و سبک می داشته است.»

درس صد و هشتاد و ششم تا صد و نودم:

تواتر حدیث ثقلین

^۱ مراد در اینجا هم مقام با پیغمبر است، یعنی ما دو شاخه هستیم که از یک
بُن روئیده‌ایم. به دلیل آنکه فرموده است: و أنا من رسول الله كالصنّو من
الصنّو و الذراع من العضد. و صنوان همان طور که در «أقرب الموارد» گوید:
إذا خرج نخلتان أو أكثر من أصل واحد، فكلّ واحدة منهنّ صنوّ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ،

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ، مِنْ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ،

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ
فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، بِالْبَيِّنَاتِ وَ
الزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ
لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.^۱

«و ما نفرستادیم پیش از تو مگر مردانی را که

به آنها وحی می کردیم، پس شما اگر از این قضیه

اطلاع ندارید از مطلعین بپرسید! ما آن مردان را با بینه

^۱ آیه چهل و سوم و چهل و چهارم، از سوره نحل، شانزدهمین سوره از قرآن کریم.

و حجتِ قاطعه و با کتاب فرستادیم، و قرآن را به سوی تو نازل کردیم برای آنکه آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنها بیان کنی و به امید اینکه آنها تفکر کنند.»

وظیفه رسول خدا در بیان آیات برای مردم

شاهد ما ذیل آیه دوم است که می‌فرماید: **وَ**

أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ یعنی ما قرآن را تدریجاً برای مردم

فرستادیم و نزول دفعی آن برای تو به جهت این بوده

است که آن را برای ایشان مبین سازی و شرح دهی

و تفسیر کنی. نفس تو دریچه و آیه‌ای است

برای عبور وحی برای نفوس مردم؛ و در حقیقت قرآن به آنها و بر آنها فرود آمده است از راه آئینه و آیه و دریچه منحصره نفس تو! و بدین ترتیب بیان و توضیح و شرح و تفسیر آن بر توست!

حضرت استادنا الأکرم آیه الله علامه طباطبائی قدس سره در تفسیر این جمله این طور فرموده‌اند: شکی نیست در آنکه تنزیل کتاب بر مردم، و انزال ذکر بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی است به معنی اینکه تنزیلش بر مردم همان انزال آن است به رسول اکرم به جهت آنکه مردم اخذ کنند و آن را به مورد عمل گذارند.

همان طور که می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا.**^۱ «ای مردم تحقیقاً به نزد شما آمد برهان و حجّت قویمی از سوی پروردگارتان و ما به سوی شما نور روشنی را فرو فرستادیم.»

و همچنین می‌فرماید: **لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا**

^۱ سوره ۴: نساء، آیه ۱۷۴.

فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.^۱ «تحقیقاً هر آینه ما به سوی

شما کتابی را فرو فرستادیم که در آن ذکری است از

شما! آیا شما تعقل نمی‌نمائید؟!»

بنابراین محصلّ معنی این می‌شود که مقصود

از نزول این قرآن جمیع افراد بشر هستند و تو و مردم

در این امر یکسان می‌باشید و تو را برای توجیه

خطاب و القاء گفتار برگزیدیم نه برای آنکه قدرت

غیبیه و اراده تکوینیه الهیه به تو داده باشیم و تو را

مسلط و مسیطر بر مردم و بر هر چیز نموده باشیم!

بلکه برای دو جهت:

اوّل برای آنکه معارف الهیه را که مردم بدون

واسطه نمی‌توانند بدان دست یابند تو برای آنها

تدریجاً بیان کنی! زیرا چاره‌ای از برانگیختن شخص

واحدی برای تبیین و تعلیم نیست، و این است منظور

از رسالت که وحی به او نازل می‌شود و او تحمّل

^۱سوره ۲۱: انبیاء، آیه ۱۰.

وحی را می‌کند، سپس مأمور به تبلیغ و تبیین و
تعلیم آن می‌گردد.

دوم برای امید به آنکه مردم در تو تفکر کنند
و بدانند که آنچه را که از جانب خداوند آورده‌ای
حقّ است. زیرا تمام شرائط اوضاع و احوالی که بر
تو حکم فرما بود و حوادث و احوالی که بر تو جاری
شد در تمام مدّت حیات از یتیمی، و بی‌نام و نشانی،
و حرمان از تعلّم و کتابت، و فقدان مُرَبّی صالح، و
فقر، و زندانی بودن در میان گروهی جاهل و رذل و
پست و تهیدست از مزایای تمدّن و فضایل انسانی،
ایجاب می‌نمود که تو از سرچشمه کمال قطره‌ای را
هم نتوانی بیاشامی و از بندهای سعادت دستت به
خیر قلبی بند نشود، امّا خداوند سبحانه و تعالی
قرآن را به تو نازل کرد تا با آن بر جنّ و انس تحدّی
کنی، و آن را مُهیمِن و محیط بر سایر کتب سماویه
قرار داد و تبیان هر چیز فرمود و آن را هدایت و
رحمت و برهان و نور مبین نمود.

(تا آنکه فرموده‌اند:) و از لطائف تعبیر در این

آیه آن است که در **أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ** و **مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ** (به سوی

تو فرستادیم، و به سوی مردم فرستادیم) دو فعل انزال و تنزیل را که اولی دلالت بر نزول دفعی، و دومی دلالت بر نزول تدریجی دارد، استعمال نموده است.

و شاید سرّ این گونه تعبیر آن باشد که: عنایت در **أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ** به تعلق انزال آن به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است فقط بدون توجه و نظری به خصوصیت خود انزال، و بدین سبب ذکر را جمله واحد گرفته، و از نزولش از جانب خداوند متعال با عبارت انزال تعبیر آورده است.

و اما مردم، آن حظّی که از قرآن دارند أخذ و تعلّم و عمل است، و این امر تدریجی است، فلهدا در کیفیت آن از عبارت تنزیل استفاده شده است.

حجیت گفتار ائمه معصومین علیه السلام

و در این آیه، دلیل واضحی است بر حجّیت گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بیان آیات قرآنیه مطلقاً.

و اما آنچه را که بعضی گفته‌اند که حجّیت کلام رسول الله در غیر از نصوص و

ظواهر قرآن است از متشابهات، و یا در آن اموری که به اسرار کلام الهی بر می‌گردد و در مواردی است که نیاز به تأویل دارد، این گفتار سخیف است و نباید بدان گوش فراداشت.

این حجّیت در خود گفتار آن حضرت است، و به گفتار حضرت ملحق می‌شود بیان اهل بیتش بر اساس حدیث ثَقَلَيْنِ که متواتر است و ادله دگر. و اما سایر امت از صحابه، و یا تابعین، و یا علماء، گفتارشان حجّیت ندارد، زیرا خود آیه شامل آنها نمی‌شود و نصّ قابل اعتمادی که بتوان از آن حجّیت بیانشان را مطلقاً استفاده کرد نیز در دست نداریم.

و اما قول خداوند تعالی: **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**

إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ که در صدر آیه آمد ارشاد به حکم عقلاء بر وجوب رجوع جاهل به سوی عالم است بدون اختصاص حکم به طائفه‌ای غیر از طائفه دیگر.

این مطالب همه درباره عین گفتارشان می‌باشد که شفاهاً بیان می‌کند، و اما اخباری که گفتارشان را برای ما حکایت می‌کند، اگر متواتر یا محفوف به قرینه قطعیه باشد و یا مُلْحَق به محفوف،

حجّت است، زیرا این عین بیان‌شان می‌باشد. و امّا آنکه مخالف کتاب الله باشد، و یا مخالف نباشد ولی متواتر و یا محفوف به قرینه نباشد، حجّت نیست. چون در صورت اوّل بیان نیست و در صورت دوم بیان بودن آن احراز نشده است. و تفصیل این مطلب در جای دگر است.^۱

قرآن کلام خداست و تجلّی اوست در این لباس برای جمیع خلائق از جنّ و انس، همچنان که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ^۲ «هر آینه تحقیقاً خداوند در قرآن کریم برای مخلوقاتش ظاهر شده است بدون اینکه او را ببینند.»

و نیز حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِحَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يَبْصُرُونَ.^۳ «هر آینه تحقیقاً خداوند در گفتارش برای خلقش ظاهر شده است و لیکن آنان نمی‌بینند.»

^۱ «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۱۲، ص ۲۷۵ تا ص ۲۷۸.

^۲ «نهج البلاغه» از طبع مصر، با تعلیقه محمد عبده، ج ۱، ص ۲۶۵، خطبه ۴۵.

^۳ «بحار الأنوار» طبع حروفی طهران، ج ۹۲، ص ۱۰۷.

و معلوم است که معنی تجلی ظهور است و

ظهور غیر از جدائی است همچنان که تجلی غیر از تجافی است. در تجلی، متجلی با متجلی فیه و با حقیقت تجلی یکی است و نیز در ظهور، ظاهر با مظهر و با حقیقت ظهور یکی است.

بنابر منطق قرآن، عالم وجود و از جمله خود قرآن تجلی خداست، و در مکتب اهل بیت این مطلب از مسلمات است، و جزو ابجد و الفبای آن به حساب می آید. خلقت به مفهوم جدائی و تولد و بینونت مخلوق از خالق نیست. خداوند سبحانه و تعالی با جمیع موجودات و مخلوقاتش معیت وجودی و ذاتی دارد، در این صورت انفصال و جدائی غیر متصور است. امّا بیخردان و ناآشنایان به معارف قرآن و اهل بیت، این معنی را در نیافته اند و اهل وحدت در وجود را نسبت به کفر می دهند در حالی که خودشان از پا تا سرشان در شرک غوطه ورنند.

ایشان معنی وحدت وجود را در لباس اتحاد

و یا حلول و امثال ذلک پنداشته اند که لازمه اش تکثر

ذات اقدس حق تعالی است. این معنی وحدت نیست. معنی آن، وحدت در ذات و اسم و صفت، و معیت حقیقی نه اعتباری اوست و این دقیقه‌ای است عالی که اصل توحید قرآن بر آن است.

و چون قرآن تجلی خداست، خداوند با آن در تمام عوالم نازل پنجگانه که آن را حَضْرَاتِ خَمْسِ گویند وجود دارد تا برسد به این عالم حسّ و شهادت.

همچنین معنی و حقیقت قرآن که پاسدار و حافظ اوست، و مُهْمِین و واقف بر اوست، از حضرت روح القدس که اعظم از ملائکه است، تا این عالم ماده که أَظْلَم

الْعَوَالِمِ است با قرآن است. يَكُ سرش در وَ إِنَّكَ

لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ.^۱ «به درستی که تو

قرآن را از نزد حکیم علیم اخذ کرده‌ای، و از آن مقام

منیع قرآن به تو تلقین شده است!» می‌باشد و يَكُ سرش

در این عالم گیرودار و هیاهو و انسان مبتلای به آفات و

عاهات و غرائز و حواس. قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ

رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بُشْرَى

لِلْمُسْلِمِينَ.^۲ «بگو قرآن را روح القدس به حق از سوی

پروردگارت پائین آورد تا کسانی را که ایمان آورده‌اند

تثبیت کند و برای مسلمین هدایت و بشارت باشد.»

امام با قرآن در همه عوالم معیت دارد

پیامبر و امام که حامل و حافظ و پاسدار قرآن

است، با قرآن است در جمیع مراحل ملکوتی و

مُلُکِی، و این مطلب لازمه ولایت کلیه اوست که با

هر موجودی در هر عالمی معیت دارد و ابداً قابل

افتراق نمی‌باشد.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود، و نیز مجلسی

^۱ آیه ۶، از سوره ۲۷: نمل.

^۲ آیه ۱۰۲، از سوره ۱۶: نحل.

در «بحار الأنوار» از «غیبت» نعمانی با سه سند متصل خود از حضرت امیر المؤمنین و حضرت باقر و حضرت صادق علیهم السلام روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه مشهوره خود که در حجة الوداع در مسجد الحنیف ایراد نموده اند گفته اند:

إِنِّي وَ إِنْكُمْ وَ أَرْدُونَ عَلَى الْحَوْضِ، حَوْضاً عَرْضُهُ مَا بَيْنَ بَصْرَى إِلَى صَنْعَاءَ، فِيهِ قَدْحَانِ^۱ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ، وَ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ الْقُرْآنُ، وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، هُمَا حَبْلُ اللَّهِ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عِزٍّ وَ جَلٍّ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَمْ تَضِلُّوا، سَبَبٌ مِنْهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ سَبَبٌ بِأَيْدِيكُمْ.^۲

«من و شما وارد بر حوض خواهیم شد، حوضی که وسعتش ما بین بَصْرَى^۳ است تا صَنْعَاءَ.

^۱ در جمیع کتب لغت جمع قَدْح، أقداح آمده است همان طور که در «مصباح المنیر» و «لسان العرب» و «مجمع البحرین» وارد است مثل سَبَب و أسباب.
^۲ تفسیر قمی، ص ۴ و ص ۵، و «بحار الانوار»، ج ۹۲، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ از «غیبت نعمانی» ص ۱۷.

^۳ بَصْرَى قریه ای است نزدیک دمشق، و صَنْعَاء شهری است آبادان و پر آب و درخت در یمن، و منظور حضرت وسعت حوض است که از بزرگی تمام مساحت شبه جزیره عربستان را فرامی گیرد، زیرا صَنْعَاء در جنوب و بَصْرَى در شمال آنست.

در آن حوض کاسه‌هایی است به شمارش ستارگان
آسمان، و من در میان شما به عنوان خلیفه، دو متاع
نفیس و پر بها باقی می‌گذارم: متاع بزرگتر قرآن
است، و متاع کوچکتر عترت من که اهل بیت من
هستند. آن دو متاع پر بها ریسمان خدا می‌باشند که
در میان شما و خدا کشیده شده است، تا وقتی که
شما به آن ریسمان چنگ زنید گمراه نمی‌شوید. یک
جانب از آن وسیله به دست خداست و یک جانب
دیگر به دست شماست!»

و در روایت دیگر است: طَرْفٌ مِنْهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ
طَرْفٌ مِنْهُ بِأَيْدِيكُمْ - إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ نَبَّأَنِي أَنَّهَا لَنْ
يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، كِإِصْبَعَيْ هَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ
بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ وَ
الْوَسْطَى - فَتَفْضُلَ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ^۱.

«یک طرف آن به دست خداست و یک طرف
آن به دست شماست. بدرستی که خداوند لطیف
خبیر مرا آگاه کرده است که آن دو از هم جدا

^۱ تفسیر قمی، ص ۴ و ص ۵، و «بحار الانوار»، ج ۹۲، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ از
«غیبت نعمانی» ص ۱۷.

نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند، و آن دو
متاع گرانقدر مانند این دو انگشت من هستند - در
این حال رسول خدا دو انگشت سبّابه دست راست
و دست چپ را پهلوی هم نهاد - و نمی‌گویم مانند
این دو انگشت - و در این حال رسول خدا انگشت
سبّابه و وسطی را نشان داد - تا اینکه یکی از دیگری
برتر باشد.»

و مجلسی از کتاب «علل» که تألیف محمد بن
علی بن ابراهیم است، نقل کرده است که علّت اینکه
رسول خدا فرموده است: آن دو از هم جدا نمی‌شوند
تا در حوض بر من وارد شوند، آن است که قرآن با
آنهاست؛ در دنیا در قلوب آنهاست و

چون به سوی خدا بروند قرآن با آنهاست و در روز قیامت که وارد حوض شوند قرآن با آنهاست.^۱ نکته جالب در این خبر آن است که می‌فرماید:

هُمَا حَبْلُ اللَّهِ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. «آن دو

تا، کتاب و اهل بیت، ریسمان خدا هستند که بین شما و

خدا کشیده شده است.» یعنی همان طور که قرآن از

خداست برای خلق خدا، و کلام خداست که از عالم

تجرّد است برای شما آدمیان از عالم طبیعت، و بنابر این

ریسمانی است که از آنجا تا به اینجا کشیده شده است،

همین طور عترت رسول خدا، از خدا هستند و کلمه

تکوینیه الهیه او هستند از عالم تجرّد برای شما آدمیان

مغمور در عالم حسّ و شهادت، و ریسمان معنوی و

حقیقی و واسطه فیض از خدا به خلق خدا، و هدایت

خلق خدا به سوی خدا، به امر ملکوتی خدا می‌باشند.

و این عین معنی و مراد از ولایت کلیه و

سیطره تکوینی و وجودی آن ذوات مقدّسه بر جمیع

عوالم وجود است. و بودن قرآن را با آنها، و آنها را

^۱ «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۱۰۶.

با قرآن، در هر عالمی از این عوالم می‌رساند، به طوری که فرضاً اگر بخواهیم قرآن را در نقطه‌ای از نقاط بدون آنها بیابیم اصلاً چنین قرآنی نداریم، و اگر آنها را در موطنی از موطن بدون قرآن بیابیم اصلاً چنین امامی نداریم.

روی این منطوق، گفتار عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ (در نزد شما قرآن وجود دارد کتاب خدا ما را کافی است) خلاف ضرورت عقل و پایه‌های قویم شرع مبین است. کتاب الله منهای عترت رسول الله کتاب الله منهای کتاب الله. چون کتاب الله کلام و سنت رسول الله را حجّت کرده است، و گفتار رسول الله است که به کتاب الله زبان گشوده است. وجوب اتباع و عمل به کتاب الله نزد احدی از مسلمین جای شبهه و تردید نیست و در حالی که این کتاب الله امر و نهی و سخن و سنت و رویه و منهاج و وصیت رسول الله را حجّت کرده است و فقط و فقط بر این اساس،

رسول الله عترت خود را که اهل بیت او هستند
به عنوان قائم به امر و امام و امیر و سپهدار و سید و
سرور و سالار و پاسبان و حافظ و مُبیین و مُفسّر و
حامل و نگهبان و عالم و معلّم کتاب الله معرفی کرده
است و عیناً به مثابه زمان و عصر خود که بر مردم
واجب بود به آن حضرت رجوع کنند و کتاب الله را
علماً و عملاً از او اخذ کنند و او را امام و پیشوا و
مقتدا و واجب الطّاعه بدانند، به همان گونه رسول
الله، عترت خود را پس از خود به چنین منزلت و
مکانتی معرفی فرموده و امامت را یکی پس از
دیگری تا حضرت مهدی قائم آل محمد علیهم
السلام در آنها قرار داده است.

نتیجه: عمل به کتاب الله واجب، و عمل به
سنت رسول الله براساس کتاب الله واجب. در این
صورت عمل به منهاج و رویه عترت و پیروی از آنها
بر اساس سنت رسول الله واجب است.

در اینجا اگر فرضاً ما در وجوب اطاعت
عترت و امامت و خلافت اهل بیت، روایت و تاریخ

و تفسیر و سیره‌ای از کتب عامّه نداشتیم - در حالی که سراسر آنها مشحون است و به قدری فراوان است که شاید تا این سرحدّ در کتب شیعه پیدا نشود - و فقط حقانیت و وصایت و خلافت بلافصل و لزوم اتّباع و پیروی از آنها را از کلام خودشان، و در کتب خودشان همچون اصول أربعمائة، و «نهج البلاغه» و «صحیفه سجّادیه» و «مصحف فاطمه» و کتاب علی و روایات متقنه معتبره از طرق شیعه، همچون سُلَیْمُ بَنُ قَیْسِ هَلَالِی ثابت می‌کردیم باز کافی بود و حجّت بر عامّه مسلمین تمام بود و دور لازم نمی‌آمد که آنها بگویند اثبات امامت آنها مبتنی است بر صحّت این مطالب، و صحّت این مطالب مبتنی است بر اثبات امامت آنها، و این دور است.

زیرا ما مطالب آنها و لزوم پیروی از ایشان را از گفتار رسول الله اثبات می‌کنیم که او آنها را حجّت قرار داده است مانند حدیث غدیر، و حدیث ثقلین، و حدیث سفینه، و حدیث باب حطّه بنی اسرائیل، و امثالها که به تواتر به ما رسیده است و

جميع مسلمين از اهل علم و اطلاع بايد قائل به تواتر و ثبوت آن باشند.

و على هذا اثبات گفتار أمير المؤمنين در «نهج البلاغه» و يا ساير مطالب امامان و پيشوايان شيعه و حديث ثقلين ثابت است كه مورد تصديق طرفين است. و اين كجا مستلزم دور مي شود؟

روايات شيعه در حديث ثقلين

در «عيون اخبار الرضا» با سه سند متصل از حضرت رضا از پدرانش عليهم السلام روايت مي كند كه گفت: رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهَا!

^۱ «بحار الأنوار» طبع حروفی طهران، ج ۹۲، ص ۱۳، «عیون الاخبار» ج ۲، ص ۳۱. باید دانست: خَلَفَ يَخْلُفُ خِلَافَةً از باب (نصر ينصر) به معنی خلیفه و جانشین بودن است. یعنی کان خلیفته - صار خلیفته فی أهله. و (خَلَفَ تَخْلِيفًا) از باب تفعیل به معنی خلیفه و جانشین قرار دادن است. خَلَفَ فُلَانًا یعنی جعله خلیفه. و اما صیغه تَخْلِفُونِي در اصل تَخْلِفُونِي بوده است که به واسطه إدغام نون إعراب در نون وقایه تَخْلِفُونِي شده است. یعنی بنگرید تا چگونه شما در میان آن دو (کتاب الله و عترت) جانشین و خلیفه

قرار می‌گیرید؟! یعنی چه قسم مرا و حقیقت مرا و آثار مرا و بالأخره تمام شئون و خصوصیات مرا در آن دو نگهداری می‌کنید و حقّ جانشینی مرا ادا می‌نمائید؟! در «صحاح اللّغة» گوید: جمع الخليفة الخلائف آید بر قاعده اصلی مثل کریمه و کرائم، و خلفاء نیز گفته‌اند به جهت آنکه استعمال نمی‌شود مگر در مذکر. و در آن هاء است و آن را بنابر اسقاط واو جمع بسته‌اند مثل [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ظریف و ظرفاء زیرا که فعيلة با هاء بر وزن فعلاء جمع بسته نمی‌شود. و گفته می‌شود: خَلَفَ فلانٌ فلاناً در وقتی که خلیفه او شود. و گفته می‌شود: خَلَفَهُ فی قومه خِلافةً، و از این قبیل است قوله تعالی: وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي. و خَلَفْتُهُ همچنین به معنی جئت بعده آمده است. و در «لسان العرب» (ج ۹، ص ۸۳ ستون چپ) آمده است: و خَلَفَ فلانٌ فلاناً اذا كان خلیفته. و سپس آنچه را که ما از «صحاح» آوردیم آورده است. و در (ص ۸۲ ستون چپ) گوید: وَ خَلَفَهُ يَخْلُفُهُ: صارَ خَلْفَهُ. و اختلفه: أخذه مِنْ خَلْفِهِ. اختلفه و خَلَفَهُ و اختلفه: جعله خَلْفَهُ. ابن اثیر در «نهایه» ج ۲، ص ۶۹ پس از شرحی در معنی خلف گوید: در حدیث آمده است که مرد اعرابی نزد ابو بکر آمد و گفت: أنت خلیفة رسول الله صَلَّى الله علیه و آله؟! گفت: نه! اعرابی گفت: فما أنت؟ تو کیستی؟! گفت: أنا الخلیفة بعده. آنگاه ابن اثیر گوید: الخلیفة من یقوم مقام الذاهب و یسدّ مسدّه. و الهاء فيه للمبالغة. و جمعه الخلفاء علی معنی التذکیر لا علی اللفظ مثل ظریف و ظرفاء. و جمع آن بر اساس لفظ خلائف آید مثل ظریفه و ظرائف. آنگاه گوید: فأما الخلیفة فهو الَّذی لا غناءَ عنده و لا خیر فيه؛ و كذلك الخالیف. و قیل: هو الكثير الخیلاف (و أمّا خالیفةً و خالیفٌ به کسی گویند که حاجتی از وی برآورده نشود و خیری در او نباشد. و بعضی گفته‌اند به معنی کسی است که خلاف بسیار می‌کند).

در اینجا صاحب «نهایه» گوید: ابو بکر خلافتش - با فتحه - روشن بود، و این جمله را از روی تواضع و شکستگی نفس گفته است در وقتی که به او گفته شد: "أنت خلیفة رسول الله."

در «لسان العرب» (ص ۸۹ ستون راست و چپ) این کلام را با ذیل آن از ابن اثیر حکایت نموده است. و در «مجمع البحرین» پس از نقل این واقعه از ابن اثیر گوید: "و هو لعمری عذرٌ فاضحٌ غیر واضحٌ." «این عذر رسوا کننده‌ای است» و به قول ما: عذر بدتر از گناه است. ابو بکر خودش معترف به خالیف و متخلف بودن است و این بادنجان دورقاب چینان به فکر تبه‌کار او دروغ تلقین می‌کنند.

در شرح فارسی «قاموس» گوید: "وَ خَلَفَ فلانٌ خِلافةً" بفتح أول و "خُلُوف"

«گویا مرا خوانده‌اند و من اجابت کرده‌ام و من

باقی گذارنده می‌باشم در میان شما دو چیز پر بها را

که یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است، کتاب الله

بر وزن سُورور یعنی گول کم خرد شد؛ پس آن کس خالف بر وزن کامل و خالفة بر وزن "کاملة" است. مترجم گوید که: این نیز سابق بر این گذشت آنجا که گفت: و "بالضَّم العیبُ و الحمقُ كالخِلافة." و بعد از آن به اندک فاصله گفت: "و الخِلافةُ الأحمقُ كالخالف" پس مکرر است. "و خَلَفَ عَنْ خُلُقِ أَبِيهِ" یعنی گشت او از خوی و سرشت پدر خود. "و خَلَفَ فَلاناً صار خلیفته." انتهی کلام شرح قاموس.

در «لسان العرب» (ص ۹۱ ستون چپ) گوید: در حدیث آمده است که یهود گفتند: "لقد علمنا أنَّ محمداً لم يترك أهله خلُوفاً. ای لَمْ يتركهنَّ سُدَى لا راعىَ لهنَّ و لا حامىَ." «ما دانسته‌ایم که محمد اهل خود را یله و رها نمی‌گذارد بدون راعی و چوپان و بدون حامی و سرپرست.»

باری پیامبر هم سفارش اهل بیت را به مردم نمود که از آنها اطاعت کنند و هم توصیه به اهل بیت نمود که ولایت و امامت مردم را بر عهده گیرند. و قرآن و اسلام حقیقی را بر آنان تحکیم و تثبیت کنند. بنابراین اهل بیت خلیفه رسول خدا هستند در ولایت و امامت، و مردم هم خلیفه رسول خدا می‌باشند در نگهداری و حفظ و صیانت و پاسداری از اهل بیت به همان گونه که از رسول خدا پاسداری می‌نموده‌اند. اینست معنی این فقره که می‌فرماید: "فانظروا كيفَ تَخْلُفُونى فيهما؟!«بنگرید تا چگونه پس از من حق مرا در میان آن دو ثقل مراعات می‌کنید؟!« اما اهل بیت در حفظ خلافت پیغمبر به قدری کوشیدند که در این راه جان دادند، و مردم در تباه کردن خلافت رسول خدا تا حدی رسیدند که اهل بیت را زیر شمشیر گرفتند. در «لسان العرب» (ص ۸۹ ستون راست) گوید: در ماده فِعْل از خلیفه گفته می‌شود: "خَلَفَهُ فى قومه و فى أهله يَخْلُفه خَلْفاً و خِلافةً و" "خَلَفَنِى فَكان نَعَمَ الخَلْفُ أو بئسَ الخَلْفُ. و منه خَلَفَ الله عليك بخير خَلْفاً و خِلافةً. و الفاعل منه خَلِيفٌ و خَلِيفَةٌ و الجمع خُلَفاء و خَلائف. فالخَلْفُ فى قولهم: نَعَمَ الخَلْفُ و بئسَ الخَلْفُ، و خَلَفُ صِدق و خَلَفُ سوء، و خَلَفُ صالحٌ و خَلَفُ طالِحٌ، هو فى الأصل مصدر سُمى به من يكون خَلِيفَةً، و الجمع أخلاف كما تقول: بَدَلٌ و أبدالٌ لآنه بمعناه." از اینجا به دست می‌آید که: اهل بیت رسول خدا پس از او نعم الخَلْف بوده‌اند؛ و مردم درباره اهل بیت او بئس الخَلْف بوده‌اند.

تبارک و تعالی که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به سوی زمین، و عترتم را که اهل بیتم می‌باشند. پس بنگرید تا چگونه حق مرا در این دو خلیفه حفظ می‌کنید؟!»

ابن شهر آشوب در «مناقب» گوید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لَمْ يَمُتْ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا خَلْفَ تَرْكَتِهِ، وَ قَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۱ «هیچ پیامبری نمرد مگر آنکه از خود ترکه‌اش را باقی گذاشت، و من در میان شما دو چیز ارزشمند و گوهر نفیس را باقی گذاشتم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم را.»

در «تفسیر عیاشی» از مسعدة بن صدقه روایت است که گفت: حضرت صادق علیه السلام گفت: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلَايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ، وَ قُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ، عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحْكَمُ الْقُرْآنِ، وَ بِهَا يُوَهَّبُ الْكُتُبُ، وَ يَسْتَبِينُ الْإِيْمَانُ، وَ قَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَنْ يُقْتَدَى بِالْقُرْآنِ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ذَلِكَ حَيْثُ قَالَ فِي

^۱ «غاية المرام» ص ۲۳۰ حدیث چهل و نهم از خاصه.

آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَهَا: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلَ الْأَكْبَرَ
وَ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ، فَأَمَّا الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ رَبِّي، وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ
فَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَاحْفَظُونِي فِيهِمَا فَلَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ
بِهِمَا.^۱

«خداوند ولایت ما أهل بیت را قطب قرآن
قرار داده است و قطب همه کتب آسمانی قرار داده
است. محکّمات قرآن بر دور ولایت ما می چرخد، و
به واسطه ولایت ماست که کتب آسمانی به پیامبران
داده شده است، و به واسعه ولایت ماست که ایمان
در عالم آشکار شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله
در آخرین خطبه‌ای که

^۱ «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۲۷، «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۶.

خواند مردم را امر فرمود تا به قرآن و آل محمد
اقتدا کنند و چنین گفت: من در میان شما دو چیز
ارزشمند باقی می‌گذارم: چیز ارزشمند بزرگتر و چیز
ارزشمند کوچکتر. اما آن بزرگتر، کتاب پروردگار
من است و اما آن کوچکتر، عترت من اهل بیت من
می‌باشند. پس شما مرا در آن دو چیز ارزشمند حفظ
نمائید و مادامی که به آن دو تمسک جوئید گمراه
نمی‌شوید!»

مجلسی در جای دیگر گفته است، در احتجاج

حضرت حسن بن علی علیهما السلام و اصحابش با
معاویه گذشت که آن حضرت فرمود: نَحْنُ نَقُولُ اَهْلَ
الْبَيْتِ: اِنَّ الْاِيْمَةَ مِنَّا، وَ اِنَّ الْخِلَافَةَ لَا تَصْلَحُ اِلَّا فِينَا، وَ
اِنَّ اللّٰهَ جَعَلَنَا اَهْلَهَا فِي كِتَابِهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ، وَ اِنَّ الْعِلْمَ فِينَا وَ نَحْنُ اَهْلُهُ، وَ هُوَ عِنْدَنَا مَجْمُوعٌ كُلُّهُ
بِحَدَافِيرِهِ، وَ اِنَّهُ لَا يَحْدُثُ شَيْءٌ اِلَّا يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَتَّى اُرْسُ
الْحَدِثِ اِلَّا وَ هُوَ عِنْدَنَا مَكْتُوبٌ بِاِمْلَاءِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ خَطَّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ.^۱

^۱ «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۳۷.

«ما اهل بیت این گونه می گوئیم که: ائمه از ما هستند و خلافت صلاحیت پیدا نمی کند مگر در میان ما، و خداوند ما را در کتاب خود و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل ولایت و خلافت قرار داده است، و تمام مراتب علم در ماست و ما اهل علم می باشیم. همه علم به تمام معنی الکلمة در میان ماست، و اینکه چیزی پدید نمی آید تا روز قیامت حتی حکم دیه خراشی که بر پوست وارد شده است مگر آنکه در نزد ماست و به انشاء و املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خطّ علی علیه السلام که با دست خود نوشته است موجود می باشد.»

جمع آوری علی علیه السلام قرآن را و بردن آن

به مسجد

و از «مناقب» ابن شهر آشوب، از ابو نعیم در «حلیه» و از خطیب در «اربعین» با اسناد خود از سُدی از عبد خیر از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَقْسَمْتُ - أَوْ حَلَفْتُ - أَنْ لَا أُضْعَ رِدَائِي عَلَى ظَهْرِي حَتَّى

أَجْمَعَ مَا

بَيْنَ اللُّوْحَيْنِ. فَمَا وَضَعْتُ رِدَايَ حَتَّى جَمَعْتُ الْقُرْآنَ.^۱

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، من سوگند خوردم که ردایم را بر دوشم نیفکنم تا قرآن را که میان دو لوح (صفحه چوبی یا سنگی) بود جمع کنم، بنابر این من ردایم را بر دوشم نیفکنم تا همه قرآن را جمع نمودم.»

و در اخبار اهل بیت علیهم السلام آمده است

که: إِنَّهُ آلَى أَنْ لَا يَضَعَ رِدَاءَهُ عَلَى عَاتِقِهِ إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى يُوَلِّفَ الْقُرْآنَ وَيَجْمَعَهُ. فَانْقَطَعَ عَنْهُمْ مُدَّةٌ إِلَى أَنْ جَمَعَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْهِمْ بِهِ فِي إِزَارٍ يُحْمَلُهُ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ فِي الْمَسْجِدِ، فَأَنْكَرُوا مَصِيرَهُ بَعْدَ انْقِطَاعِ مَعَ التَّيِّهِ^۲ فَقَالُوا: لِأَمْرِ مَا جَاءَ أَبُو الْحَسَنِ!؟

فَلَمَّا تَوَسَّطَهُمْ وَضَعَ الْكِتَابَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي! وَ

^۱ «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۵۲.

^۲ تیه به معنی بلندمنشی و استکبار است. و در بعضی از نسخه‌های «بحار» بجای این لفظ، کلمه الإلبة آمده است. و آن به معنی اجتماع قوم است بر اصل واحدی که بر آن عداوت می‌نمایند.

هَذَا كِتَابُ اللَّهِ وَ أَنَا الْعِثْرَةُ؟ فَقَامَ إِلَيْهِ الثَّانِي فَقَالَ: إِنْ يَكُنْ
عِنْدَكَ قُرْآنٌ فَعِنْدَنَا مِثْلُهُ، فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِيكُمْ! فَحَمَلَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ الْكِتَابَ وَ عَادَ بِهِ بَعْدَ أَنْ أَلْزَمَهُمُ الْحُجَّةَ.^۱

«أمیر المؤمنین علیه السلام قسم یاد کرد که
ردایش را بر شانهاش نیندازد مگر برای نماز تا وقتی
که قرآن را مرتب و منظم سازد و در مجموعه‌ای گرد
آورد. پس مدتی از آن قوم جدا شد تا اینکه قرآن را
مرتب نموده، در مجموعه‌ای گرد آورد و سپس در
میان ملحفه‌ای (پارچه بزرگ شبیه چادر شب) گذارده
و در حالی که آنها در مسجد مجتمع بودند به سوی
آنها روانه شد. آن قوم، آمدن او را بعد از انقطاع و
بعد از بزرگ‌منشی و بی‌اعتنائی که او داشت امر غیر
عادی و غیر مترقب شمردند و با خود گفتند: ابو
الحسن برای چه امر مهمی آمده است؟!»

^۱ بحار الانوار»، ج ۹۲، ص ۵۲.

چون أمير المؤمنين عليه السلام وارد شد و در
میان آنها قرار گرفت کتاب الله را در میان نهاد و
گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: من در
میان شما چیزی را به یادگار می‌گذارم، مادامی که به
آن تمسک کنید ابداً گمراه نخواهید شد: کتاب خدا
و عترت من اهل بیت من. این است کتاب خدا و من
هستم عترت رسول خدا!

دومی (عمر) به سوی او برخاست و گفت:
اگر در نزد تو قرآن هست در نزد ما نیز مثل آن هست!
و بنابر این ما نیازی به شما دو تا نداریم! أمير
المؤمنين عليه السلام کتاب الله را با خود برداشت و
بعد از اتمام حجّت آن را بازگردانید.»

و در خبر طولانی از حضرت صادق عليه السلام
آمده است که حضرت آن کتاب را برداشته و به سوی
حجره خود برگشت و با خود می‌گفت: فَبَدُّوهُ وَرَاءَ
ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيْسَ مَا يَشْتَرُونَ^۱. «این
قرآن را به پشت سرشان افکندند و قرآن را به قیمت

^۱ آیه ۱۸۷، از سوره ۳: آل عمران.

بُخْسِي فَرُوخْتَنَد پَس بَد مَعَامَلَه‌ای كَرْدَنَد.»

و به همین مناسبت ابن مسعود این طور قرائت

کرده است: **إِنَّ عَلِيًّا جَمَعَهُ وَ قَرَأَ بِهِ وَ إِذَا قَرَأَ فَاتَّبِعُوا**

قِرَاءَتَهُ^۱ «بدرستی که علی قرآن را جمع کرد و آن را قرائت

نمود و چون او قرآن را خواند از قرائت او پیروی

کنید.»^۲

معرفی رسول خدا علی علیه السلام را در

حجره

و شیخ طوسی در «أمالی» با سند متصل خود

از ابو ثابت غلام ابو ذرّ از امّ سلّمه

^۱ رجوع شود به آیه ۱۷ و ۱۸، از سوره ۷۵: قیامت. «بحار الانوار» ج ۹۲، ص ۵۳، «مناقب» ص ۴۱.

^۲ همان.

رضی الله عنها روایت کرده است که او گفت:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، يَقُولُ وَ قَدْ امْتَلَأَتِ الْحُجْرَةُ مِنْ أَصْحَابِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ! يَوْشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضًا سَرِيعًا فَيَنْطَلِقَ بِي، وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْدِرَةً إِلَيْكُمْ، أَلَا إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَفَعَهَا فَقَالَ: هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، خَلِيفَتَانِ بَصِيرَتَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ، فَأَسْأَلُهُمَا مَاذَا خُلِّفْتُ فِيهِمَا.^۱ «شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در مرضی که در آن از این دنیا ارتحال نمود می گفت در حالی که حجره آن حضرت مملو از اصحاب او بود: ای مردم! نزدیک است که مرا به سرعت قبض روح کنند و مرا از اینجا ببرند و من به جهت اتمام حجّت و باقی

^۱ «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۸۰، و «امالی» طوسی ج ۲، ص ۹۲. و نیز این روایت را میر سید حامد حسین هندی در «عبارات» در کتاب «ثقلین» ج ۲، ص ۶۴۵ از «جواهر العقدين» سمهودی با تخریج ابن عقده از جعفر بن محمد رزّاز، از امّ سلمه آورده است، و در «ینابیع المودّة» ص ۴۰ با تخریج ابن عقده از طریق عروة بن خارجه از فاطمه زهرا علیها السلام روایت نموده است.

نگذاردن عذر در نزد شما این سخن را پیشاپیش
می‌گویم. آگاه باشید که من در میان شما به عنوان
خلیفه، کتاب پروردگارم عزّ و -جلّ، و عترتم اهل بیتم
را می‌گذارم!

پس از آن دست علی را گرفت و بلند کرد و
گفت: این است علی که با قرآن است، و قرآن با علی
است. اینها دو خلیفه من می‌باشند که هر دو بصیرند
و از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض کوثر وارد
شوند، و من از این دو می‌پرسم که پس از من خلافت
و جانشینی من در آن دو چگونه بود؟»

این حدیث را به عین همین الفاظ ابن حَجَر در
«الصواعق المحرقة» آورده است و فقط در آخرش
وارد است: فَاسْأَلُوهُمَا مَا خُلِّفْتُ فِيهِمَا^۱. «پس شما از آن
دو بپرسید که خلافت و جانشینی من در آن دو چگونه
بود؟» و نیز آیه الله سید شرف الدّین عاملی

در ابتدای کتاب «المراجعات» ذکر کرده است.^۲

^۱ «الصّواعقُ المحرقة» ابن حجر هیتمی، فصل سوّم، باب نهم، بعد از چهل
حدیث که در این فصل آورده است، ص ۷۵.

^۲ «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵ و ص ۱۶.

و این حدیث نیز بسیار جالب است زیرا گفتار
امّ سلمه از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: عَلِيٌّ مَعَ
الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ فقط با همین عبارت بدون ضمّ
ضمیمه‌ای در بسیاری از کتب آورده شده است، اما با
این خصوصیات و بیان ثَقَلَيْنِ، و سپس استشهاد به
معیت آن حضرت با قرآن با این عبارت، و از آن گذشته
بلند کردن دست آن حضرت را و نشان دادن بعینه و
شخصه و بیان اینکه این گفتارم به عنوان آخرین اتمام
حجّت است، از مزایا و شواهدی است که در تأکید بر
معیت علی و قرآن، و عدم امکان انفکاک آنها تا در سر
حوض کوثر، و ورود با هم متّفقاً بر رسول الله،
می‌افزاید.

و شاید بر اساس همین مجلس باشد که شیخ
طوسی در «أمالی» خود با سند دیگر از ابو ثابت غلام ابو
ذرّ از امّ سلمه روایت می‌کند که از رسول خدا شنیدم
که می‌گفت: إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَا

يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ^۱.

«حقاً علی با قرآن است و قرآن با علی است،

از همدیگر افتراق ندارند تا بر من در حوض وارد شوند.»

مقام عترت در بیان ائمه علیه السلام

در «تفسیر علی بن ابراهیم» آورده است که امیر

المؤمنین گفته‌اند: أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ

السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ جَمِيعَ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيِّنَ إِلَى خَاتَمِ

النَّبِيِّنَ عِنْدِي وَ عِنْدَ عِثْرَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّنَ، فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ بَلْ

أَيْنَ تَذْهَبُونَ؟^۲ «آگاه باشید! آن علمی را که آدم با خود

از آسمان به زمین آورد، با جمیع آنچه را که پیغمبران بدان

برتری جستند تا خاتم پیامبران، در نزد من است و در

نزد عترت خاتم النبیین است! پس چرا در وادی

ضلالت گم می‌شوید؟! بلکه شما کجا می‌روید؟!»

و عیاشی از مرازم آورده است که گفت:

شنیدم که حضرت صادق علیه السلام

^۱ «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۸۰، «امالی» طوسی ج ۲، ص ۱۲۰، و «غایة المرام» ص ۲۳۰ حدیث ۴۸ از خاصه از کتاب «اربعین».

^۲ «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۸۰، «تفسیر قمی» ص ۵.

می فرمود: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ يُبْعَثُ فِيْنَا مَنْ يَعْلَمُ كِتَابَهُ مِنْ أَوْلِيهِ إِلَى آخِرِهِ. وَ إِنْ عِنْدَنَا مِنْ حَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ مَا يَسْعُنَا مِنْ كِتْمَانِهِ، مَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نُحَدِّثَ بِهِ أَحَدًا.^۱ «به درستی که ما اهل بیتی می باشیم که پیوسته خداوند در میان ما بر می انگیزاند کسی را که کتاب او را از اول تا آخر بداند. و در نزد ما از حلال خدا و حرام خدا علمی است که باید آنها را کتمان کنیم و قدرت نداریم که آن را برای کسی بگوئیم.»

و نیز عیاشی از یوسف بن بخت بَصْرِي آورده است که او گفت: من دیدم تَوَقِيع را به خَطِّ ابْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ^۲ و در آن بود که: الَّذِي يَجِبُ عَلَيْكُمْ وَ لَكُمْ أَنْ تَقُولُوا: إِنَّا قُدْوَةٌ وَ أُمَّةٌ وَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ أَمَنَّاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَ حُجَجُهُ فِي بِلَادِهِ، نَعْرِفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ،

^۱ «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۹۶، و «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۱۶.

^۲ در تعلیقه گوید: در اصل نسخه «بحار» این طور است، و در «تفسیر عیاشی» نیز در ذیل این حدیث گفته است: در دو نسخه اصل و در نسخه «بحار» به همین گونه است. و در نسخه «برهان» ج ۱، ص ۱۷ «محمد بن محمد بن الحسن بن علی» ذکر کرده است و ظاهراً «محمد بن الحسن بن علی» باید بوده باشد که مقصود حضرت حجت منتظر مهدی صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین می باشد.

وَنَعْرِفُ تَأْوِيلَ الْكِتَابِ وَفَضْلَ الْخُطَابِ^۱. «آنچه واجب است بر شما و حق شماست که بگوئید آن است که: ما پیشوایان و امامان و خلفای خداوند در روی زمین می‌باشیم و امنای وی بر خلائقش هستیم و حجّت‌های او در شهرهای او. حلال و حرام را می‌دانیم و تأویل کتاب، و خطاب قاطع و مایز بین حق و باطل را می‌شناسیم.»

أمیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغة» می‌فرماید: أَيُّهَا النَّاسُ خُذُوا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَ يَبْلَى مَنْ يَلَى مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ، فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ، وَ أَعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ أَنَا هُوَ. أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ وَ أَتْرُكُ فِيكُمْ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ؟ وَ رَكَزْتُ فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ؟ وَ وَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ؟ وَ أَلْبَسْتُكُمْ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي؟ وَ

^۱ «بحار الأنوار» ج ۹۲، ص ۹۶، «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۱۶.

فَرَشْتُمْ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي؟ وَ أَرَيْتُمْ
كَرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي؟! فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمَا لَا
يَدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصْرُ، وَ لَا تَتَغَلَّغُلْ إِلَيْهِ الْفِكْرُ^۱.

«ای مردم این مطلب را از خاتم پیغمبران

بگیرید که گفت: به درستی که کسانی از ما اهل بیت
که می‌میرند، مرده نیستند و کسانی از ما که کهنه
می‌شوند، کهنه نیستند؛ بنابر این زبان به آنچه که بدان
معرفت و شناسائی ندارید نگشائید! چون اکثر حق^۲
در آن چیزهائی است که شما انکارش را می‌نمائید،
و عذر آن کس را بپذیرید که حجّتی بر علیه او ندارید
و آن کس من هستم.

آیا من در میان شما به ثَقَلِ اکبر (کتاب خدا)

عمل نکردم؟! و آیا در میان شما ثَقَلِ اصغر را^۲ باقی
نگذاشتم؟ و آیا من پرچم ایمان را در میان شما
نکوبیدم؟! و آیا من شما را بر حدود حلال و حرام

^۱ از خطبه ۸۵ و از طبع مصر و تعلیقه شیخ محمد عبده، ج ۱، ص ۱۵۴ و
ص ۱۵۵.

^۲ شیخ محمد عبده در تعلیقه گوید: مراد حضرت از ثَقَلِ اصغر دو فرزندش
می‌باشند، و گفته شده است عترت او هستند که مقتدای مردم می‌باشند. و
در حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد است که قال: ترکت فیکم
الثَّقَلین: کتاب الله و عترتی. یعنی دو چیز نفیس.

واقف ننمودم؟! و آیا من لباس عافیت را بر اثر داد و
عدلی که نمودم، بر قامت شما نپوشانیدم؟! و آیا من
با گفتار و با کردارم کارهای شایسته و پسندیده را در
میان شما گسترش ندادم؟ و آیا من اخلاق کریمانه و
بزرگوارانه خودم را به شما نشان ندادم؟! بنابراین
شما هم در آنچه چشم انداز دیده نمی تواند به قعرش
برسد رأی و فکر شخصی خود را به کار نیندید، و به
آراء و اندیشه های خود عمل نکنید! و در آنچه فکرها
و فهمها را توان آن نیست که سرعت کنند و آن را
دریابند، قدم مگذارید!»

خطب نهج البلاغه در لزوم تمسک به عترت

و همچنین در «نهج البلاغه» می فرماید: وَ إِنِّي لَعَلِّي

بَيْنَةَ مِنْ رَبِّي، وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّ، وَ إِنِّي لَعَلِّي الطَّرِيقِ
الْوَاضِحِ الْقُطْبُ لَقَطًا.

انظروا أهل بيت نبيكم! فالزموا سمتهم، و اتبعوا

أثرهم، فلن يخرجوكم من هدى، و لن يعيدوكم في

ردى، فإن لبّدوا فالبّدوا، و إن نهضوا فانهضوا! فلا

تسبقوهم فتضلّوا، و

لَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا^۱.

«و حَقًّا و تحقیقاً من دارای بینه و حجّتی از

جانب پروردگرم می باشم و دارای منهاج و روشی

از سوی پیغمبرم هستم، و من تحقیقاً در جاده صاف

و هموار قدم بر می دارم، و آن را بر می گزینم و

انتخاب می نمایم^۲.

شما به اهل بیت پیغمبرتان نظر اندازید و

ملازم روش و طریقه ایشان باشید و دنبال گامهای

آنها قدم زنید، زیرا ابداً آنها شما را از هدایت برون

نمی کنند و در پستی و ردائت باز نمی گردانند. اگر

آنها درنگ کردند شما هم درنگ کنید! و اگر

برخواستند شما هم برخیزید! شما از آنها جلو نیفتید

که گم می شوید، و عقب نمانید که هلاک می گردید!»

و همچنین در «نهج البلاغه» می فرماید: عِثْرَتُهُ

خَيْرُ الْعِثْرِ، وَ اسْرَتُهُ خَيْرُ الْاَسْرِ، وَ شَجْرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ،

^۱ از خطبه ۹۵، و از طبع مصر و تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۱۸۹.

^۲ شیخ محمد عبده در شرح خود آورده است که: حضرت پیروی خودش را از منهاج حق، لقط نامید، زیرا که حق واحد است و باطل دارای رنگهای مختلفی است، بنابراین حضرت، حق را از میان اقسام باطل التقاط می کند (بر می گزیند و انتخاب می فرماید).

نَبَتٌ فِي حَرَمٍ، وَبَسَقَتْ فِي كَرَمٍ. لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ وَ ثَمَرَةٌ
لَا تُنَالُ. فَهُوَ إِمَامٌ مَنِ اتَّقَى، وَبَصِيرَةٌ مَنِ اهْتَدَى.

سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ، وَ شِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ، وَ زَنْدٌ
بَرَقَ لَمَعُهُ. سِيرَتُهُ الْقَصْدُ، وَ سُنَّتُهُ الرَّشْدُ، وَ كَلَامُهُ
الْفَصْلُ، وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ.^۱

«اهل بیت او بهترین اهل بیتها هستند، و
خاندان او بهترین خاندانها، و شجره و درخت او
بهترین شجره است که در حرم خدا روئیده است و
در کرم و بزرگواری بالا رفته و رشد نموده است. آن
درخت شاخه‌های بلند دارد، و میوه‌ای که دست
کسی بدان نمی‌رسد. پس این پیغمبر امام کسی است
که تقوا پیشه کند و بصیرت و روشنی است برای
کسی که راه را بیابد.»

^۱ از خطبه ۹۲، و از طبع مصر و تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۱۸۵.

چراغی است که روشنی آن در لَمَعَان است،
و شهابی است که نور آن بالا و بلند است، و
آتش گیرانه‌ای است که نورش می‌جهد و برق
می‌دهد. سیره و روش او میانه‌روی است، و سنت او
رُشد و تکامل است، و گفتار او قاطع و فاصل میان
خیر و شرّ است، و حکم او عدل و داد است.»

و أيضاً در «نهج البلاغه» می‌فرماید: بِنَا اهْتَدَيْتُمْ
فِي الظُّلُمَاءِ، وَ تَسَنَّمْتُمُ العُلَيَاءِ، وَ بِنَا انْفَجَرْتُمْ عَنِ السَّرَارِ.
وَقَرَّ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهِ الوَاعِيَةَ^۱. «به واسطه ما بود که شما از
تاریکی بَحت و شدید هدایت یافتید، و بر بالای سنام
شتر راهوار هدایت سوار شدید، و به واسطه ما بود که
از ظلمت آخرین شب ماه بیرون آمده، فجر صادق ما
طالع شد و شما را در نور و درخشش گرفت. کَرّ است
گوشی که صدای صیحه و فریاد را ادراک نمی‌کند.»

مقصود حضرت از بِنَا اهْتَدَيْتُمْ رسول خدا و
خود اوست که همگام با او در تمام مراحل تعلیم و
ارشاد و هدایت و هجرت و جهاد و تحمّل مشکلات و

^۱ از خطبه ۴، و از طبع مصر و تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۳۸.

سختی های آن، قدم بر می داشت.

و أيضاً در «نهج البلاغه» در خطبه ای پس از بیان

فضائل رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: أَيْهَا

النَّاسُ اسْتَضْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَاعِظُوا مُتَعِظٍ، وَ

امْتَاَحُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكَدْرِ.^۱ «ای مردم

چراغ خود را برافروزید از شعله چراغ واعظی که خود

مُتَعِظ است و پند دهنده ای که خود پند گرفته و به کار

بسته است، و برای رفع عطش و تشنگی خود آب

بطلبید از چشمه صافی و عین زلالی که از کدورت پاك

شده است.» و مراد علوم خود آن حضرت است که

سرچشمه پاك و زلال معارف است.

و ايضاً در «نهج البلاغه»، در خطبه ای بعد از

بیان زهد رسول الله و اعراض او از

^۱ از خطبه ۱۰۲، و از طبع مصر و تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۲۰۱.

زینتهای دنیا می فرماید: نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ، وَ مَحَطُّ
 الرَّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَ يَنَابِيعُ
 الْحِكْمِ. نَاصِرُنَا وَ مَحَبَّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ، وَ عَدُوَّنَا وَ مُبْغِضُنَا
 يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ.^۱ «مائیم که تنها درخت نبوت هستیم، و
 محلّ پائین آمدن رسالت خداوندی، و محلّ رفت و آمد
 فرشتگان سماوی، و معدنهای دانش، و چشمه‌های
 جوشان حکمت. یار و ناصر و دوست ما در انتظار
 رحمت خداوند است، و دشمن ما و مبغض ما در انتظار
 سَخَط و خشم وی.»

روایات صواعق المحرقة در امامت ائمه

طاهرین

در کتاب «الصّواعق المحرقة» از ابن عبّاس نقل
 می کند که گفت: نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مُخْتَلَفُ
 الْمَلَائِكَةِ وَ أَهْلُ بَيْتِ الرَّسَالَةِ وَ أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، وَ مَعْدِنُ
 الْعِلْمِ.^۲ «ما اهل بیت هستیم که درخت نبوت می باشیم،

^۱ از خطبه ۱۰۷، و از طبع مصر و تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۲۱۵.

^۲ «الصّواعق المحرقة» ابن حجر هیتمی، ص ۱۴۲ در آخر باب خصوصیات
 اهل بیت. و این عبارات را از ابن عبّاس، بزرگان عامّه در کتب خود نقل
 کرده‌اند.

و محل رفت و آمد فرشتگان، و اهل بیت رسالت، و اهل

بیت رحمت، و معدن دانش.»

و أيضاً در خطبه «نهج البلاغه» در بعثت انبیاء، و

سپس وصف اهل بیت، و پس از آن وصف گروه دگر

فرماید: **أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ**

دُونَنَا، كَذِبًا وَ بَغِيًّا عَلَيْنَا؟ أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَ وَضَعَهُمْ، وَ

أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ، وَ أَدْخَلْنَا وَ أَخْرَجَهُمْ.

بِنَا يَسْتَعْطَى الْهُدَى، وَ يَسْتَجَلَى الْعَمَى. إِنَّ الْأئِمَّةَ

مِنْ قُرَيْشٍ، غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلَحُ

عَلَى سِوَاهُمْ، وَ لَا تَصْلَحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ.

(مِنْهَا) آثَرُوا عَاجِلًا وَ أَخْرُوا آجِلًا، وَ تَرَكَوا

صَافِيًا، وَ شَرِبُوا آجِنًا.

«کجا هستند آنان که پنداشتند ایشانند

راسخان در علم و ما نیستیم، از روی دروغ و دشمنی

که با ما داشتند؟ اینکه خداوند ما را بالا برد و آنها را

پست نموده پائین آورد، و خداوند به ما عطا نمود و

ایشان را محروم کرد، و ما را داخل نمود و آنان را

^۱ از خطبه ۱۴۲، و از طبع مصر و تعلیقه محمد عبده، ج ۱، ص ۲۶۲.

اخراج كرد.

به واسطه ماست که هدایت به مردم عنایت می‌شود و کوری و نابینائی آنها زدوده می‌گردد و دیدگان‌شان جلا می‌گیرد. به درستی که امامان از طائفه قریش می‌باشند، در خصوص این گروه از طائفه بنی هاشم روئیده شده‌اند و نما یافته‌اند. امامت برای غیر آنها مصلحت نیست؟ و صلاحیت آن را غیر از بنی هاشم ندارند.»

(تا می‌رسد به این که می‌فرماید) «آن گروه دگر، منفعت مُعَجَّل دنیوی را اختیار کردند و خیرات و نتایج اخروی را پشت سر گذاردند، و از چشمه پاک و صافی دریغ کردند و به نوشیدن از آب متعفن مشغول شدند.»

در این عبارات که حضرت از انبیاء سخن به میان می‌آورد، و سپس بخصوصه از ولایت و خلافت بنی هاشم نه همه قریش گفتگو دارد و به دنبال آن مذمت غیر را می‌کند که غیر از بنی هاشم بودند و ظلم و ستم کرده مقام خلافت را غصب کردند به خوبی پیداست که مرادش خلفای سه گانه پیشین بوده‌اند که با استدلال به *إِنَّ الْأئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ* در سقیفه، أنصار را

محکوم کردند، و لیکن خیانت نموده و خصوص فرع بنی هاشم را به زبان نیاوردند. فلذا چون استدلالشان به حضرت رسید، فرمود: استدلال به درخت کردند و لیکن میوه‌اش را ضایع و خراب نمودند.^۱

و نیز در «نهج البلاغه» درباره سعادت و نجات

متمسکین به ولایت اهل بیت فرماید: فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ، وَ قَامَتِ النِّيَّةُ مَقَامَ إِصْلَاحِهِ لِسَيْفِهِ. وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَلاً.^۲ «زیرا هر کس از شما در رختخواب خود بمیرد و بر حق پروردگارش و حق رسولش و اهل بیتش آگاه باشد شهید مرده است و پاداش وی به عهده خدا خواهد بود و مستحق ثواب آن اعمالی است که در نیت داشته است بجا آورد و موفق نشده است و همین نیت او در این

هنگام جایگزین شمشیر کشیدن و برهنه کردن

^۱ احتجوا بالشجرة وأضاعوا الثمرة.

^۲ از خطبه ۱۵۸، و از طبع مصر و تعلیقه محمد عبده، ج ۱، ص ۳۶۸.

شمشیر در راه خدا خواهد شد. و از برای هر چیزی مدّت و زمانی معین و مقدرّ شده است که تا اجل و سر رسید آن نرسد نباید زودتر بدان دست برد.»

و در «الصّواعق المحرّقة» این عبارت را از آن

حضرت ذکر کرده است که: نَحْنُ النَّجَبَاءُ،^۱ وَ أَفْرَاطُنَا^۲

أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ حِزْبُنَا حِزْبُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ الْفِئَةُ

الْبَاغِيَةُ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، وَ مَنْ سَوَى بَيْنَنَا وَ بَيْنَ عَدُوِّنَا

فَلَيْسَ مِنَّا.^۳ «تنها ما هستیم که نوع نفیس و ممتازیم، و از

نظر گفتار و کردار محمود و پسندیده خصال من جمیع

الجهات می باشیم، و هادیان و دلالت کنندگان از ما به

حق تعالی که مردم به دنبال آنان می روند و به دلالت آنها

راه را می یابند جلوداران و هادیان در گروه پیغمبران

می باشند، و حزب و دسته ما حزب الله است عزّ و جلّ،

^۱ نجیب به معنی شخص پسندیده در نظر یا در گفتار و یا در کردار است و به معنی نوع ممتاز و نفیس در آن جنس آمده است. جمع: نجباء.

^۲ فَرَطٌ به معنی پرچمی است که برای هدایت و دلالت استعمال می کنند، و جمع آن افراط است. و یکی از معانی آن شخص پیش داری است که در بیابان زودتر از همراهانش به جستجوی آب می رود تا آن را پیدا کند. و یکی دیگر از معانی آن طفل نابالغ است که زودتر از پدر و مادرش به ثواب و بهشت می رود. و لیکن در اینجا معنایی را که ما نمودیم انطباق است.

^۳ «الصّواعق المحرّقة» ص ۱۴۲.

و این گروه ستمگر و متجاوز حزب شیطانند، و هر

کس ما را با دشمنانمان مساوی بداند از ما نیست.»

و أيضاً ابن حَجَر در «الصَّواعق المحرقة» در

تفسیر آیه پنجم: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً از آیاتی که

در فصل اوّل از باب یازدهم در فضائل اهل بیت پیغمبر

ذکر نموده است چنین می گوید: ثعلبی در تفسیرش از

حضرت صادق علیه السلام آورده است که: و رویه و

دأب امام ابو- محمد علی بن الحسین زین العابدین و سید

الساجدین این بود که چون این آیه را تلاوت می نمود:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ

الصَّادِقِينَ^۲ دست به دعا بر می داشت و از خداوند

عزّ و جلّ در دعای طولانی که مشتمل بر طلب حقوق به

درجات صادقان و درجات رفیعه ایشان بود و متضمّن

وصف محنتها و سختیها و چیزهایی بود که گروه

مخالف با ائمه دین و شجره نبوّت به نام دین و مذهب

منتحل شده و به خود بسته بودند و در صدد آزار امامان

^۱ آیه ۱۰۳، از سوره ۳: آل عمران.

^۲ آیه ۱۱۹، از سوره ۹: توبه.

دین بودند حقایقی را بیان می کرد. سپس می گفت: وَ
ذَهَبَ آخَرُونَ إِلَى التَّقْصِيرِ فِي أَمْرِنَا وَ احْتَجَّوْا بِمُتَشَابِهِ
الْقُرْآنِ فَتَأَوَّلُوا بِآرَائِهِمْ وَ اتَّهَمُوا مَا تُورِ الْخَبْرَ فِينَا.

«و دسته دیگر در امر ما تقصیر کردند، و به

متشابهات قرآن دست برده آنها را با آراء خود تأویل
کردند و در اخبار صریحه و احادیث مستنده از
رسول الله درباره ما، شک بردند.»

تا اینکه حضرت می فرماید: فَإِلَى مَنْ يَفْرَعُ خَلْفُ

هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ قَدْ دَرَسَتْ أَعْلَامُ هَذِهِ الْمِلَّةِ، وَ دَانَتْ الْأُمَّةُ
بِالْفُرْقَةِ وَ الْأَخْتِلَافِ يَكْفُرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ اللَّهُ تَعَالَى
يَقُولُ: وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ.^۱

فَمَنْ الْمَوْثُوقُ بِهِ عَلَى إِبْلَاحِ الْحُجَّةِ وَ تَأْوِيلِ الْحُكْمِ

إِلَّا أَعْدَالُ الْكِتَابِ، وَ أَبْنَاءُ أُمَّةِ الْهُدَى، وَ مَصَابِيحِ
الدَّجَى، الَّذِينَ احْتَجَّ اللَّهُ بِهِمْ عَلَى عِبَادِهِ، وَ لَمْ يَدَعِ الْخَلْقَ
سُدَى مِنْ غَيْرِ حُجَّةٍ. هَلْ تَعْرِفُونَهُمْ أَوْ تَجِدُونَهُمْ إِلَّا مِنْ
فُرُوعِ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ، وَ بَقَايَا الصَّفْوَةِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ

^۱ آیه ۱۰۵، از سوره ۳: آل عمران.

عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً، وَ بَرَّاهُمْ مِنَ الْآفَاتِ، وَ
افْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِي الْكِتَابِ؟^۱

«پس نسل آتیه این امت به چه کسی پناه برد،
در حالی که نشانه‌های این دین و آئین کهنه شده
است؟ و امت به تفرقه و جدائی گرائیده است،
بعضی بعضی دیگر را تکفیر می‌کنند و خداوند تعالی
می‌گوید: و نبوده باشید مثل کسانی که تفرق پیدا
کردند و اختلاف نمودند پس از اینکه بینات و ادله
روشن و قاطع بدانها رسید.

پس کیست که مورد وثوق باشد در رسانیدن
حجّت و معنی و مرجع احکام مگر آنان که عدل و
هم لنگه کتاب خدا و قرآن، و فرزندان ائمه هدی، و
چراغهای درخشان در تاریکی می‌باشند؟ آنان که
خداوند به آنها بر بندگانش حجّت را تمام کرده، و
سرمشق و معلّم نموده، و از روی کردار آنها از

^۱ «الصّواعق المحرقة» ص ۹۰ گوید: ثعلبی در تفسیرش از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نحن حبل الله الّذی
قال الله: و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرّقوا. (ما هستیم ریسمان خداوند
که خداوند فرمود: همگی مجتمعاً به ریسمان خدا تمسک کنید و چنگ زیند
و متفرق نشوید.) و جدّش حضرت زین العابدین چون این آیه را تلاوت
می‌نمود می‌گفت - الخ.

بندگان مؤاخذه می‌کند، و خداوند خلائقش را مهمل و رها و یله و بدون حجّت نگذارده است.

آیا شما می‌شناسید و یا می‌یابید که غیر از شاخه‌های شجره مبارکه و بقایای برگزیده شده از نبوّت باشند؟ آنان که خداوند از ایشان هر گونه رجس و پلیدی را برده است و به مقام طهارت و پاکی مطلق رسانده است و از آفت‌ها مصون داشته و مودّت آنان را در کتابش بر همه فرض و لازم نموده است؟»

و أيضاً در «الصّواعق المحرقة» گوید:
حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بدین معنی تصریح نموده است در وقتی که خلیفه بود، در وقتی که مردی از بنی اسد برجست، و در حالی که آن حضرت در سجده بود خنجری به او زد - امّا او با آن جراحیّت از

دنیا نرفت و ده سال دیگر عمر کرد - حضرت به خطبه برخاست و گفت:

يا أَهْلَ الْعِرَاقِ اتَّقُوا اللَّهَ فِينَا! فَإِنَّا أُمَرَاؤُكُمْ وَ
ضِيفَانُكُمْ وَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ
فِيهِمْ: إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيذْهَبَ عَنْكُمُ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
يَطَهَّرَكُم تَطْهِيراً. قَالُوا: وَ لَأَنْتُمْ هُمْ؟! قَالَ: نَعَمْ!^۱

«ای اهل عراق! از خدا بپرهیزید درباره ما،

زیرا ما امیران شما هستیم، و میهمانان شما، و ما اهل
بیتی هستیم که خدای عز و جلّ راجع به ما آیه تطهیر
را نازل نموده است. گفتند: آیا شما ایشان هستید؟!
گفت: آری.»

احادیث وارده از عامه در تمسک به ثقلین

ترمذی در «سنن» خود از زید بن ارقم تخریج

روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا

بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ

مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا

^۱ «الصواعق المحرقة»، ص ۱۳۷.

حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا.^۱

«من در میان شما باقی می‌گذارم چیزی را که اگر بدان تمسک کنید پس از من گمراه نمی‌شوید، یکی از آن دو از دیگری اعظم است: کتاب خدا ریسمان پیوسته از آسمان به سوی زمین، و عترت من اهل بیت من! و آن دو هیچ‌گاه جدا نمی‌شوند تا هر دو با هم بر من در حوض وارد شوند. پس بنگرید تا چگونه حق مرا در این دو خلیفه بجای می‌آورید!»^۲

ترمذی و نسائی از جابر بن عبد الله أنصاری

تخریج روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه

و آله فرمود: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ

بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۳ «ای

^۱ «کنز العمال» ملاً علی متقی، ج ۱، ص ۴۴، حدیث ۸۷۴، و از طبع حیدرآباد سنه ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۵۴.

^۲ در کتاب جمع میان صحاح سته از جزء سوم از چهار جزء از «صحیح» ابو داود که کتاب «سنن» است و از «صحیح» ترمذی با إسنادشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که گفت: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ، وَ هُوَ كِتَابُ اللَّهِ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؟! این حدیث را ترمذی در صحیحش ج ۱۳ ص ۲۰۰، و سیّد بن طاوس در «طرائف» ص ۱۱۵، و در کتاب «عمدة» ص ۳۶، و در «بحار الأنوار» طبع حروفی ج ۲۳، ص ۱۰۸ آورده است.

^۳ «کنز العمال»، ج ۱ ص ۴۴ باب اعتصام بالکتاب و السنّة حدیث ۸۷۱ و

مردم! من در میان شما چیزی را می‌گذارم که پس از من
مادامی که بدان تمسک کنید گمراه نشوید: کتاب الله، و
عترت من اهل بیت من!^۱

أحمد بن حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو
طریق صحیح تخریج کرده است که رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ
حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ - أَوْ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى
الْأَرْضِ - وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا
عَلَى الْحَوْضِ.^۲ «من دو خلیفه در میان شما می‌گذارم:
کتاب الله که ریسمانی است کشیده شده ما بین آسمان و
زمین - یا ما بین آسمان تا زمین - و عترتم اهل بیتم؛ و آن

۸۷۲ و از طبع حیدرآباد، ج ۱ ص ۱۵۳.

^۱ ابن مغزلی با طرق متعددی با آسانید آنها روایت کرده است از جمله آنکه:
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ ادْعِيَ فَاجِيْبَ، وَ أَنِّي
قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ
عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنََّّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى
الْحَوْضِ، فَانظُرُوا مَاذَا تَخْلَفُونِي فِيهِمَا؟! این حدیث را سید بن طاووس در
«طرائف» ص ۱۱۵ و ص ۱۱۶ آورده است و در «مناقب» ابن شهر آشوب ص
۲۳۵ و در «بحار الانوار» طبع حروفی، ص ۱۰۸ نیز آورده است.

^۲ «مسند» احمد حنبل، ج ۵، ص ۱۸۲ و ص ۱۸۹، و طبرانی در «معجم کبیر»
و «کنز العمال»، حدیث ۸۷۳، ج ۱، ص ۴۴ و از طبع حیدرآباد، ج ۱، ص
۱۵۴.

دو ابدأً از هم جدائی ندارند تا بر من در حوض وارد شوند.»

حاکم در «مستدرک» بدین عبارت آورده است

که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.**^۱ «من باقی گذارنده هستم در میان شما دو چیز نفیس را، کتاب خدا و اهل بیتم را، و آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند.»

حاکم پس از بیان این حدیث می‌گوید: این

حدیث صحیح الإسناد است بر شرط شیخین و آن دو این را تخریج نکرده‌اند، و نیز ذهبی در «تلخیص المستدرک» این را آورده است و علی شرط الشیخین اعتراف به صحّت سندش نموده است.

مُلاَ عَلِيٍّ مُتَّقِيٍّ از باوردی از ابو سعید خُدْری

روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ: كِتَابَ

^۱ حاکم در «مستدرک» ج ۳، ص ۱۴۸.

اللَّهِ سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱ «من در میان شما می گذارم چیزی را که مادامی که بدان تمسک جوئید پس از آن گمراه نشوید: کتاب الله که واسطه و سببی است که يك طرف آن به دست خداست و طرف دیگرش به دست شماست، و عترتم را که اهل بیتم می باشند، و آن دو از هم جدا نمی گردند تا بر من در حوض وارد شوند.»

احمد حَنْبَلٌ، و ابو شَيْبَةَ، و ابو يَعْلَى، و ابن سعد، از ابوسعید خُدْرِي روايت کرده اند که گفت: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِهِ وَسَلَّمَ: كَتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِثْرَتِي. كَتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي. وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنََّّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟^۲ «تحقیقاً نزدیک است که مرا بخوانند و من

^۱ «کنز العمال» حدیث ۹۴۴، ج ۱، ص ۱۶۵ از طبع حیدرآباد.

^۲ «مسند» احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۷ و ص ۲۶، و «کنز العمال» حدیث ۹۴۵،

اجابت دعوت کنم، و من در میان شما دو متاع ارزشمند باقی می‌گذارم: کتاب الله عزّ و جلّ و عترتم را. کتاب الله ریسمانی است محدود از آسمان تا زمین، و عترت من اهل بیت من هستند. و خداوند لطیف خیر مرا خبر داده است که آن دو از هم انفکاک ندارند تا بر من در حوض کوثر وارد گردند، پس شما ملاحظه کنید که چگونه مرا در آن دو جانشین نگهداری می‌نمائید؟!»

حاکم در «مستدرک» با دو طریق صحیح از زید

بن ارقم تخریج کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از حجّة الوداع بازگشتند و در غدیر خمّ فرود آمدند، امر کردند تا در زیر درختهایی که در آنجا بود جارو کردند و سپس فرمود: کَأَنِّي دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَ عِترَتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى كُلِّ

مُؤْمِنٍ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ.

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ تا آخر حدیث که

طولانی است.^۱

«گویا مرا به عالم بقاء خوانده‌اند و من اجابت

نموده‌ام. من در میان شما دو چیز گران‌قیمت از خود

به یادگار باقی می‌گذارم که یکی از دیگری بزرگتر

است، کتاب الله تعالی و عترت من. پس شما بنگرید

تا مرا در این دو یادگار چگونه حفظ می‌کنید؟! زیرا

آن دو از همدیگر افتراق ندارند تا در حوض کوثر بر

من وارد شوند.

و پس از آن فرمود: خداوند عزّ و جلّ مولای

من است و من مولای هر مؤمن هستم. سپس دست

علی را گرفت و گفت: هر کس که من مولای او

هستم پس این ولیّ اوست. بار پروردگارا، تو ولایت

آن را داشته باش که او ولایت علی را دارد و دشمن

بدار آن را که او را دشمن دارد.»

ذَهَبِي در «تلخیص المستدرک» این حدیث را

^۱ «المستدرک علی الصحیحین» ج ۳، ص ۱۰۹ و ص ۵۳۳. و در حدیث اوّل

مرفوعاً آن را تخریح کرده است و گفته است: این حدیث صحیح است بر

شرط شیخین و آنها این را تخریح نکرده‌اند. و در حدیث دوم نیز گفته است:

این حدیث صحیح الاسناد است و آن دو نفر این را تخریح نکرده‌اند.

تخریج و اعتراف به صحّت سندش نموده است.

طبرانی و سیوطی و نَبّهانی از عبد الله بن حنطب

روایت کرده‌اند که گفت: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ بِالْجُحْفَةِ

فَقَالَ: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَىٰ يَا

رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ:

فَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ اثْنَيْنِ: الْقُرْآنِ وَ عِثْرَتِي^۱. «رسول

خدا در جُحْفَه برای ما خطبه خواند و گفت: آیا ولایت

من بر شما از ولایت خودتان بر خودتان قوی‌تر

نیست؟! گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: بنابراین،

من از دو چیز از شما مؤاخذه و سؤال می‌کنم: قرآن و

عترتم!»

بیان علامه سید شرف الدین درباره احادیث

ثقلین

آیه الله سید شرف الدین عاملی پس از ذکر

بسیاری از این اخبار گوید: و صحاح اهل سنت

حاکم است بر وجوب تمسک به ثقلین متواتر می

باشد، و طرق این حدیث از بیست و اندی نفر

صحابی رسول الله متضافر است. رسول خدا صلی

الله علیه و آله در مواقع گوناگونی بدین سخن با

^۱ «المراجعات» طبع اوّل ص ۱۵ از «معجم» طبرانی و «احیاء المیت» سیوطی

و «اربعین الاربعین» نَبْهانی؛ و پس از آن فرموده است: تو می‌دانی که خطبه

آن حضرت در آن روز منحصر در این چند جمله نبوده است، زیرا به کسی

که این چند جمله را بگوید، نمی‌گویند: خَطَبْنَا (برای ما خطبه خواند) امّا

سیاست چه بسیار از زبان‌ها را بست و قلم‌های کاتبان را نگه داشت و با

وجود این وصف، این قطره از آن دریا، و این دانه از آن خرمن کافی و وافی

است و الحمد لله.

صدای بلند اعلام نموده است، بعضی را در روز غدیر خم، و بعضی را در روز عرفه در حجّة الوداع، و بعضی را در حین مراجعت از طائف، و بعضی را بر فراز منبر در مدینه، و بعضی را در حجره مبارک خود در مرض موت در وقتی که حجره مملوّ از صحابیّان بود.

و بدین حقیقت جمعی از اعلام جمهور اهل تسنّن اعتراف نموده‌اند. حتّی ابن حجر در جائی که حدیث ثقلین را آورده است گفته است:

ثُمَّ اعْلَمَ: حدیث تمسّك به ثقلین دارای طرق کثیری است که از بیست و اندی صحابی روایت شده است، و طرق مبسوطی از آن را در ضمن یازدهمین شبهه شیعیان و رافضیان ذکر کردیم^۱. و در بعضی از این طرق این است که حدیث را رسول خدا در حجّة الوداع در عرفه فرموده است و در بعضی دیگر در مدینه در مرض رحلت در حالی که حجره‌اش از اصحاب پر بود، و در بعضی دیگر در غدیر خم، و در بعضی دیگر

^۱ ابن حجر در «الصواعق» در فصل پنجم از باب اوّل، شبهات شیعیان را که مجموعاً پانزده شبهه است ذکر می‌کند و به نظر خود پاسخ می‌دهد.

حال خطبه بعد از رجوع از طائف - همچنانکه گذشت - و تنافی بین این روایات نیست، زیرا مانعی ندارد که رسول الله در این موطن و غیرها به جهت اهتمام به شأن کتاب عزیز و عترت طاهره این توصیه را مکرراً فرموده باشد. - تا آخر کلامش.^۱

و کافی است برای ائمه عترت طاهره که عند الله و عند الرسول به منزله کتاب خدا باشند که **لَا يَأْتِيهِ** **الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ**.^۲ «باطل به سراغ کتاب خدا نمی آید، نه از برابرش و نه از پشت سرش.»

و این حجّتی است کافی و مُتَقَنّ که گردنها را بگیرد و برباید و خاضع برای تسلیم در برابر مذهب اهل بیت بنماید. زیرا هیچ مسلمانی راضی نمی شود کتاب خدا را با چیز دیگری عوض کند، پس چگونه می تواند عوضی برای عدل و هم لنگه کتاب خدا بجوید؟

^۱ «الصواعق المحرقة» ص ۸۹ آخر صفحه در تفسیر آیه چهارم: و قفوههم انهم مسؤولون از آیاتی که در فصل اوّل از باب یازدهم در شأن و فضایل اهل بیت آورده است.

^۲ آیه ۴۲ از سوره ۴۱: فُصِّلَتْ.

و علاوه بر این، مفهوم از سخن رسول الله: إِنِّي

تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ

عِزَّتِي أَنْ اسْتِ كَسِي كِه بِه هِر دُو تَاي أَنِهَا بَا هِم تَمَسَّكَ

نجوید گمراه می شود و این واضح است.

مؤید این مطلب آن است که در حدیث طبرانی

در ذکر ثقلین آمده است: فَلَا تَقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا

تُقْصِرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ

مِنْكُمْ. «شما از آن دو تا پیش نروید که هلاک می شوید،

و کوتاه تر نیائید که هلاک می شوید! و به آنها چیزی را

نیاموزید چرا که آنها از شما داناترند.»

ابن حَجَر می گوید: این گفتار رسول خدا صلی

الله علیه و آله که می گوید: فَلَا تَقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا

تُقْصِرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ،

دلیل است بر آنکه هر کدام از اهل بیت که اهلیت برای

مراتب عالی و وظائف دینی را داشته باشد

^۱ أَقْصَرَ از باب افعال اگر با عَنْ متعدی شود به معنی امساک و کوتاه آمدن است با فرض قدرت بر آن چیز. أَقْصَرَ عَنِ الْأَمْرِ: امسک عنه مع القدرة علیه.

مقدم است بر غیر خودش.^۱

باری حدیث ثقلین چنانکه اشاره شد، از

محکم‌ترین اسناد شیعه بر امامت و خلافت بلافصل

حضرت مولی الموحّدين أمير المؤمنين علی بن ابی

طالب علیه السلام است. علمای شیعه - رضوان الله

علیهم - از صدر اسلام تا به حال در کتب کلامیه خود

این حدیث صحیح السّند و متواتر و مقطوع الصدور

را آورده‌اند، و بر مفاد و محتوای آن استدلال

نموده‌اند؛ تا این زمان ما که حضرت آیه الله العظمی

بروجردی - رضوان الله علیه - کتاب نفیس و مُمتّع

«جامع أحادیث الشیعة» را تدوین فرمودند و بخش

اعظم از مقدمه آن را بحث کافی و شافی در سند و

دلالت این حدیث استیعاب نموده است.^۲

^۱ «الصواعق المحرقة» ص ۱۳۵ در باب وصیة النبی بهم.

^۲ «المراجعات»، طبع اول، ص ۱۵ تا ص ۱۷. و آنگاه در تعلیقه در ردّ ابن حجر گوید: «شما که به این مطالب اعتراف دارید چگونه اشعری را در اصول دین و فقهای اربعه را در فروع، بر ائمه مقدم می‌دارید؟ و چگونه عمران بن حطّان و أمثال او از خوارج را در حدیث، و مقاتل بن سلیمان مُرجئی مجسّم را در تفسیر، و معروف و نظائر او را در علم اخلاق و سلوک و بیماریهای نفسانی و علاج آنها، بر ایشان مقدم می‌دارید؟! و چگونه در خلافت عامّه و نیابت از پیغمبر، برادر او و ولیّ او را که کسی جز او نمی‌تواند تأدیه حقوق رسول خدا را بنماید مؤخر می‌دارید؟ آنگاه ابناء وزغ را بر ابناء رسول خدا مقدم می‌دارید؟ کسی که در تمام این مراتب علیّه و وظائف دینیّه از عترت

و این قسمت از مقدمه گرچه به تتبع و به قلم

حضرت آیه‌الله حاج اسمعیل

ظاهره اعراض کند و در این امور از مخالفین آنها پیروی کند، با صحاح ثقلین و امثالها چه کار خواهد کرد؟ و چگونه این گفتار از وی مقبول است که او متمسک به عترت، و راکب سفینه آنها، و داخل در باب حطّه آنهاست؟»
این ایراد را به ابن حجر مرحوم آیه‌الله علامه کبیر مجاهد: شیخ محمد مرعی آمین انطاکی قدس الله نفسه نیز در کتاب نفیس و ارزشمند خود به نام «لما ذا اخترتُ مذهب الشیعة مذهب اهل البيت عليهم السلام»- پس از آنکه در حلب سوریا قاضی القضاة بر مذهب اهل تسنن بوده است و سپس به مذهب شیعه اهل بیت علیهم السلام عدول نموده و راه حق را برگزیده است- در تعلیقه ص ۱۵۵ و ۱۵۶ (طبع سوّم) از آیه‌الله عاملی: سیّد عبد الحسین شرف الدین از کتاب «المراجعات» ایشان نقل کرده است.

ملایری دامت برکاته می‌باشد و ایشان از اعزّ
اصدقاء و رفقای سابق ما در دوران تحصیل علوم
دینیّه در حوزه مقدسه علمیه قم هستند، امّا تماماً
محصول إفادات خود استاد آیه الله بروجردی است.
(همچنان که تألیف اصل کتاب نیز دستور و طرح
أولیه و با ارشادات خصوصی و تنبیهات خود ایشان
صورت گرفته و از نظرشان گذشته است.) در این
مقدّمه این حدیث را به سی و چهار نفر صحابی و
صحابیه نسبت می‌دهد. امّا برای حقیر تا کنون در اثر
تتبع بیش از سی و چهار نفر شناخته شده‌اند؛ با وجود
آنکه در «الصّواعق المّحرّقة» بیست و اندی را ذکر
می‌کند، و علامه خبیر متضلع و متتبع و نحریر بحث
و نقّاد حضرت آیه الله میر حامد حسین لکهنوئی
هندی نیشابوری نیز در کتاب نفیس و ارزشمند خود
«عبقات الأنوار» از بیست و پنج نفر تجاوز نمی‌کنند.

عبقات الانوار و شرح حدیث ثقلین

میر حامد حسین - رضوان الله علیه - جزء اوّل

از مجلد دوازدهم «عبقات» را منحصرأ در بحث از
سند این حدیث قرار داده‌اند و از یکصد و هشتاد و

هفت نفر از مشاهیر علمای اهل سنت که این حدیث را روایت کرده و یا اثبات نموده و یا تصحیح کرده‌اند، بحث کافی و تمامی به عمل آورده‌اند که مجموع آن قریب یکهزار صفحه است.

میر حامد حسین شرح حال و ترجمه این ۱۸۷ نفر را به طور تفصیل ذکر فرموده است و متن روایت را با عبارات مختلفه و تعابیر متفاوته آن، آورده‌اند با ذکر کتبی که در آنجا درج شده است با نام راوی روایت، به طوری جالب و جاذب و دلنشین آورده‌اند، و با اشارات و تتبعات زیبا و لطیف و متقن و مستحکم حدیث را اثبات می‌کنند، که صرف نظر از بقیه مجلّات این مجموعه مبارکه، می‌توان همین مجلّد ثَقَلین را گنجینه‌ای از علم و بصیرت و خبرویت دانست^۱. این کتاب نام علمای اهل سنت را که این حدیث را آورده‌اند، به ترتیب قرون از قرن دوم تا سیزدهم هجری آورده است.

گرچه بعد از این آیت بزرگ، بسیاری از

^۱ طبع اوّل این کتاب در دو مجلّد در سنه ۱۳۱۴ هجری قمری در هند و طبع دوم آن در اصفهان توسط مؤسسه نشر نفایس مخطوطات اصفهان در سنه ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ هجری قمری صورت گرفته است.

مستقل نوشتند، اما همه مقتبس از مشکوة انوار این

مجاهد عظیم و آیت کبرای علمی الهی است و باید

گفت: كَلِّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا. زیرا بسیاری از

مصادر تحقیق و تألیف او نسخه‌های خطی منحصر به

فرد بوده است.

مرحوم دائی‌زاده حقیر آیه الله حاج میرزا نجم

الدین شریف عسکری - قدس الله نفسه - کتاب زیبا و

لطیفی به نام «مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ حَدِيثُ الثَّقَلَيْنِ وَ حَدِيثُ

السَّفِينَةِ» نوشته‌اند که الحق نیز جالب است ولی همان

طور که خود اشاره بلکه تصریح دارند، در اکثر از

موارد از «عبقات» استفاده نموده‌اند.

این مجلد از کتاب «عبقات»، از گفتگوی مؤلف

آن با صاحب «ثُمَّفَه اثْنَا عَشْرِيَه» در خصوص حدیث

ثقلین بحث می‌نماید و مغالطات و تخدیعات^۱ و

^۱ خدعه بالسيف: ضربه ضرباً لا ينفذ و لا يُحِيك، یعنی حملات صاحب کتاب «اثنا عشریه» غیر از حمله‌های بیفائده چیزی نیست، همچون کسی که با شمشیر کسی را بزند ولی در آن کس نفوذ نکند و اثری بجای نگذارد. باری استعمال لفظ تخدیعات در لسان میر حامد حسین بسیار است. از جمله در ص ۷ از ج ۱ حدیث ثقلین گوید: اول تخدیعی که از مخاطب در اینجا سر زده است - الخ.

تحریفات دهگانه او را در هنگام نقل حدیث واضح و آشکارا می‌سازد.

سخن ما در این حدیث شریف که بدین جا کشید، سزاوار است برای مزید اطلاع مؤمنین و استبصار مستبصرین قدری از جهت قوّت سند و عظمت و اتقان مفاد و معنی روایت، گفتار را در این مقام توسعه دهیم.

مشاهیر علماء که حدیث ثقلین را روایت کرده‌اند

از جمله مشاهیر علماء و رواتی که این حدیث را روایت و یا اثبات و یا تصحیح کرده‌اند عبارتند از:

۱ - ابن راهویه اسحق بن ابراهیم حَنْظَلِي استاد

بخاری که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است، و عامّه او را در فنّ حدیث، امیر المؤمنین گویند.

۲ - مُسْلِمُ بْنُ حَجَّاجٍ قُشَيْرِي در «صحیح» که از

زید بن ارقم روایت نموده است.

۳ - أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مَاجَةَ قَزْوِينِي صاحب

«سُنَنِ»، از زید بن ارقم.

۴ - أَبُو دَاوُدِ سَجِسْتَانِي صَاحِبُ «سُنَنِ» اَز زَيْدِ بِنِ

اِرْقَمِ.

۵ - تَرْمَذِي أَبُو عَيْسَى مُحَمَّدُ بِنِ عَيْسَى صَاحِبُ

«صَحِيحِ»، اَز جَابِرِ بِنِ عَبْدِ اللّٰهِ اَنْصَارِي وَ اَبُو ذَرٍّ، وَ اَبُو

سَعِيدِ خُدْرِي، وَ زَيْدِ بِنِ اِرْقَمِ، وَ حُدَيْفَةُ بِنِ اَسِيدِ.

۶ - عَبْدِ اللّٰهِ بِنِ اَحْمَدِ بِنِ حَنْبَلٍ صَاحِبُ «زِيَادَاتِ

مُسْنَدِ» اَز زَيْدِ بِنِ اِرْقَمِ.

۷ - نَسَائِي أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ صَاحِبُ «سُنَنِ» اَز زَيْدِ

بِنِ اِرْقَمِ.

۸ - طَبْرِي أَبُو جَعْفَرٍ صَاحِبُ تَارِيخِ، اَز أَمِيرِ

الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اَبُو سَعِيدِ وَ زَيْدِ بِنِ اِرْقَمِ.

۹ - اِبْنُ عَبْدِ رَبِّهِ قُرْطُبِي اَنْدَلُسِي صَاحِبُ «الْعَقْدُ

الْفَرِيدِ» وَ بَيَانُ مَاخُذِ رَوَايَتِ اَوْ.

۱۰ - اِبْنُ عَقْدَةَ حَافِظُ اَحْمَدِ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ سَعِيدِ

كُوفِي اَز أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ جَابِرٍ، وَ اَبُو ذَرٍّ، وَ

اُمِّ سَلْمَةَ، وَ اَبُو رَافِعٍ، وَ اُمِّ هَانِي، وَ خُزَيْمَةُ بِنِ ثَابِتٍ، وَ

ضُمَيْرَةَ اسْلَمِي.

۱۱ - طَبْرَانِي صَاحِبُ «مَعْجَمِ كَبِيرِ وَ اَوْسَطِ وَ

صغیر»، از ابوسعید، و زید بن ارقم، و زید بن ثابت، و عبد الله بن حنطب.

۱۲ - دارقطنی حافظ ابو الحسن علی بن عمر، از ام سلمة.

۱۳ - ذهبی ابو طاهر محمد بن عبد الرحمن، از ابو سعید.

۱۴ - حاکم نیشابوری ابو عبد الله، صاحب «مُستَدْرَك» از زید بن ارقم.

۱۵ - ثعلبی ابو اسحاق احمد، صاحب تفسیر «الکشف و البیان» از ابو سعید.

۱۶ - ابو نعیم اصفهانی صاحب «حلیة الأولیاء» در «منقبة المطهرین» از جبیر بن مطعم، و ابو سعید، و زید بن ارقم، و انس بن مالک، و براء بن عازب، و در «حلیة الأولیاء» به طور تفصیل از حذیفة بن اسید.

۱۷ - بیهقی حافظ ابو بکر صاحب «سُنن» از زید بن ارقم.

۱۸ - قرطبی اندلسی ابو عبد الله ابن عبد البر صاحب «استیعاب» و «تمهید» و «جامع بیان العلم» از

۱۹ - . خَطیب بغدادی صاحب «تاریخ بغداد» از

جابر.

۲۰ - ابن مَغَازِلِی صاحب «مناقب» با اسناد

عدیده‌ای از زید بن ارقم، و ابو سعید.

۲۱ - سَمْعَانِي أَبُو الْمُظَفَّرِ صَاحِبُ «فَضَائِلُ

الصَّحَابَةِ» از ابو سعید.

۲۲ - رَزِينُ بْنُ مَعَاوِيَةَ عَبْدِ رِيٍّ صَاحِبُ «الْجَمْعُ

بَيْنَ الصَّحَابِ السِّتَّةِ» از زید بن ارقم.

۲۳ - قَاضِي عِيَاضُ يُحْصِي صَاحِبُ «الشِّفَا

بتعريف حقوق المصطفى» بدون سند.

۲۴ - خَوَارِزْمِيٌّ: اَخْطَبُ خَوَارِزْمِ صَاحِبُ

«مناقب» از زید بن ارقم.

۲۵ - ابْنُ عَسَاكِرِ حَافِظُ ابْنِ الْقَاسِمِ صَاحِبُ

«تاريخ دمشق» از حذيفة بن اسيد غفاري، و زید بن

ارقم.

۲۶ - ابُو الْفَتْوحِ عِجْلِيٌّ اَصْفَهَانِي صَاحِبُ

«فضائل الخلفاء» از عامر بن لیلی بن ضمرة.

۲۷ - ابْنُ أُثَيْرِ جَزْرِيٌّ مَجْدُ الدِّينِ صَاحِبُ «جَامِعُ

الاصول» و «نهايه» از جابر و زید بن ارقم.

۲۸ - ابْنُ أُثَيْرِ جَزْرِيٌّ عَزَّ الدِّينِ صَاحِبُ «أُسْدُ

الغابة» که برادر مجد الدين است، از زید بن ارقم و عبد

الله بن حنطب.

۲۹ - مُحَمَّد بن طلحه شافعی، صاحب «مطالب

السُّئُول» از زید بن ارقم.

۳۰ - سِبْطُ ابْنِ جَوْزَى، صاحب «تذکرَةُ خِوَصِّ

الامَّة»، از زید بن ارقم.

۳۱ - مُحَمَّد بن یوسف گنجی، صاحب «کِفايَةُ

الطَّالِبِ»، از زید بن ارقم.

۳۲ - محَبِّ الدِّينِ طَبْرِي، صاحب «ذَخَائِرِ

العُقْبَى» از ابو سعید، و زید بن ارقم.

۳۳ - حَمَوِيُّ صدر الدِّينِ ابراهيم بن مؤيد،

صاحب «فَرَايِدِ السَّمَطَيْنِ» از ابو سعید خُدْرِي و حُدَيْفَةُ

بن اسيد غفاري، و زید بن ارقم.

۳۴ - خازن بغدادی علاء الدین علی صاحب

«تفسیر» از زید بن ارقم.

۳۵ - ذَهَبِي شمس الدِّينِ مُحَمَّد صاحب «میزان

الاعتدال» تصحیح روایت زید بن ارقم.

۳۶ - زَرَنْدِي مدنی جمال الدِّين مُحَمَّد صاحب

«نظم دُرَرِ السَّمَطَيْنِ» از جابر، و زید بن ارقم.

۳۷ - ابن کثیر دمشقی اسمعیل بن عُمَر صاحب

«تفسیر» با اسناد کثیری در آیه تطهیر، و در آیه مودّت،

از زید بن ارقم، و جابر، و ابو سعید، و ابو ذر، و حذیفه

بن اسید.

۳۸ - سید علی همدانی بن شهاب الدّین صاحب

«مَوَدَّة الْقُرْبَى» از ابو سعید، و جُبیر بن مُطْعِم.

۳۹ - تفتازانی سعد الدّین صاحب «شرح

مقاصد» اثبات حدیث را نموده است.

۴۰ - هَیْتَمی نور الدّین علی صاحب «مجمع

الزّوائد» بدون سند.

۴۱ - فیروزآبادی مجد الدّین، صاحب «قاموس»

در ماده ثقل در قاموس.

۴۲ - خواجه محمّد پارسا صاحب «فصل

الخطاب» از جابر و حذیفه بن اسید و زید بن ارقم.

۴۳ - سَخاوی شمس الدّین صاحب «الضّوء

اللامع» در «استجلاب ارتقاء العُرف» از جمع کثیری از

صحابه.

۴۴ - ملا حسین واعظ کاشفی صاحب «تفسیر»

۴۵ - سُیوطی حافظ جلال الدین عبد الرحمن در

کتب عدیده: «إِحْيَاءُ الْمَيِّتِ بِفَضَائِلِ أَهْلِ الْبَيْتِ»، و

«نَهَايَةُ الْإِفْضَالِ فِي شَرَفِ الْآلِ»، و «أَسَاسٌ فِي مَنَاقِبِ بَنِي

الْعَبَّاسِ»، و «إِنَافَةٌ فِي رُتَبَةِ الْخِلَافَةِ»، و «الْبُدُورُ السَّافِرَةُ

عَنْ أُمُورِ الْآخِرَةِ»، و «الْجَامِعُ الصَّغِيرُ» و «الدَّرُّ الْمَنْثُورُ»،

و «الدَّرُّ النَّثِيرُ»، از زید بن ارقم، و ابوهریره، و ابوسعید،

و ابوذر، و عبد الله بن حنطب و حنطب پدر عبد الله، و

زید بن ثابت، و جابر بن عبد الله انصاری.

۴۶ - ابن حجر هیتمی شهاب الدین صاحب

«الصَّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ» به سند صحیح چند روایت از زید

بن ارقم.

۴۷ - سمهودی نور الدین علی شریف صاحب

«جَوَاهِرُ الْعَقْدِينَ» از أمير المؤمنین علیه السلام و امّ

هانی و امّ سلمه و ابو ذرّ و حذیفه بن اسید و ابو طفیل

و زید بن ارقم و زید بن ثابت.

۴۸ - روزبهان فضل الله خنجی شیرازی، در

شرح رساله اعتقادیه.

۴۹ - قسطلانی مدنی شهاب الدین احمد صاحب

«مواهب لدُنیه»، از زید بن ارقم.

۵۰ - شاه ولی الله دهلوی، صاحب «ازالة الخفاء»

از زید بن ارقم.

۵۱ - زبیدی سید محمد مرتضی، صاحب «تاج

العروس»، شارح قاموس، بدون سند.

۵۲ - عَجَلی احمد بن عبد القادر، صاحب «ذخیره

المال» در مواضع متعددی از زید بن ارقم.

متون مختلف حدیث ثقلین با اسانید عامه از

بیست و پنج صحابی رسول خدا

اینک ما بحول الله و قوّه جمیع روایاتی را که

با طرق و اسانید مختلفه عامّه از این بیست و پنج

صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله رسیده است،

بدون تکرار متن، و با اکتفا از متن بر مقدار لازم از

حدیث ثقلین را در اینجا ذکر می کنیم، و آن مقداری

که حقیر به شمارش آورده ام قریب به یکصد متن

مختلف العبارة می باشد و نیز به جهت عدم تکرار. از

ترجمه که غالباً قریب المضمون هستند خودداری می‌نمائیم، مگر در بعضی از عبارات تازه وارد.

أول: حدیث ثقلین به روایت امیر المؤمنین

علی بن ابی طالب علیه السلام

۱ - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

إِنِّي مَقْبُوضٌ، وَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ
أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا.^۱

۲ - قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ
بَيْتِي، وَ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

۳ - إِنِّي مَقْبُوضٌ، وَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ:

كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَ إِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا،
وَ إِنَّهُ لَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ حَتَّى يَبْتَغَى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ

^۱ به روایت سیوطی در کتاب «احیاء المیت بفضایل اهل البیت» که در حاشیه «الإتحاف بحبّ الأشراف» شبراوی طبع شده است، ص ۲۴۷ حدیث شماره ۲۳، و به تخریج هیتمی در «مجمع الزوائد»، ج ۹، ص ۱۶۳ و فقط بعد از لفظ ثقلین، کلمه یعنی آمده است.

^۲ شیخ عبید الله حنفی در کتاب «أرجح المطالب» ص ۳۳۷ با تخریج بزّاز و دولابی و در «عباقت» ج ۲، ص ۵۸۱ با روایت جعابی نیز آورده است؛ و «ینابیع المودّة» ص ۳۹ از جعابی.

صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا يَبْتَغَى الضَّالَّةُ فَلَا تُوجَدُ.^۱

۴ - تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَاب

اللّٰهِ سَبَبُهُ بِيَدِهِ وَ سَبَبُهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَ أَهْلَ بَيْتِي.^۲

۵ - قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا:

كِتَابَ اللّٰهِ سَبَبٌ طَرْفُهُ بِيَدِ اللّٰهِ وَ طَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ.^۳

۶ - قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا:

كِتَابَ اللّٰهِ سَبَبٌ بِيَدِهِ وَ سَبَبٌ بِأَيْدِيكُمْ، وَ أَهْلَ بَيْتِي.^۴

۷ - إِنْ تَارَكَ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِي، وَ

لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۵

^۱ «عبارات» مجلد ثقلین طبع اصفهان، ج ۲، ص ۵۸۱ به تخریج بزّاز.

^۲ «عبارات» ج ۲، ص ۵۸۱ از شمس الدّین محمد بن عبد الرّحمن سخاوی قاهری شافعی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف بحبّ أقرباء الرّسول ذوی الشرف» به تخریج اسحق بن راهویه استاد بخاری در «مسند» خود و به روایت دولابی در کتاب «الذّریّة الطّاهرة».

^۳ «ینابیع الموده» شیخ سلیمان قندوزی حنفی، طبع اوّل اسلامبول سنه ۱۳۰۱، ص ۳۹ از «مسند» اسحق بن راهویه. و گفته است: این سند جید است. و نیز دولابی در «الذّریّة الطّاهرة» آورده است.

^۴ «أرجح المطالب» ص ۳۳۷ از «مسند» اسحق بن راهویه و «کنز العمّال» ج ۱، ص ۹۶ و گفته است ابن جریر در «تهذیب الآثار» آورده و صحیح دانسته است.

^۵ «فرائد السّمطین» حموئی ج ۲، باب ۳۳ از سمط دوّم ص ۱۴۷ با تخریج شیخ صدوق ابن بابویه، و این حدیث را صدوق در کتاب «اکمال الدین» ج ۱، ص ۱۳۸ از طبع اوّل در اواسط باب ۲۲ آورده است و سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۵ حدیث ۲۹ از طریق عامّه از «فرائد السّمطین» حموئی با عین این عبارت و سند آورده است.

٨ - أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، لَنْ

تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا، الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ، وَالْأَصْغَرُ

عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخُبِيرَ عَهْدَ إِلَىٰ أَنَّهُمَا لَنْ

يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ

يُرَدَا عَلَى الْحَوْضِ كَهَاتَيْنِ - وَ أَشَارَ بِالسَّبَابَتَيْنِ - وَ
لَا أَنْ أَحَدَهُمَا أَقْدَمَ مِنَ الْآخِرِ. فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوْا،
وَ لَا تَقْدَمُوا مِنْهُم، وَ لَا تَخَلَّفُوا عَنْهُم، وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ
فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.^١

٩ - إِنْ تَارَكَ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي

أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يُرَدَا عَلَى الْحَوْضِ، وَ
إِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوْا إِنْ اتَّبَعْتُمْ وَ اسْتَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا.^٢

١٠ - إِنْ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: يَعْنِي كِتَابَ اللَّهِ

وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوْا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا.^٣

١١ - أَيُّهَا النَّاسُ، إِنْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلَ

الْأَكْبَرَ وَ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ، فَأَمَّا الْأَكْبَرُ هُوَ حَبْلُ فَيْدِ اللَّهِ

طَرَفُهُ، وَ الطَّرْفُ الْآخِرُ بِأَيْدِيكُمْ وَ هُوَ كِتَابُ اللَّهِ، إِنْ

تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوْا، وَ لَنْ تَذَلُّوْا أَبَدًا، وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ

^١ «ينابيع المودة» ص ٣٤ از «مناقب» ابن شهر آشوب از كتاب سليم بن قيس در روز عرفه بر ناقة قصوى و در مسجد خيف، و روز غدير و در روز رحلت از امير المؤمنين از پيغمبر روايت است.

^٢ «ينابيع المودة» ص ٣٥ از «مناقب» ابن شهر آشوب از ابوذر كه گفت: امير المؤمنين عليه السلام به طلحة و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابى وقاص فرمود: آيا مى دانيد كه رسول خدا صلى الله عليه و آله چنان فرمود؟! قالوا: نَعَمْ.

^٣ «ينابيع المودة» ص ٣٩ به روايت بزّاز.

فَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.

إِنَّ اللَّهَ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ، وَ سَأَلْتُ ذَلِكَ لَهُمَا فَأَعْطَانِي. وَ اللَّهُ
سَائِلُكُمْ كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِي؟!^۱

«ای مردم! من در میان شما به یادگار گذاشتم

دو چیز نفیس و پر بها را: چیز نفیس بزرگتر، و چیز
نفیس کوچکتر را. اما بزرگتر، ریسمانی است که یک
طرف آن به دست خداست و طرف دیگر آن به دست
شما، و آن کتاب الله است، اگر بدان تمسک نمائید
ابداً گمراه نمی شوید و ابداً پست و ذلیل نمی گردید.

و اما چیز نفیس

^۱ «ینابیع المودّة» ص ۳۹ از ابن عقده از طریق سعد بن طریف از اصبع بن
نباته از امیر المؤمنین علیه السلام و از ابو رافع غلام رسول خدا صلی الله
علیه و آله.

کوچکتر، عترت من است که اهل بیت من است.
 خداوند لطیف و خبیر تحقیقاً به من خبر داده
 است که آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر
 من وارد شوند و من این عدم جدائی را برای آنها از
 خدا خواستم و او به من مرحمت فرمود. و خداوند
 باز پرس و مؤاخذ شما خواهد بود که چطور مرا در
 کتاب خدا و اهل بیتم نگهداری نمودید؟!»

۱۲ - ثُمَّ قَامَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا

النَّاسُ مَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟! قَالُوا: قَدْ بَلَّغْتَ! قَالَ: اللَّهُمَّ

اشْهَدْ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - ثُمَّ قَالَ: إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى

فَاجِيبَ، وَ إِنِّي مَسْئُولٌ وَ أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ!

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ

اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا،

فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟! وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا

عَلَى الْحَوْضِ. نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ. أ

لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَى

ذَلِكَ ثَلَاثًا.

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَرَفَعَهَا وَ قَالَ: مَنْ

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ
مِنْ عَادَاهُ! فَقَالَ عَلِيٌّ: صَدَقْتُمْ وَ أَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنْ
الشَّاهِدِينَ!^۱

أبو نَعِيمٍ در «حَلِيَّةِ الْأَوْلِيَاءِ» و غیره، از ابو طَفِيلٍ
روایت کرده است که عَلِيٌّ بن أَبِي طَالِبٍ علیه السلام
ایستاد و حمد و ثنای خدای را بجای آورده و سپس
گفت: مَنْ بَا سُوْگَنْدَاکِیْدُ بَرِ شَمَا خَدَا رَا گَوَاہُ وَ شَاہِدُ
مِیْ گِیْرِیْمُ کِهْ هَرِ کَسْ دَرِ رُوْزِ غَدِیْرِ خَمِّ شَاہِدُ جَرِیَانِ
بُوْدِهْ اَسْتُ بَرِخِیْزْدُ! وَ نَبَایْدُ کَسِیْ بَرِخِیْزْدُ وَ بَگُوْیْدُ بِهْ
مَنْ چَنِیْنِ رَسِیْدِهْ وَ یَا چَنِیْنِ بِهْ مَنْ خَبْرُ دَاَدِهْ اَنْدُ! بَایْدُ
اَنْ کَسْ بَرِخِیْزْدُ کِهْ دُوْ گُوْشِ اُوْ شَنِیْدِهْ بَاشْدُ، وَ دَلْشِ
اَنْ رَا دَرِ حَفْظِ نَگِهْ دَاَشْتِهْ بَاشْدُ.

^۱ «ینابیع المودة» ص ۳۸ از أبو نَعِيمٍ در «حلیة الأولیاء».

هفده نفر برخاستند که از جمله ایشان بود خُزَیْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ، وَ سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، وَ عَدِيُّ بْنُ حَاتَمٍ، وَ عَقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ، وَ أَبُو أَيُّوبَ انصاری، وَ أَبُو سَعِيدِ خُدْرِي، وَ أَبُو شُرَيْحٍ خُزَاعِي، وَ أَبُو قُدَامَةَ انصاری، وَ أَبُو يَعْلَى انصاری، وَ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيْهَانِ وَ مردانی از قریش. در این حال علی علیه السلام به آنان گفت: بیاورید آنچه را شنیده‌اید!

گفتند: ما شهادت می‌دهیم که با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ حَجَّةُ الْوُدَاعِ باز می‌گشتیم که در غدیر خم پیاده شدیم، در اینجا ندا برای نماز بلند شد، ما با رسول الله نماز گزاردیم.^۱

«سپس ایستاد و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و گفت: ای مردم شما چه می‌گوئید؟! گفتند: تو تبلیغ رسالات خود را نمودی! سه بار رسول خدا گفت: خدایا شاهد باش! پس از آن گفت: نزدیک است که مرا بخوانند و من اجابت می‌کنم و من مسؤول هستم، و شما هم مسؤول می‌باشید!

پس گفت: ای مردم! من در میان شما دو

^۱ «ینابیع المودة» ص ۳۸ از أَبُو نَعِيمٍ در «حلیة الأولیاء».

شیء ارزشمند باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را
که اهل بیت من می‌باشند. اگر شما به آن دو متمسک
گردید گمراه نمی‌شوید! پس ببینید چگونه حقّ مرا
در آن دو خلیفه و جانشین حفظ می‌کنید؟! و آن دو
از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض کوثر وارد
آیند. خداوند لطیف و خبیر مرا به این اتّصال آگاه
کرده است.

پس از آن فرمود: خداوند صاحب اختیار من
است و من صاحب اختیار مؤمنین. آیا شما نمی‌دانید
که اولویت من به شما، از خود شما به خودتان
شدیدتر و قوی‌تر است؟ سه بار گفتند: آری!
و سپس دست تو را ای امیر المؤمنین گرفت
و بلند کرد و گفت: هر کس که من مولا و صاحب
اختیار او هستم، پس این علی مولا و صاحب اختیار
اوست. بار پروردگارا! تو ولایت کسی را داشته باش
که او ولایت علی را دارد و دشمن بدار

کسی را که علی را دشمن دارد!

علی علیه السلام گفت: راست گفتید، و من

هم بر این قضیه از گواهان می باشم!»^۱

۱۳ - إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي

أهل بيتي، لن تضلوا ما إن تمسكتم بهما، لن يفترقا حتى

يردا على الحوض؟ قالوا: اللهم نعم.^۲

۱۴ - يا أيها الناس! إني تارك فيكم الثقلين: كتاب

الله و عترتي أهل بيتي. فتمسكوا بهما لن تضلوا! فإن

^۱ محمد بن یعقوب با سند متصل خود از سلیم از امیر المؤمنین علیه السلام روایت مفصّلی را درباره ادنی ما یکون به العبد مؤمناً بیان می کند و در پایانش حضرت می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه ای که ایراد کرد فرمود: إني قد تركت فيكم أمرين لن تضلوا بعدى إن تمسكتم بهما: كتاب الله عز و جل و عترتي أهل بيتي فان اللطيف الخبير قد عهد الى أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض - و جمع بين مسبّحتيه - و لا أقول: كهاتين - و جمع بين المسبّحة و الوُسْطَى - فتسبق إحدیهما الاخری، فتمسكوا بهما لا تزلوا و لا تضلوا، و لا تقدّموهم فتضلوا. («غاية المرام» ص ۲۳۰ حدیث پنجاهم از خاصه) و در ص ۲۳۲ و ص ۲۳۳ از خاصه از صدوق با سند متصل خود از امیر المؤمنین آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: إني مقبوض و اوشك أن ادعى فاجيب، و إني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أفضل من الآخر: كتاب الله و عترتي أهل بيتي، لن يفترقا حتى يردا على الحوض. (حدیث شصت و چهارم).

^۲ «مناقب» خوارزمی، طبع سنگی ص ۲۱۸ و ص ۲۱۹ در ضمن مناشده امیر المؤمنین علیه السلام با اصحاب شوری بیان کرده اند که پس از اتمام مناشده همه آن جماعت گفتند: اللهم نعم! «بار پروردگارا تو شاهدهی که این سخن، گفتار راست است.» این مناشده بسیار مهم است و شاهد و متضمن مقالات و درجات مولی الموحّدين است و ما به جهت اکتفا به حدیث ثقلین، بر این مقدار از آن اقتصار نمودیم.

اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا
عَلَى الْحَوْضِ. در اینجا در روایت وارد است که: فَقَامَ
عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شِبْهَ الْمُغْضَبِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أ
كُلَّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟! (پس عمر بن خطاب برخاست در
صورت و چهره شبیه غضب کننده و گفت: ای رسول
خدا آیا تمام اهل بیت تو هستند؟!) فَقَالَ: لَا، وَ لَكِنْ
أَوْصِيائِي مِنْهُمْ، أَوْهُمْ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي
وَ وَليَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي، هُوَ أَوْهُمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ (ثُمَّ
ابْنِي الْحُسَيْنِ) ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدًا

بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، شُهِدَاءُ اللَّهِ فِي
أَرْضِهِ وَ حُجَّجُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ خُزَّانُ عِلْمِهِ وَ مَعَادِنُ
حِكْمَتِهِ. مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ
عَصَى اللَّهَ^۱.

«حضرت رسول الله صَلَّى الله عليه و آله

فرمودند: نه، و لیکن خصوص اوصیای من از اهل
بیت من می باشند که اوّل آنان برادرم و وزیرم و
خلیفه ام در میان امّت و ولیّ هر مؤمن پس از من
است، اوست اوّل آنها، و پس از آن پسرم حسن (و
سپس پسرم حسین) و سپس نه نفر از اولاد حسین
یکی پس از دیگری تا همگی بر من در حوض کوثر
وارد گردند. اینها شهیدان و گواهان و حاضران و
ناظران خدا هستند در زمین خدا، و حجّت های او
هستند بر خلائق خدا و گنجینه داران علم او و
معدنهای حکمت او می باشند. کسی که ایشان را

^۱ «فرائد السمّین» حمّوئی، ج اوّل، باب ۵۸ ص ۳۱۷ و ص ۳۱۸ و این
روایت مناشده و احتجاج قوی و مستدلّ امیر المؤمنین علیه السلام در عهد
عثمان در مسجد رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و بسیار مفصّل و حاوی
مطالب عالیّه است و مجموع این روایت از ص ۳۱۲ تا ص ۳۱۸ می باشد، و
در «غایة المرام» ص ۳۷ تا ص ۳۹ باب ۳۴ از طریق عامّه از «فرائد السمّین»
از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است.

اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و کسی که

عصیان ایشان را کند خدا را عصیان کرده است.»

۱۵ - أَيَهَا النَّاسُ! أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟!!

قَالُوا: بَلَىٰ! قَالَ: فَإِنِّي كَأَنَّ لَكُمْ عَلَى الْحَوْضِ فَرَطًا وَ

سَأَلْتُكُمْ عَنِ اثْنَيْنِ: عَنِ الْقُرْآنِ وَ عَنِ عِثْرَتِي!^۱

۱۶ - أَيَهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ

اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَى

الْحَوْضِ. نَبَّأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ

عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ^۲

دوم: حدیث ثقلین به روایت فاطمه زهرا علیها

سلام الله:

۱۷ - قَالَتْ سَمِعْتُ أَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي

مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ يَقُولُ وَ قَدْ امْتَلَأَتِ الْحُجْرَةُ مِنْ

أَصْحَابِهِ: أَيَهَا النَّاسُ! يَوْشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضًا سَرِيعًا وَ قَدْ

^۱ «حلیة الأولیاء»، ج ۹، ص ۶۴ با سند خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا در جحفه خطبه خواندند و چنین فرمودند.

^۲ «أرجح المطالب» ص ۳۳۹ از ابو طفیل آورده است که امیر المؤمنین علیه السلام برخاست و خطبه خواند و فرمود: هر کس در روز غدیر شنیده است و حفظ کرده است برخیزد. هفده نفر برخاستند و چنین شهادت دادند و حضرت در پایان آن فرمود: صدقتم و أنا ذلک من الشاهدین.

قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْدِرَةً إِلَيْكُمْ، أَلَا إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ
كِتَابَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي! ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ
فَقَالَ: هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ
حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ فَأَسْأَلُكُمْ مَا تَخْلُفُونِي فِيهِمَا^١.

سوم: حدیث ثقلین به روایت امّ هانی خواهر

امیر المؤمنین علیه السلام:

۱۸ - فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّهَا

النَّاسُ إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبَ وَ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا
إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ طَرَفُهُ بِيَدِ
اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي
أَهْلِ بَيْتِي، أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ^٢.

۱۹ - أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي مُوشِكُ أَنْ أَدْعَى

فَأَجِيبَ وَ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا: كِتَابَ
اللَّهِ طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي،

^١ «ينابيع المودة» ص ٤٠ گوید: ابن عقده از طریق عروة بن خارجه از فاطمه زهراء سلام الله عليها این حدیث را تخریج کرده است.

^٢ «ينابيع المودة» ص ٤٠، گوید: بزّاز در مسندش از امّ هانی دختر حضرت ابو طالب تخریج نموده است که او گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجّة الوداع مراجعت کردند و در غدیر خم نازل شدند در وقت شدت گرمای روز به خطبه برخاستند و سپس چنان فرمودند.

أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.^۱

۲۰ - عین همین مضمون را با اختلاف یوشک

بجای مُوشک و با اضافه عبارت

^۱ «عَبَقَات»، ج ۲، ص ۵۸۲ گوید: حدیث امّ هانی را سخاوی را با تخریج ابن عقده از حدیث عمر بن سعید بن (عن ظ) عمر بن جعدة بن هبيرة از پدرش از امّ هانی روایت کرده است.

اذكركم الله في أهل بيتي پس از جمله وَ عِترتي أهل

بیتي آورده است.^۱

و در حقیقت این عبارت با عبارت «ینابیع

المودّة» به جز لفظ یوشک که در آن اوشک آمده است

تفاوتی ندارد.

چهارم: حدیث ثقلین به روایت امّ المؤمنین امّ

سَلْمَه:

۲۱ - امّ سلمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه

و آله دست علی علیه السلام را در روز غدیر خم گرفت

و بلند کرد تا به قدری که ما سپیدی زیر بغل رسول خدا

را دیدیم، آنگاه گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. ثُمَّ

قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ

عِترتي، وَ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

^۱ «عبقات» ج ۲، ص ۶۴۴ و ص ۶۴۵ روایت را از «جواهر العقدين»

سمهودی با تخریج ابن عقده از حدیث عمرو بن سعید بن عمرو بن جعدة بن هبيرة از پدرش از جدش آورده است که او از امّ هانی چنان شنید.

^۲ «ینابیع المودّة» ص ۴۰ روایت را با تخریج ابن عقده از طریق عمرو بن

سعید بن عمرو بن جعدة بن هبيرة از پدرش از جدش از امّ سلمه آورده

است، و در «عبقات» ج ۲، ص ۵۸۲ از کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف»

سخاوی با تخریج ابن عقده از حدیث هارون بن خارجة از فاطمه بنت علی

علیه السلام از امّ سلمه آورده است. و نیز در «أرجح المطالب» ص ۳۳۸

آورده است و نیز در «عبقات» ج ۲، ص ۶۴۵ از «جواهر العقدين» سمهودی

۲۲ - متن روایت وارده از فاطمه زهرا علیها

السلام در مرض موت رسول خدا که حجره مملو از

جمعیت بود و ما در شماره ۱۷ آوردیم با سه تفاوت

مختصر ۱ - أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا ۲ - قَبْضًا سَرِيعًا فَيَنْطَلِقُ

بِ ۳ - فَأَسْأَلُهُمَا مَا خُلِفْتُ فِيهِمَا.^۱

پنجم: حدیث ثقلین به روایت ابو ذر غفاری:

با مختصر اختلاف لفظی آورده است.

^۱ «عبقات»، ج ۲، ص ۶۴۵ از «جواهر العقدين» سمهودی با تخریج جعفر بن محمد رزّاز از امّ سلّمة و «عبقات» ج ۱، ص ۲۹۵ با تخریج دارقطنی و «غایة المرام» ص ۲۳۱ حدیث ۵۴ از خاصّه.

۲۳ - اِنِّی تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنَ: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِی،

فَاِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ، فَاَنْظُرُوْا كِیْفَ
تَخْلِفُوْنِیْ فِیْهَا؟^۱

۲۴ - یَا اَیُّهَا النَّاسُ! اِنِّیْ قَدْ تَرَكْتُ فِیْكُمْ مَا اِنْ

اَخَذْتُمْ بِهٖ لَنْ تَضِلُّوْا: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ اَهْلِ بَیْتِی^۲.

۲۵ - مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِیْ كَمَثَلِ سَفِیْنَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا

نَجَا، وَ مَنْ تَرَكَهَا هَلَكَ. وَ یَقُوْلُ: مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِیْ فِیْكُمْ

مَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ فِیْ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ مَنْ دَخَلَهُ غُفْرَ لَهٗ. وَ یَقُوْلُ:

اِنِّیْ تَارِكٌ فِیْكُمْ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهٖ لَنْ تَضِلُّوْا: كِتَابَ اللّٰهِ وَ

عِثْرَتِیْ، وَ لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ.^۳ «مثل اهل

بیت من، مثل کشتی نوح است کسی که سوار شود

^۱ «ینابیع المودّة» در ص ۳۹ آورده و گفته است: آن را ترمذی در جامع خود با سند متصل از ابو ذر تخریج کرده است که: وی حلقه در کعبه را گرفت و گفت: من از رسول خدا چنان شنیدم که می گفت. و در «عبقات» ج ۱، ص ۲۶۹ از سخاوی از ترمذی با تخریج ابن عقده آورده است.

^۲ در «أرجح المطالب» ص ۳۳۵ تا ص ۳۴۱ پس از آنکه این حدیث را از جمعی از اصحاب روایت کرده است، با عین این عبارت از جابر روایت کرده است و پس از آن گفته است: در این باب از ابو ذر و ابی سعید و زید بن أرقم و حدیفه روایت است.

^۳ در «ینابیع المودّة» ص ۲۸ از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که در وقتی که ابو ذر و حبیش بن معتمر در مکه بود، ابو ذر برخاست و حلقه در کعبه را گرفت و چنان گفت. و «غایة المرام» ص ۲۲۷ حدیث ۳۶ از خاصّه به روایت سلیم.

نجات می‌یابد، و کسی که ترك کند هلاك می‌شود. و می‌گفت: مثل اهل بیت من در میان شما مثل درِ حِطّه است در بنی اسرائیل که هر کس از آن وارد شود آمرزیده می‌شود. و می‌گفت: من در میان شما به خلافت می‌گذارم چیزی را که اگر بدان تمسك جوئید ابداً گمراه نمی‌شوید، كتاب الله و عترت من، و از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.»

۲۶ - يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ

أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي^۱.

۲۷ - إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي

أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. أَلَا وَ

إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ بَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَ مَثَلُ سَفِينَةِ

نُوحٍ^۲.

^۱ «ينابيع المودة» ص ۳۰ از ترمذی در باب مناقب اهل بیت از جابر در روز عرفه آورده است و گفته است: در این باب ابو ذر نیز روایت دارد.

^۲ «زین الفتی فی تفسیر سوره هل ائی»، تألیف عاصمی با سند خود از ابو اسحق از حنش که گفت: ابو ذر را دیدم که به درِ کعبه آویزان شده بود و می‌گفت: کسی که مرا می‌شناسد که می‌شناسد، و کسی که مرا نمی‌شناسد من ابو ذر هستم. حنش می‌گوید: بعضی از یاران من گفتند که ما شنیدیم او چنان می‌گفت. و در «عبارات» ج ۱، ص ۳۹۸ عین این روایت را از عاصمی روایت کرده است.

۲۸ - اِنِّی تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنَ: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ،

فَاِنَّهُمَا لَنْ یَتَفَرَّقَا حَتّٰی یُرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ، فَاَنْظُرُوْا كِیْفَ
تَخْلُفُوْنِیْ فِیْهَا؟!^۱

ششم: حدیث ثقلین به روایت ابن عباس:

۲۹ - یَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِیْنَ! اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ اَوْحٰی

اِلَیَّ اَنِّیْ مَقْبُوْضٌ، اَقُوْلُ لَكُمْ قَوْلًا اِنْ عَمِلْتُمْ بِهٖ نَجَوْتُمْ وَ

اِنْ تَرَکْتُمُوْهُ هَلَكْتُمْ. اِنَّ اَهْلَ بَیْتِیْ وَ عِثْرَتِیْ هُمْ خَاصَّتِیْ وَ

حَامَّتِیْ، وَ اِنَّكُمْ مَسْئُوْلُوْنَ عَنِ الثَّقَلِیْنَ: كِتَابَ اللّٰهِ وَ

عِثْرَتِیْ، اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهَمَّا لَنْ تَضِلُّوْا، فَاَنْظُرُوْا كِیْفَ تَخْلُفُوْنِیْ

فِیْهَا.^۲

«ای جماعت مؤمنین! خداوند عزّ و جلّ به

من وحی فرستاده که مرا می گیرند و می برند، من به

^۱ «عبارات» ج ۲، ص ۵۸۱ از سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» روایت می کند که او در این حدیث از ترمذی در جامع خود، و به تخریج ابن عقده از حدیث سعد بن طریف از اصبع بن نباته از ابو ذر آورده است که دست در حلقه در کعبه گرفت و چنان گفت.

^۲ در «غایة المرام» ص ۲۳۳ حدیث ۷۰ از خاصّه از ابن بابویه با سند متصل خود از عیسی بن معتمر روایت کرده است که گفت: من دیدم ابو ذر غفاری را در حالی که حلقه کعبه را گرفته بود و می گفت: ألا من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فأنا جندب بن السّکن من از رسول خدا شنیدم که می فرمود: اِنِّیْ مَخْلَفٌ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنَ: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ اَهْلَ بَیْتِیْ وَ اِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرَقَا حَتّٰی یُرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ وَ اِنَّ مَثَلَهُمَا کَسَفِیْنَةَ نُوْحٍ مِنْ رُكْبٍ فِیْهَا نَجَا وَ مِنْ تَخْلَفَ عَنْهَا غَرِقَ.

شما گفتاری را می‌گوییم اگر بدان عمل کنید نجات

می‌یابید، و اگر آن

را ترک نمائید هلاک می شوید! تحقیقاً اهل بیت
من و عترت من آن خاصان و اقربای من می باشند، و
تحقیقاً شما مورد مؤاخذه و سؤال هستید از دو چیز
گرانقدر: کتاب خدا و عترت من، اگر بدان دو تا
چنگ زنید گمراه نمی شوید. پس ببینید و بنگرید تا
حقّ مرا در آن دو چگونه نگه می دارید؟!؟

هفتم: حدیث ثقلین به روایت جابر بن عبد الله

انصاری:

۳۰ - يا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكَتُ فِيكُمْ مَا إِنْ

أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ
بَيْتِي^۱.

۳۱ - أَيُّهَا النَّاسُ! قَدْ تَرَكَتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ

بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَلَا تَنَافِسُوا
وَ لَا تَحَاسَدُوا وَ لَا تَبَاغِضُوا وَ كُونُوا إِخْوَانًا كَمَا أَمَرَكُمْ
اللَّهُ. ثُمَّ أَوْصِيكُمْ بِعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، ثُمَّ أَوْصِيكُمْ بِهَذَا

^۱ «أرجح المطالب» ص ۳۳۶ از حدیث جابر که گفت: در حجّة الوداع در
روز عرفه دیدم که رسول خدا بر روی ناقه عضباء خود سوار شده بود، و
چنان می گفت. و در «ینابیع المودة» ص ۳۰ از ترمذی در باب مناقب اهل
بیت نیز از جابر آورده است، و نیز در «ینابیع» ص ۴۱ از ترمذی از جابر با
سند دیگر آورده است.

الْحَيِّ مِنَ الْأَنْصَارِ^۱.

۳۲ - أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي مَسْئُولٌ وَ أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ،

فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟! قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ بَلَّغْتَ وَ أَدَّيْتَ! قَالَ:

إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ وَ أَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ! وَ إِنِّي مُخَلَّفٌ

فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ

عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

الْحَوْضَ.

ثُمَّ قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِكُمْ مِنْ

أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَى! فَقَالَ آخِذًا بِيَدِ عَلِيٍّ: مَنْ كُنْتُ

مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ

مَنْ عَادَاهُ^۲.

«ای مردم من مسئول هستم و شما نیز

مسئول می باشید! پس چه خواهید گفت؟! گفتند: ما

شهادت می دهیم که تو تبلیغ رسالات خدایت را

^۱ «ینابیع المودة» ص ۴۰ با تخریج سیّد ابو الحسین یحیی بن حسن در کتاب خود «اخبار مدینه» از محمد بن عبد الرحمن از خلّاد از جابر که رسول خدا در مرض وفاتش دست علی و فضل بن عبّاس را گرفت و بر آنها تکیه کرد تا در روی منبر نشست و چنان گفت.

^۲ «ینابیع المودة» ص ۴۱ با تخریج ابن عقده از جابر بن عبد الله که گفت: ما در حجّة الوداع با رسول خدا بودیم چون برگشت در جحفه نزول کرد و سپس برای مردم خطبه خواند و چنان گفت.

نمودی و نصیحت کردی و اداء وظیفه نمودی!
فرمود: من جلو دار شما هستم که زودتر می روم، و
شما در حوض وارد بر من می شوید، و من به عنوان
خلیفه و جانشین در میان شما می گذارم دو چیز
نفیس و گرانبه را؛ اگر به آن دو چیز تمسک جوئید
گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم که اهل بیتم
هستند، و حقاً آن دو از هم جدا نمی شوند تا با هم بر
من در حوض کوثر وارد شوند.

سپس فرمود: آیا شما این طور نبودید که
بدانید ولایت من به شما از شما به شما بیشتر است؟!
گفتند: چرا! در این حال دست علی را گرفت،
فرمود: هر کس که من مولای او بودم پس علی
مولای اوست. و پس از آن فرمود: خداوندا! در
ولایت خود بگیر آن کس را که ولایت علی را دارد،
و دشمن بدار آن کس را که وی را دشمن دارد!

۳۳ - أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي لَأَرَانِي يَوْشِكُ أَنْ

أَدْعَى فَاجِيبَ، وَ إِنِّي مَسْئُولٌ وَ أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ، فَمَا أَنْتُمْ

قَائِلُونَ؟! قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ بَلَّغْتَ الرِّسَالَةَ وَ نَصَحْتَ وَ

أَدَيْتَ!

قَالَ: إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ،

وَإِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ (وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي

- صح ظ).^۱

با تأمل در متن این روایت روشن می شود که

متن این روایت همان متن روایت شماره ۳۲ است که

ما از «ینابیع المودّة» آوردیم، و لیکن دست تحریف

در روایات مناقب اهل بیت آن را به صورت ناقص و

اَبْتَر در آورده است.

ممکن است به دست سَخَاوِی، ناقص رسیده

باشد و ممکن است ناسخان پس از سخاوی ذیل آن

را بریده و ناقص نموده باشند.

^۱ در «عَبَقَات» ج ۱، ص ۲۶۷ گوید: ابو العباس ابن عقده در کتاب «ولایت» از طریق یونس بن عبد الله بن ابی فروة از ابو جعفر محمد بن علی از جابر تخریج کرده است که گفت: ما با رسول خدا در حج بودیم چون به جحفه مراجعت نمود امر کرد تا زیر درختان را جارو کردند و سپس چنان گفت. این روایت را از ابن عقده، علامه شمس الدین سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف» حکایت نموده است. باری تمام این مطالب مذکور را صاحب «عَبَقَات» در ترجمه احوال ابن عقده ذکر کرده است. باید دانست که صاحب «عَبَقَات» در ج ۲، ص ۵۷۸ عین این مطالب و عین این روایت را در ترجمه احوال سخاوی که از ابن عقده روایت می کند آورده است و گفته است: سخاوی این مطالب را در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف بحبّ اَقْرَبَاءِ الرَّسُولِ ذَوِي الشَّرَفِ» که نسخه عتیقه آن بحمد الله المنعم المفضل به حسن سعی و لطف اقبال یکی از متمسکین بأذیال سادات قادات اقیال، لزال ناهلاً من مناهل العلم و الکمال بحرمتهم الباهرة الجلال علیهم آلاف السّلام من الملک المتعال، پیش نظر این قاصر کئیب البال حاضر و موجود است.

و این متن وارد در این روایت اخیر از جهت
مضمون، بهترین و عالی‌ترین مضمونی است که در
احادیث این باب رسیده است. زیرا می‌فرماید: و اِنِّ
مُخَلَّفٌ فِیْكُمْ الثَّقَلَيْنِ «من آن دو چیز ارزشمند و پر بها را
به عنوان خلیفه و جانشین از خود در میان شما
می‌گذارم.» که هم جمع میان عبارت ثقلین نموده، و هم
عبارت تخلیف را که دارای مفاد و مفهوم از خود به
یادگار به عنوان خلیفه باشد استعمال نموده است.

و از این صریحتر عبارتی است که بعداً خواهد
آمد که: اِنِّ تَارِكٌ فِیْكُمْ خَلِیْفَتَيْنِ. «من در میان شما دو
جانشین از خود می‌گذارم و می‌روم.»^۱

روایت شماره ۳۰ را که از جابر آوردیم، با
همان عبارت و متن را بدون کلمه بَعْدِی در «کنز»

^۱ این حدیث را در «کنز العمال» طبع حیدرآباد سنه ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۵۴ از
زید بن ثابت به روایت احمد حنبل در «مسند» و طبرانی در «معجم کبیر»
خود آورده است به شماره ۸۷۳.

العمّال»،^۱ و «جامع الاصول»،^۲ و «مصابيح السنّة»^۳ و

«استجلاب ارتقاء»

الغرف»،^۴ و «نظم دُرر السمطين»^۵ آورده است و با

عبارت:

۳۴ - إني تارك فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا:

کتاب الله و عترتي أهل بيتي و با اضافه عبارت فانظروا

كيف تخلفوني فيهما^۶ در کتاب «شفا» آورده است.

۳۵ - تركت فيكم ما لن تضلّوا إن اعتصمتم به:

^۱ «کنز العمّال» ج ۱، ص ۱۵۲ و ص ۱۵۴ به شماره ۸۷۲.

^۲ «جامع الاصول» ابن اثیر جزری: مبارک بن محمد بن محمد بن عبد الکریم حدیث جابر را بدین عبارت مذکور در روز عرفه حجّة الوداع از رسول الله در حالی که بر ناقه قصوی سوار بودند تخریج کرده است. و در پایان گفته است: آن را ترمذی تخریج نموده است ح. غ. ز. ت.

^۳ «مصابيح السنّة» بغوی، ج ۲، ص ۲۰۶ از جابر از رسول الله صلی الله علیه و آله، بر روی ناقه قصوی در روز عرفه.

^۴ «عبارات»، ج ۲، ص ۵۷۷ و ص ۵۷۸ در ترجمه احوال سخاوی گوید: سخاوی در کتاب «استجلاب» گوید: این حدیث جابر را بدین عبارت، ترمذی در جامع خود از طریق زید بن الحسن الأنماطی از جعفر بن محمد بن علی بن الحسین از پدرش از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما روایت کرده است که گفت: دیدم رسول خدا را در روز عرفه سوار بر شتر قصوی بود و چنان می گفت.

^۵ «نظم دُرر السمطين» زرنندی شافعی، طبع نجف، ص ۲۳۲ عین عبارت مذکور را از جابر در روز عرفه بر روی ناقه قصوی روایت نموده است.

^۶ کتاب «الشفا بتعريف حقوق المصطفى» قاضی عیاض بن موسی یحصبی این عبارت را از او در «عبارات» ج ۱، ص ۳۷۸ در ترجمه احوال وی آورده است.

کتاب الله و عترتی اهل بیتی^۱

هشتم: حدیث ثقلین به روایت حذیفه بن یمان:

۳۶ - معاشر اصحابی! اوصیکم بتقوی الله و

العمل بطاعته، و انی ادعی فاجیب، و انی تارک فیکم

الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی، ان تمسکتُم بهما لن

تضلوا، و اینهما

لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛ فتعلموا منهم و لا

تعلموهم فانیهم اعلم منکم^۳.

به امامت رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز

ظهر را انجام دادیم، سپس با صورت مبارک خود به

جانب ما رو کرد و فرمود: «ای جماعت اصحاب من،

من شما را به تقوای خداوند و عمل به طاعت او

^۱ «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۷ از ابن ابی شیبیه، و خطیب در «متفق و مفترق» از جابر.

^۲ در «غایة المرام» ص ۲۲۴ حدیث نوزدهم از خاصه، از سعد بن عبد الله اشعری قمی در کتاب «بصائر الدرجات» با سند متصل خود از حضرت باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله روایت می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: یا ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین: الثقل الاکبر و الثقل الاصغر ان تمسکتُم بهما لن تضلوا و لن تبدلوا، فانی سألت الله اللطیف الخبیر لا یفترقان حتی یردا علی الحوض فاعطیت ذلک. فقیل: فما الثقل الاکبر؟ و ما الثقل الاصغر؟ فقال: الثقل الاکبر کتاب الله عز و جل، سبب طرفه بید الله عز و جل، و الثقل الاصغر عترتی اهل بیتی.

^۳ «ینابیع المودة» ص ۳۵ از «مناقب» احمد بن حنبل از احمد بن عبد الله بن سلام از حذیفه بن یمان تخریج روایت کرده است که گفت ...

وصیت می‌نمایم، و من دعوت می‌شوم و اجابت
دعوت می‌کنم، و من در میان شما دو امر ارزشمند و
ذی‌قیمت را باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم که
اهل‌بیت می‌باشند؛ اگر شما به اهل بیت من متمسک
شوید هیچ وقت گمراه نمی‌گردید و تحقیقاً آن دو از
هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد آیند. شما
از ایشان یاد بگیرید و ایشان را یاد ندهید، زیرا آنها از
شما عالم‌تر می‌باشند.»

عجیب است در این حدیث می‌گوید: اگر
شما به اهل‌البیت متمسک شوید گمراه نمی‌شوید در
مقابل بقیه احادیث که تمسک به هر دو را توصیه
می‌کند، و سرّش آن است که کسی که به عترت
تمسک جوید تحقیقاً به کتاب الله تمسک جسته
است.

**نهم: حدیث ثقلین به روایت حذیفه بن اسید
الغفاری^۱.**

۳۷- یا أیها الناس! إني قد نبأني اللطيف الخبير أنه

^۱ در «غایة المرام» ص ۲۱۸ حدیث دوم از خاصه به طور تفصیل این خطبه
را با نام یکایک از امامان از حذیفه روایت نموده است.

لَنْ يَعْمَرَ نَبِيٌّ إِلَّا نِصْفَ عُمَرِ الَّذِي يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ. وَ إِنِّي
يُوشِكُ أَنْ أَدْعَى فَاجِيبَ، وَ إِنِّي مَسْئُولٌ وَ أَنْتُمْ
مَسْئُولُونَ، فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ «ای مردم، پروردگار
لطیف خیر مرا آگاه کرده است که هیچ پیغمبری عمر
نمی‌کند مگر به مقدار نصف عمر پیغمبری که قبل از او
بوده است. و نزدیک است که من خوانده شوم و
اجابت نمایم، و من مورد بازخواست و سؤال قرار
می‌گیرم از اعمالی که انجام داده‌ام و شما نیز مورد
بازخواست و سؤال قرار می‌گیرید، و در هنگام
بازپرسی شما درباره من چه خواهید گفت!؟»

قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ جَاهَدْتَ وَ
نَصَحْتَ! «گفتند: شهادت می‌دهیم که تو تبلیغ کردی
و جهاد نمودی و نصیحت و خیرخواهی نمودی!»

قَالَ: أَلَيْسَ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا
عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ، وَ نَارَهُ حَقٌّ، وَ أَنَّ الْمَوْتَ
حَقٌّ وَ أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا
رَيْبَ فِيهَا، وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟! «فرمود: آیا
شما این طور نیستید که شهادت دهید خداوند واحد

است و معبودی غیر از او نیست، و محمد بنده او و رسول اوست، و اینکه بهشت او حق است، و آتش او حق است، و اینکه مرگ حق است، و اینکه بعث پس از مرگ حق است، و اینکه ساعت قیامت آمدنی است بدون شك، و اینکه خداوند بر می انگیزاند کسانی را که در میان قبرها هستند؟!»

يا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ
أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - يَعْنِي
عَلِيًّا - اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. «ای مردم!
به درستی که خداوند مولای من است و من مولای
مؤمنین می باشم که اختیار ولایت من به آنها از اختیار
و ولایت آنها به خودشان شدیدتر است. بنابر این هر
کس که من مولای او هستم پس این مولای اوست - و
از لفظ این، علی مقصودش بود

خداوندا ولایت کسی را داشته باش که او ولایت
علی را دارد، و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن
بدارد!»

يا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ إِنِّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ
الْحَوْضَ، أَعْرَضُ مَا بَيْنَ بَصْرِي إِلَى صَنْعَاءَ، فِيهِ عَدَدُ
النَّجُومِ قَدْحَانِ مِنْ فِضَّةٍ، وَ إِنِّي سَأِئِلُكُمْ حِينَ تَرِدُونَ عَلَيَّ
عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا، الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ
كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - سَبَبُ طَرْفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرْفُهُ
بِأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تُبَدِّلُوا - وَ عِثْرَتِي
أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهَا لَنْ يَنْقُضِيَا
حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ!

^۱ در «کنز العمال» طبع حیدرآباد سنه ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۶۸ و ص ۱۶۹ از
«نوادر الاصول» حکیم ترمذی و از «معجم کبیر» طبرانی با سندهای خودشان
از ابو طفیل از حذیفه بن اسید روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی
الله علیه و آله چنان گفت. و در «ینابیع المودة» ص ۳۷ از طبرانی در «معجم
کبیر» و از ضیاء در «مختارة» تخریج کرده است و مختصر آن را در «غایة
المرام» ص ۲۱۶ حدیث ۳۳، از عامه به روایت حمّوئی آورده است.

باید دانست که راوی این حدیث از حذیفه بن اسید، ابو طفیل: عامر بن واثله
بن عبد الله بن عمرو لیشی مکی است که شرح حال او را در «المراجعات»
ص ۷۱ بدین گونه آورده است: در سال غزوه احد به دنیا آمد، و هشت سال
حیات رسول الله را ادراک کرد ابن قتیبة در کتاب «معارف» وی را اوّل غالی
از رافضه شمرده است، و گفته است: رایت مختار به دست او بود، و آخرین
کس از اصحاب بود که فوت کرد ابن عبد البرّ در باب الکنی از «استیعاب»
او را ذکر کرده است و گفته است: وارد کوفه شد و در تمام جنگها مصاحب
علی علیه السلام بود. چون آن حضرت کشته شد وی به مکه رفت، تا آنکه

«ای مردم! من به عنوان عَلم هدایت پیشدارم

و جلوی شما می‌روم، و شما بر من در حوض وارد می‌شوید! حوضی است که مساحتش به قدر فاصله صنعاء در یمن و بُصری در شام است، در آن حوض قدحهایی از نقره به اندازه ستارگان آسمان است. و چون شما در آنجا بر من وارد شوید من از شما راجع به ثَقَلین (دو چیز نفیس و گرانقدر) پرسش می‌کنم، پس شما بنگرید تا چگونه حقّ خلافت مرا در آن دو چیز بجای می‌آورید؟! ثَقَل بزرگتر کتاب الله است عزّوجلّ، واسطه سببی است که یک جانبش به دست

گفته است: او مردی فاضل و عاقل و حاضر جواب و فصیح بود، و از شیعیان علی بود. روزی بر معاویه وارد شد. معاویه از او پرسید: در فراق دوستت علی چقدر غصّه داری؟ گفت: مانند مادر موسی بر موسی، و من به خدا شکوه دارم که این مقدار از غصّه کم است؟ معاویه گفت: تو از آن کسانی هستی که عثمان را محاصره کردند؟! گفت: نه و لیکن از آنان بودم که حاضر قضیه بودم. معاویه گفت: چرا او را یاری نکردی؟! گفت: تو چرا او را یاری نکردی تا انتظار کشیدی مرگ او را دریابد. و تو در میان اهل شام بودی و همه تابع اراده تو هستند. معاویه گفت: این خونخواهی مرا از او، یاری درباره او نمی‌بینی؟! ابو طفیل گفت: مثال تو مثل گفتار أخو جعف است که گفت:

لُالْفَيْنِكَ بَعْدَ الْمَوْتِ تَنْدُبُنِي *** وَ فِي حَيَاتِي مَا

زَوَدْتَنِي الزَّادَا

«من تو را می‌یابم که بعد از مردنم بر من گریه می‌کنی، أمّا در حال زندگانیم به من غذا ندادی تا مردم!»

خداست و جانب دگرش به دست شماست! شما بدان باید تمسک کنید تا گمراه نشوید و تغییر و تبدیل در آن ننمائید! و دیگر عترت من اهل بیت من است. چون خداوند لطیف خبیر مرا آگاه کرده است که آن دو سپری نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.»

باید دانست که این حدیث شریف را جمعی از اکابر علمای عامّه در کتب خود به همین عبارات مرقوم تخریج نموده‌اند، از جمله ابن عساکر که درباره او گویند احادیث خود را از یکهزار و سیصد شیخ، و هشتاد و اندی شیخه أخذ کرده است، و این حدیث را از وی ابن کثیر در تاریخش در محلّ ذکر حدیث تخریج کرده است.^۱

و از جمله شمس الدین سخاوی در کتاب

«استجلاب ارتقاء الغُرف»^۲ و از جمله

^۱ در «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» طبع هند، ج ۸، ص ۲۷۲ است که ابن عساکر حدیث خود را از معروف بن خربوذ مالکی از ابو طفیل عامر بن واثله از حذیفه بن اسید روایت کرده است.

^۲ «عَبَقَاتُ» طبع اصفهان سنه ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۵۷۸ و ۵۸۸ از سخاوی این حدیث را از طبرانی در «معجم کبیر» خود از طریق سلمة بن کهیل از ابو طفیل از حذیفه بن اسید غفاری و از زید بن ارقم روایت کرده است و در پایان آن گوید: و از این وجه ضیاء در «مختارة» و ابو نعیم در «حلیة» و غیره

«نور الدین سمهودی» در کتاب «جَوَاهِرُ الْعُقَدَيْنِ»^۱ و از جمله شیخ سلیمان قُندوزی در کتاب «ینابیع المودّة»^۲ می‌باشند، و شیخ الاسلام حمّوئی در «فرائد السمّطین» آورده است.^۳

و نیز باید دانست که ابو موسی مدائنی صاحب «سیر الصّحابة» حدیث ثَقَلین را در کتاب خود با سند متّصل از ابو طفیل، از حذیفه بن اسید فزاری، روایت کرده است و در این حدیث زیاده‌هایی که در روایت «کنز العمال» است که ما به شماره ۳۷ آوردیم نیست. امّا در «غایة المرام» ص ۲۱۴ حدیث شماره ۱۹ از طریق عامّه کاملاً وجود

از حدیث زید بن حسن أنماطی از معروف بن خرّبوذ از ابو طفیل از حذیفه به تنهایی روایت کرده‌اند.

^۱ «عبارات» طبع اصفهان، ج ۲، ص ۶۴۰ و ۶۴۱ از سمهودی از حذیفه و یا زید بن ارقم، و در پایان سمهودی گوید: طبرانی در «معجم کبیر» و ضیاء در «مختارة» از طریق سلمة بن کهیل از ابو طفیل - و این دو نفر از رجال صحیح‌اند - از حذیفه با شک در صحابی بودن او روایت کرده‌اند و امّا ابو نعیم در «حلیة» و غیره از حدیث زید بن حسن أنماطی - که او را ترمذی حَسَن و غیر ترمذی ضعیف شمرده‌اند، از معروف بن خرّبوذ از ابو طفیل - که این دو نفر از رجال صحیح‌اند - از حذیفه به تنهایی بدون شک در صحابی بودن او روایت کرده است.

^۲ «ینابیع المودّة» ص ۳۷ و ص ۳۸ با تخریج طبرانی در «معجم کبیر» و ضیاء در «مختارة».

^۳ «فرائد السمّطین» ج ۲، ص ۲۷۴ حدیث ۵۳۹ از باب ۵۵ از سمط دوم.

دارد و ما به جهت عدم تطویل از ذکر آن خودداری می‌کنیم و فقط به ذکر جملات ذیل آن اکتفا می‌نمائیم و آن این عبارت است:

۳۸ - أَلَا وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَنْزِلُونَ عَلَيَّ عَنِ

الثَّقَلَيْنِ! فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا حِينَ تَلْقَوْنِي؟!!

قَالُوا: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!!

قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ - سَبَبُ طَرْفُهُ بِيَدِ اللَّهِ

و طَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تُبَدِّلُوا

- وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي.

قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى

يَلْقَيَانِي. وَ سَأَلْتُ رَبِّي لَهُمَا ذَلِكَ فَأَعْطَانِي. لَا تُسَابِقُوهُمْ

فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تُقْصِرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ

فَهُمْ أَعْلَمُ

مِنْكُمْ^۱.

۳۹ - أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا أَوْلَى بِكُمْ

مِنْ أَنْفُسِكُمْ. أَلَا وَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - وَ أَخَذَ

بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا حَتَّى عَرَفَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ ثُمَّ قَالَ: - اللَّهُمَّ

وَالِ مَنْ وَ الْآهَ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.

ثُمَّ قَالَ: وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ

عَنِ الثَّقَلَيْنِ! فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؟! قَالُوا: وَ مَا

الثَّقَلَانِ؟!

قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ - سَبَبُ طَرْفُهُ بِيَدِ اللَّهِ

وَ طَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ - وَ الْأَصْغَرُ عِزَّتِي. وَ قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ

الْحَبِيرُ أَنْ لَا يَفْتَرِقَا حَتَّى يَلْقِيَانِي. سَأَلْتُ رَبِّي لَهُمْ ذَلِكَ

فَأَعْطَانِي. فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ

أَعْلَمُ مِنْكُمْ^۲.

^۱ در «عبقات» ج ۲، ص ۶۴۲ و ص ۶۴۳ از نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» با تخریج ابن عقده در کتاب «موالات» از طریق عبد الله بن سنان از ابو طفیل از حذیفة بن اسید و زید بن ارقم و نیز ابو موسی مدینی در کتاب «سیر الصحابة» از طریق ابن عقده آورده است و گفته است: غریبٌ جداً. و حافظ ابو الفتوح عجلی در کتاب خود «الموجز فی فضائل الخلفاء» ذکر کرده است.

^۲ «ینابیع المودة» ص ۳۸ و ص ۳۹ با دو تخریج ابن عقده در کتاب «موالات» اول از عامر بن ابی لیلی بن ضمرة و حذیفة بن اسید، دوم از عبد الله بن سنان

با اندک توجّهی به مضمون این احادیث وارده

از حذیفه بن اسید روشن می‌گردد که روایت او یکی بیشتر نبوده است و همان قضیه غدیر خمّ را بیان می‌کند بالأخصّ که راوی روایت از او یکی بیش نیست و آن أَبُو طَفِيلٍ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ می‌باشد، و این روایت همان است که مدائنی در کتاب «سیر الصّحابة» آورده است و «غایة المرام» از او به طور تفصیل نقل کرده است، امّا دست تحریف و تبدیل آن را به صورتهای فوق به اختصار درآورده است و اصل آن با حدیث وارده از زید بن ارقم که مفصّل است در نهایت شباهت است.

دهم: حدیث ثقلین به روایت ابو رافع غلام

رسول الله صلّی الله علیه و آله:

باید دانست که علامه بزرگ میر سید حامد حسین هندی - اعلی الله تعالی مقامه الشریف - حدیث ثقلین را به روایت ابو رافع در سه جای از کتاب شریف «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» ذکر کرده است که از جهت مضمون و عبارت کاملاً مانند همدیگرند و هر سه روایت با تخریج ابن عُقْدَه می باشد در کتاب «موالاتِ» خود.

در دو جا بیان تخریج ابن عقده را از طریق محمد بن عبید الله (عبد الله) بن ابی رافع، از جدش ابو رافع غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله می نماید،^۱ و در یک جا از طریق سعد بن طریف از اصبع بن نباته از ابو ذر و از ابو رافع^۲، و متن روایت این طور است:

۴۰ - قَالَ: لَمَّا نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ وَ رَضِيَ عَنْهُ - عِنْدَ غَدِيرِ خُمٍّ مَصْدَرِهِ مِنْ

^۱ مجلد ثقلین از «عَبَقَاتُ»، ج ۱، ص ۲۶۹ از سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف» و تخریج ابن عقده و ج ۲ «عَبَقَاتُ»، ص ۵۸۱ و ص ۵۸۲ نیز از سخاوی و تخریج ابن عقده.

^۲ مجلد ثقلین از «عَبَقَاتُ»، ج ۲، ص ۶۴۴ از سمهودی در «جواهر العقدين فی فضل الشرفین شرف العلم الجلیّ و النسب العلیّ» و تخریج ابن عقده.

حِجَّةِ الْوَدَاعِ قَامَ خَطِيباً بِالنَّاسِ بِالْهَاجِرَةِ فَقَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلَ الْأَكْبَرُ

وَ الثَّقَلَ الْأَصْغَرُ، فَأَمَّا الثَّقَلَ الْأَكْبَرُ فَبِإِذِ اللَّهِ طَرْفُهُ وَ

الطَّرْفُ الْآخِرُ بِأَيْدِيكُمْ وَ هُوَ كِتَابُ اللَّهِ، فَإِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ

فَلَنْ تَضِلُّوا وَ لَنْ تَذِلُّوا (تَزَلُّوا) أَبَدًا. وَ أَمَّا الثَّقَلَ الْأَصْغَرُ

فَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَبِيبُ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا

عَلَى الْحَوْضِ، وَ سَأَلْتُهُ ذَلِكَ لَهُمَا. وَ الْحَوْضُ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ

بُصْرَى وَ صَنْعَاءَ، فِيهِ مِنَ الْآنِيَةِ عَدَدُ الْكَوَاكِبِ. وَ اللَّهُ

سَأَلَكُمْ كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِي كِتَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِي - الْحَدِيثُ.

وَ إِضَاءً بِأَهْمِينَ عِبَارَتِ، شَيْخِ عُبَيْدِ اللَّهِ الْأَمْرِ

تَسْرِي هِنْدِي مِنْ ابْنِ عَقْدَةَ تَخْرِيجِ نَمُودَةَ اسْت. ^١

وَ أَمَّا شَيْخُ سَلِيمَانَ قَنْدُوزِي دَر «يُنَابِيعِ الْمُودَةِ»

بِأَخْرِيجِ ابْنِ عَقْدَةَ مِنْ طَرِيقِ سَعْدِ بْنِ ظَرِيفٍ مِنْ أَصْبَغِ

بَنِ نُبَاتَةَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ مِنْ أَبُو رَافِعٍ بِهِ

هَمِينَ عِبَارَتِ

^١ «ارجع المطالب» ص ٣٣٧.

آورده است. و اما با تخریج ابن عقده از طریق
محمد بن عبد الله بن ابی رافع از پدرش از جدش، و
از ابو هریره به لفظ ذیل آورده است:

۴۱ - اِنِّیْ خَلَفْتُ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنَ اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَآ لَنْ

تَضِلُّوْا اَبَدًا: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ اَهْلَ بَیْتِیْ، وَ لَنْ یَتَفَرَّقَا

حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ.^۱ و با ملاحظه متن این روایت،

از طریق محمد بن عبد الله بن ابی رافع که ما ذکر کردیم،

معلوم می شود: در این طریق که به دست شیخ الاسلام

قندوزی رسیده است، چقدر تحریف به عمل آمده و تا

چه حدّ روایت را ناقص نقل کرده اند!

یازدهم: حدیث ثقلین به روایت زید بن ثابت:

۴۲ - اِنِّیْ تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنَ: كِتَابَ اللّٰهِ وَ اَهْلَ

بَیْتِیْ، وَ اِمَّهْمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ.^۲

^۱ «ینابیع المودة» ص ۳۹ و ۴۰.

^۲ این حدیث را به عین این الفاظ احمد حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح: اول در ابتدای ص ۱۸۲ و دوم در انتهای ص ۱۸۹ از جزء پنجم از «مسند» خود نقل کرده است. و با زیادی کلمه «من بعدی» بعد از لفظ «الثقلین»، طبرانی در «معجم کبیر» خود به نقل میرزا محمد بدخشانی در «مفتاح النجا» و در «نزل الأبرار» تخریج کرده است (عبقات، ج ۱، ص ۲۸۰) و مجلسی در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۷، ص ۳۱ از سیوطی در «الدرر المنتور» از احمد بن حنبل از زید بن ثابت روایت نموده است و بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۲ حدیث سوّم از عامّه آورده است.

۴۳ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي

تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ

السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ - وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا

حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

۴۴ - إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ، وَإِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ،

عَرَضُهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ إِلَى بُصْرَى، فِيهِ عَدَدُ الْكَوَاكِبِ مِنْ

قَدْحَانِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.

فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِي الثَّقَلَانِ؟! قِيلَ: وَ مَا

الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ!؟

قَالَ: الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ

طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَزَلُّوا وَ لَا تَضِلُّوا؛ وَ

الْأَصْغَرُ عِشْرَتِي. وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

^۱ این حدیث را در «کنز العمال» طبع حیدرآباد سنه ۱۳۶۴ ج ۱، ص ۱۵۴ در تحت شماره ۸۷۳ از «مسند» احمد حنبل و طبرانی در «معجم کبیر» از زید بن ثابت نقل کرده است و در «عبقات»، ج ۱، ص ۲۸۰ و ص ۲۸۱ عین متن این حدیث را از سیوطی در «جامع صغیر» و «احیاء المیت» ص ۲۷۰ شماره ۵۶ و از ابن باکثیر در «وسيلة المآل» از «مسند» احمد و از طبرانی در «معجم کبیر» خود نقل کرده و از بدخشانی در «مفتاح النجا» از طبرانی و بدون لفظ حبل ممدود از ابن کثیر از طبرانی و با اضافه او ما بین السماء الى الارض پس از لفظ ما بین السماء و الارض از طبرانی بنا به نقل سمهودی در «جواهر العقدين» و از احمد حنبل آورده است، و در «ینابيع المودّة» ص ۱۸۳ از احمد و طبرانی در «معجم کبیر» آورده است.

وَ سَأَلْتُ هُمَا ذَلِكَ رَبِّي، وَ لَا تَقَدَّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمَا فَإِنَّهُمَا أَعْلَمُ مِنْكُمْ^۱.

۴۵ - إني تارك فيكم ما إن تمسكتُم به بعدي لن

تصلُّوا: كتاب الله و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض^۲.

حموئی در «فرائد السمطين» از طريق متصل

ابو جعفر ابن بابويه، اين حديث را از زيد بن ثابت بدین عبارت روايت کرده است که او گفت:

۴۶ - قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إني تارك

فيكم الثقلين: كتاب الله عز و جل و عترتي أهل بيتي.

ألا و هما الخليفَتان من بعدي، و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض^۳. «بيغمبر

^۱ این حديث را در «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۶ در تحت شماره ۹۴۷ از طبرانی در معجم کبيرش از زيد بن ثابت نقل کرده است.

^۲ این حديث را در «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۶ در تحت شماره ۹۴۶ از عبد بن حميد و ابن الأنباري از زيد بن ثابت نقل کرده است. و در «ينابيع المودة» ص ۳۸ پس از آنکه حديث شماره ۴۳ را با تخريج ابن عقده آورده است، این حديث (شماره ۴۵) را بدون کلمه بعدی با سند جيّد از احمد حنبل آورده و در پایان گفته است: طبرانی در «معجم کبير» با رجال موثق تخريج روايت کرده است که رسول الله فرمود: اني تارك فيكم خليفتين: كتاب الله و أهل بيتي و انهما لن يفترا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما؟!

^۳ «فرائد السمطين»، ج ۲، ص ۱۴۴، باب ۳۳، حديث شماره ۴۳۷ و «غاية

اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: من باقی گذارنده دو چیز نفیس در میان شما هستم: کتاب خداوند عزّ و جلّ، و عترتم که اهل بیت من می‌باشند. آگاه باشید که آن دو تا، دو جانشین و خلیفه پس از من هستند و ابداً تفرق پیدا نمی‌کنند، تا بر من در حوض کوثر فرود آیند.»

این حدیث از جهت متن و مضمون عبارت عالی‌ترین و رشیق‌ترین حدیثی است که در این باب آمده است، زیرا اوّلاً با لفظ تارك فيكم الثقلين، و ثانياً با لفظ ألا و همّا الخلیفتان من بعدی با اصرح عبارات و اوضح دلالات به یگانه خلیفه و جانشین خود تصریح فرموده است و حتی صراحت این حدیث از صراحت دو حدیث سابق الذکر: اِنِّیْ مُخَلَّفٌ فِیْکُمْ الثَّقَلِیْنِ، وَ اِنِّیْ تَارِکٌ فِیْکُمْ خَلِیْفَتَیْنِ بیشتر است.

دوازدهم: حدیث ثقلین به روایت ابو سعید خدری:

طرق و مضامین روایات وارده از ابوسعید

المرام» ص ۲۱۵ حدیث ۲۶ از عامّه به روایت حمّوئی با لفظ یفترقا و در ص ۲۲۲ حدیث ۱۰ از خاصّه به روایت صدوق از یزید بن ثابت آورده است

خُدْری بسیار است. ابراهیم بن محمد حمّوئی در «فرائد السّمطین» سه روایت از او نقل می‌کند.

اوّل با سند متصل خود از عطیه عوفی از او که گفت:

۴۷ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي

تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ

- حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ - وَ

عِثْرَتِي. أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

فَقُلْتُ: مَنْ عِثْرَتُهُ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِهِ^۱. عطیه که راوی

روایت است می‌گوید: «من از ابو سعید پرسیدم:

عترت او کیانند؟! گفت: اهل بیت او.»

دوم نیز با سند متصل خود از ابو سعید روایت

می‌کند که گفت:

۴۸ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي

تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ

^۱ «فرائد السّمطین»، ج ۲، باب ۳۳، ص ۱۴۴ و ص ۱۴۵ حدیث شماره ۴۳۸ و «غایة المرام» ص ۲۱۵ حدیث ۲۷ از عامّه.

اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِثْرَتِي

أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

این حدیث را عبد الله بن احمد حنبل با سند

متصل خود از ابو اسرائیل از عطیه از ابو سعید در

«مسند» احمد حنبل روایت می کند.^۲

و طبرانی در «معجم صغیر» خود با سند متصل

از کثیر النواء از عطیه از ابو سعید روایت می کند.^۳ و

گفته است: از کثیر النواء غیر از مسعودی روایت

نکرده است.

و ابو نعیم اصفهانی در کتاب «مَنْقَبَةُ الْمُطَهَّرِينَ»

از زید بن ارقم و ابو سعید خدری روایت می کند و در

آخرش دارد: فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟!^۴

سوم نیز از شیخه صالحه زینب دختر قاضی

عماد الدین ابو صالح نصر بن عبد الرزاق، با سند

متصل خود از محمد بن طلحه از اعمش از ابو سعید

^۱ «فرائد السمطين»، ج ۲، باب ۳۳، ص ۱۴۶ حدیث شماره ۴۴۰ و «غایة المرام» ص ۲۱۵ حدیث ۲۸ از عامه.

^۲ «مسند» احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۴ و طبرانی در «معجم صغیر».

^۳ «عبارات»، طبع اصفهان، ج ۱، ص ۲۷۵ و ص ۲۷۶.

^۴ «عبارات»، ج ۱، ص ۳۱۰ و ص ۳۱۱ و گوید: این حدیث علی ما نقل عن ابی نعیم روایت شده است.

روایت می کند که:

۴۹ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي

أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَاجِيبَ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ:

كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ [حَبْلٌ] مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى

الْأَرْضِ، وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَ

[نِي] أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَانظُرُوا مَا

تَخْلَفُونِي فِيهِمَا؟^۲

این روایت را ابن مغازلی با سند متصل خود

از محمد بن طلحه از عطیه از

^۱ این حدیث را که در «غایة المرام» ص ۲۱۵ و ص ۲۱۶ حدیث ۳۲ از عامه از «فرائد السمطين» روایت کرده است با لفظ لن یفترقا می باشد.

^۲ «فرائد السمطين» ج ۲، باب ۵۴، ص ۲۷۲، شماره حدیث ۵۳۸.

ابو سعید روایت کرده است^۱، و ایضاً احمد حنبل^۲ و ابن سعد کاتبِ واقدی^۳ و «غایة المرام» از سَمْعانی در کتاب «فضائل الصحابة»^۴، و نور الدین سَمْهُودی در «جواهر العِقدین»^۵ و شمس الدین سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف»^۶ و سیوطی در «احیاء المیت بفضائل اهل البیت»^۷ و ابو نَعِیم در «منقبة المطهرین»^۸ و طبری در «تاریخ»^۹ و قندُوزی در

^۱ «مناقب» ابن مغزلی، ص ۲۳۵ و ۲۳۶، حدیث ۲۸۳ و بجای لفظ ما لفظ ما ذا آمده است.

^۲ «مسند» احمد بن حنبل، ج ۳ ص ۱۷ و در آن لفظ ممدود من السماء الی الأرض نیامده است.

^۳ «طبقات» ابن سعد از طبع مصر، ج ۲، ص ۱۹۴ و از طبع لیدن ۲ ق ۲، ص ۲.

^۴ «غایة المرام» ص ۲۱۳ حدیث ۱۵ از عامّه، و «عبارات» ج ۱، ص ۳۵۸ از رساله قوامیه معروف به «فضائل الصحابة».

^۵ «عبارات» ج ۲، ص ۶۳۸ از سمهودی، و در پایانش سمهودی گوید: این روایت را طبرانی در «معجم اوسط» و ابو یعلی با سند خوب آورده‌اند و حافظ ابو محمّد عبد العزیز ابن الاخضر در «معالم العترة النبویة» آورده است.

^۶ «عبارات» ج ۲، ص ۵۷۵ و ص ۵۷۶ از سخاوی، و در پایان آن سخاوی گوید: حدیث ابوسعید در مسند احمد از طریق اعمش است و نیز از طریق ابی اسرائیل ملّائی اسمعیل بن خلیفه، و عبد الملک بن ابی سلیمان، و طبرانی در «اوسط» آن را از کثیر النّواء و چهار نفر اینها از عطیه روایت کرده‌اند و ابو یعلی و دیگران نیز روایت نموده‌اند و من تعجب دارم از ایراد ابن جوزی در «علل متناهیة» و عجیب تر گفتار اوست که: این حدیث صحیح نیست.

^۷ «أحیاء المیت بفضائل اهل البیت» در حاشیه الإتحاف بحبّ الأشراف ص ۲۶۹.

^۸ «عبارات» ج ۱، ص ۳۱۰ بدون حبل ممدود از ابو نعیم علی ما نقل عنه و با اضافه فاتّقوا الله بعد از کلمه الحوض.

^۹ ابو جعفر محمد بن جریر طبری در «تاریخ» بنابر «عبارات» ج ۱، ص ۲۲۴.

«ینابیع المودّة»^۱ آورده‌اند.

ملاً علی متقی هندی در «کنز العمال» از ابو

سعید خدری چهار روایت آورده است: اوّل

^۱ «ینابیع المودّة» ص ۳۶، و گفته است: طبرانی و ابو یعلی ایضاً تخریج کرده‌اند و در سندش باسی نیست.

۵۰ - إني أوشك أن ادعى فأجيب، و إني تارك

فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي؛ كتاب الله حبل ممدودٌ

من السماء إلى الأرض، و عترتي أهل بيتي. و إن اللطيف

الخبير خبرني أنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض.

فانظروا كيف تخلفوني فيهما؟

این حدیث را از «مُسْنَد» ابن ابی شیبة، و ابن

سعد، و أحمد بن حنبل و ابو یعلی از ابو سعید

روایت کرده است^۱ و علامه آیه الله میر حامد حسین

فرموده است: أحمد بن فضل بن محمد با کثیر در

کتاب «وسيلة المال» گفته است: این حدیث را احمد

در «مسند» و طبرانی در «أوسط» و ابو یعلی و غیرهم

تخریج نموده‌اند و در سندش باسی نیست.^۲ و در

«غاية المرام» به عین عبارت فوق از سمعانی در

«فضائل الصحابة» روایت کرده است.^۳

^۱ «کنز العمال» طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۵ و ۱۶۶ حدیث شماره ۹۴۵ و «ذخائر العقبی» ص ۱۶ باب فضل اهل البيت از احمد حنبل و ایضاً در «عبارات» ج ۱، ص ۴۷۲ عین این حدیث را از محبّ الدین طبری صاحب «ذخائر العقبی» آورده است.

^۲ «عبارات» ج ۱، ص ۲۷۶ و در «عبارات» ج ۱، ص ۲۹۸ از ذهبی آورده است.

^۳ «غاية المرام» ص ۲۱۳ حدیث شماره ۱۵، از عامه.

و سیوطی در کتاب «احیاء المیت» به عبارت

زیر روایت نموده است:

۵۱ - إني أوشك أن ادعى فأجيب، و إني تارك

فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي أهل بيتي، و إن

اللطف الحبير خبرني أنهما لن يفترقا حتى يردا على

الحوض. فانظروا كيف تخلفوني فيهما؟^۱

دوم ۵۲ - كأي قد دُعيت فأجبت، إني تارك فيكم

الثقلين: كتاب الله، جبل ممدود ما بين السماء و الأرض،

و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن يفترقا حتى يردا على

الحوض. فانظروا كيف تخلفوني فيهما؟! آنگاه ملا علی

گفته است: این حدیث را ابو یعلی و طبرانی از ابو سعید

روایت نموده‌اند.^۲

و أيضاً این حدیث را میرزا محمد بدخشانی

در کتاب «مفتاح النجا» با تخریج ابو یعلی و طبرانی

در «معجم کبیر» خود از ابو سعید خدری روایت

^۱ «احیاء المیت» در حاشیه «اتحاف» ص ۲۴۱ حدیث هشتم.

^۲ «کنز العمال» ط حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۷ حدیث ۹۵۳ و «غایة المرام» ص ۲۳۲، حدیث ۶۱ از خاصه.

نموده است.^۱

سوم: ۵۳ - يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ

أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: أَمْرَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ

الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَ

عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَ إِنِّهِنَّمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

الْحَوْضَ. مَلَّا عَلَيَّ مَتَّقِي فِي هَذَا كِتَابِي: هَذَا حَدِيثٌ

را ابویعلی و طبرانی از ابو سعید تخریج نموده‌اند.^۲

باری این حدیث را سیوطی در «الدَّرَّ الْمَثُور»^۳

و طبرانی در «معجم کبیر»^۴ و علامه میرزا محمد

بدخشانی در «مفتاح النِّجَا»^۵ و ابن کثیر دمشقی در

«تاریخ»^۶ و ترمذی در «صَحِيح»^۷ آورده‌اند.

^۱ «عَبَقَات»، ج ۱، ص ۲۷۷، و میر حامد حسین در اینجا گوید: و نیز در «دَرَّ الْمَثُور» ثابت است که طبرانی این حدیث شریف را به روایت ابی سعید اخراج نموده است.

^۲ «كَنْزُ الْعَمَالِ» طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۶ و ص ۱۶۷ حدیث ۹۵۰ و ایضاً در «بِحَارِ الْأَنْوَارِ» طبع کمپانی ج ۷، ص ۳۱ از سعید و احمد و طبرانی آورده است.

^۳ تفسیر «الدَّرَّ الْمَثُور» ج ۲، ص ۶.

^۴ «عَبَقَات» ج ۱، ص ۲۷۷.

^۵ همان

^۶ «عَبَقَات» ج ۲، ص ۵۱۵ و ص ۵۱۶ و گفته: ترمذی در روایت این حدیث متفرد است.

^۷ «عَبَقَات» ج ۱، ص ۲۰۱ و ص ۲۰۲ و در پایان ترمذی گفته است: هَذَا حَسَنٌ غَرِيبٌ.

چهارم: ۵۴ - اِنِّی تَارِكٌ فِیْكُمْ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهٖ لَنْ

تَضِلُّوْا بَعْدَهٗ: كِتَابَ اللّٰهِ - سَبَبٌ طَرَفُهٗ بِيَدِ اللّٰهِ وَ طَرَفُهٗ

بِاَيْدِيكُمْ - وَ عِثْرَتِيْ اَهْلَ بَيْتِيْ. وَ اِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتّٰی يَرِدَا

عَلٰی الْحَوْضِ. مَلَّا عَلٰی كَفْتِهٖ اسْت: این حدیث را

باوردی از ابو سعید تخریج نموده است.^۱

روایت ابو جعفر محمد بن جریر طبری بنا به

گفته علامه میر حامد حسین از روایت «کنز العمال»

بدین گونه است:

۵۵ - كَانُ (كَأَنَّ ظ) قَدْ دُعِيْتُ فَأَجَبْتُ (و ظ) اِنِّیْ

قَدْ تَرَكْتُ فِیْكُمْ الثَّقَلَيْنِ، اَحَدُهُمَا اَكْبَرُ مِنْ الْاٰخِرِ: كِتَابَ

اللّٰهِ حَبْلٌ مَّمْدُوْدٌ مِنَ السَّمَاۤءِ اِلٰی الْاَرْضِ، وَ عِثْرَتِيْ اَهْلَ

بَيْتِيْ. فَانظُرُوْا كَيْفَ تَخْلُفُوْنِيْ فِيْهِمَا؟! فَاِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتّٰی

يَرِدَا عَلٰی الْحَوْضِ.^۲

عبد الله بن احمد بن حنبل در «مسند» پدرش

روایتی را از او بدین عبارت روایت می کند از ابو

^۱ «کنز العمال» طبع حیدرآباد ج ۱، ص ۱۶۵ حدیث ۹۴۴ و این حدیث را

سیوطی در «احیاء المیت» در هامش «الإتحاف بحب الأشراف» ص ۲۶۹ شماره ۵۵ از باوردی بدون کلمه بعده تخریج کرده است.

^۲ «عقبات» ج ۱، ص ۲۲۴.

۵۶ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي قَدْ

تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ

عَزَّ وَجَلَّ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَعِثْرَتِي

أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

و ایضاً عبد الله بن احمد بن حنبل حدیث

دیگری از پدرش با سند متصل به ابو سعید خدری

روایت می نماید که:

۵۷ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي قَدْ

تَرَكْتُ فِيكُمْ - مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي - :

الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ

مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ

يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

و ابو اسحق أحمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی

در تفسیر خود که معروف است به «الْكَشْفُ وَالْبَيَانُ

^۱ «مسند» احمد حنبل، ج ۳، ص ۲۶.

^۲ «مسند» احمد حنبل، ج ۳، ص ۵۹ و این متن را بدون لفظ ثقلین و با لفظ
و الأرض بجای الی الأرض علامه زرنندی در کتاب «نظم در السمطين» ص
۲۳۲ آورده است و سید بن طاوس در «طرائف» ص ۱۱۴ فقط با تغییر و
جابجا شدن لفظ ثقلین آورده است.

عَنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ «در تفسیر آیه **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ**

جَمِيعاً گفته است: حدیث کرد برای ما حسن بن

محمد ابن حبیب مفسّر، که او گفت: من در کتاب

جدّم که به خطّ او بود یافتم که حدیث کرد برای ما

احمد بن احجم قاضی

مرفدی (مرندی ظ) که او گفت: حدیث کرد

برای ما فضل بن موسی شیبانی که گفت: حدیث کرد

برای ما عبد الملک بن ابی سلیمان از عطیه عوفی از

ابی سعید خُدْری که:

۵۸ - قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ: يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ إِنْ

أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ:

كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِثْرَتِي

أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ^۱.

شیخ الاسلام قندوزی حنفی در «ینابیع المودّة»

این حدیث را از تفسیر ثعلبی از عطیه از ابو سعید

روایت می‌کند با سه تفاوت در لفظ، اولاً یا در آنها

^۱ «عبارات»، ج ۱، ص ۳۰۷ و ص ۳۰۸ در ترجمه احوال ثعلبی، و ایضاً

صاحب «عبارات» گوید: و نیز ثعلبی در کتاب «الکشف و البیان» به تفسیر

آیه: سنفرغ لكم أيها الثقلان گفته: بعضی از اهل معانی گفته‌اند: هر چیزی

که دارای قدر و قیمتی باشد به طوری که در اخذ آن مردم تنافس کنند آن را

ثقل نامند و از همین جهت است که به تخم شترمرغ (نعامه) ثقل گویند،

چون صیاد و جوینده آن چون آن را بیابد خوشحال می‌شود. شاعر گوید:

«فتذاكرا ثقلاً رثيداً بعد ما *** ألفت ذكاء يمينها

فی کافر»

و قال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: " إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ

عِثْرَتِي. " پس کتاب و عثرت را ثقل قرار داد به جهت تعظیم قدر آن دو.

النَّاسِ نَيْسَتْ. ثَانِيًا بِه جَاي خَلِيفَتَيْنِ، ثَقَلَيْنِ آوْرْدَه اَسْت.

ثَالِثًا لَفْظَ بَعْدِي پَس اَز كَلْمَه لَنْ تَضِلُّوْا دَر اَنْ نَمِي بَاشَد.^۱

وَ اَيْضًا قَنْدُوْزِي رَوَايَتِي دِيْگَر رَا اَز تَفْسِيْر

ثَعْلَبِي بَا سَنْد مَتَّصِلْ خُوْد اَز عَطِيَه اَز

^۱ «يُنَابِيعُ الْمَوَدَّةِ» ص ۳۲.

ابو سعید بدین مضمون نقل می کند:

۵۹ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي

تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا

أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى

الْأَرْضِ - وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

الْحَوْضَ. فَانظُرُوا كَيْفَ تُخْلِفُونِي فِيهِمَا؟^۱

قندوزی روایت دیگری را از «مسند» احمد

حبل با سند متصلش به ابو سعید بدین مضمون

روایت می کند که او گفت:

۶۰ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي

أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَاجِيبَ، وَ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ

تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ،

أَمَّا الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ

- وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

الْحَوْضَ.^۲

ابن نمیر می گوید: بعضی از اصحاب ما

^۱ «ینابیع المودة» ص ۳۰.

^۲ «ینابیع المودة» ص ۳۱ و ۳۲.

می‌گویند: رسول خدا فرمود: انظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟!^۱

قندوزی از عبد الله بن أحمد بن حنبل در «زیادات مسند» احمد با سند متصل از ابو سعید خدری روایت می‌کند که او گفت:

٦١ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي

تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلُ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ
وَ الْأَرْضِ - وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
يُرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.^۲

علامه شمس الدین سخاوی حدیث ثقلین را از جمعی از صحابه و تابعین با

^۱ همان.

^۲ «ینابیع المودّة» ص ۳۲. در «عبقات» ج ۲، ص ۵۱۸ و ص ۵۱۹ حدیث ثقلین را بنا به روایت صاحب کتاب «مودّة القربی» از ابو سعید خدری چنین آورده است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلُ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَأَهْلَ بَيْتِي. (و یروی: عترتی). لم (لن ظ) یفترقا حتی یردا علیّ الحوض.

الفاظ مختلفه و اسانید متفاوته جمع کرده است، از جمله در حدیث مُناشده أمير المؤمنين عليه السلام با آن قوم که برخیزید و شهادت دهید! و شهادت ندهد مگر کسی که گوشش شنیده و در خاطرش محفوظ مانده است! و هفده نفر برخاستند و شهادت دادند و از جمله ایشان ابوسعید خدری بود که در ضمن بیان خطبه غدیر خم گفتند:

۶۲ - ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ:

كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.^۱

و علامه آیه الله میر حامد حسین هندی در ترجمه احوال طبرانی گوید: و نیز طبرانی در «معجم صغیر» روایت ابو سعید را به سند دیگر آورده است چنانکه گفته: حدّثنا... از ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

۶۳ - إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا:

كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي. وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

^۱ «عَبَقَات»، ج ۲، ص ۵۷۹ در ضمن بیان حدیث خزیمه. «ینابیع المودّة» ص ۲۴۵ از کتاب «مودّة القربی» میر سید علی بن شهاب همدانی با لفظ من السماء مرفوعاً از ابو سعید خدری.

الْحَوْضَ. روایت نکرده است این را از هارون بن سعد مگر یونس.^۱ و نیز طبرانی این حدیث شریف را به روایت ابو سعید خدری در «مُعْجَم أَوْسَطَ» اخراج نموده است ...

و نور الدین سمهودی در «جواهر العَقْدَيْنِ» بعد از نقل حدیث ثقلین از لفظ تِرْمَذِي گفته: معنی آن را احمد در مسندش از ابو سعید خدری روایت کرده است و عبارت آن این است که:

٦٤ - إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ: إِنِّي

أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَاجِيبَ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ:

كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِثْرَتِي

أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ (ظ) أَخْبَرَنِي أَنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا

حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا بِمَا تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟ این

حدیث را ایضاً طبرانی در «اوسط» و ابو یعلی و غیرهما

^۱ «عَبَقَات»، ج ۱، ص ۲۷۶.

استخراج کرده‌اند و در سندش باکی نیست.^۱

سیزدهم: حدیث ثقلین به روایت زید بن ارقم:

مضامین روایات و اسناد روایات وارده از

طریق زید بن ارقم از همه طرق آن زیادتر است؛ و

همچنین علمائی از عامّه که حدیث وی را روایت

کرده‌اند بیشترند. اینک ما در اینجا به برخی از

روایات وارده از او که علمای عامّه در کتب خود

آورده‌اند می‌پردازیم:

سمهودی در «جواهر العقدین فی فضل

الشرفین: شرف العلم الجلیّ و النسب العلیّ»^۲ گوید:

طبرانی در «اوسط» و ابویعلی و غیرهما با سند

خوب، و حافظ ابو محمد عبد العزیز در «معالم العترة

^۱ «عبارات»، ج ۱، ص ۲۷۶. و این حدیث را حمّوئی در «فرائد السمطین» ج

۲، ص ۲۷۲ باب ۵۴ آورده است و «غایة المرام» ص ۲۱۲ حدیث ۸ ذکر نموده است.

^۲ قندوزی در «ینابیع المودّة» ص ۲۴۱ در حدیث ۶۸ از جمله هفتاد مناقبی

که برای امیر المؤمنین علیه السلام ذکر کرده است روایتی را بدین عبارت از

ابو سعید خدری آورده است که او گفت: خطب رسول الله صلی الله علیه و

آله فقال: یا ایّها النّاس! انّی ترکت فیکم الثّقلین خلیفتی ان اخذتم بهما لن

تضلّوا بعدی، احدهما اکبر من الآخر: کتاب الله جبلٌ ممدودٌ من السّماء إلى

الارض و عترتی و هم اهل بیتی لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. آنگاه

قندوزی گوید: این حدیث را ثعلبی و امام احمد بن حنبل در مسندش آورده

است. أقول: این روایت را علّامه میرزا نجم-الدین شریف عسگری در

کتاب «علیّ و الوصیة» ص ۵۴ آورده است و در نقل آن لفظ هم حذف شده

است، و عترتی ذکر شده در حالی که عترتی و هم اهل بیتی است.

النَّبوية»، و در «صحيح» مسلم و غيره از زيد بن ارقم روايت است كه رسول خدا صلى الله عليه و آله در كنار آبي كه ميان مكّه و مدينه بود و به خم ناميده مى شد، براى خطبه برخاست و حمد و ثناى خداوند را بجای آورد و مردم را به مواعظ و يادآورىهاى خود متمتع ساخت و سپس فرمود:

٦٥- أَلَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَ

رَسُولُ رَبِّي فَاجِيبْ، وَإِنِّي تَارِكٌ

فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَ النُّورُ،
 فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ - فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ
 اللَّهِ وَ رَغَّبَ فِيهِ. ثُمَّ قَالَ: - وَ أَهْلَ بَيْتِي! اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي
 أَهْلِ بَيْتِي، اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ
 بَيْتِي!

«آگاه باشید ای مردم که من فقط بشری مثل
 شما هستم، و نزدیک است فرستاده پروردگارم بیاید
 و من دعوت وی را اجابت نمایم، و من در میان شما
 دو چیز ارزشمند و نفیس را می‌گذارم، اول آن دو
 چیز کتاب خداست که در آن هدایت و نور است،
 پس کتاب خدا را بگیرید و بدان استمساک نمائید! -
 در این حال پیغمبر مردم را بر کتاب خدا تشویق و

^۱ «عَبَقَات» ج ۲، ص ۶۳۷ و ص ۶۳۸ و «صَحِيح» مسلم طبع محمد فؤاد، ج ۴، ص ۱۸۷۳ کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام حديث ۳۶ و نیز در «عَبَقَات» ج ۱، ص ۳۴۲ از ازدی حمیدی صاحب کتاب «الجمع بين الصحيحين» آورده است. و أيضاً در «عَبَقَات» ج ۱، ص ۳۷۴ و ۳۷۵ از رزین عبدري صاحب کتاب «الجمع بين الصحاح الستة» آورده است. و أيضاً در «عَبَقَات»، ج ۱، ص ۴۲۵ از ابن اثیر جزری صاحب «جامع الاصول» روایت کرده است. و أيضاً در «ينابيع المودة» ص ۲۹ این روایت را از مسلم آورده است. و أيضاً محبّ الدين طبری در «ذخائر العقبی» ص ۱۶ آورده است. و أيضاً ابن حجر هیتمی در «الصّواعق المحرقة» ص ۸۹ آورده است. و سیّد بن طاووس در «طرائف» ص ۱۱۵ و بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۲ حدیث چهارم از عامه آورده است و حمّوئی در «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۲۶۸ ذکر کرده است.

ترغیب نمود و سپس فرمود: - و اهل بیت من! من خدا را به یاد شما می آورم درباره اهل بیت من! من خدا را به یاد شما می آورم درباره اهل بیت من! من خدا را به یاد شما می آورم درباره اهل بیت من!

دوم حدیثی که مسلم در «صحیح» خود آورده است همان متن اول است به اضافه تخریجی که جریر از ابو حیان از زید بن ارقم نموده، و در آن زیاد نموده است که:

۶۶ - كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَالنُّورُ، مَنِ اسْتَمْسَكَ

بِهِ وَ أَخَذَ بِهِ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ، وَ مَنِ أَخْطَأَهُ ضَلَّ^۱

سوم حدیثی که مسلم آورده است با سند دگری از ابن مسروق از یزید بن حیان از زید بن ارقم؛ که ابن مسروق گفت: من و یزید بن حیان بر زید وارد شدیم، و یزید به او گفت: تو به خیر بسیاری رسیده‌ای؛ با رسول خدا صلی الله علیه و آله مصاحبت نمودی و در پشت سر او نماز خواندی! در اینجا حدیث را به مانند حدیث ابو حیان می آورد

^۱ «صحیح» مسلم، همین موضع ص ۱۸۷۴ حدیث (...)

مگر آنکه گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدین گونه روایت می کند:

۶۷ - أَلَا وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا كِتَابُ

اللَّهِ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ، مَنْ اتَّبَعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَ مَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى ضَلَالَةٍ^۱. و در این روایت است که ما به زید

گفتیم: مراد از اهل بیت او زنهای او می باشند؟!

زید گفت: نه قسم به خدا! زن روزگاری با

شوهر خود است پس از آن، او را طلاق می دهد و به سوی پدرش و خویشاوندانش بر می گردد. مراد از اهل بیت رسول خدا، اصل او و عصبه او هستند که پس از پیغمبر صدقه بر ایشان حرام شده است.^۲

ابن مغزلی در «مناقب» خود با سند متصلش یك

روایت با عبارت: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ

عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ^۳

^۱ «صحیح مسلم»، ج ۴، ص ۱۸۷۴ حدیث ۳۷ و در «ینابیع المودّة» ص ۲۹ با اضافه کلمه: و عترتی اهل بیتی از مسلم آورده است و در «غایة المرام» ص ۲۱۲ حدیث ششم از عامّه عین عبارت متن را آورده است.

^۲ همان.

^۳ «مناقب» ابن مغزلی ص ۲۳۴ حدیث ۲۸۱. و این عبارت را قندوزی در «ینابیع المودّة» ص ۳۷ بدون لفظ عترتی از «صحیح» مسلم در طریق روایت سوّم صاحب کتاب «معالم العترة النبویّة» آورده است و در «غایة المرام» ص ۲۳۲ حدیث ۵۹ از خاصّه به روایت ابن بابویه آورده است؛ و حمّوئی در

آورده است، که حاکم در «مستدرک»^۱ و حافظ ترمذی

در «جامع»^۲ و ایضاً حاکم در

«مستدرک»^۳ و طبرانی در «معجم کبیر»^۴ خود

آورده‌اند.

و روایت دیگری با سند متصلش آورده است

که از جهت عبارت بعینها مثل روایت اول از

«صحیح» مسلم می‌باشد که ما به شماره ۶۵ ذکر

نمودیم.^۵

و این روایت را حافظ دارمی در «سنن» خود^۶

کتاب فضائل القرآن، و أحمد بن حنبل در «مُسند»

خود^۷ با ذکر نصّ حدیث و در جای دیگر^۸ با اعتراف

«فرائد السمطين» ج ۲، ص ۱۴۲ و ص ۱۴۳ باب ۳۳ آورده است بدون لفظ
أهل بيتی و بجای لن يفترقا لفظ لن يفترقا را آورده است.

^۱ «المستدرک علی الصحیحین» ج ۳، ص ۱۴۸ و حاکم گوید: این حدیث
بر شرط شیخین صحیح السند است و این دو نفر آن را تخریج ننموده‌اند.

^۲ جامع صحیح ترمذی، طبع صاوی ۱۳/۲۰۰.

^۳ «المستدرک» ج ۳، ص ۱۰۹ با عبارت انی قد ترکت و با اضافه جمله
احدهما اکبر من الآخر و گفته است: این حدیث نیز بر شرط شیخین صحیح
است و آن را تخریج ننموده‌اند.

^۴ نسخه دانشگاه طهران شماره ۱۳۷.

^۵ «مناقب» ابن مغزلی، ص ۲۳۶، حدیث ۲۸۴.

^۶ «سنن» دارمی، ج ۲، ص ۴۳۱.

^۷ «مُسند» احمد، ج ۴، ص ۳۶۷.

^۸ «مُسند» احمد، ج ۴، ص ۳۷۱.

به مسلمیت و ثبوت آن، و حافظ بیهقی^۱ همگی با عین سند و عبارت از ابو حیان تیمی روایت کرده‌اند. ابن مغازلی روایت دیگری دارد که ما به شماره ۸۰ خواهیم آورد.

ملاً علی متقی در «کنز العمال» چهار روایت از زید بن ارقم ذکر می‌کند:

اول همان مضمونی است که ما به شماره ۴۳، از روایات مرویه از زید بن ثابت آوردیم، او نیز از «مسند» احمد بن حنبل و طبرانی در «معجم کبیر» و «سنن» سعید بن منصور از زید بن ثابت، و از طبرانی در «معجم کبیر» از زید بن ارقم روایت می‌کند.^۲

دوم از «مستدرک» حاکم از زید بن ارقم روایت می‌کند که رسول خدا فرمود:

۶۸ - أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا
إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي عِزَّتِي^۳ تَعْلَمُونَ أَنِّي
أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ! مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ

^۱ بیهقی در «سنن»، ج ۱۰، ص ۱۱۳ و ج ۲، ص ۱۴۸ و در کتاب «اعتقاد» ص ۱۶۴.

^۲ «کنز العمال» طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۶ شماره ۹۴۸.

^۳ تا اینجا را قندوزی در «ینابیع المودّة» ص ۳۷ با عبارت طریق دوم از «صحیح» مسلم بنا به نقل از کتاب «معالم العترة النبویة» آورده است.

«ای مردم من در میان شما دو امر را باقی می‌گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و اهل بیت من که عترت من می‌باشند. شما می‌دانید که ولایت من به مؤمنین از ولایت خودشان به خودشان شدیدتر و اکیدتر است! هر کس که من مولای او هستم، پس علی مولای اوست.»

سوم روایتی است که از طبرانی در «معجم کبیر» و از «مستدرک» حاکم از ابو طفیل از زید بن ارقم آورده است که:

۶۹ - كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ! إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ

الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟! فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ، مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.^۲

^۱ «کنز العمال»، ج ۱، ص ۱۶۷ حدیث شماره ۹۵۱.

^۲ «کنز العمال»، ج ۱، ص ۱۶۷ حدیث شماره ۹۵۴ و «عبارات»، ج ۱، ص

چهارم روایتی است که از طبرانی در «معجم

کبیر» از ابو طفیل^۱ از زید بن ارقم

روایت می کند؛ آنگاه خطبه رسول الله را در غدیر

خمّ و شهادت طلبیدن آن حضرت را از مؤمنین بیان

می کند، تا می رسد به اینجا که رسول خدا می فرماید:

۲۷۸ و ص ۲۷۹ از طبرانی.

^۱ ابو طفیل خودش از اصحاب رسول خداست ولی خودش بلاواسطه این حدیث را روایت نکرده است، زیرا در زمان رسول خدا شاید در غدیر نبوده است، شرح حال وی را آیه الله سیّد حسن صدر در کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام» ص ۱۸۶ در ضمن شعرای شیعه ذکر کرده و فرموده است: و از شعرای شیعه ابو طفیل عامر بن واثله صحابی است که ترجمه حال او را در کتاب «نسمة السحر فی ذکر من تشیّع و شعر» آورده است گوید: او فاضلی است که در وی صحبت رسول خدا با محبت اهل بیت گرد آمده است، ابو الفرج اصفهانی گوید: ابو طفیل از خیار اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و از آن حضرت روایت حدیث کرده است و سپس عمر طولانی نموده است و از اصحاب علی علیه السلام و از وجوه شیعه شمرده می شده است و در نزد آن حضرت مکان و موقعیتی خاص داشته است و اسب سوار چیره و ماهر و مرد کریم و شجاع و شاعر بوده است. او پس از امیر المؤمنین علیه السلام زندگی کرد و با مختار به طلب خونخواهی حسین علیه السلام برخاست و با او بود تا مختار کشته شد و پس از آنهم عمر کرد. قطرب بن خلیفه می گوید: شنیدم از ابو طفیل که می گفت: از شیعه غیر از من کسی نمانده است، و بدین بیت تمثّل جست:

«و خَلَّفْتُ سَهْمًا فِي الْكِنَانَةِ وَاحِدًا * * سِيرْمِي

به او یکسر السّهم کاسره»

تا آنکه صاحب «نسمة السحر» گوید: وفات وی در سنه صد بوده است و او آخرین صحابی است که مرده است - انتهی. و ابن قتیبه در کتاب «معارف» در حال ابو طفیل گوید: با علیّ علیه السلام در تمام مشاهد حرکت کرد و صاحب رایت مختار بود و به رجعت اعتقاد داشت، آنگاه این دو بیت مذکور را با دو بیت دیگر ذکر کرده است.

أَلَا هَلْ تَسْمَعُونَ؟! فَإِنِّي فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَ
أَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَى الْحَوْضِ، وَ إِنَّ عَرْضَهُ أَبْعَدُ مَا بَيْنَ
صُنْعَاءَ وَ بُصْرَى، فِيهِ أَقْدَاحٌ عَدَدَ النُّجُومِ مِنْ فِضَّةٍ.
فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ؟! قَالُوا: وَ مَا الثَّقَلَانِ يَا
رَسُولَ اللَّهِ!؟

قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ - طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ،
فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَ لَا تَضِلُّوا - وَ الْآخِرُ عِثْرَتِي. وَ إِنَّ
اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ نَبَّأَنِي أَنَّهَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى
الْحَوْضِ. فَسَأَلْتُ ذَلِكَ لَهْمَا رَبِّي. فَلَا تَقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا،
وَ لَا تُقْصِرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمَ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ
مِنْكُمْ.^۱

مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَىٰ وَ لِيهِ. اللَّهُمَّ وَ الْ
مَنْ وَ الْآهُ وَ عَادٍ مَنْ عَادَاهُ.^۲

حاکم نیشابوری در «مستدرک» پس از بیان

حدیث زید بن ارقم همان طور که در شماره ۶۹ از «کنز

^۱ در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۷، ص ۳۱ این روایت را تا اینجا از سیوطی
از طبرانی آورده است.

^۲ «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۶۸ حدیث شماره ۹۵۸.

العمّال» بیان کردیم، بعد از قول رسول الله (وَ أَنَا وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ) می‌گوید: در این حال دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ (فَهَذَا وَلِيُّهُ) اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.^۱

و نیز حاکم در پایان روایتی که به شماره ۶۸ از

«کنز العمّال» آوردیم بدین عبارت آورده است: ثُمَّ قَالَ:

أَتَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟! - ثَلَاثَ

مَرَّاتٍ - قَالُوا: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.^۲

و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» این دو

روایت را تخریج کرده و در ذیل صفحه مطبوع به طبع رسیده است.

خوارزمی: مُوَفَّقُ بْنُ أَحْمَدَ أَخْطَبِ خَوَارِزْمِ، بَا

سند متصل خود از زید بن ارقم روایت کرده است

که: چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در مراجعت

از حجّة الوداع در غدیر خم نزول کردند و امر کردند

^۱ «مستدرک»، ج ۳، ص ۱۰۹ و در پایان، حاکم گوید: این حدیث بنا بر شرط شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است، و آن را تخریج ننموده‌اند.

^۲ «مستدرک» ج ۳، ص ۱۱۰ و گوید: حدیث بریده اسلمی صحیح است بر شرط شیخین.

تا زیر درختهای آنجا را پاکیزه و جارو نمایند
فرمودند:

۷۰ - كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ؛ إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ

الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ
بَيْتِي. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟! فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى
يُرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَلِيَّ كُلِّ
مُؤْمِنٍ^۱ وَ مُؤْمِنَةٍ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيًّا
فَهَذَا وَلِيٌّ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.

ابو طفیل کہ راوی روایت از زید بن ارقم
است می گوید: من به او گفتم: تو عین این گفتار را
از رسول خدا شنیدی؟! گفت: آری و هیچ کس در
زیر آن درختان عظیم نبود مگر آنکه با چشمش دید
و با گوشش شنید.^۲

^۱ تا اینجا را قندوزی در «ینابیع المودّة» ص ۳۷ با لفظ طریق اول از «صحیح»
مسلم بنا به نقل از کتاب ابو محمد عبد العزیز الأخضر در «معالم العترة
النبویّة» آورده است.

^۲ «مناقب» خوارزمی، طبع سنگی ص ۱۳ و طبع نجف حروفی ص ۹۳ و
«عبقات» ج ۱، ص ۳۹۹ در ترجمه احوال خوارزمی، و «ینابیع المودّة» ص
۳۲ از خوارزمی و «غایة المرام» ص ۲۳۲ شماره ۶۰ از خاصّه، و ابو الفداء
ابن کثیر دمشقی در کتاب «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۹ بدون عبارت

أبو نعيم اصفهانی در کتاب «منقبة المٌطهرین»

بنابر نقل علامه آیه الله میر حامد حسین هندی از منقول آن کتاب سه روایت ذکر نموده است. اول از ابوسعید و زید بن ارقم که رسول خدا فرمود:

۷۱ - إني تارك فيكم الثقلين، أحدهما أثقل من

الآخر: كتاب الله - حبل ممدود من السماء إلى الأرض -

و عترتي أهل بيتي، فإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. فانظروا كيف تخلفوني فيهما؟!^۱

دوم از زید بن ارقم که می گوید: پس از حج با

رسول خدا به جُحُفه مراجعت کردیم و آن حضرت در غدیر خمّ نماز ظهر را انجام داد و پس از آن به خطبه برخاست و گفت:

۷۲ - يا أيها الناس! هل تسمعون؟! اني رسول الله

إليكم، اني اوشك أن ادعى، اني مسؤؤل و انكم

مسؤؤلون، اني مسؤؤل هل بلغتكم؟ و انتم مسؤؤلون

هل بلغتكم؟! فما ذا انتم قائلون؟!^۱

أحدهما اكبر من الآخر آورده است و نسائی در «خصائص» مولانا امیر المؤمنین علیه السلام ص ۲۱ با عبارت تارك باجای تركت آورده است.
^۱ «عبارات»، ج ۱ ص ۳۱۰ و ص ۳۱۱ و «ذخائر العقبی» ص ۱۶ با عبارت أعظم من الآخر از ترمذی و «صواعق محرقة» ص ۸۹.

قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلَّغْتَ وَ جَهَدْتَ. قَالَ:

اللَّهُمَّ اشْهَدْ وَ أَنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ. أَلَا هَلْ تَسْمَعُونَ؟ إِنِّي

رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ، مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ

تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟! قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الثَّقَلَانِ؟!!

قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ

وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَهْلِكُوا وَ تَضِلُّوا، وَ

الْآخَرُ عِزَّتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

سوم نیز از زید بن ارقم آورده است که رسول

خدا روزی در بین مکه و مدینه در جائی که آب بود

و به آن خم می گفتند توقف نمود و در میان ما به

خطبه قیام فرمود، و پس از حمد و ثنای خداوندی و

پند و اندرز به ما فرمود:

۷۳- أَمَّا بَعْدُ، أَلَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوْشِكُ

أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ

^۱ «عبقات» ج ۱، ص ۳۱۱.

فَاجِيبَ. وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ

فِيهِ الْهُدَىٰ وَ النُّورُ. فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ!

فَحَثَّ عَلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ وَ رَغَّبَ فِيهِ وَ قَالَ (ثُمَّ قَالَ:

وَ ظ) أَهْلُ بَيْتِي، اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي! اذْكُرْكُمْ اللَّهُ

فِي أَهْلِ بَيْتِي!

حُصَيْنِ که یکی از حاضران و پرسش کنندگان

است به او می‌گوید: ای زید، اهل بیت رسول خدا

چه کسانی هستند؟ آیا زنان او اهل بیت او نیستند؟

زید می‌گوید: زنان او از اهل بیت اویند و لیکن اهل

بیت او کسی است که پس از وی صدقه بر او حرام

است. حُصَيْنِ می‌گوید: گفتم: کیانند ایشان؟ زید

گفت: آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عبّاس.^۱

تفسیری که از اهل بیت نموده است گفتار

خود زید است، و به دلایل عدیده‌ای تفسیری باطل

است و بعضی از علماء عامّه هم بر این تفسیر اشکال

نموده‌اند، و ما انشاء الله تعالی در این موضوع بحث

خواهیم نمود.^۲

^۱ «عَبَقَات» ج ۱، ص ۳۱۱ و «غَايَةُ الْمَرَامِ» ص ۲۱۵ حدیث ۳۰ از عامّه با روایت حمّوئی در «فَرَائِدُ السَّمَطِينِ».

^۲ آخر همین کتاب ص ۴۳۸ و ص ۴۳۹.

باید دانست که روایت اخیری را که ما از منقول

أبو نُعَیم از منقول صاحب «عَبَقَات» آوردیم و به شماره

۷۳ موسوم گشت، بسیاری از علمای عامّه از جمله

زَرَنْدِی در «نَظْمُ دُرَرِ السَّمْطِیْنِ»^۱ و بیهقی در «سَنَن»^۲ و

ابن حَجَرِ هِیْتَمِی در «الصَّوَاعِقُ الْمَحْرَقَةُ»^۳ و علامه

شیخ رضی الدین صغانی در کتاب «مَشَارِقُ الْأَنْوَارِ

النَّبَوِیَّةِ مِنْ صَحَابِ الْأَخْبَارِ الْمِصْطَفَوِیَّةِ» آورده‌اند با این

تفاوت که عبارت اذْکُرْکُمْ اللهُ فِی أَهْلِ بَیْتِی را سه بار

ذکر نموده‌اند

زَرَنْدِی در «نَظْمُ دُرَرِ السَّمْطِیْنِ» علاوه بر این

روایت، و علاوه بر روایتی که ما در شماره ۵۹ از ابو

سعید خُدَری آوردیم، و در اینجا به جهت عدم تکرار

مضمون آن به روایت زید بن ارقم صرف نظر شد،

روایت دیگری از زید بن ارقم از رسول خدا صلی

الله علیه و آله در روز حجّة الوداع بدین مضمون نقل

^۱ «نَظْمُ دُرَرِ السَّمْطِیْنِ» طبع نجف ص ۲۳۱.

^۲ «سَنَن» بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۳ و ص ۱۱۴ و در پایان گوید: مسلم در «صَحِیح» خود از حدیث ابو حَیَّان تیمی تخریج کرده است.

^۳ «الصَّوَاعِقُ الْمَحْرَقَةُ» ص ۱۳۶.

می کند که :

۷۴ - إِنْ فَرَطْتُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَ أَنْتُمْ تَبِعِي، وَ

إِنَّكُمْ تُوشِكُونَ أَنْ تَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَسْأَلُكُمْ عَنْ ثَقَلِي

كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِيهِمَا؟! در این حال مردی از مهاجرین

برخاست و گفت: مراد از دو چیز نفیس چیست؟ قَالَ:

الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ سَبَبٌ طَرَفُهُ

بِأَيْدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِهِ؛ وَ الْأَصْغَرُ عِثْرَتِي.

فَمَنْ اسْتَقْبَلَ قِبَلَتِي وَ أَجَابَ دَعْوَتِي فَلَيْسَتْ وَصِي

لَهُمْ خَيْرًا - أَوْ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -

فَلَا تَقْتُلُوهُمْ، وَ لَا تَقْهَرُوهُمْ وَ لَا تُقْصِرُوا عَنْهُمْ، وَ إِنْ

سَأَلْتُ لَهُمُ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ، فَأَعْطَانِي أَنْ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ

كَهَاتَيْنِ - وَ أَشَارَ بِالْمُسَبِّحَتَيْنِ - ؛ نَاصِرُهُمَا لِي نَاصِرٌ، وَ

خَاذِلُهُمَا لِي خَاذِلٌ، وَ وَلِيَّهُمَا لِي وَلِيٌّ، وَ عَدُوَّهُمَا لِي عَدُوٌّ.^۱

^۱ «نظم درر السمطين» ص ۲۳۳ و ص ۲۳۴ و در عبارت کتاب ناصرهما الى و خاذلهما الى وارد است که ما به عبارت ناصرهما الى و خاذلهما الى تصحيح نموديم و در «ينابيع المودة» ص ۳۷ اين روايت را از زرندي در «نظم درر السمطين» نقل مي کند بدون لفظ او کما قال رسول الله؛ و با لفظ لي به جاي الي در چهار موضع و سپس گويد: در اين باب بيشتر از سي نفر از اصحاب، راوي روايتند، و ابن عقده در کتاب «موالاته» اين حديث را تخريج کرده است و سيد بن طاوس در «طرائف» ص ۱۱۷ حديث ۱۷۹ با مختصر اختلافي در عبارت از ابن مغازلي آورده است و در پايانش اين عبارت را اضافه نموده است: ألا و انه لن تهلك امة قبلکم حتى تدین بأهوائها، و تظاهر علی نبیها،

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از فقره‌ای

که توصیه به کتاب به عترت است می‌فرماید: «پس

کسی که رو به قبله‌ای نماز می‌گزارد که من نماز

می‌گزارم، و دعوتی را که من نمودم اجابت می‌نماید

پس حتماً باید نسبت به عترت من بر اساس توصیه

من اراده خیر و عمل خیر داشته باشد - یا همان طور

که رسول خدا فرمود - نباید ایشان را

و تقتل من یأمر بالقسط فیها. در «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۲۳، ص ۱۰۹
و ص ۱۱۰ از «طرائف» حکایت نموده است.

بکشید، و نباید مورد قهر و خشونت خود قرار دهید، و تا توان دارید نباید درباره آنها کوتاهی کنید، و من برای آنها از خداوند لطیف خواسته‌ام و خواهش مرا عطا فرموده است که در حوض کوثر بر من مانند این دو انگشت وارد شوند - و رسول خدا اشاره به دو انگشت مُسَبِّحَه خود (سبّابه) نمود - ؛ کسی که آنها را نصرت کند ناصر من است، و کسی که آنها را خذلان نماید خاذل من است، و ولیّ آنها ولیّ من است، و عدویّ آنها عدویّ من است.»

بدخشانی در کتاب «مِفْتَاحُ النَّجَا» گوید:

طبرانی در «معجم کبیر» خود از زید بن ارقم آورده است که:

۷۵- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي لَكُمْ

فَرَطٌ، وَ إِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ - عَرْضُهُ مَا بَيْنَ

صَنْعَاءَ إِلَى بُصْرَى، فِيهِ عَدَدُ الْكَوَاكِبِ مِنْ قَدْحَانَ الذَّهَبِ

وَ الْفِضَّةِ - فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ؟! قِيلَ: وَ مَا

الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قَالَ: الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ سَبَبُ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ

بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَزَلُّوا وَ لَا تَضِلُّوا؛ وَ الْأَصْغَرُ

عِزَّتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. وَ سَأَلْتُ
لَهُمَا ذَلِكَ رَبِّي. فَلَا تَقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ
فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ^۱.

حَمَوْنِي در «فرائد السَّمَطِين» با سند متصل

خود روایتی نقل می‌کند از یزید بن حیان که گفت ما
بر زید بن ارقم وارد شدیم و برای ما گفت: رسول
خدا صلی الله علیه و آله برای ما خطبه خواند و چنین
گفت:

۷۶ - إِنْ تَارَكَ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ

عَزَّ وَ جَلَّ، مَنْ تَبِعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَ مَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى
ضَلَالَةٍ. ثُمَّ أَهْلُ بَيْتِي. أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، سَهْ بَار
گفت.^۲

ابن مغازلی در کتاب «فضائل القرآن» حدیث

دیگری از زید بن ارقم نقل می‌کند

^۱ «عِبَقَات»، ج ۲، ص ۷۴۴ در ترجمه احوال میرزا محمد بدخشی.

^۲ «فرائد السَّمَطِين»، ج ۲، ص ۲۵۰ باب ۴۸ حدیث ۵۰۲۰.

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۷۷ - إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي

أهل بيتي و قرابتي - الحديث^۱.

از طبرانی در «معجم کبیر» وی روایتی درباره

ثقلین به روایت حذیفة بن اسید غفاری یا زید بن

ارقم تخریج شده است که ما به جهت اهمیت و

کثرت عنایت علمای عامّه به آن در اینجا به روایت

علامه آیه الله میر حامد حسین هندی - اعلى الله مقامه

الشریف - می آوریم. او می فرماید: علامه سخاوی در

«استجلاب ارتقاء الغرف» گفته: [اما حدیث حذیفة

بن اسید الغفاری، آن را طبرانی در «معجم کبیر» خود

^۱ «غایة المرام» ص ۲۱۴ حدیث ۲۱ از عامّه. سید هاشم بحرانی در اینجا به شماره حدیث ۲۲، از عامّه، حدیث دیگری از ابن مغزلی روایت می کند که او با اسنادش به علی بن ابی ربیعة آورده است که او می گوید: من زید بن ارقم را دیدم در حالی که می خواست بر مختار وارد شود و به او گفتم: از تو چیزی به من رسیده است. گفت: آن چه چیز است؟! گفتم: تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که فرمود: انی قد ترکت فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی أهل بيتي؟! قال: اللهم نعم! و در «غایة المرام» ص ۲۱۱ حدیث اول از عامّه از عبد الله بن احمد بن حنبل با سند خود از علی بن ربیعه روایت می کند که به زید بن ارقم در وقت دخول و یا خروجش از نزد مختار برخورد کردم و گفتم: تو شنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: انی تارك فيكم الثقلين؟! قال: نعم. و در «ینابیع المودّة» ص ۳۲ از «زیادات مسند» عبد الله احمد حنبل آورده است. و این روایت را سید بن طاوس در «طرائف» ص ۱۱۴ از احمد بن حنبل در مسندش از اسرائیل بن عثمان بن مغیره بن ربیعه آورده است. و در ص ۱۶ از «طرائف» از علی بن ربیعه آورده است و ایضاً در «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۲۳، ص ۱۰۹ آورده است.

از طریق سلمة بن كهیل از ابو طفیل از ابو سعید از
زید بن ارقم - رضی الله عنهما - روایت کرده‌اند که
او گفت:

۷۸- لَمَّا صَدَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ

حِجَّةِ الْوَدَاعِ نَهَى أَصْحَابَهُ عَنْ شَجَرَاتِ الْبَطْحَاءِ

مُتَقَارِبَاتٍ أَنْ يَنْزِلُوا تَحْتَهُنَّ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِنَّ، فَقَمَّ مَا تَحْتَهُنَّ

مِنَ الشَّوْكِ، وَعَمَدَ إِلَيْهِنَّ فَصَلَّى تَحْتَهُنَّ. ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: يَا

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ إِنَّهُ لَنْ يَعْمَرَ نَبِيٌّ

إِلَّا نِصْفَ عُمَرِ الَّذِي يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ. وَإِنِّي لَأُظَنَّ أَنْ يَوْشِكَ

أَنْ أَدْعَى فَاجِيبَ، وَ إِنِّي مَسْئُورٌ وَإِنَّكُمْ مَسْئُورُونَ، فَمَاذَا

أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!!

قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ جَهَدْتَ وَ نَصَحْتَ،

فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا.

فَقَالَ: أَلَيْسَ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنْ

مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنْ جَنَّتَهُ حَقٌّ، وَ نَارُهُ حَقٌّ، وَ أَنْ

الْمَوْتُ حَقٌّ، وَ أَنْ الْبَعْثَ حَقٌّ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَ أَنْ السَّاعَةَ

آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَ أَنْ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟! قَالُوا:

بَلَى! نَشْهَدُ بِذَلِكَ، قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ! ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا

النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ

مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - يَعْنِي عَلِيًّا -

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا

النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ إِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ،

حَوْضٌ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ بَصْرَى إِلَى صَنْعَاءَ، فِيهِ عَدَدُ النُّجُومِ

قَدْحَانٌ مِنْ فِضَّةٍ، وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرِدُونَ عَلَيَّ عَنِ

الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟! الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ

كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَبَبُ طَرَفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ

بِأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تُبَدِّلُوا، وَ عِثْرَتِي

أَهْلَ بَيْتِي؛ فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَنْقُضِيَا

«چون رسول الله صَلَّى الله عليه و آله از حَجَّة

الوداع بیرون آمد، نهی کرد اصحاب خود را از فرود

آمدن در زیر چند درختی که نزدیک به هم روئیده

بودند. سپس فرستاد تا خارهای زمین زیر آنها را

برچیدند و زمین را برای نشستن هموار نمودند.

رسول خدا متوجّه آن صوب شد، و در زیر آنها نماز

خواند. پس از نماز برخاست و گفت: ای مردم!

خداوند لطیف خبیر به من خبر داده است که هیچ

پیامبری عمر نمی کند مگر به قدر نصف عمر پیامبری

که قبل از او بوده است. و من می دانم که به نزدیکی

خوانده می شوم و اجابت می کنم و من مورد سؤال و

بازخواست قرار می گیرم، و شما نیز مورد

بازخواست و سؤال قرار می گیرید، پس درباره من

چگونه شهادت می دهید؟!!

گفتند: شهادت می دهیم که تبلیغ کردی و

^۱ «عَبَقَات» ج ۱، ص ۲۷۹ در ضمن ترجمه احوال طبرانی و ایضاً در «عَبَقَات» ج ۱، ص ۴۰۲ این حدیث را از حذیفة بن اسید، ابن عساکر دمشقی روایت نموده است و در پایان آن ابن عساکر گوید: این حدیث شریف را از زید بن ارقم روایت نموده است.

رسالات خود را رسانیدی، و سعی و کوشش در راه
نبوّت و ابلاغ آن نمودی، و نصیحت و خیرخواهی و
راهنمایی فرمودی! پس خدایت تو را جزای خیر
دهد!

در این حال پیامبر گفت: آیا شما شهادت
نمی‌دهید که معبودی غیر از الله نیست، و اینکه محمّد
بنده او و فرستاده اوست، و اینکه بهشت او حقّ است
و آتش او حقّ است، و اینکه مرگ حقّ است، و اینکه
برانگیخته شدن مردگان پس از مرگ حقّ است، و
اینکه ساعت بر پا شدن قیامت بدون شک آمدنی
است و اینکه خداوند تمام کسانی را که در میان
گورها خفته‌اند برمی‌انگیزاند؟!!

گفتند، آری! شهادت می‌دهیم بدین مطالب.
رسول خدا گفت: بار خدایا تو گواه باش! سپس
گفت: ای مردم! خداوند صاحب اختیار و اراده من
است، و من صاحب اختیار مؤمنین هستم، و من اولی
هستم به مؤمنین از اولویت آنها به خودشان. پس

هر کس که من مولای او هستم، پس این - یعنی
علی - مولای اوست. خداوندا! تو ولایت کسی را
داشته باش که او ولایت علی را دارد، و دشمن کسی
باش که علی را دشمن دارد.

و پس از آن گفت: ای مردم! من علمدارِ پیشرو
شما هستم و شما به دنبال من بر من در حوض وارد
می‌شوید، حوضی که وسعتش به قدر مساحت ما بین
بُصرای شام و صنعا یمین است، در آن حوض به قدر
ستارگان آسمان کاسه‌های خالی از نقره است، و چون
شما به سوی من آئید من از شما درباره ثقلین بازخواست
و پرسش می‌کنم، پس شما بنگرید ببینید تا چگونه
خلافت مرا در آن دو چیز ادا می‌کنید؟ ثقل بزرگتر
کتاب خداست عزّ و جلّ، که سبب و واسطه‌ای است
که يك سوی آن به دست خداست، و سوی دیگرش به
دست شماست، پس بدان تمسّك کنید، گمراه نشوید و
در آن تبدیل و تغییر به عمل نیاورید! و عترت من اهل
بیت من ثقل دیگر است. حقّاً و تحقیقاً خداوند لطیف
خبیر مرا آگاه کرده است که آن دو چیز منقضی

نمی‌شوند و از بین نمی‌روند تا در حوض کوثر بر من
وارد شوند.»

آنگاه سمهودی راوی این روایت از طبرانی
گوید: از این طریق روایت ضیاء در «مختارة» و ابو
نُعَیم در «حلیة» و غیره از حدیث زید بن حسن
انماطی، از معروف بن خربوذ از ابو طفیل از حذیفه
به تنهایی روایت کرده‌اند.]

و از افاده علامه سمهودی در «جواهر
العقدین» و محمد بن یوسف شامی در کتاب «سبل
الهدی و الرشاد» معروف به «سیره شامیه» و ابن حجر
مکی در «صواعق مخرقه» و فخر جهرمی در «براهین
قاطعہ» و نور الدین حلبی در کتاب «إنسان العیون»
معروف به «سیره حلبیه» و احمد بن فضل بن محمد
با کثیر در «وسيلة المال» و محمود بن محمد قادری
در «صراط سوی» و مرزا محمد بدخشانی در «مفتاح
النجاة» و «نزل الأبرار» و محمد صدر عالم در «معارج
العلی» و احمد بن عبد القادر عجلی در «ذخیره
المال» و مولوی ولی الله لکهنوی در «مرآة المؤمنین»

نیز

واضح و لایح است که طبرانی این روایت را
اخراج نموده کما ستطلع علیه فیما بعد انشاء الله
تعالی.^۱

و نیز میرزا محمد بدخشانی در «مفتاح النجا»
گفته است: حاکم از زید بن ارقم، و طبرانی در
«معجم کبیر» از زید بن ارقم و زید بن ثابت تخریج
روایت کرده‌اند که:

۷۹ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنِّي

تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ
بَيْتِي، وَ إِنَّمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

ابن بطریق در کتاب «عمده» با سند متصل
خود از ولید بن صالح از زید بن ارقم روایت مفصل
غدیر و خطبه مزبور را با عباراتی دیگر که در مفاد و
معنی شبیه روایت طبرانی هستند، آورده است و
درباره خصوص توصیه به ثقلین بدین عبارت از

^۱ «عبارات» ج ۱، ص ۲۷۹ و ص ۲۸۰ در ترجمه احوال طبرانی.

^۲ «عبارات» ج ۱، ص ۲۸۰ و این عبارت را بدون کلمه من بعدی سید هاشم
بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۳ حدیث ۱۶ از صاحب «العمدة» که همان
ابن بطریق است آورده است و گوید: صاحب «العمدة» با سند خود از طریق
مخالفین این روایت را از زید بن ارقم آورده است و این به خوبی می‌رساند
که ابن بطریق شیعه بوده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که:

۸۰- أَلَا وَ إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ إِنِّكُمْ تَبِعِي تُوشِكُونَ أَنْ

تَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ أَسْأَلُكُمْ حِينَ تَلْقَوْنِي عَنْ ثَقَلِيَّ

كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِيهِمَا؟! فَأَعْضَلْ عَلَيْنَا مَا نَدْرِي مَا

الثَّقَلَانِ؟ حَتَّى قَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ فَقَالَ: يَا أَبِي أَنْتَ

وَ أُمِّي يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَا الثَّقَلَانِ؟!

قَالَ: الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ سَبَبُ طَرْفِهِ بِيَدِ اللَّهِ

تَعَالَى وَ طَرْفُ بِيَدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ وَ لَا تَزَلُّوا وَ لَا

تَضِلُّوا؛ وَ الْأَصْغَرُ مِنْهُمَا عِثْرَتِي - الخطبة^۱

شیخ احمد بن عبد القادر عَجَلِي شافعی در

کتاب خود «ذخیره المآل فی شرح عقد جواهر اللآل»

نیز شبیه همین مضمون ابن بطریق را از زید بن ارقم

آورده است.

و جلال الدین سیوطی در «جامع الصغیر» از

«مسند» أحمد حنبل، و «صحیح» مسلم، و «مسند»

^۱ «عبارات» ج ۱، ص ۳۴۰ و ص ۳۴۱ در ترجمه احوال ابن مغزلی آورده است که: و نیز ابن مغزلی در کتاب «المناقب» علی ما نقل عنه العلامة ابن بطریق طاب ثراه فی کتابه الموسوم بالعمدة گفته: أخبرنا تا آخر خطبه که بسیار طویل و شامل نکاتی دقیق است. و از این تعبیر صاحب «عبارات» از وی به طاب ثراه استفاده تشیع و جلالت ایمان او می شود.

عبد بن حمید بدین عبارت آورده:

۸۱- أَمَّا بَعْدُ، أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوْشِكُ

أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَاجِيبَ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ، أَوْهُمَا

كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ، مَنْ اسْتَمْسَكَ وَأَخَذَ بِهِ كَانَ

عَلَى الْهُدَى، وَمَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى

وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ؛ وَأَهْلُ بَيْتِي. اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي!

اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي. آنگاه سیوطی گفته است: این

روایت صحیح است.^۱

و ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» نیز

روایت دیگری از زید بن أرقم دارد و گوید: روایة

صحيحة:

۸۲- كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ

الثَّقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا آكِدُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ

عِزَّتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؟! فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا

حَتَّى يَرِدَا

^۱ «الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير» طبع چهارم، ج ۱، ص ۶۴.

عَلَى الْحَوْضِ^۱. و در روایت دیگری است: وَ إِنَّهُمَا لَنْ

يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، سَأَلْتُ رَبِّي ذَلِكَ لَهُمَا فَلَا

تَقَدَّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا

تَعْلَمُوهُمَا فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ!^۲

آنگاه گوید: برای این حدیث طرق کثیری است،

زیرا که از بیست و اندی از اصحاب رسول الله روایت

شده است. و سپس گوید: در این احادیث بالأخص

گفتار رسول خدا که می فرماید: انظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي

فِيهِمَا؛ وَ اوصِيكُمْ بِعِثْرَتِي خَيْرًا؛ وَ اذْكُرْكُمْ اللّٰهَ فِي اَهْلِ

بَيْتِي! «بنگرید تا چگونه حق مرا در آن دو خلیفه حفظ

می کنید؟! و من شما را درباره عترتم وصیت می کنم به

خوبی؛ و من خدا را راجع به اهل بیتم به یاد شما

می آورم» تأکید شدید بر مودت آنها، و مزید احسان به

آنها، و احترامشان، و اکرامشان، و تأدیه حقوق واجبه و

مستحبّه راجع به آنها استفاده می شود. چگونه این طور

نباشد در صورتی که ایشان از جهت فخر و حسب و

^۱ «الصواعق المحرقة» ص ۱۳۶.

^۲ همان.

نسب شریف‌ترین بیتی هستند که در روی زمین می‌باشند.

و از گفتار رسول الله که می‌فرماید: لَا تَقَدَّمُوا هُمَا

فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ

فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ! «از ایشان پیشی و سبقت نگیرید که

هلاک می‌شوید، و به سستی و کوتاهی نیز نگرائید که

هلاک می‌شوید، و به آنان چیزی را نیاموزید زیرا که آنها

از شما داناترند!» استفاده می‌شود که هر کدام از اهل

بیت که اهلیت وصول به مراتب عالیه و وظائف دینیه

را داشته باشد بر غیر او مقدم است.^۱

چهاردهم: حدیث ثقلین به روایت عبد الله بن

حنطب:

سیوطی در کتاب «إحیاء المیت» گوید:

طبرانی تخریج روایت کرده است از مطلب بن عبد

الله بن حنطب، از پدرش عبد الله که گفت: رسول

خدا صلی الله علیه و آله در جُحْفَه

^۱ همان.

برای ما خطبه خواند و فرمود:

۸۳ - أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَىٰ

يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ اثْنَيْنِ: عَنِ الْقُرْآنِ وَ
عِزَّتِي.^۱

و علامه آیه الله میر حامد حسین هندی از

سیوطی در کتاب «إنافة فی رتبة الخلافة» از طبرانی
از خود عبد الله بن حنطب تخریج روایت دارد که
رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما خطبه خواند
و فرمود:

۸۴ - أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: بَلَىٰ

يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ اثْنَيْنِ: عَنِ الْقُرْآنِ وَ
عَنْ عِزَّتِي، أَلَّا تَقَدَّمُوا فَتَضَلُّوا، وَ لَا تَخْلَفُوا عَنْهَا (عَنْهُمَا -
ظ) فَتَهْلِكُوا!^۲

**پانزدهم: حدیث ثقلین به روایت جبیر بن
مطعم:**

شیخ الاسلام قندوزی حسینی حنفی در کتاب

^۱ «احیاء المیت بفضائل أهل البيت» در حاشیه «الإتحاف بحب الأشراف» ص
۲۶۱ و ص ۲۶۲ حدیث ۴۳. و این حدیث را نیز در «عبارات» ج ۲ ص ۶۲۵
در ترجمه احوال سیوطی آورده است.

^۲ «عبارات» ج ۲، ص ۶۲۷.

«ینابیع المودّة» از کتاب «مودّة القربی» سید علی
همدانی از جبر بن مطعم روایت می کند که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

۸۵ - إني أوشك أن ادعى فاجيب، و إني تارك

فيكم الثقلين: كتاب ربنا، و عترتي أهل بيتي. فانظروا

كيف تخلفوني فيهما؟!^۱ و سید علی همدانی در کتاب «مودّة

القربی» از جبر بن مطعم مرفوعاً بدین عبارت آورده
است:

۸۶ - أَلَسْتُ بِمَوْلَاكُمْ؟! قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ!

قَالَ: إني أوشك أن ادعى فاجيب، و إني تارك فيكم

الثقلين: كتاب ربنا، و عترتي أهل بيتي. فانظروا كيف

تخلفوني فيهما!^۲

علامه آیه الله میر حامد حسین - أعلى الله

درجته - از کتاب «منقبة المٌطهرين» أبو نعيم اصفهانی

بدین عبارت از جبر بن مطعم آورده است که:
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

^۱ «ینابیع المودّة» ص ۳۱.

^۲ کتاب «مودّة القربی»، المودّة الثانية که در ضمن کتاب «ینابیع المودّة» ص
۲۴۶ آمده است.

۸۷ - أَلَسْتُ مَوْلَاكُمْ؟! أَلَسْتُ مَوْلَاكُمْ؟! قَالُوا:

بَلَى!

قَالَ: فَإِنِّي فَرَطٌ لَّكُمْ عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، وَإِنَّ

اللَّهَ سَأَلَكُمْ عَنِ اثْنَيْنِ: عَنِ الْقُرْآنِ وَعَنْ عِثْرَتِي.^۱

شانزدهم: حدیث ثقلین به روایت براء بن

عازب:

ابو نعیم اصفهانی در کتاب «مَنْقَبَةُ الْمُطَهَّرِينَ»

علی ما نقل عنه با سند خود از براء ابن عازب تخریج

روایت کرده است که: چون رسول خدا صلی الله

علیه و آله در غدیر نزول کرد، در میان روز درنگ

نمود، و امر فرمود تا زیر درختان را آماده کنند، و امر

کرد تا بلال در میان مردم ندا در دهد؛ پس از اجتماع

مردم فرمود:

۸۸ - يَا أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا وَ يَوْشِكُ أَنْ ادْعَى وَ

اجِيبَ، وَ إِنَّ اللَّهَ سَأَلِي وَ سَأَلِكُمْ. فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟

قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ!

قَالَ: وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ! قَالُوا: وَ مَا

^۱ «عِبَقَات»، ج ۱، ص ۳۱۰ در ضمن ترجمه احوال حافظ ابو نعیم اصفهانی.

قَالَ: كَتَابُ اللَّهِ سَبَبٌ عِنْدَهُ (بِيَدِهِ - ظ) فِي السَّمَاءِ
 وَ سَبَبٌ بِأَيْدِيكُمْ فِي الْأَرْضِ؛ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ قَدْ
 سَأَلْتُهُمَا رَبِّي فَوَعَدَنِي أَنْ يورِدَهُمَا عَلَيَّ الْحَوْضَ وَ عَرْضَهُ مَا
 بَيْنَ بُصْرَى وَ صَنْعَاءَ، وَ أَبَارِيقَهُ كَعَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ. فَلَا
 تَسْبِقُوا أَهْلَ بَيْتِي فَتَفَرَّقُوا، وَ لَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ فَتَضِلُّوا، وَ
 لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ، فَإِنَّهُمْ (وَ إِيَّاهُمْ - ظ) لَنْ يُخْرِجُوكُمْ
 مِنْ بَابِ هُدًى، وَ لَنْ يَدْخُلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ؛ أَحْلَمُ
 النَّاسِ كِبَارًا، وَ أَعْلَمُهُمْ صِغَارًا.

و ابو نَعِيمِ ایضاً این حدیث شریف را در
 کتاب «حلیة الأولیاء» روایت نموده، و به سیاق
 طولانی آن را از حذیفه بن اسید غفاری اخراج نموده
 چنانکه سابقاً از افاده

^۱ «عبقات»، ج ۱ ص ۳۱۲ در ترجمه احوال ابو نعیم اصفهانی

عَلَّامَهُ سَخَاوِي دَر «اَسْتَجْلَابِ ارْتِقَاءِ الْغُرْفِ»

دَانَسْتِي. ^۱

اِحْمَد بِن حَنْبَلٍ دَر «مَسْنَدِ» خَوْد، اَز عَفَّان، اَز

حَمَّادِ بِن سَلِمَةَ، اَز زَيْدِ بِن عَلِيٍّ بِن ثَابِت، اَز بَرَاءِ بِن

عَازِبِ رَوَايَتِ كَرْدَه اَسْت كِه اَو كَفْت: دَر غَدِيرِ حَمِّ

دَر سَفَرِي كِه بَا رَسُوْلِ خَدَا بُوْدِيْم فِرُوْدِ اَمْدِيْم وَ مَرْدَم

رَا بَرَايِ اِجْتِمَاعِ نَدَا كَرْدَنْد، رَسُوْلِ خَدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

وَ آلِهِ نَمَازِ ظَهْرِ رَا اِنْجَامِ دَاد، وَ دَسْتِ عَلِيٍّ رَا كَرَفْتِ وَ

كَفْت:

۸۹ - أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ

أَنْفُسِهِمْ؟! قَالُوا: بَلَى!

قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ

نَفْسِهِ؟! قَالُوا: بَلَى! أَخِذْ بِبِيْدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

فَعَلِيَ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.

فَلَقِيَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: هَنِيئًا لَكَ يَا بْنَ أَبِي

طَالِبٍ، أَصْبَحْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ^۲

وَ اِيضًا اَيْنِ خَبَرِ رَا ثَعْلَبِي بَا عِبَارَتِ بَرَاءِ بِن

^۱ «عَبَقَات»، ج ۱ ص ۳۱۲ در ترجمه احوال ابو نعیم اصفهانی

^۲ «ينابيع المودة» ص ۲۹ و ص ۳۰.

عازب اخراج نموده است.^۱

قندوزی پس از نقل این روایت چند روایت

نقل می کند و سپس می گوید: این روایت را با همین

لفظ و خطاب عمر بن الخطاب در «مشكاة المصابيح»

از احمد بن حنبل نقل نموده است.^۲

هفدهم: حدیث ثقلین به روایت خزیمه بن

ثابت:

ابو نَعِیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» که حدیث

مناشده امیر المؤمنین علیه السلام را نقل می کند و

هفده نفر شهادت بر واقعه غدیر و حدیث ثقلین

می دهند از جمله ایشان خُزَیمَةُ بن ثابت است که با

عبارت: **ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ:**

كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا!

فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟! وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا

عَلَى الْحَوْضِ، نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ^۳ حَدِيث

ثقلین را نقل می کند. و این همان متن عبارتی

^۱ همان.

^۲ «ینابیع المودّة» ص ۳۱.

^۳ «ینابیع المودّة» ص ۳۸.

است که ما از امیر المؤمنین علیه السلام به شماره ۱۲ ذکر کردیم.

و سخاوی در «استجلاب ارتقاء العُرف» از

طریق ابن عقده روایتی را از ابو طفیل روایت می‌کند

که در آن مناشده امیر المؤمنین علیه السلام به همین

کیفیت بیان شده است جز اینکه راجع به ثقلین بدین

لفظ آمده است: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ:

كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَانْتَهَمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا

عَلَى الْحَوْضِ. نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.^۱

و این همان متن عبارتی است که ما از ابو

سعید خدری به شماره ۶۲ آوردیم.

و شیخ عبید الله هندی در کتاب «أَرْجَحُ

الْمَطَالِبِ» با مختصر تفاوتی در عبارت، روایت

سخاوی را آورده است.^۲

هجدهم: حدیث ثقلین به روایت انس بن

مالک:

أَبُو نَعِيمٍ أَصْفَهَانِي عَلِيٌّ مَا نَقَلَ عَنْهُ فِي كِتَابِ

^۱ «عَبَقَات» ج ۲، ص ۵۷۹.

^۲ «أَرْجَحُ الْمَطَالِبِ» ص ۳۳۹.

«منقبة المطهرین» با سند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند:

۹۰ ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱ / أَ تَدْرِي مَنْ هُمْ يَا أُمَّ

سُلَيْمٍ (یا بن ام سلیم - ظ)؟ قلت: من هم یا رسول

الله!؟

قال: نحن أهل البيت و شيعتنا ذكر الثقلين، و

إِنَّهُمَا الْقَرِينَانِ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.^۲

«آنان که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به ذکر

خدا آرام گرفته است آگاه باش که دلها به ذکر خدا

آرام می‌گیرد. ای ام سلیم (ای پسر ام سلیم - ظ) آیا

می‌دانی ایشان چه

^۱ آیه ۲۸، از سوره ۱۳: رعد.

^۲ «عبقات»، ج ۱، ص ۳۱۱ در ترجمه احوال ابو نعیم.

کسانی هستند؟! من گفتم: مراد چه کسانی هستند ای رسول خدا؟! فرمود: ما اهل بیت و شیعیان ما دو ذکر ثقلین می‌باشیم، و آن دو ثقل با هم هستند تا در حوض بر من وارد شوند.»

آنچه به نظر حقیر در تفسیر آن آیه مبارکه طبق این روایت می‌رسد، معنی دقیق و عمیقی است که در روایات دیگر بیان نشده است، و آن به این است که ذکر الثقلین را تشبیه مضاف بگیریم، با حذف نون به واسطه اضافه و در اصل ذکران بوده است.

و در این صورت حضرت مراد از ﴿الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله﴾ را به اهل بیت و شیعیانشان که در راه و روش کاملاً از آنها تبعیت دارند، و در عقیده و اخلاق و معارف دنباله‌رو منهاج راستین آنها می‌باشند تفسیر می‌کند، آنگاه می‌فرماید: اهل بیت و شیعیان دو ذکر ثقلین هستند. یعنی دو ذکر الله و حقیقت ولایت؛ و این واقعیت و اصالت الله تعالی که به ذکرش در میان خلائق متجلی است با حقیقت ولایت پیوسته، قرین و ملازم یکدیگرند و تا عالم باقی است انفکاک و جدائی نمی‌پذیرند. پس توحید در ولایت است و ولایت اثر و آینه و نشانگر

توحید است. توحید عین ولایت است و ولایت عین
توحید است. ذات متجلی در ولایت است، و ولایت
متجلی فیه ذات است.

الله تعالی از علی جدا نیست و علی از الله جدا
نیست. او در این اسم ظاهر است و این مظهر و ظهور
اوست. و چون مظهر عین ظاهر است و متجلی فیه عین
متجلی است، پس با هو هویت وحدت در کثرت، و
کثرت در وحدت، این عینیت که برتر از معیت است،
متحقق خواهد بود.

نوزدهم: حدیث ثقلین به روایت ابو هریره:

سمهودی در کتاب «جواهر العقدين» از
ابوهریره روایت کرده است که رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود:

۹۱ - إِنْ خَلَّفْتُ فِيكُمْ اثْنَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا

أَبْدًا: كِتَابَ اللَّهِ وَنَسَبِي، وَ لَنْ يَتَفَرَّقَا

حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. این حدیث را بزّاز در

«مسند» خود تخریج کرده است.^۱

علامه آیه الله میر حامد حسین هندی - اعلى الله

مقامه - در شرح ترجمه احوال محمود بن محمد بن علی

شیخانی قادری مدنی از کتاب «الصراطُ السَّوِيُّ فِي

مَنَاقِبِ آلِ النَّبِيِّ» عین این روایت را از ابوهریره روایت

کرده است و نیز به تخریج بزّاز در مسندش تصریح

نموده است،^۲ و در بدو گفتار گوید: «الصراطُ السَّوِيُّ

فِي مَنَاقِبِ آلِ النَّبِيِّ» نسخه عتیقه آن به خطّ عرب پیش

نظر قاصر حاضر است.^۳

و شیخ عبید الله هندی در «أرجح المطالب»،

عین این حدیث را از ابوهره با لفظ نِسْبَتِي بجای نَسْبِي

آورده است.^۴

حدیث ابوهریره را با لفظ اثنتین همان طور

که از سمهودی و شیخانی قادری نقل شد، سیوطی

^۱ «عبارات»، ج ۲، ص ۶۴۴ در ترجمه احوال سمهودی.

^۲ «عبارات»، ج ۲ به ترتیب ص ۷۱۵ و ص ۷۱۰ در ترجمه احوال محمود شیخانی قادری.

^۳ همان.

^۴ «أرجح المطالب» ص ۳۳۷.

در «إحياء المیت»^۱ و سخاوی در «استجلاب ارتقاء
الغرف»^۲ نیز با لفظ اثتین روایت نموده‌اند.

اما شیخ سلیمان قندوزی در «ینابیع المودة» با

تخریج ابن عقده در کتاب «موالاة» از ابوهریره با لفظ

الثقلین روایت نموده است.^۳ و از قیاس بین عبارات این

احادیث معلوم می‌شود، در آن احادیث، تحریف به

عمل آمده، و صحیح همان تخریج ابن عقده است. و

ممکن است آن حدیث، روایت دیگری

باشد.^۴

بیستم: حدیث ثقلین به روایت عامر بن لیلی بن

ضمره:

سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف»،^۵

^۱ «إحياء المیت» ص ۲۴۷ حدیث ۲۲ با تخریج بزّاز.

^۲ «عبقات» ج ۲، ص ۵۸۲ در ترجمه احوال سخاوی به لفظ اِنّی قانتُ فیکم
اثتین آورده است.

^۳ «ینابیع المودة» ص ۳۹ با تخریج ابن عقده از طریق محمد بن عبد الله بن
ابی رافع از پدرش و از ابوهریره.

^۴ و در «غایة المرام» ص ۲۳۲ حدیث ۶۲، از خاصّه به روایت ابن بابویه با
سند متصل خود از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صلّی الله علیه
و آله فرمود: اِنّی خلّفتُ فیکم شیئین، لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِی اَبَدًا مَا اُخَذْتُمْ بِهِمَا وَ
عَمِلْتُمْ بِمَا فِيهِمَا: کتاب الله و عِترتی، فَإِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ
الْحَوْضَ.

^۵ «عبقات» ج ۲، ص ۵۸۰ در ترجمه احوال سخاوی.

و سمهودی در «جواهر العقدین»،^۱ و حافظ ابو الفتوح عَجَلی در «المَوْجَز مِنْ فَصَائِلِ الْخُلَفَاءِ»^۲ از ابن عقده در کتاب «موالاة» نقل کرده‌اند که او تخریج حدیث کرده است از طریق عبد الله بن سنان، از ابو طفیل، از عامر بن لیلی بن ضمیره و حذیفة بن اسید، که رسول خدا در روز غدیر خطبه خواند و چنین و چنان فرمود، آنگاه درباره خصوص توصیه به ثقلین عین عبارتی را روایت کرده‌اند که ما در شماره ۷۸ از زید بن ارقم آوردیم: أَلَا وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ - تا آخر روایت.

این روایت را نیز قندوزی در «ینابیع المودّة» با تخریج ابن عقده در کتاب «موالاة» از عامر بن ابی لیلی بن ضمیره و حذیفة بن اسید روایت می‌کند، و به ذیل آن که رسول الله توصیه به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و سفارش به ثقلین طبق عین همین عبارت اخیر می‌نماید، اکتفا می‌کند.^۳

^۱ «عبارات» ج ۲، ص ۶۴۲ و ص ۶۴۳.

^۲ همان.

^۳ «ینابیع المودّة» ص ۳۸ و ص ۳۹.

بیست و یکم: حدیث ثقلین به روایت ضَمیرَه

اسلمی:

سَخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف»^۱ و

سمهودی در «جواهر العقدین»^۲ هر دو

از ابن عقده در کتاب «موالاة» آورده‌اند که: او

تخریج حدیث کرده است از ضَمیرَه اسلمی که: چون

رسول الله صلی الله علیه و آله از حجة الوداع

مراجعت فرمود، در وادی حُمّ امر کرد تا زیر درختان

را جارو نموده و خار و خاشاک را بزدایند؛ آنگاه در

میان روز در آفتاب آمد و خطبه خواند و گفت:

۹۲ - أَمَا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي مَقْبُوضٌ أَوْشِكُ

أَنْ أَدْعَى فَاجِيبْ؛ فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟! قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ

بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ أَدَيْتَ!

قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا:

كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى

يُرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟!!

^۱ «عَبَقَات»، ج ۲، ص ۵۷۹ و ص ۵۸۰ در ترجمه سخاوی.

^۲ «عَبَقَات»، ج ۲، ص ۶۴۲ در ترجمه سمهودی و به عبارت: و عن حمزة (ضمیرة ظ) آورده است.

و قندوزی در «ینابیع المودّة» از طبرانی در «معجم کبیر» از ضمیره اسلمی این روایت را تقطیع نموده و ذیل آن را از اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ به بعد آورده است،^۱ و این تقطیع در چنین مقامی، مخلّ به مقصود است.

بیست و دوم: حدیث ثقلین به روایت عبد

الرحمن بن عوف:

سَخَاوِی در «استجلاب ارتقاء العُرف» با تخریج ابن ابی شیبّه و ابی یعلی در دو مسندشان و با تخریج بزّاز ایضاً در مسندش با این عبارت روایت کرده است که عبد الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ گفت: چون رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را فتح نمود به سوی شهر طائف رهسپار شد، و هفده روز یا نوزده روز آنجا را محاصره کرد و سپس به خطبه برخاست و بعد از حمد و ثنای الهی گفت:

۹۳ - اَوْصِيكُمْ بِعِثْرَتِي خَيْرًا؛ وَ اِنْ مَوْعِدَكُمْ

الْحَوْضُ؛ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُقِيمَنَّ الصَّلَاةَ وَ تُؤْتِنَنَّ
الزَّكَاةَ، اَوْ لَا بُعْثَنَّ اِلَيْكُمْ رَجُلًا مَنِي - اَوْ كَنَفْسِي - يَضْرِبُ

^۱ «ینابیع المودّة» ص ۳۸.

أَعْنَاقَكُمْ! ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَقَالَ: هَذَا.^۱

«من شما را وصیت می‌کنم که با عترت من به

خیر و خوبی عمل کنید، و تحقیقاً

^۱ «عبقات»، ج ۲، ص ۵۸۱ و ص ۵۸۲ در ترجمه احوال سخاوی و «ینابیع المودّة» ص ۴۰ با تخریج ابن عقده و حافظ ابو الفتوح عجلی و دیلمی و ابن ابی شیبة و ابو یعلی.

میعاد گاه شما حوض کوثر است؛ و قسم به آن
کسی که جان من در قبضه قدرت اوست که البتّه البتّه
باید شما نماز را بر پا بدارید و زکوة بدهید، و گرنه
تحقیقاً من به سوی شما مردی را که از من است - یا
مانند جان من است - گسیل می‌دارم تا گردن‌های
شما را بزند.

و سپس دست علی علیه السلام را گرفت و
گفت: این است آن مرد!!

بیست و سوم: حدیث ثقلین به روایت عبد بن

حمید:^۱

قندوزی در «ینابیع المودّة» گوید: أحمد بن
حنبل با سند جید از عبد بن حمید با این لفظ تخریج
کرده است:

^۱ باید دانست که عبد بن حمید خودش از اصحاب پیغمبر نیست، بلکه یکی
از مصادر تخریج این روایت است که احمد بن حنبل از او روایت کرده
است. در «أعلام» زرکلی ج ۴، ص ۴۱ گوید: عبد بن حمید بن نصر کسی
که کنیه‌اش ابو محمد است از حفاظ حدیث است که در سال ۲۴۹ فوت
کرده است و بعضی گویند: نامش عبد الحمید است که به جهت تخفیف
عبد بن حمید گفته‌اند و نسبت او به کس است که شهری است نزدیک
سمرقند و از کتابهای او «مسند کبیر» و تفسیر قرآن است. زرکلی در «أعلام»
ج ۱، ص ۱۹۲ گوید: أحمد بن حنبل فوتش در سنه ۲۴۱ بوده است - انتهى.
و بنابر این معلوم می‌شود عبد بن حمید با احمد بن حنبل همعصر بوده‌اند،
و روایت احمد از وی با آنکه مرگش هشت سال زودتر بوده است بدون
اشکال است.

۹۴ - إني تارك فيكم ما ان تمسكتُم به لن تضلوا:

کتاب الله و عترتی اهل بیتی؛ و اینها لن یفترقا حتی یردا علی الحوض^۱.

و ایضاً گوید: طبرانی در «معجم کبیر» خود با

رجال و راویان موثق بدین لفظ تخریج روایت نموده است:

۹۵ - إني تارك فيكم خليفتين: کتاب الله و عترتی

اهل بیتی؛ و اینها لن یفترقا حتی یردا علی الحوض^۲.

بیست و چهارم: حدیث ثقلین به روایت زید

بن اسلم:

^۱ «ینابیع المودة» ص ۳۸.

^۲ همان

شیخ عبید الله آمر تسری هندی در کتاب

«أَرْجَحُ الْمَطَالِبِ» حدیث ثقلین را با تخریج أحمد بن

حنبل در «مسند»، و طبرانی در «معجم کبیر»، از زید

بن اسلم بدین عبارت روایت کرده است که رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۹۶ - إني تارك فيكم خليفتين: كتاب الله عزّ و

جلّ حبل ممدود ما بين السماء والأرض، و عترتي أهل

بیتي؛ وإني لئن تفرقا حتى يردا على الحوض^۱.

و سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» با

روایت احمد بن حنبل در مسندش عین این عبارت

را از زید بن اسلم روایت نموده است.^۲

باید دانست که این عبارت به قدری در

خلافت اهل بیت واضح است که از آن نصی عالی تر

و رساننده تر نیست. زیرا می فرماید: من دو خلیفه و

جانشین که در تمام جهات، حکم نفس خود من را

دارند و پس از من جایگزین من هستند برای شما

باقی می گذارم. و صدور این عبارت از رسول الله

^۱ «أرجح المطالب» ص. ۳۳۶

^۲ «عبارات» ص ۵۷۹ در ترجمه احوال سخاوی.

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ انحصار به روایت زید بن اسلم ندارد، بلکه سابقاً نظیر و مشابه آن در شماره ۵۸ از ابو سعید و نیز در شماره ۴۳ از وی ذکر شد و از زید بن ثابت نیز روایت شد؛ و اعلام از عامّه به همین عبارت در کتب خود ذکر کرده‌اند. و دانستیم که سیوطی در «إحياء الميت»^۱ و در «الدّر المنثور»^۲ و قندوزی در «ينابيع المودّة»^۳ و ملّا علی متقی در «کنز العمال»^۴ و علامه بدخشانی در «مفتاح النّجا»^۵ و أحمد بن حنبل در «مسند»^۶ و سمهودی

در «جواهر العقدين»^۷ و ثعلبی در تفسیر «الکشف و البيان»^۸ با سند متصل خود تخریج کرده‌اند.

و حقّاً این حدیث مبارک که بیش از ده نفر از علمای شافعیه و حنفیه و غیرهما آن را روایت نموده‌اند، از قوی‌ترین مدارک حقانیت امامت و

^۱ «إحياء الميت» ص ۲۶۹.

^۲ «الدّر المنثور» ج ۲، ص ۶۰.

^۳ «ينابيع المودّة» ص ۳۸.

^۴ «کنز العمال» طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۶۶، حدیث ۹۴۸.

^۵ «عبارات» ج ۲، ص ۷۴۴.

^۶ «مسند» احمد، ج ۵، ص ۱۸۱.

^۷ «جواهر العقدين»، «عبارات» ج ۲، ص ۶۴۲.

^۸ «الکشف و البيان»، «عبارات» ج ۱، ص ۳۰۸.

امارت اهل بیت طاهرین پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب می گردد.

بیست و پنجم: حدیث ثقلین به روایت

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام:

قندوزی در «ینابیع المودّة» آورده است که

احمد بن حنبل و ابن حبان از حضرت حسن بن علی

علیهما السلام تخریج روایت کرده اند که:

۹۷ - إني تارك فيكم خليفتين: كتاب الله حبلٌ

ممدودٌ ما بين السماء والأرض، وعترتي أهل بيتي؛ وإنيهما

لن يتفرقا حتى يردا على الحوض^۱.

و این روایت از جهت مضمون بعینها مانند

روایت شماره ۹۵ است که از زید بن أسلم آوردم،

فقط در آن روایت لفظ عزّ و جلّ به دنبال کلمه جلاله

آمده است.

و دیگر روایتی است که قندوزی در «ینابیع

المودّة» ص ۲۱ از حضرت امام حسن مجتبی علیه

السلام پس از بیعت مردم با آن حضرت به ولایت امر

آورده است که ما انشاء الله آن را در زمره موارد

^۱ «ینابیع المودّة» ص ۱۸۳.

احتجاج به حدیث ثقلین ذکر خواهیم نمود.

و قندوزی در «ینابیع المودّة» از کتاب

«مناقب» أحمد بن حنبل از عبد الله بن حسن مثنی بن

حسن مجتبی بن علی مرتضی علیهم السلام از

پدرش، از جدّش: حسن سبط علیه السلام روایت

کرده است که فرمود: جدّم رسول خدا صلی الله علیه

و آله روزی خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای

خداوند چنین گفت:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! أَنِي ادْعَى فَاجِيبُ، وَ إِنِّي تَارِكُ

فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ

بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.

فَتَعَلَّمُوا

مِنْهُمْ وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، وَ لَا تَخْلُو
الْأَرْضَ مِنْهُمْ وَ لَوْ خَلْتِ لَأَنْسَاخَتْ بِأَهْلِهَا.

ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ عَلَى
خَلْقِكَ لِيَأْتِيَكَ حُجَّتُكَ؛ وَ لَا تُضِلَّ أَوْلِيَاءَكَ بَعْدَ إِذْ
هَدَيْتَهُمْ.

اولئك الأقلون عدداً، و الأعظمون قدراً عند الله
عز و جلّ. و لقد دعوتُ الله تبارك و تعالی أن يجعل
العلم و الحكمة في عقبی و عقبِ عقبی، و في زرعی و
زرعِ زرعی إلى يومِ القيامة، فاستُجيب لي^۱.

این نود و هفت روایتی را که از بیست و پنج
نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در اینجا
آوردیم، انتخابی بود از خود ما که اولاً روایات مسنده
بیان شود، نه مرسله و مرفوعه و مقطوعه؛ و ثانیاً
روایاتی باشد از خود اصحاب که از زبان رسول الله
شنیده باشند، نه روایات تابعین و روایات دیگری که
در کتب آمده و بدون سند متصل به صحابی ذکر شده
است؛ و ثالثاً روایاتی که از جهت عبارت و لفظ در

^۱ «ینابیع المودة» ص ۲۰.

آن تکرار نیست و اگر می‌خواستیم جمیع روایات را
گرچه با عبارت واحدی از راویان مختلفی باشد در
اینجا بیاوریم از دویست روایت تجاوز می‌کرد.

سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغُرف»

نام هجده مرد از اصحاب رسول خدا و دو زن را
می‌برد که مجموعاً بیست نفر از صحابی و صحابه
این خبر را روایت کرده‌اند.

اما مردان صحابی را بدین نامها یاد کرده

است: جابر بن عبد الله، حُذَيْفَةُ بن اسید، خُزَيْمَةُ بن
ثابت، سهل بن سعد ساعدی، ضُمَيْرَةُ اسلمی، عامر
بن لَیْلَى، عبد الرَّحْمَنِ بن عَوْفٍ، عبد الله بن عَبَّاسٍ،
عبد الله به عمر، عَدِيٌّ بن حاتم، عَقَبَةُ بن عامر، أَبُو ذَرٍّ،
أَبُو رَافِعٍ، عَلِيٌّ بن أَبِي طَالِبٍ علیه السلام، أَبُو شَرِيحٍ
خُزَاعِيٌّ، أَبُو قُدَامَةَ انصاری، ابو هُرَيْرَةَ، ابو الهَيْثَمِ بن
التَّيْهَانِ و رجال من قریش.

اما زنان صحابه را بدین نامها یاد کرده است:

امّ سلمه، امّ هانی دختر حضرت

أبو طالب^۱.

و ابن حجر هيثمي در «الصواعق المحرقة»

بضع و عشرين (بيست و اندی) ذکر می کند^۲.

نزد مؤلف مجموع راویان حدیث ثقلین از

صحابه ۳۶ نفرند

در مقدمه کتاب «جامع الأحادیث» فقیه فقید

حضرت آیه الله بروجردی - تغمّده الله برضوانه - سی

و چهار نفر می گوید^۳. و حضرت علامه فرموده‌اند:

بعضی از أصحاب حدیث مقدارشان را به سی و پنج

نفر رسانیده‌اند^۴.

و أمّا این حقیر راویان حدیث ثقلین را از خود

^۱ «عبارات» ج ۲، ص ۵۷۵ تا ص ۵۷۹ از سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف بحب أقرباء الرسول ذوی الشرف» نام این بیست صحابی و صحابه را می برد و روایتشان را در ص ۱۳۶ نقل می کند.

^۲ «الصواعق المحرقة» ص ۸۹ و همچنین در «ینایع المودّة» ص ۳۷ بیش از بیست نفر ذکر می کند. و در «عبارات» ج ۲، ص ۵۳۰ گوید: عبد الرؤوف مناوی در «فیض القدير» گوید: کسی که مانند ابن جوزی پنداشته است که این خبر ضعیف است به غلط افتاده است و در این باب متجاوز از بیست نفر صحابی آن را روایت نموده‌اند. قندوزی در ص ۴۰ از «ینایع المودّة» گوید: در کتاب «الصواعق المحرقة» گفته است: این حدیث را سی نفر از اصحاب روایت کرده‌اند و بسیاری از طرق آن صحیح و حسن است. ابن حجر هيثمي در «الصواعق المحرقة» ص ۱۳۶ در دو ثلث از صفحه گذشته گوید: این روایت طرق کثیری دارد و از بضع و عشرين صحابی روایت شده است.

^۳ «جامع أحادیث الشيعة» طبع رحلی، ص ۲۹، سطر ۱۲.

^۴ «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳، ص ۴۱۸.

اصحاب رسول الله صَلَّى الله عليه و آله سی و شش
نفر به شمار آورده‌ام: بیست و پنج نفر آنها که از
آنهاست حضرت صدیقہ کبری سلام الله علیها
نامشان و روایتشان به تفصیل ذکر شد. هشت نفر غیر
از ایشانند که در حدیث مناشدہ أمير المؤمنین علیہ
السلام در خطبہ خود جمیع حاضران را - که هر کس
شاهد روز غدیر بوده است، برخیزد و گواهی دهد
آنان که با دو گوش شنیده‌اند و با دل خود ضبط
نموده‌اند، و هفده نفر برخاستند شہادت دادند -
مذکور شدہ‌اند

این حدیث، خبر مشهوری است که در کتب شیعه و عامّه به نحو تامّ و تمام آمده است، و ابو نعیم اصفهانی در «حلیة الأولیاء» و غیره از ابو طفیل روایت کرده‌اند و از جمله آن هفده نفر، هشت نفرند که نام آنها در زمره راویان صحابی از رسول خدا نیامده است، و ایشان عبارتند از: ۱ - سهل بن سعد ساعدی، ۲ - عدیّ بن حاتم طائی، ۳ - عقبه بن عامر، ۴ - ابو ایوب انصاری، ۵ - ابو شریح خزاعی، ۶ - ابو قدامه انصاری، ۷ - ابو یعلیٰ انصاری، ۸ - ابو الهیثم بن التّیهان. و ما در اینجا از «ینابیع المودّة» ذکر کردیم.^۱

این هشت نفر با مجموع آن بیست و پنج می‌شود سی و سه نفر.

در «ینابیع المودّة» حدیث ثقلین را از ابو ذر در مناشده امیر المؤمنین علیه السلام در روز شوری بیان می‌کند که آن حضرت به طَلْحَة، و عبد الرّحمن بن عَوْف، و سَعْد بن ابی وقاص فرمودند: هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: اِنِّي تَارِكٌ فِيْكُمْ

^۱ «ینابیع المودّة» ص ۳۸.

الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا
حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ أَنْكُمْ لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمْ وَ
اسْتَمْسَكْتُمْ بِهِمَا؟! قَالُوا: نَعَمْ!¹

در این صورت به خوبی روشن است که این سه نفر صحابی از راویان روایتند و چون ما در زمره آن بیست و پنج نفر عبد الرحمن بن عوف را آوردیم اینک علاوه بر آنها طَلْحَه و سعد بن ابی وقاص راوی روایت خواهند بود. این دو نفر به علاوه آن سی و سه نفر می شود سی و پنج نفر.

در «ینابیع المودّة» گوید: حدیث ثَقَلَيْنِ را امیر المؤمنین علی علیه السلام و حسن بن علی علیه السلام و جابر بن عبد الله انصاری و ابن عبّاس و زید بن ارقم و ابو سعید خُدْری و ابو ذر و زید بن ثابت و حذیفه بن یمان و حذیفه بن اسید و جُبیر بن مطعم و سلمان فارسی - رضی الله عنهم - روایت کرده اند.²

¹ «ینابیع المودّة» ص ۳۵.

² «ینابیع المودّة» ص ۳۶ و سمهودی شافعی بنا به نقل «عِبَقَات» ج ۲، ص ۶۳۸ تا ص ۶۴۵ حدیث ثَقَلَيْنِ را از امیر المؤمنین علیه السلام و از فاطمه زهراء علیها السلام و از امّ هانی خواهر امیر المؤمنین و از فاطمه دختر امیر المؤمنین علیه السلام و از امّ سلمه، و زید بن ارقم و ابو سعید خُدْری، و جابر بن عبد الله انصاری و حذیفه بن اسید غفاری و زید بن ثابت و ضمیره

نام افراد مذکور همگی تا به حال در زمره
راویان حدیث ثقلین که صحابی بوده‌اند، برده شده
است، غیر از یک نفر که حضرت صحابی کبیر مِنَّا
أَهْلَ الْبَيْتِ: سلمان فارسی می‌باشد. و چون این یک
صحابی را به آن سی و پنج نفر ضمیمه کنیم، سی و
شش نفر خواهد شد.^۱

مجموع احادیثی را که محقق متضلع خبیر
سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» آورده است از
طریق خاصه ۸۲، و از طریق عامه ۳۹ روایت است.^۲
علامه خبیر و محدث کبیر مرحوم میرزا نجم الدین
شریف عسکری رضی الله عنه بر «غایة المرام»
مستدرکی نوشته است، و خودش در کتاب «محمد
و علی و حدیث الثقلین و حدیث السفینة» می‌گوید:
ما علاوه بر مصادر سید هاشم بحرانی در حدیث

اسلمی و عامر بن لیلی بن ضمرة و ابو ذر غفاری و أبو رافع غلام رسول الله
و أبو هريرة روایت کرده است.

^۱ یکی از راویان این حدیث عمر بن خطاب است چنانچه در «غایة المرام»
ص ۲۱۸ حدیث سوم از خاصه از ابن بابویه با سند متصل خود از عمر بن
خطاب روایت می‌کند، و در پایانش عمر می‌گوید: من گفتم: ای رسول خدا
عترت تو کیانند؟ فرمود: أهل بیتی من ولد علی و فاطمة و تسعة من صلب
الحسین ائمة ابرار. هم عترتی من لحمی و دمی. (بنابراین مجموع راویان ۳۷
نفر می‌شوند).

^۲ «غایة المرام» ص ۲۱۱ تا ص ۲۳۵.

ثقلین که از طریق عامّه بالغ بر ۳۹ عدد شده است،
۴۰ روایت دیگر از مصادر عامّه پیدا کردیم، و به
عنوان مستدرک در حاشیه «غایة المرام» آوردیم.^۱
باری بر طالبان حقّ و حقیقت پوشیده نیست
که تمام این روایات با کثرت و مضامین عدیده‌اش
فقط یک امر را اثبات می‌کند، و آن این است که
رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای امت خود معین
و مشخصّ نموده‌اند که در امر دینشان به چه کسی
باید تمسّک کنند، و دستورات و احکام دنیا و آخرت
خود را از چه کسی باید اخذ کنند، و در

^۱ «محمد و علی و حدیث الثقلین و حدیث السفینة» ص ۷۷.

شدائد و حوادث واقعه پس از آن حضرت باید به که مراجعه نمایند! و این امر با اصرح عبارات در تمام این روایات مشهود است که نیاز به شرح و بیان و تفسیر و تأویل ندارد.

منتخبی از احادیث وارده در تمسک به ثقلین

شما یک نظر اجمالی به روایات منتخبه از آن ۹۷ روایت بیندازید تا ببینید چگونه با صریح‌ترین ندا، و بلندترین آهنگ، این مرام را تبلیغ فرموده است:

۱ - إني تارك فيكم الثقلين: كتاب ربي و عترتي

أهل بيتي! ألا و هما الخليفتان من بعدي، و لن يفترقا حتى يردا على الحوض^۱.

۲ - إني تركت فيكم خليفين! إن أخذتم بهما لن

تضلوا بعدي: كتاب الله و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض^۲.

۳ - إني خلفت فيكم الثقلين! إن تمسكتم بهما لن

^۱ از «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۱۴۴، شماره ۴۶، باب ۳۳، حدیث ۴۳۷ و «مسند احمد» ج ۵، ص ۱۸۱ و طبرانی در «معجم کبیر» کما فی «عبارات» ج ۱، ص ۲۸۰ و ص ۲۸۱ و لیکن به لفظ انی تارک فیکم خلیفتین آورده است. ^۲ شماره ۵۸ از «عبارات» از ثعلبی در «الکشف و البیان».

تَضَلُّوا: كَتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي^١.

٤ - إِنْ مَخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ! إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ

تَضَلُّوا: كَتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي^٢.

٥ - إِنْ مَخَلَّفٌ فِيكُمْ كَتَابَ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِثْرَتِي

أَهْلَ بَيْتِي^٣.

٦ - إِنْ مَخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا:

كَتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي^٤.

٧ - إِنْ تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا:

كَتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي^٥.

٨ - إِنْ تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ

الْآخَرِ: كَتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي^٦.

^١ شماره ٩٠ بنا به روایت «ینابیع المودّة» از ابو هریره ص ٣٩ از کتاب ابن عقده «موالاة» که بدین عبارت آمده است و در پایان عبارت و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض وارد است.

^٢ شماره ٣٢ با تخریج ابن عقده از جابر بنا به نقل «ینابیع المودّة» ص ٤١
^٣ شماره ١٧ بنا به روایت «ینابیع المودّة» ص ٤٠ با تخریج ابن عقده از فاطمه زهرا علیها السلام.

^٤ شماره ٢، از کتاب «أرجح المطالب» ص ٣٣٧ با تخریج بزّاز و دولابی، و «ینابیع المودّة» ص ٣٩ از جُعابی و «عِبات» ج ٢، ص ٥٨١ از جُعابی.

^٥ شماره ٣٤، از کتاب «الشفای بتعریف حقوق المصطفی» قاضی عیاض یحسبی بنا به نقل «عِبات» ج ١، ص ٣٧٨.

^٦ شماره ٦٩، از «کنز العمال» ج ١، ص ١٦٧ حدیث ٩٥٤ و «عِبات» ج ١، ص ٢٧٨ از طبرانی.

۹- اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلِیْنَ: الثَّقَلُ الْاَکْبَرُ، وَ الثَّقَلُ

الْاَصْغَرُ، الثَّقَلُ الْاَکْبَرُ کِتَابُ اللّٰهِ، وَ الثَّقَلُ الْاَصْغَرُ عِثْرَتِیْ
اَهْلَ بَیْتِی.^۱

۱۰- اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلِیْنَ: کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ

اَهْلَ بَیْتِی! فَتَمَسَّکُوا بِهَآ لَنْ تَضِلُّوْا.^۲

۱۱- اِنِّی تَرٰکْتُ فِیْکُمْ مَا اِنْ اَخَذْتُمْ بِهٖ لَنْ تَضِلُّوْا:

کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ اَهْلَ بَیْتِی.^۳

۱۲- اِنِّی قَدْ تَرٰکْتُ فِیْکُمْ مَا اِنْ اَخَذْتُمْ بِهٖ لَنْ

تَضِلُّوْا: کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ اَهْلَ بَیْتِی.^۴

۱۳- تَرٰکْتُ فِیْکُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوْا بَعْدِیْ اَبْدًا: کِتَابَ

اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ اَهْلَ بَیْتِی.^۵

۱۴- تَرٰکْتُ فِیْکُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوْا اِنْ اَعْتَصَمْتُمْ بِهٖ:

کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ اَهْلَ بَیْتِی.^۶

^۱ شماره ۴۰ با ترکت فیکم الثقلین از «ارجح المطالب» ص ۳۳۷.

^۲ شماره ۱۴ از «فرائد السمّین» حمّوئی ج ۱، باب ۵۸، ص ۳۱۷ و ص ۳۱۸.

^۳ شماره ۳۰ «ارجح المطالب» ص ۳۳۶.

^۴ شماره ۲۴ از «ینابیع المودّة» ص ۳۰ از جامع ترمذی از ابو ذر، و ایضاً در «عبقات» ج ۱، ص ۲۶۹ از سخاوی از ترمذی با تخریج ابن عقده.

^۵ شماره ۲۶، از «ینابیع المودّة» ص ۳۰ از ترمذی در باب مناقب اهل بیت از جابر.

^۶ شماره ۳۵، از «کنز العمّال» ج ۱، ص ۱۶۷ از ابن ابی شیبّه و خطیب در

روایات درباره اهل بیت منحصر در حدیث

ثقلین نیست

این احادیث که دعوت به اهل بیت و امیر المؤمنین علیه السلام دارد تنها در خصوص روایات ثقلین خلاصه نمی‌شود، پیامبر با عبارات عدیده در مواقع کثیره اتحاد نفس امیر المؤمنین و آل او را که آل رسول خداوند تذکر داده است و بر روی آن اصرار وثیق و ابرام اکید آورده است و این حقیقت، مشهود بوده است.

حافظ جمال الدین زرنندی از عبد الله بن زید بن

ثابت، از پدرش روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْسَأَ لَهُ - أَيْ يَتَأَخَّرُ فِي أَجَلِهِ - وَ أَنْ يَمْتَعَ بِمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ فَلْيُخَلِّفْنِي فِي أَهْلِي خِلَافَةَ حَسَنَةً، فَمَنْ لَمْ يُخَلِّفْنِي فِيهِمْ بَتَرِ عُمُرِهِ، وَ وَرَدَ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مُسَوِّدًا^۱.

«هر کس دوست دارد که عقب بیفتد امر او -

یعنی در اجلس تأخیر به عمل آید - و از آنچه که خداوند به او داده است بهره‌برداری نموده و متمتع گردد، باید درباره اهل بیت من به طریق نیکو و زیبایی، حق مرا حفظ کند. پس کسی که مرا و حق مرا در آنها پاسداری نکند عمرش بریده و مقطوع خواهد شد و در روز بازپسین با چهره سیاه بر من وارد می‌گردد.»

و طبرانی در «مُعْجَم أَوْسَط» خود از ابن عمر

روایت کرده است که او گفت: أَخِرُّ مَا تَكَلَّمَ بِهِ النَّبِيُّ

^۱ در «نظم درر السمطين» ص ۲۳۱ این روایت را از عبد الله بن بدر از پدرش آورده است و با عبارت من أحب أن يسأله في أجله می‌باشد و روایتی را که ما در متن آوردیم از «ينابيع المودة» ص ۴۱ است.

صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اَخْلَفُونِي فِي اَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا.^۱

«آخرین گفتاری که پیغمبرتان بدان لب گشود-

که درود و سلام خدا بر او و بر آتش باد - این بود:

خلیفه خوبی از من در اهل بیتم باشید! (یعنی مرا و حقّ

مرا در اهل بیتم به خیر و خوبی قرار داده و نگهداری

کنید!)»

و مَلَا عَلِيٌّ مَتَّقِيٌّ فِي «كَنْزِ الْعَمَالِ» بِاتِّخَاذِ دِيْلَمِيٍّ

از انس و ابو سعید خدری آورده است که رسول اکرم

صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: يَا عَلِيُّ! اَنْتَ تُبَيِّنُ لَامَّتِي مَا

اِخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ بَعْدِي.^۲ «ای علی! تو هستی که پس از

من، آنچه را که امت من در آن اختلاف می کنند، برای

آنها روشن می سازی و حق را از باطل جدا می کنی!»

ایضاً در «كَنْزِ الْعَمَالِ» است با نَصِّ ابْنِ عَبَّاسٍ كَمَا

رَسُولِ اَكْرَمِ صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: اَنَا الْمُنْذِرُ، وَ

^۱ «ينابيع المودة» ص ۴۱ از كتاب «جواهر العقدين».

^۲ «مناقب» خوارزمی، طبع نجف ص ۲۴ و مَلَا عَلِيٌّ مَتَّقِيٌّ فِي «كَنْزِ الْعَمَالِ» از طبع قدیم، ج ۶، ص ۱۵۶ و در آنجا گوید: ديلمی از انس تخریج کرده است.

عَلَى الْهَادِي، وَبِكَ يَا عَلِيَّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ^۱. «منم بیم
دهنده و ترساننده، و علی است رهنما و هدایت کننده. و
به واسطه توست ای علی که راه یافتگان راه را پیدا
می کنند!»

و صفوری شافعی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
و آله روایت کرده است که به أمير المؤمنين عليه السلام
گفتند: أَنْتَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، وَأَنْتَ الْفَارُوقُ الَّذِي تُفَرِّقُ
بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ^۲. «تو هستی که صدیق اکبر هستی، و
تو هستی که فاروقی می باشی که میان حق و باطل را
جدا می نمائی!»

و همچنین در «کنز العمال» روایت کرده است از
كَعْبُ بْنُ عُجْرَةَ که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله
فرمودند: تَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ فُرْقَةً وَ اخْتِلَافٌ فَيَكُونُ هَذَا
وَ أَصْحَابُهُ عَلَى الْحَقِّ - يَعْنِي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله عَلِيًّا^۳.
«در میان مردم افتراق و دو دستگی پیدا خواهد شد،

^۱ «میزان الاعتدال» ج ۱، ص ۲۲۵ طبع دار السعادة و همچنین در «کنز العمال»
طبع قدیم ج ۶ ص ۱۵۷ با تخریج دیلمی در «فردوس الاخبار» آورده است.
^۲ «نزهة المجالس» صفوری ج ۱، ص ۲۰۵ از طبع قاهره.
^۳ طبرانی در «معجم کبیر» بنا به نقل «کنز العمال» ج ۶، ص ۱۵۷.

پس این مرد و یاران او بر حق می‌باشند - و رسول خدا
صلی الله علیه و آله مقصودشان از اشاره به این مرد،
علی بوده است - .»

و نیز در «کنز العمال» روایت است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُحْيِيَ
حَيَاتِي، وَ يَمُوتَ مِيتَتِي، وَ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي
قُضْبَانًا مِنْ قُضْبَانِهَا غَرَسَهُ بِيَدِهِ وَ هِيَ جَنَّةُ الْخُلْدِ - فَلْيَتَوَلَّ
عَلِيًّا وَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ بَعْدِي، فَإِنَّهُمْ لَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ بَابِ
هُدًى وَ لَنْ يَدْخُلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ^۱. «کسی که دوست
دارد مانند حیات من زنده باشد و مانند مرگ من بمیرد
و داخل شود در بهشتی که پروردگار من به

من وعده داده است - آن بهشتی که بعضی از
شاخه‌های درختان طویل آن را از میان همه
شاخه‌های آن، خود خداوند به دست خود کاشته
است و آن جنت خلد است - پس بر او فرض است
که ولایت علی و ذریه او را پس از من اتخاذ کند،

^۱ «مناقب» خوارزمی طبع نجف ص ۳۴، و ایضاً طبرانی در «معجم کبیر» و
حاکم در «مستدرک» و ابو نعیم در «فضائل الصحابة» بنا به نقل متقی در «کنز
العمال» ج ۶، ص ۱۵۵ آورده‌اند.

چرا که ایشان شما را از درِ هدایت خارج نمی‌کنند،
و در درِ ضلالت داخل نمی‌نمایند.»

بر اساس همین روایات متضافره، و احادیث
متکثره، و اجماع اهل یقین و وفاداران به رسول خدا
و نگهدارندگان میعاد و میثاق حضرت ربّ و دود
است که شیعه از زمان خود رسول اکرم تا امروز
مظفّرانه و مظلومانه، غالبانه و مهجورانه فریادش بلند
است. آنانند که تمسّک به ثقلین نموده‌اند، و کلام
پیامبرشان را به جان و دل پذیرفته‌اند که: کسی که از
آنها پیش بیفتد هلاک می‌شود، و کسی که کُند برود
و به آنها نرسد هلاک می‌شود، و به آنان چیزی را
نیاموزند زیرا که ایشان از آنان داناترند.

اشعاری درباره امیر المؤمنین علیه السلام

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِلْعَمَلِ بِكِتَابِكَ الْكَرِيمِ، وَ لِاتِّبَاعِ عَلِيٍّ
وَ ذُرِّيَّتِهِ خَاتَمِ الْوَصِيِّينَ وَ أَوْصِيَاءِ النَّبِيِّ الْمُقَرَّبِينَ. الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.

۱- «عشق و میل ما، در علی است، و او اهلیت

برای عشق دارد چه بدانی و چه ندانی!

۲- پس اوست که با کمک خود مردم را به

هدایت می خواند، و از فحشاء و ستم و تجاوز و کار

زشت باز می دارد.

۳ - اوست وصی مصطفی و ابن عم او و

کشنده اسب سواران ضلالت و کفر».

۱ - «آگاه باشید که بهترین مردم پس از

پیغمبرشان وصی مصطفی است نزد صاحب درایت و تذکار و توجه و یاد معبود.

۲ - و اوست اوّل کسی که نماز خوانده است،

و همشاخه پیغمبرش بوده، و اوّل کسی است که در غزوه بدر یلان گمراه را به خاک درافکند».

«این است وصی رسول خدا پیشوای شما و

داماد او، و این است کتاب خدا که گسترده شده و مفتوح گردیده است.»

و از آیات حُجْرُ بْنُ عَدِيّ كُنْدِيّ است که در

روز جمل گفته است:

۱ - «ای پروردگار ما برای ما علی را سالم نگه

دار: سالم نگه دار برای ما این مرد برکت داده شده و

نافذ الحکم را!

۲ - این مرد مؤمن موحد پرهیز کار را که در

نظریه و رأیش نه فساد و تباهی است و نه گمراهی و

ضلالت.

۳ و ۴ - بلکه او مردی است هادی و موفق و

هدایت شده. پروردگار من او را

حفظ و نگهداری کن و پیغمبر اکرم را در او حفظ
و نگهداری کن، چرا که وی از طرف او صاحب
ولایت بوده است، و سپس او را پسندید و پس از
خود وصیّ خود قرار داد».

اللّٰهُمَّ صَلِّ و سَلِّمْ و زِدْ و بَارِكْ عَلٰی مَوْلَانَا و
إِمَامِنَا عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، و أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ،
و إِمَامِ الْمَوْحِدِينَ و قَائِدِ الْغُرِّ الْمَحْجَلِينَ، و يَعْسُوبِ
الْمُسْلِمِينَ، و عَلِيٍّ ذَرِّيَّتِهِ الْأَنْجَبِينَ الْأَكْرَمِينَ، و الْعَن
أَعْدَاءَهُمْ و ظَالِمِيهِمْ و معانديهم و منكري فضائلهم و
مناقبهم و غاصبي حقوقهم من الأوّلين و الآخرين إلى
قيام يوم الدّين.

درس صد و نود یکم تا صد و نود و
پنجم: موارد صدور، و مواقع احتجاج، و
بحث کلامی حدیث ثقلین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ،

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين، من الآن إلى قيام يوم

الدين،

و لا حول و لا قوّة إلاّ بالله العليّ العظيم.

تفسیر آیه و اعتصموا بحبل الله

قال اللهُ الحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ
اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ
قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا
حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ!¹

«همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و تفرقه

نکنید، و نعمت خداوند را که بر شما ارزانی داشت

به خاطر بیاورید، در آن زمانی که شما دشمنِ هم

¹ صد و سومین آیه، از سوره مبارکه آل عمران: سومین سوره از قرآن کریم.

بودید و خداوند در میان دلهای شما الفت افکند و
بنابراین در سایه نعمت خدا برادر شدید، و شما در
لب پرتگاه گودال آتش بودید و خداوند شما را از آن
برگرفت. این طور ای پیامبر، خداوند آیاتش را بر
شما مردم، روشن و مبین می‌دارد به امید آنکه شما
راه را پیدا کنید!»!

و آیه ما قبل از این آیه است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ.^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای خدا را آن طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست بجای آورید و مبادا مرگ شما را فراگیرد مگر آنکه شما در درجه‌های اعلاهی اسلام و تسلیم باشید!»

و آیات بعد از این آیه، اینهاست:

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.^۲

«و باید در میان شما امتی باشند که به سوی

خیر بخوانند، و امر به معروف کنند، و نهی از منکر بنمایند، و آنها هستند آنان که البته رستگارند. و نباید بوده باشید مانند آنان که تفرق پیدا کردند، و اختلاف نمودند پس از آنکه بینات و ادله واضح و آشکارا بدانها رسید، و آن جماعت برای ایشان است عذاب

^۱ آیه ۱۰۲، از سوره ۳: آل عمران.

^۲ به ترتیب آیه ۱۰۴ و ۱۰۵ و آیه ۱۱۰، از سوره ۳: آل عمران.

تا می‌رسد به این آیه که می‌فرماید: **كُنْتُمْ خَيْرَ**

**أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ
الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا
لَّهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ^۱.**

«شما بهترین امتی بودید که برای مردم

برگزیده شد، که به شایستگی و نیکی و امور شناخته
شده و پسندیده امر می‌کردید، و از زشتی و پلیدی و
امور ناشناخته و نکوهیده نهی می‌نمودید و ایمان به
خدا می‌آوردید! و اگر اهل کتاب هم ایمان آورده
بودند تحقیقاً برای ایشان خوب بود. بعضی از آنان
از مؤمنین هستند و اکثریت آنها از فاسقین می‌باشند.»

^۱ به ترتیب آیه ۱۰۴ و ۱۰۵ و آیه ۱۱۰، از سوره ۳: آل عمران

تفسیر آیه اعتصام از علامه طباطبائی (ره)

حضرت علامه استاذنا الأعظم آیه الله طباطبائی

- قدس الله تربته الزکیة - در تفسیر **وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ**

اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا، فرموده‌اند: خداوند سبحانه در

آیات سابقه فرمود: **وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْنِكُمْ**

آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ¹.

«و چگونه شما کافر شده‌اید در حالی که آیات

خدا بر شما خوانده می‌شود و در میان شما رسول

خدا می‌باشد؟! و کسی که اعتصام به خدا نموده او

را تکیه‌گاه خود قرار دهد، تحقیقاً به سوی صراط

مستقیم رهبری شده است.»

این آیه می‌رساند که تمسک به آیات خدا و به

رسول خدا (کتاب و سنت) اعتصام به خداست و

تمسک و معتصم بالله در امن و ایمنی است و هدایتش

تضمین شده است. و تمسک به رسول خدا تمسک به

کتاب خداست، زیرا که کتاب، امر به تمسک به رسول

¹ آیه ۱۰۱، از سوره ۳: آل عمران.

الله را نموده است: **ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم**

عنه فانتهوا.^۱ «آنچه را که رسول ما به شما داده است،

پس بر شما واجب است آن را بگیرید، و آنچه را که از

شما منع کرده است پس واجب است از آن اجتناب

نمائید!»

و در آیه مورد نظر و تفسیر یعنی در **وَ**

اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً می بینیم که آن اعتصام

سابق که مردم را به سوی آن فرا خواند: **وَ مَنْ يَعْتَصِمْ**

بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، تغییر و تبدیل

یافته و از اعتصام به خدا، به اعتصام به ریسمان خدا

تعبیر شده است.

و از این نتیجه می شود که **حَبْل** و ریسمان خدا

همان کتاب خداست که واسطه و رابط میان بنده و

معبود است و آسمان را با زمین متصل می نماید. و

اگر می خواهی این طور بگو که ریسمان خدا، قرآن و

پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و دانستی که مفاد

و مرجع هر دو یکی است.

^۱ آیه ۷ از سوره ۵۹: حشر.

و قرآن کریم اگرچه هیچگاه نمی خواند مگر به تقوای حقیقی و اسلام ثابت لیکن منظور این آیه غیر از منظور آیه سابقه است که به حقیقت تقوی و مرگ در حال اسلام ثابت و واقعی فرا می خواند: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ**. زیرا که آیه سابقه، متعرض حکم افراد است و این آیه مورد تفسیر متعرض حکم جماعت مجتمع؛ و دلیل گفتار ما لفظ جمعاً و لفظ لا تفرقوا می باشد. و علی هذا این آیات همان طور که هر فردی را به عمل به کتاب و سنت امر می کند همان طور مجتمع اسلامی را به اعتصام به کتاب و سنت امر می نماید.^۱

علامه مطلب را ادامه می دهند تا می رسند به آیه: **وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اِخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ**. و در اینجا می فرمایند: خداوند سبحانه در بسیاری از موارد کلامش این تفرقه و اختلاف را به ظلم و بغی و ستم نسبت داده است. خداوند سبحانه و تعالی می گوید: **وَ مَا اِخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ**

^۱ «الميزان في تفسير القرآن»، ج ۳، ص ۴۰۶ و ص ۴۰۷.

بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ^۱. «و در آن اختلاف

نکردند مگر بعد از آنکه ادله و بینه‌های روشن بدانها رسید از روی ظلم و بغی و تجاوزی که در میان آنها بود.»

با اینکه می‌دانیم ظهور اختلاف در عقائد و آراء در میان مردم به واسطه اختلاف فهم‌ها و سعه اندیشه‌هایشان ضروری است. لیکن با وجود ضروری بودن اختلاف در عقائد و افکار، رد کردن مجتمع صحیح این اختلاف را و بر گرداندن افراد مختلف العقیده و الفکر را به جانب اتحاد همچنین ضروری است. پس رفع اختلاف بدین گونه ممکن است، و به واسطه آن عامل برطرف کننده مقذور است؛ و اعراض امت از این امر، بغی و ستمی است از ناحیه آنها و القاء نفوسشان را در تهلکه اختلاف، تعدی و تجاوزی است که با اختیار از آنها سر زده است.

قرآن عظیم در دعوت خود به اتحاد تأکید

می‌فرماید و در نهی و جلوگیری از

^۱ آیه ۲۱۳ از سوره ۲: بقره.

اختلاف به حدّ اعلاّی بلوغ رسیده است. و این نیست مگر به علّت آنکه در امر این امّت تفرّس نموده است که آنها نیز مانند امّت‌های پیشین، بلکه بیشتر و شدیدتر از آنها بزودی با هم اختلاف می‌کنند. و ما در ابحاث سابقه مراراً گفته‌ایم: دأب قرآن کریم آن است که هر جا که در تحذیر از چیزی مبالغه می‌کند، و در نهی از ارتکاب آن اصرار و ابرام زیاد اعمال می‌دارد، این علامت وقوع آن چیز و ارتکاب آن است.

و این امری است که پیغمبر صلیّ الله علیه و آله مانند قرآن خبر داده است که اختلاف کم کم در امّتش ظهور می‌کند، و سپس به صورت فرقه‌های گوناگون پدیدار می‌شوند، همان طور که یهود و نصاری در میان خود اختلاف کردند این امّت نیز بزودی با هم اختلاف پیدا می‌کنند، و این امر در بحث روائی که عن‌قریب خواهد آمد روشن می‌شود.

حوادث واقعه تاریخ، و جریانات تازه پدید، این غیب گوئی قرآن را تصدیق می‌نماید. امّت رسول خدا صلیّ الله علیه و آله پس از وی درنگ

نکردند که ناگهان متفرّق و متشتّت شدند و به صورت آراء و مذاهب و مکاتب گوناگونی درآمدند که بعضی بعض دگر را تکفیر کردند. و این جریان از عصر صحابه تا امروز که ما هستیم پیوسته ادامه دارد و هر وقت کسی خواسته است در میان دو مذهب رفع اختلافی را بنماید، خود زاینده مذهب سومی گردیده است.

آنچه که بحث تحلیلی و تجزیه ما را بدان رهبری می‌کند آن است که اصل این اختلاف به منافقین بر می‌گردد که قرآن درباره آنها با گفتار شدید و غلیظ به میدان آمده است، و خدعه و مکرشان را عظیم شمرده است.

و اگر آنچه را که خداوند در آیات سوره بقره، و توبه، و احزاب، و منافقین، و غیرها بیان کرده است بنگری تعجّب خواهی نمود. و این در حالی بود که رسول الله زنده بود و وحی منقطع نبود، امّا همین که خداوند او را قبض روح نمود ناگهان دفعهً واحده نام منافقین از بین رفت و زنگهایشان از صدا بیفتاد.

«تو گوئی که از حَجون تا کوه صفا انیسی
نبوده است و در مکه هیچ همدرد و همزبان و هم
گفتگوی در شب وجود نداشته است.»

و درنگی نشد که مردم خود را در دامان اختلاف
شدیدی یافتند، هر کدام به سوئی و به کناری؛ مذاهب
مختلف در نهایت بُعد و دوری از هم در آن به وجود آمد
و حکومت‌های استبداد و تحکم و زورگوئی ایشان را
بنده و برده خود کرد و سعادت حیات و زندگی را به
شقاوت ضلال و گمراهی بدل کردن د و الله
المُسْتَعَان. و امید ما از خداوند آن است که ما را به
استیفای این بحث در سوره براءت انشاء الله موفق
گرداند.^۱

روایات وارده درباره حفظ و خلافت ثقلین در

المیزان

آیه الله علامه در بحث روائی از جمله
می‌فرمایند: در تفسیر «الدّرّ المنثور» در قول خدای
تعالی: **وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً** - الآية گوید: ابن

^۱ «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳، ص ۴۱۲ و ص ۴۱۳.

ابی شبیه و ابن جریر از ابو سعید خُدَری تخریج روایت کرده‌اند که او گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَتَابُ اللهِ هُوَ حَبْلُ اللهِ الْمَمْدُودُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ. «کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان به سوی زمین کشیده شده است.»

و در «الدَّرِّ الْمَثُورِ» آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: این قرآن سبب و

واسطه‌ای است که يك طرفش به دست خداست و طرف دیگرش به دست شماست؛ پس بدان تمسک کنید که گمراه نخواهید شد و ابدأً پس از آن گمراه نخواهید شد! (لَنْ تَضِلُّوا وَ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ اَبْدًا)، با تخریج ابن ابی شیبہ از ابو شریح خزاعی.

و در «معانی الأخبار» از حضرت سجّاد علیه السلام است که در ضمن حدیثی فرمود: وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ. «ریسمان خدا همان قرآن است.» و درباره این معنی روایات دیگری از طرق فریقین شیعه و عامّه آمده است.

و در «تفسیر عیاشی» از حضرت باقر علیه السلام است که: آلُ مُحَمَّدٍ هُمْ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي أَمَرَ بِالْاِعْتِصَامِ بِهِ، فَقَالَ: وَ اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا. «آل محمد، ایشانند ریسمان خدا، آن ریسمانی که خداوند امر کرده است بدان اعتصام جویند، و فرموده است: و همگی به ریسمان خداوند معتصم گردید و جدائی و تفرقه ننمائید!»

علامه می‌فرمایند: راجع بدین معنی روایات

دیگری است و در بیان ما در قرآن مطالبی آمد که این واقعیت را تأیید می‌کند و روایات بعدی نیز این معنی را تأیید می‌نماید.

روایات افتراق امت اسلام بر هفتاد و سه فرقه

و در تفسیر «الدَّرَّ الْمَنْشُور» طبرانی از زید بن ارقم

تخریج کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

فَرَمَّوْهُ: إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ وَ إِنِّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ،

فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ؟! قِيلَ: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا

رَسُولَ اللهِ؟!!

قَالَ: الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ سَبَبُ طَرْفِهِ

بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَزَالُوا وَ لَنْ تَضِلُّوا؛ وَ الْأَصْغَرُ

عِزَّتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ، وَ سَأَلْتُ

لَهُمَا ذَاكَ رَبِّي، فَلَا تَقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمَا فَإِنَّهُمَا

أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

«من برای شما جلودار رهبری هستم، و شما

بر من در حوض کوثر وارد خواهید شد، پس

ملاحظه کنید تا چگونه مرا و حق مرا در ثقلین (آن

دو چیز نفیس و ارزشمند) باقی می‌گذارید؟!!

گفتند: ای رسول خدا مراد شما از ثقلین

چیست؟!

فرمود: آن متاع ارزشمند و نفیس بزرگتر،

کتاب خدای عزّ و جلّ است که یک سوی آن به

دست خداست و سوی دیگر آن به دست شماست،

پس بدان متمسّک گردید که ثابت می‌مانید و گمراه

نمی‌گردید. و متاع ارزشمند و نفیس کوچکتر عترت

من است، و آن دو از هم جدائی ندارند تا در حوض

کوثر بر من وارد شوند. و من این پیوند و عدم

انفکاک آن دو را از پروردگارم خواسته‌ام. بنابراین

شما از آن دو پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید، و به

آنها نیاموزید زیرا که آن دو اعلم از شما می‌باشند.»

علامه می‌فرمایند: حدیث ثقلین از متواتراتی

است که بر روایت آن فریقین (شیعه و عامّه) اجماع

دارند و در اوائل سوره بحث آن گذشت که راویان

آن را از اصحاب مردان و زنان به سی و پنج راوی

رسانیده‌اند و جمع کثیری از روات و اهل حدیث آن

را روایت نموده‌اند.

در تفسیر «الدّرّ المنثور» ایضاً ابن ماجه و ابن

جریر و ابن ابی حاتم از انس تخریج کرده‌اند که گفت:
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَفْتَهَانِد: اِفْتَرَقَتْ بَنُو
إِسْرَائِيلَ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، وَ إِنْ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ
عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلَّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً. قَالُوا:
يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا هَذِهِ الْوَاحِدَةُ؟!

قَالَ: الْجُمَاعَةُ. ثُمَّ قَالَ: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ

جَمِيعًا!

«بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه منشعب و
جدا شدند، و امت من به هفتاد و دو فرقه منشعب و
جدا خواهند شد که همگی در آتشند مگر یک فرقه.
گفتند: ای رسول خدا! آن یک فرقه کدام فرقه
است؟! فرمود: جماعت. و پس از آن فرمود: جمیعاً
به ریسمان خدا اعتصام کنید!»^۱

۲...

^۱ علامه بحرانی در «غایة المرام» ص ۵۷۷ و ص ۵۷۸ باب ۶۹ و ۷۰ سه
روایت از عامه و یک روایت از خاصه در این مطلب آورده است. أمّا روایت
اوّل از عامه از موفق بن احمد خوارزمی است که با سند متصل خود روایت
می‌کند از زاذان از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: [ادامه در صفحه بعد]
^۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] تفرق هذه الامة على ثلاث و سبعين فرقة، ثنتان
و سبعون في النار و واحدة في الجنة و هم الذين قال الله عزّ و جلّ في حقهم:
و ممن خلقنا امة يهدون بالحقّ و به يعدلون و هم انا و شيعتي:
«این امت بر هفتاد و سه فرقه جدا می‌شوند، هفتاد و دو فرقه از آن در آتشند

و یک فرقه در بهشت و ایشانند که خدا درباره آنها فرموده است: و از میان خلائقی را که آفریده‌ایم جماعتی هستند که با حق رهبری می‌شوند، و گرایش خود را به سوی حق قرار می‌دهند. و آنان عبارتند از من و شیعیان من.»

دوم از عامّه از موفّق بن احمد خوارزمی با سند متصل خود از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: رسول خدا به من فرمود: "یا علی مثلك فی امتی مثل عیسی بن مریم افترق قومه ثلاث فرق فرقة مؤمنون و هم الحواریون و فرقة عادوه و هم اليهود و فرقة غلوا فیه فخرجوا عن الایمان، و إنّ امتی ستفترق فیک ثلاث فرق: شیعتک و هم المؤمنون و فرقة هم أعدائک و هم الناکثون و فرقة غلوا فیک و هم الجاحدون و هم الضالّون، و أنت یا علیّ و شیعتک فی الجنّة و عدوّک و الغالی فیک فی النار."

«ای علی مثال تو در امت من مثال عیسی بن مریم است که قوم او به سه گروه منقسم شدند گروهی مؤمن به او بودند و ایشانند حواریون و گروهی با او دشمنی کردند و ایشانند یهود و گروهی درباره او غلو نمودند و از ایمان به در رفتند. و حقّاً امت من درباره تو به سه گروه منقسم می‌شوند: شیعیان تو که به تو ایمان دارند، و دشمنان تو که پیمان تو را شکستند، و گروهی که درباره تو غلو نمودند و ایشانند منکران تو و گمراهان! و ای علی تو با شیعیانت در بهشت هستی و دشمنانت و غلو کنندگان دربارهات در آتش.»

و روایت سوم از ابن مردویه است که از موثّقین و اعلام مشاهیر عامّه است و اسناد می‌دهد به ابان بن تغلب از مسلم که گفت: از ابو ذر و سلمان و مقداد شنیدم که می‌گفتند: ما در حضور رسول خدا نشسته بودیم که سه نفر از مهاجرین آمدند، در این حال پیغمبر فرمود: "تفترق امتی بعدی ثلاث فرق: أهل حق لا یشوبونه بباطل، مثلهم کالذهب کلّمّا فتتّه النّار زاد جوده و إمامهم هذا و أشار الی أحد الثلاثة و هو الذی امر الله فی کتابه اماماً و رحمة و فرقة أهل باطل لا یشوبونه بحقّ مثلهم کمثل الحديد کلّمّا فتتّه النّار زاد خبثاً و امامهم هذا. فسألتهم عن أهل الحقّ و امامهم فقالوا: علی بن أبی طالب علیه السلام و أمسکوا عن الآخرین فجهدت فی الآخرین أن یسمّوهما فلم یفعلوا" - هذه رواية أهل المذهب. «امت من بعد از من به سه دسته منقسم می‌شوند: أهل حقّ به طوری که أبداً حق را به باطل آمیخته نمی‌نمایند، مثل ایشان مثل طلاست که هر چه آتش بدان بیشتر برسد و آن را آزمایش کند بر خوبی و پاکی آن می‌افزاید و امام آنها این است و اشاره کرد به یکی از آن سه نفر و او همان است که خداوند در کتابش به عنوان امام و رحمت امر به پیروی از وی نموده است. و فرقه‌ای أهل باطل هستند که آن را با حقّ آمیخته نمی‌کنند، مثل آنان مثل آهن است که هر چه آتش بدان بیشتر برسد و آزمایش کند بر پلیدی و کثافت او می‌افزاید و امام آنها این است! راوی

علّامه می‌فرمایند: این روایت نیز از

مشهورات است و شیعه به گونه‌ای دیگر آن را

روایت کرده است به طوری که در «خصال» و «معانی

الأخبار» و «احتجاج» و «امالی» و «کتاب سلیم بن

قیس» و «تفسیر عیاشی» آمده است^۱ و ما با عبارت

می‌گوید: من از ابو ذر و سلمان و مقداد از اهل حقّ و امامشان پرسیدم گفتند: علیّ بن ابی طالب است و از آن دو نفر دیگر جويا شدم، ایشان از گفتن امساک نمودند و هر چه کوشیدم تا از آن دو نفر جويا شوم و نامشان را برای من ذکر کنند، نکردند. و این روایت اهل مذهب است.

و اما روایت خاصّه: شیخ طوسی در «امالی» با دو سند متصل خود از مجاشعی از محمد بن جعفر بن محمد علیه السلام از حضرت صادق علیه السلام، و از مجاشعی از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السلام بدین گونه که مجاشعی می‌گوید: من از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که به رأس الیهود می‌گفت: شما بر چند فرقه قسمت شدید؟ گفت: بر فلان و فلان! حضرت فرمود: دروغ گفתי آنگاه روی خود را متوجّه مردم نمود و فرمود: "و الله لو ثنّیت لی الوسادة لَقَضِیتَ بین اهل التوراة بتوراتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل القرآن بقرآنهم. افرقت الیهود علی احدى و سبعین فرقة: سبعون منها فی النار و واحدة ناجية فی الجنة و هی الّتی اتّبعت یوشع بن نون و صیّ موسی و افرقت النّصارى علی اثنتین و سبعین فرقة احدى و سبعین فرقة فی النار و واحدة فی الجنة و هی الّتی اتّبعت شمعون و صیّ عیسی علیه السلام. و تفرقت هذه الامّة علی ثلاث و سبعین فرقة اثنتان و سبعون فرقة فی النار و واحدة فی الجنة و هی الّتی اتّبعت و صیّ محمد صلی الله علیه و آله."

در اینجا حضرت امام رضا علیه السلام با دست خود بر سینه مبارک زد (یعنی منم و صیّ محمد صلی الله علیه و آله) و سپس فرمود: "ثلاث عشرة فرقة من الثلاث و سبعین (السبعین - ظ) فرقة کلّها تتحل مودّتی و حبّی واحدة منها فی الجنة و هم النمط الأوسط و اثنتا عشرة فی النار." «سیزده گروه از هفتاد و سه گروه همگی به مودّت و محبّت من گرائیده‌اند یکی از آنها در بهشت است و آن گروه میانه‌رو هستند و دوازده گروه در آتشند.»

^۱ شیخ مفید در «امالی» طبع جامعة المدرّسین ص ۲۱۲ و ۲۱۳ با سند متصل خود از ابو هارون عبدی از ابو عقیل روایت کرده است که گفت: ما در نزد

«خصال» می آوریم که او با اسناد خود به سلیمان بن

مهران از جعفر بن محمد از پدرانش از امیر المؤمنین

علیه السلام روایت کرده است که فرمود: من شنیدم از

رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: «امت

موسی پس از وی بر هفتاد و یک ملت پراکنده شدند،

یک ملت از آنها اهل نجاتند و هفتاد ملت از آن در آتش.

و امت عیسی پس از وی بر هفتاد و دو ملت پراکنده

شدند، یک ملت از آنها اهل نجاتند و هفتاد و یک از آنها

در آتش. و امت من پس از من بر هفتاد و سه ملت

پراکنده شوند، یک ملت از آنها اهل نجاتند و هفتاد و

دو ملت از آنها در آتش.»

و این روایت موافق است با روایاتی که اینک

بیان می نمائیم.

در تفسیر «الدُّرُّ الْمَنْثُورُ» وارد است که ابو داود

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بودیم که گفت: لتفرقن هذه
الامة على ثلاث و سبعين فرقة، و الذی نفسی بیده کلها ضالة الا من اتبعنی و
کان من شیعتی. «این امت بر هفتاد و سه فرقه جدا می شوند و سوگند به آن
کسی که جان من در دست اوست جمیع آن فرقه ها گمراه هستند مگر کسی
که از من پیروی کند و از شیعه من باشد.»

تَرْمَذِي و ابن مَاجِه و حاکم - و حاکم آن را صحیح
شمرده است - از اَبُو هريره روايت کرده‌اند که گفت:
«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله فرمود: يهود بر هفتاد و
يک فرقه منقسم شدند، و نصاری بر هفتاد و دو فرقه، و
امت من بر هفتاد و سه فرقه.»

علامه می‌فرماید: و این معنی نیز با طرق
دیگری از معاویه و غیره روايت شده است.

روایات شباهت عملکرد این امت با امتهای گذشته

و در تفسیر «الدَّرَّ الْمُنْثُور» است که حاکم تخریج
روایت کرده است از عبد الله بن عمر که گفت: رسول
خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله فرمود: «بر امت من خواهد آمد
آنچه بر بنی اسرائیل آمده است (حَذُو النَّعْلِ بِالنَّعْلِ)،
کاملاً مشابه و نظیر هم، مثل تشابه يک لنگه کفش با
لنگه دیگر، به طوری که در بنی اسرائیل اگر کسی بود
که با مادرش آشکارا زنا می‌نمود، در امت من هم نظیر
آن خواهد بود.»

بنی اسرائیل بر هفتاد و يک ملت منقسم شدند،

و امت من بر هفتاد و سه ملت منقسم خواهد شد که
همگی در آتشند مگر يك ملت. گفته شد: آن ملت کدام
است؟! فرمود: آن ملتی که امروز من و اصحاب من
برآئند.»

علّامه می فرمایند: و از «جامع الاصول» ابن
اثیر جَزَری از ترمذی از عمرو بن عاص از رسول
اکرم صلی الله علیه و آله مثل این روایت آمده است.

و در «کمال الدین» با اسناد خود از غیاث بن

ابراهیم از حضرت صادق از پدرانش علیهم السلام

روایت است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

گفت: كُلِّ مَا كَانَ فِي الْأُمَّةِ السَّالِفَةِ فَإِنَّهُ يَكُونُ فِي هَذِهِ

الْأُمَّةِ مِثْلَهُ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ.

«تمام آنچه در امت‌های پیشین بوده است مثل

آن در این امت خواهد بود مانند تشابهی که یک لنگه

نعل^۱ با لنگه دیگر آن دارد، و مانند تشابهی که یک

چوبه تیر با یک چوبه دیگر دارد.»^۲

و در «تفسیر قمی» از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

^۱ نَعْلٌ یا نَعَالٌ عبارت است از پاپوشی که فقط کف دارد و مانند کفش رو ندارد مثل دمپائی. و این تشابه نعل با نعل بواسطه تقارب آنهاست زیرا یک جفت از نعلین را که در نظر بگیرید، به یک لنگه آن از همه چیز شبیه‌تر لنگه دیگر آن است.

^۲ قُدَّةٌ عبارت است از چوبه تیر که سابقاً از چوب و یا از نی می‌ساختند و سرش را پیکان می‌زدند و بر دمش پَرِ قرار می‌دادند تا اینکه اولاً چوبه تیر بواسطه سبکی آن بتواند راه طولانی را طی کند و پیکان سرش که از آهن و فولاد بود بر هدف بنشیند و زخم وارد کند و پَرِ دمش برای آن بود که تیر راست حرکت کند و در راه کج و معوج نگردد. تیر سازان چوبه‌های تیر را اولاً می‌بریدند، و با هم دسته می‌کردند و با هم سر و ته آن را قطع می‌کردند تا همه کاملاً به قدر هم و اندازه هم باشد در این صورت یکدانه چوب تیری را که در نظر بگیریم هیچ چیز شبیه‌تر به آن از دانه چوبه تیر دیگری نبود که با هم ساخته شده بودند و سر و دم آن را قطع کرده بودند. فلهاذا حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ به دو چیزی می‌گویند که از هر جهت با هم مشابهت دارند.

و آله وارد است که فرمود: لَتَرْكَبُنَّ سُنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ
حَذَوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ، لَا تُحْطِئُونَ طَرِيقَهُمْ وَ
لَا يَحْطِئِي، شِبْرٌ بِشِبْرٍ وَ ذِرَاعٌ بِذِرَاعٍ، وَ بَاعٌ بِبَاعٍ، حَتَّىٰ أَنْ
لَوْ كَانَ مَنْ قَبْلَكُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ! قَالُوا:
الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ تَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: فَمَنْ
أَعْنِي؟ لَتَنْقُضَنَّ عُرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةَ عُرْوَةٍ، فَيَكُونُ أَوَّلُ
مَا تَنْقُضُونَ مِنْ دِينِكُمُ الْأَمَانَةَ، وَ آخِرُهُ الصَّلَاةَ.

«شما تحقیقاً و حتماً بر مرکب سنت پیشینیان

از خود سوار خواهید شد، طابق النعل بالنعل و القُدَّة
بالقُدَّة، شما از راه و روش آنها تخطی نخواهید نمود
و آن طریق هم به خطا پیموده نمی شود، شِبْرٌ به شِبْرٌ،
و ذراع به ذراع، و باع به باع،^۱ تا به جائی

که اگر در پیشینیان از شما کسی بوده است که در
سوراخ سوسماری داخل می شده است شما نیز
داخل می شوید.

^۱ شِبْرٌ به معنای وَجَب است یعنی مقدار درازی سر انگشت ابهام تا انگشت
خِنْصِر یعنی از شست تا انگشت کوچک در وقتی که آن را باز می کنند. و
ذراع از سر انگشت است تا مرفق و طول آن در حدود نیم متر می باشد. و
باع عبارت است از فاصله سر انگشتان دو دست در وقتی که دستها را کاملاً
می گشایند و یکی را به طرف راست و دیگری را به طرف چپ می برند.

گفتند: ای رسول خدا! مقصود شما یهود و نصاری هستند؟! فرمود: من آنان را قصد می‌کنم پس چه کسی را غیر از آنها قصد دارم؟! سوگند به خدا که یکایک از دستگیره‌های اسلام را می‌شکنید! اولین چیزی را که از دینتان می‌شکنید امانت است و آخرین چیز از آن نماز.»

و از «جامع الاصول» در آنچه از کتب صحاح استخراج کرده است و از صحیح ترمذی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَرَكِبَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ. «سوگند به آن خدائی که جان من در دست اوست هر آینه شما مرتکب تمام سنت‌ها و عادات و افعال شنیعه آنان که قبل از شما بودند خواهید شد!»

و در روایت رزین^۱ این عبارت نیز به دنبال آن آمده است: حَذَوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ، حَتَّىٰ إِنْ كَانَ فِيهِمْ مَنْ أَتَىٰ امَّهُ يَكُونُ فِيكُمْ فَلَا أُدْرِي أَوْ تَعْبُدُونَ

^۱ رزین بن معاویه عبدری صاحب کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» می‌باشد.

«عیناً و طبقاً با کارهای آنان بدون هیچ

تفاوت، حتی اگر در میان آنان کسی باشد که با

مادرش جمع شود، در میان شما هم خواهد بود، پس

من نمی‌دانم آیا گوساله را هم می‌پرستید یا نه؟!»

علامه می‌فرمایند: این روایت نیز از روایات

مشهوره‌ای است که آن را اهل سنت

^۱ در «نهایه» ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۳ در ماده خشرم آمده است که در خبر است از رسول خدا صلی الله علیه و آله: لتركبن سنن من كان قبلكم ذراعاً بذراع، حتی لو سلکوا خشرم دبر لسلکتموه. خشرم به کندوی زنبور عسل و خانه زنبور گویند و گاهی هم به خود آنها گفته می‌شود، و دبر عبارت است از زنبور عسل.

در کتاب‌های صحاحشان و غیرها روایت کرده‌اند؛ و روایت شیعیان نیز در جوامع حدیثشان روایت نموده‌اند.

روایات رسول خدا که بعضی از اصحاب را از

حوض کوثر دور می‌کند

و در صحیحین (صحیح بخاری و صحیح

مسلم) از انس روایت است که رسول اکرم صلی الله

علیه و آله فرمودند که: لَیْرَدَنَّ عَلَیَّ الْحَوْضَ رِجَالٌ مِّنْ

صَاحِبِی حَتَّىٰ إِذَا رُفِعُوا اخْتَلَجُوا دُونِی، فَلَا قَوْلَیَّ أَىٰ

رَبِّ أَصْحَابِی! فَلِیْقَالَ: إِنَّكَ لَا تَدْرِی مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ!

«سوگند که هر آینه البته مردانی از اصحاب

من بر من در حوض کوثر وارد خواهند شد تا همین

که بخواهد به حساب آنها رسیدگی شود از نزد من

ایشان را بربایند و جدا کنند و روانه دوزخ سازند.

پس البته من خواهم گفت: ای پروردگار من! اینها

اصحاب من هستند! پس البته در جواب من گفته

^۱ در «نهایه» ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۹ در ماده خلیج آمده است که در حدیث وارد است: «لَیْرَدَنَّ عَلَیَّ الْحَوْضَ أَقْوَامٌ ثُمَّ لَیْخْتَلِجُنَّ دُونِی» ای یجتذبون و یقتطعون.

خواهد شد: تو نمی دانی آنان پس از تو چه کارهائی

کرده اند، و چه حوادثی پدید آورده اند؟!»

و همچنین در صحیحین (صحیح بخاری و

صحیح مسلم) از ابو هریره روایت است که رسول

اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي - أَوْ قَالَ مِنْ أُمَّتِي - فَيَحْلَتُونَ^۱ عَنِ

الْحَوْضِ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي. فَيَقُولُ: لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا

أَحَدْتُوا بَعْدَكَ، ارْتَدَّوْا عَلَيَّ أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَى فَيَحْلَتُونَ^۲.

۲...

^۱ در «نهایه» ابن اثیر ج ۱، ص ۴۲۱ در ماده حَلًّا وارد است که در حدیث رسول الله آمده است: «يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ رَهْطٌ فَيَحْلَتُونَ عَنِ الْحَوْضِ» ای يُصَدِّونَ و يُمْنَعُونَ من و روده، یعنی آنها را از ورود در حوض کوثر منع می کنند و باز می دارند.

^۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] پس از آن در حالی که او از تو راضی بود از او مفارقت کردی! سپس با این جماعت مصاحبت کردی و خوب صحبتی نمودی، و اینک اگر از ایشان مفارقت کنی در حالی مفارقت کرده ای که آنها از تو راضی هستند. عمر در پاسخ گفت: أمَّا مصاحبتی را که از من با رسول خدا ذکر کردی با رضای او، از منّت خداوند بود که بر من منّت نهاد، و أمَّا مصاحبت و خشنودی را که از من با ابو بکر ذکر کردی آن هم از منّت خداوند بود که بر من منّت گذارد، و أمَّا ما تَرَى مِنْ جَزَعِي فَهُوَ مِنْ أَجْلِكَ و أَجَلِ أَصْحَابِكَ! و الله لو أَنَّ طِلَاعَ الْأَرْضِ ذَهَبًا لَافْتَدَيْتُ بِهِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ أَرَاهُ. «و أمَّا این بیتابی و جزعی را که از من می بینی به خاطر توست و به خاطر همنشینان و یاران توست. سوگند به خدا اگر به قدر سنگینی تمام کره زمین طلا داشتم آن را فدا می دادم تا قبل از اینکه عذاب خدای عزّ و جلّ را ببینم رها شوم.»

مراد از همنشینان و یاران ابن عباس امیر المؤمنین علیه السلام است که

همیشه عمر با این تعبیر با ابن عباس روبرو می‌شد.

ابو نعیم در «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۵۲ و ابن تیمیّه در «منهاج السنّة» ج ۳، ص ۱۳۱ آورده‌اند که عمر می‌گفت: «لَیْتَنی کُنْتُ کَبْشَ أَهْلِی، یُسَمَّنُونِی مَا بَدَأَ لَهُمْ حَتَّى إِذَا کُنْتُ اسْمَنُ مَا أَکُونُ زَارَهُمْ بَعْضُ مَا یُحِبُّونَ فَجَعَلُوا بَعْضِی شَوَاءً وَ یُعْطُونِی قَدِیداً ثُمَّ أَکْلُونِی وَ أَخْرَجُونِی عَذْرَةً وَ لَمْ أَکُنْ بَشَرًا.»

«ای کاش من گوسفند اهل بیت خودم بودم و مرا تا جائی که می‌خواستند می‌پروراندند و چاق می‌کردند تا وقتی که به نهایت درجه چاقی می‌رسیدم بعضی از دوستان و محبوبانشان به دیدنشان می‌آمدند و آنها برای این دوستان مرا می‌پختند و سپس مرا قطعه قطعه می‌نمودند، آنگاه مرا می‌خوردند و به صورت کثافت و نجاست از آنها بیرون می‌آدم، ولی بشر نبودم.»

و همچنین ابن تیمیّه در «منهاج السنّة» ج ۳، ص ۱۲۰ و محبّ الدین طبری در «الریاض النضرة» ج ۱، ص ۱۳۴ درباره ابو بکر روایت کرده‌اند که چون نگاهش افتاد به پرندۀ ای که بر روی درختی بود گفت: «طُوبَى لَکَ یَا طَائِرُ، تَأْکُلُ الثَّمَرَ، وَ تَقَعُ عَلَی الشَّجَرِ، وَ مَا مِنْ حَسَابٍ وَ لَا عَقَابٍ عَلَیْکَ، لَو دَدْتُ أَنِّی شَجَرَةٌ عَلَی جَانِبِ الطَّرِیقِ مَرَّ عَلَیَّ جَمَلٌ فَأَکَلَنِی وَ أَخْرَجَنِی فِی بَعْرِهِ وَ لَمْ أَکُنْ مِنَ الْبَشَرِ.» «خوشا به حال تو ای مرغ که از میوه درخت می‌خوری و بر روی درخت می‌نشینی و نه حسابی داری و نه کتابی! من دوست داشتم که درختی بودم در کنار جاده تا شتری از نزد من عبور می‌کرد و مرا می‌خورد و مرا با پیشکش بیرون می‌داد، ولی انسان نبودم.»

و نیز ابن تیمیّه و محبّ الدین طبری در همین کتابها و همین مواضع از ابو بکر روایت کرده‌اند که در وقتی دگر گفت: «لَیْتَ أُمِّی لَمْ تَلِدَنِی؛ لَیْتَنی کُنْتُ تَبْنَةً فِی لِبْنَةٍ.» «ای کاش مادرم مرا نزائیده بود. ایکاش من یک دانه کاه بودم در میان یک عدد خشت.» و بخاری در «صحیح» خود ج ۱، ص ۵۴ از انس روایت می‌کند که: رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ گفت: «انکم سَتْرُونَ بَعْدَ أَثَرِهِ شَدِیدَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقُوا اللهُ وَ رَسُولَهُ عَلَی الْحَوْضِ.» قال أنس: فلم نصبر.

«شما به زودی پس از من می‌بینید که عدّه‌ای غلبه می‌کنند و بهترین چیز را برای خود بر می‌دارند و صاحبش را محروم می‌نمایند. در این وضعیّت شما باید مقاومت کنید تا خدا و رسولش را کنار حوض ببینید. انس گفت: ما مقاومت ننمودیم.»

و در «صحیح» بخاری ج ۲، ص ۱۳۵ از علاء بن مُسَیَّب از پدرش روایت است که گفت: من براء بن عازب را دیدم و به او گفتم: «طُوبَى لَکَ صَحَبْتَ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ بَايَعْتَهُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَقَالَ: یَا ابْنَ أَخِي! إِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا أَحْدَثْنَا بَعْدَهُ!» «خوشا به حال تو که با پیغمبر مصاحبت کردی و در زیر درخت با وی بیعت نمودی! او در پاسخم گفت: ای برادرزاده من تو

«جماعتی از اصحاب بر من در روز قیامت
وارد می‌شوند - یا اینکه فرمود: از امت من - پس آنها
را از ورود در حوض دُور می‌زنند و منع می‌کنند و
طرد می‌نمایند. پس من می‌گویم: ای پروردگار من
اینان اصحاب من هستند. در این حال

خبر نداری که ما پس از او چه کار کرده‌ایم؟!» و در این صورت که می‌بینیم
این صحابی عظیم الشان که از سابقین الأولون است که با رسول خدا در زیر
شجره بیعت کرده‌اند و خدا از ایشان راضی شد و از دل آنها مطلع شد و
فتحی نزدیک نصیبشان نمود؛ بر علیه خود و اصحاب خود گواهی می‌دهد
که: آنها پس از پیغمبر بدعت نهادند و کارهای خلاف انجام دادند، و این
شهادت مصداق همان خبر پیمبر است که اصحابش را خبر داد به اینکه پس
از او کارهای تازه پدید و حوادث غیر مطلوب انجام می‌دهند، و به قهقرای
جاهلیت برگشته مرتد می‌شوند. در این صورت هیچ عاقلی می‌تواند تصوّر
کند که همه صحابه عادل و پرهیزگارند؟ همچنان که اهل سنت بدین گفتار
قائلند؟! این گفتار خلاف عقل است و راه را برای شخص متبّع که
می‌خواهد به حقیقت و متن واقع راه یابد، می‌بندد.

خدا می گوید: تو نمی دانی که پس از تو چه کارهائی کرده اند؟! ایشان بر پاشنه های گام های خود به قهقری و عقب برگشته اند، بدین جهت آنان را در حوض منع و طرد نموده، دور می افکنند.»

علامه می فرمایند: این حدیث همچنین از روایات مشهوره ای است که فریقین (شیعه و سنی) در کتابهای احادیث صحیحه و جوامع خود از عدّه ای از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانند ابن مسعود، و انس، و سهل بن ساعد، و ابو هریره، و ابو سعید خدری و عائشه، و امّ سلمه و اسماء دختر ابو بکر و غیرهم و از بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام روایت کرده اند.^۱

^۱ سید بن طاووس در کتاب «طرائف» طبع خیّام در قم در ص ۳۷۶ و ۳۷۷ آورده است که عبدالمحمود^۱ می گوید: و از آنچه که من دیده ام از تکذیب این مذاهب چهارگانه عامّه خودشان را و دینشان را و کثیری از صحابه پیغمبرشان را جمله و تفصیلاً، و شهادتشان را بر آنکه پیغمبرشان آنان را مذمت نمود و شهادت بر گمراهی صحابه داد، روایتی است که حمیدی در «جمع بین الصحیحین» ایضاً در «مسند» سهل بن سعد در حدیث بیست و هشتم از متفق علیه آورده است که گفت: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت: اَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، مَنْ وَرَدَ شَرِبَ، وَمَنْ شَرِبَ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا، وَ لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَ يَعْرِفُونِي ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ. «من جلودار و پرچم هدایت شما به سوی بهشتم در حوض کوثر؛ کسی که وارد شود از آن می آشامد و کسی که آشامید دیگر ابداً تشنه نمی گردد. و البته وارد می شوند بر من اقوامی که من آنها را می شناسم و آنها مرا می شناسند، سپس بین ما و آنها جدائی می افتد.»

ابو حازم که راوی این روایت از سهل بن سعد ساعدی است می گوید: من که مشغول حدیث کردن این روایت بودم نعمان بن ابی عیاش شنید و گفت: آیا تو به همین کیفیت از سهل بن سعد شنیدی؟! گفتم: آری! گفت: من گواهی می دهم بر أبو سعید خدری که چون از او شنیدم این روایت را، این عبارت را اضافه می کرد و می گفت که: "فَيَقُولُ: إِنَّهُمْ أُمَّتِي! فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ؟! فَأَقُولُ: سُخِّقًا سُخِّقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي وَغَيْرَ." ^۲ «پس پیغمبر می گوید: اینان امت من هستند. در این حال گفته می شود: تو نمی دانی چه حوادث و بدعت هائی بعد از تو به وجود آوردند؟ پس من می گویم: دور باشد از رحمت خدا، هلاکت و نابودی باشد از برای آن کسی که پس از من تبدیل کرده است و تغییر داده است.»

و از جمله روایتی است ایضاً که حمیدی در «جمع بین الصحیحین» در حدیث شصتم [ادامه در صفحه بعد]

^۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] از مُتَّفَقٌ علیه از «مسند» ابن عبّاس روایت می کند ^۳ که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: "أَلَا إِنَّهُ سَيَجَاءُ بَرَجَالٌ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ" ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ؟! فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: "وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ." ^۴ قَالَ: فَيَقَالُ لِي: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ. ^۵ «آگاه باشید که مردانی از امت مرا در روز قیامت می آورند و ایشان را می گیرند و به سمت چپ (که کنایه از شقاوت و دوزخ است) می برند و من می گویم: ای پروردگار من! ایشان اصحاب منند! گفته می شود، تو خبر نداری که آنها چه کارهائی پس از تو بجا آورده اند؟! و من می گویم همان طور که عبد صالح ^۶ گفت: «خداوندا! من گواه و شاهد آنان بودم تا زمانی که زنده میانشان بودم اما وقتی که تو مرا به سوی خود بردی، خودت گواه و شاهد و مراقب اعمالشان بودی و البته و البته تو بر هر چیز حاضر و ناظر و گواه و شاهدی! اگر آنها را عذاب کنی آنان بندگان تو هستند، و اگر از آنها درگذری تحقیقاً تو خداوند با عزت می باشی و از روی حکمت انجام می دهی!» رسول خدا فرمود: در این حال به من گفته می شود: ایشان پیوسته از زمانی که تو از آنها مفارقت نمودی، به سوی قهقرا و پشت برگشتند و ارتداد از شریعت تو و ولایت تو پیدا نمودند.»

و از جمله این روایات روایتی است که حمیدی در «جمع بین الصحیحین» در حدیث یکصد و سی و یکم از مُتَّفَقٌ علیه از «مسند» انس روایت کرده

است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: "لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ الْحَوْضَ رَجَالٌ مِمَّنْ صَاحِبَنِي، حَتَّى إِذَا رَأَيْتَهُمْ وَرَفَعُوا إِلَيَّ اخْتَلَجُوا دُونِي، فَلَا قَوْلَنَ: أَيْ رَبِّ أَصْحَابِي! أَصْحَابِي! فَلْيَقَالَنَّ لِي: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ؟"^۷

«البته بر من در حوض وارد می شوند مردانی از آن کسانی که با من مصاحبت داشته اند، تا به جائی که چون من آنان را ببینم و امرشان را بخواهند به من واگذار کنند ناگهان آنها را برابند و از نزد من برانند. و من البته می گویم: ای پروردگار من! اصحاب من! اصحاب من! پس البته گفته می شود به من: تو نمی دانی آنچه را که پس از مفارقت تو بجای آورده اند و حوادثی را که از خود بجای گذارده اند!»

و نیز از جمله این روایات، روایتی است که حمیدی در «جمع بین الصحیحین» در حدیث دویست و شصت و هفتم از مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ از «مسند» ابو هریره از عطاء بن یسار از ابو هریره روایت نموده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "بَيْنَمَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: إِلَى أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ. قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدَّوْا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى. ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: إِلَى أَيْنَ؟ فَقَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ. قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَلَا أَرَاهُ [ادامه در صفحه بعد]

^۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] يُخَلِّصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلَ هَمَلِ النَّعَمِ."^۸

«در وقتی که من در موقف و عرصات قیامت ایستاده ام ناگهان جمعی را می آورند تا جائی که چون من آنها را شناختم، مردی از میان من و میان آنها بیرون می آید و می گوید: بیائید! من می گویم: به کجا بیایند؟ آن مرد می گوید: قسم به خدا به سوی آتش! من می گویم: گناهشان چیست؟ می گوید: این جمع پس از تو مرتد شدند: و به سوی قهقرا و عقب بازگشتند. سپس جمعی دگر را می آورند تا جائی که چون من آنها را شناختم، مردی از میان من و میان آنها بیرون می آید و می گوید: بیائید! من می گویم: به کجا؟ می گوید: قسم به خدا به سوی آتش! من می گویم: گناهشان چیست؟ آن مرد می گوید: این جمع پس از تو مرتد شدند و به سوی قهقرا و عقب بازگشتند. و همین طور دسته دسته به سوی جهنم می برند و من نمی بینم آن کس را که خلاص کند از ایشان را مگر به قدر بسیار خیلی مانند کمی تعداد و شترهای رها شده در بیابان!»

و مثل این روایت را با طرق عدیده ای از مسند عائشه روایت کرده اند. و مثل این روایت را با طرق عدیده ای از «مسند» أسماء بنت ابو بکر روایت کرده اند. و مثل این روایت را با طرق عدیده ای از «مسند» ام سلمة روایت

کرده‌اند. و مثل این روایت را أيضاً از «مسند» سعید بن مسیب روایت کرده‌اند. و جمیع این روایات در «جمع بین الصحیحین» که مُصنّف آن حمیدی است آمده است.

و از جمله این روایات روایتی است که احمد بن حنبل در «مسند» عبد الله بن مسعود روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: "أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَلَيُرْفَعَنَّ إِلَى رِجَالِكُمْ حَتَّى إِذَا أَهْوَيْتُمْ إِلَيْهِمْ لَنَاوَلَهُمْ اخْتَلَجُوا دُونِي. فَأَقُولُ: أَيُّ رَبِّ أَصْحَابِي! فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ!"^۹

«من به عنوان جلودار و پرچم پیشتاز در جلوی شما می‌روم به سوی حوض و بعضی از مردان شما را به سوی من می‌آورند و بلند می‌کنند برای حساب، تا همین که من میل می‌کنم به سوی آنها که ایشان را بگیرم، در حضور من آنها را می‌ربایند و می‌برند. در این حال من می‌گویم: ای پروردگار من! اینان اصحاب منند! گفته می‌شود: تو نمی‌دانی چه حوادثی را بعد از تو بجای آورده‌اند.»

و مانند این روایت را أيضاً حمیدی در «مسند» حذیفه بن یمان، در حدیث هفتم از مُتَّفَقٌ علیه آورده است. ^{۱۰}

ملا علی متقی در «کنز العمال» طبع بیروت، ج ۱۱، ص ۱۷۶ و ص ۱۷۷ به ترتیب در احادیث ۳۱۱۱۲ تا ۳۱۱۱۵ گوید: رسول خدا فرمود: "أَنَا آخِذٌ بِحُجَزِكُمْ أَقُولُ: اتَّقُوا النَّارَ! اتَّقُوا [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] الحدود! فإذا مُتَّ تركتكم، و أنا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، فَمَنْ وَرَدَ فَقَدْ أَفْلَحَ! فَيُؤْتَى بِأَقْوَامٍ فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ امْتَنِي، فَيَقُولُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا بَعْدَكَ يَرْتَدُّوْا عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ." (احمد حنبل در «مسند»، و طبرانی در «معجم کبیر» و أبو نصر سجزی در إبانة از ابن عباس): «من کمرهای شما را گرفته‌ام و

می‌گویم: از آتش پرهیزید! از حدود خدا پرهیزید! و چون بمیرم جلودار و علم شما هستم بر حوض. بنابراین کسی که وارد شود نجات می‌یابد، و در آن حال اقوامی را می‌آورند و به سوی جانب چپ که جانب آتش است می‌برند و من می‌گویم: ای پروردگارم! اینها امت من هستند، خدا می‌فرماید: ایشان پس از تو پیوسته به سوی عقب برگشتند.»

أَنَا آخِذٌ بِحُجَزِكُمْ عَنِ النَّارِ. أَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَ جَهَنَّمَ! إِيَّاكُمْ وَ الْحُدُودَ؛ فَإِذَا مُتَّ فَأَنَا فَرَطُكُمْ، وَ مَوْعِدُكُمْ الْحَوْضِ. فَمَنْ وَرَدَ فَقَدْ أَفْلَحَ. وَ يَأْتِي قَوْمٌ فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ! امْتَنِي. فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ مَرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ. (طبرانی در «معجم کبیر» از ابن عباس)

أنا فرطكم على الحوض أنتظر من يرد عليّ منكم، فلا الفين ما نوزعت في أحدكم فأقول: إنه من امتي فيقال: لا تدرى ما أحدث بعدك. (طس، ق- عن أبي الدرداء)

ألا ما بال أقوام يزعمون أن رحمتي لا تنفع، و الذي نفسي بيده إن رحمتي لموصولة في الدنيا و الآخرة. ألا و إنني فرطكم - أيها الناس - على الحوض، ألا و سيجي أقوام يوم القيمة فيقول القائل منهم: يا رسول الله أنا فلان بن فلان؛ فأقول: أما النسب فقد عرفت و لكنكم ارتدذتم بعدى و رجعتم القهقري (ط، حم و عبد بن حميد، ع، ل، ش - عن أبي سعيد)

سید شرف الدین عاملی در «الفصول المهمة» طبع دوم، ص ۱۹۱، پس از حکایت چند خبر در این معنی گوید: بخاری در صحیحش در باب حوض، از اسماء بنت ابی بکر روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ حَتَّى أَنْظُرَ مَنْ يَرُدُّ عَلَيَّ مِنْكُمْ، وَ سَيُؤْخَذُ نَاسٌ دُونِي فَأَقُولُ: يَا رَبِّ مَنِي وَ مِنْ أُمَّتِي! فَيُقَالُ: هَلْ شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ؟! وَ اللهُ مَا بَرَحُوا يَرْجِعُونَ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ. قَالَ الْبُخَارِيُّ: فَكَانَ ابْنُ أَبِي مَلِيكَةَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَرْجِعَ عَلَيَّ أَعْقَابَنَا وَ نَفْتَنَ عَنْ دِينِنَا" انتهى.

۱۲

در اینجا آیه الله عاملی رحمه الله پس از حکایت دو خبر دیگر می فرماید: و کسی که واقف شود بر آنچه امام احمد از حدیث ابو طفیل در آخر جزء پنجم از «مسندش» آورده است می داند که در ليله عقبه جماعتی دباب^{۱۳} را بر روی کوه غلطانیدند تا آنکه ناقه رسول الله صلی الله علیه و آله را رم دهند، "وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَ مَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ".^{۱۴} و کسی که سوره توبه را تلاوت نماید می داند که آنان از زمان پیش دنبال فتنه بوده اند: إِنَّهُمْ "ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا" "الامور لرسول الله صلی الله علیه و آله "حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ؟"^{۱۵} وَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ مَا هُمْ [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مِنْكُمْ وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ. لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مَدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَحُونَ." "۱۶" وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَ اللهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ. أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللهُ وَ رَسُولَهُ فَانَّهُ لَه نَارُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ." "۱۷" وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ." "۱۸" وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ. فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ.

فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبَمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ.^{۱۹} الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. اسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ.^{۲۰} وَلَا تَصِلْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ. وَلَا تَعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ. وَإِذَا أَنْزَلْتُ سُورَةً أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ. رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ.^{۲۱} سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجَسٌ وَمَا وَهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ.^{۲۲} تا آخر سوره كه همه دلالت بر گسترش نفاق در میان آنان دارد.

و من نمی دانم چگونه هر کس که با پیغمبر صحبت داشت، به مجرد رحلت آن حضرت موثق و عادل شد؟! «و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»^{۲۳} آن کسانی هستند که شکر و سپاس نعمت رسالت را بجای آوردند و از دین، انقلاب به کفر پیدا نمودند و پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدعتی نهادند و حادثه ای نیافریدند و در دین تغییر و تبدیلی ندادند و استقامت و پایمردی نمودند در آنچه خداوند تعالی به آنان امر کرده بود و رسول خدا فرمان داده بود. «وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^{۲۴} و ایشانند که از سپاس و تمجید و مدح تمجید کنندگان و ثناگویان و مداحان بی نیازند، و از توصیف و تعریف ستایشگران برتر و عالی ترند، به واسطه آنکه خداوند به وسیله آنهاست که دین خود را تأیید نمود و دعوت حق را آشکارا منتشر فرمود. بر این اساس است که مودت آنها واجب و دعای بر آنها فریضه است. «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»^{۲۵} [ادامه در صفحه بعد]

^۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] در اینجا گفتار علامه سید شرف الدین در ص ۱۹۴ از «الفصول المهمة» که آخر مطالب این کتاب ارزشمند و نفیس است به پایان رسید. مرحوم سید شرف الدین در کتاب دیگر خود که به نام «الكلمة الغراء فی تفضیل الزهراء» است و با همین مجموعه تجلید شده است در ص

۲۲۲ می‌فرماید: بلاء در اسلام و در بلاد اسلام از آن پیدا شد که جمهور مسلمین اعتماد کردند بر صحّت گفتار هر کس که در صدر اوّل بود و بنا گذاشتند بر عدالت تمام افرادی که با پیغمبر بوده‌اند و صحبت و برخوردی داشته‌اند؛ با آنکه در کتاب و سنت از شئون منافقین و انتظارشان به دوائر و مشکلات و رنجها و مصیبت‌هایی که بر پیغمبر وارد شده است عجائبی وارد شده است. و اگر می‌خواهی مطلب را خوب بدانی در سوره توبه و احزاب مطالعه کن که برای خردمندان کافی است:

وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ. ^{۲۶} «از میان مردم و اهل مدینه کسانی هستند که نفاقشان را به حدّ اکمل رسانده‌اند. تو آنها را نمی‌شناسی، ما آنها را می‌شناسیم.» باری این بلا بعد از زمان رسول خدا وقتی اشتداد یافت که از خوض و رسیدگی در آن احوال منع شد و باب فحص از حقایق و بواطن آن مردان منافق که به عنوان صحابی بودند مسدود گردید، و در اینجا بسیاری از حقایق تضحیح شد.

۱- مراد از عبدالمحمود خود اوست. سید هر جا در «طرائف» عبدالمحمود می‌گوید، منظورش خود اوست.

۲- «صحیح» مسلم ج ۴، ص ۱۷۹۳ و «صحیح» بخاری: جزء ۸، ص ۲۶ و جزء ۷، ص ۲۰۸ و ایضاً آیه الله سید شرف الدین عاملی در «الفصول المهمّة» طبع دوّم ص ۱۹۱ از «صحیح» بخاری فی باب الحوض، از سهل بن سعد روایت کرده است و در آخر آن علامت (اه) گذارده است.

۳- و نظیر این روایت را در مُفَاد، بخاری در اوّل باب قوله تعالی: "وَأَتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا" از کتاب بدء الخلق از جزء دوّم از «صحیح» خود از ابن عبّاس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آورده است که فرمود: "إِنَّكُمْ تَحْشَرُونَ حُفَاةَ عُرَاهِ غُرُلًا" «شما در روز قیامت پابرهنه و عریان و ختنه نکرده محشور می‌شوید» و سپس این آیه را خواند: "كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ"، و اوّلین کسی که در روز قیامت لباس پوشیده می‌شود ابراهیم است. "و إِنَّ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِي يُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ: أَصْحَابِي أَصْحَابِي، فَيَقَالُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مَرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ مِنْذُ فَارَقْتَهُمْ. فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: "وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ" - إِلَى قَوْلِهِ - "الْحَكِيمُ". (الفصول المهمّة، طبع [ادامه در صفحه بعد]

^۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] دوّم ص ۱۹۲).

۴- آیه ۱۱۷ و ۱۱۸، از سوره ۵ مائده در ضمن آخر آیات سوره مائده آمده است. این جواب، جواب حضرت عیسی بن مریم است به خداوند که در روز قیامت چون خدا از او مؤاخذه می‌کند که چرا امت تو، تو را و مادرت

مریم را خدا دانستند؟! او در ضمن پاسخهایی، این جواب را می‌دهد. و الحق جوابها بسیار متین و استوار است. حضرت استاذنا الفقید آیه الله العظمی علامه بی‌بدیل حاج سید محمد حسین طباطبائی تبریزی - أفاض الله علينا من بركات رمسه هر وقت این آیات را برای ما می‌خواندند در عالمی از وجد و مسرّت فرومی‌رفتند و چنان حالشان تغییر می‌کرد که از وَجَنَاتِشان ظاهر می‌شد و می‌فرمودند: در این آیات قرآن از "و إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ بَنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ" تا آخر سوره به قدری نکات بدیع در ادب عبودیت به کار رفته است که حقاً قرآن مجید غوغا کرده است.

۵- «صحیح» مسلم، کتاب الجنة، ج ۴، ص ۲۱۹۵.

۶- یعنی عیسی بن مریم علیه السلام.

۷- «صحیح» مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۰ و «صحیح» بخاری، ج ۷، ص ۲۰۷.

۸- «صحیح» بخاری، ج ۷، ص ۲۰۸.

۹- «مسند» احمد حنبل، ج ۱، ص ۲۵۳ و ص ۲۵۸.

۱۰- به «صحیح» مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۶ مراجعه شود.

۱۱- همان طور که در صدر تعلیقه گفته شد، جمیع این روایات را ما از کتاب «طرائف» سید بن طاووس رحمة الله علیه طبع مطبوعه خیام قم از ص ۳۷۶ تا ص ۳۷۸ حکایت نموده‌ایم.

[۱۲- «من بر حوض کوثر می‌باشم که می‌نگرم کسی را که از شما بر من وارد می‌شود، و در نزدیکی من افرادی از مردم گرفته می‌شوند، در این حال من می‌گویم: ای پروردگار من! اینان از من هستند و از امت من می‌باشند. پس گفته می‌شود: آیا تو فهمیدی که پس از تو چه کارهائی کرده‌اند؟! قسم به خدا ایشان پیوسته بر اعقاب خود به جاهلیت خود بازگشتند (یعنی روی پاشنه پا عقبگرد نموده، با یکصد و هشتاد درجه مخالف با اسلام که اینک بدان سو مواجه می‌باشند، بازگشت نموده‌اند).» بخاری می‌گوید: ابن اَبی ملیکه عادتش این بود که می‌گفت: بار خدایا ما پناه می‌بریم به تو از اینکه بر اعقاب جاهلیت خود بازگردیم و در دین خودمان به فتنه درآئیم و در مواقع امتحان، خراب و فاسد گردیم - الحدیث.

۱۳- دَبَاب زره‌پوش سابق بود که به شکل اطاقکی از چرم سخت و محکم می‌ساختند و افرادی در داخل آن بودند تا تیر و نیزه و سنگ بر آنان وارد نشود، آنگاه وقتی می‌خواستند قلعه و - حصنی را بگشایند این دَبَاب را به کنار آن متصل به دیوار قرار می‌دادند تا عاملان در آن از درون بدون آنکه دیده شوند و مورد تعرض قرار گیرند، دیوار را بشکافند و داخل حصن کردند.

۱۴- آیه ۷۴ از سوره ۹: توبه.

و روایات با کثرت آنها و با مضامین مختلفه‌ای که در آنهاست، شهادت بر صدق آنچه ما از ظاهر آیات کریمه قرآنی استفاده نموده‌ایم می‌دهند و حوادث و جریاناتی که یکی پس از دیگری بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش آمد، شهادت بر صدق روایت می‌دهند.

لزوم شناخت و پیروی امام معصوم

در تفسیر «الدَّرَّ الْمَنْثُور» آمده است که حاکم این روایت را از ابن عمر تخریج نموده و آن را صحیح دانسته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مَنْ خَرَجَ مِنَ الْجَمَاعَةِ قَيْدَ شَيْءٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ

۱۵- اقتباس از آیه ۴۸ همین سوره.

۱۶- آیه ۵۶ و ۵۷ از همین سوره.

۱۷- آیه ۶۱ تا ۶۳ از همین سوره.

۱۸- آیه ۶۵ از همین سوره.

۱۹- آیه ۷۵ تا ۷۷ از همین سوره.

۲۰- آیه ۷۹ و ۸۰ از همین سوره.

۲۱- آیه ۸۴ تا ۸۷ از همین سوره.

۲۲- آیه ۹۵ و ۹۶ از همین سوره چون در ترجمه و تفسیر این آیات در ج ۱۰، از امام‌شناسی از ص ۱۸۵ تا ص ۲۸۰ ضمن درس‌های ۱۴۲ تا ۱۴۸ بحث کافی شده است، لهذا از ترجمه آنها در اینجا خودداری شد.

۲۳- آیه ۱۴۴ از سوره ۳: آل عمران.

۲۴- آیه ۸۸ و ۸۹ از سوره ۹: توبه.

۲۵- آیه ۱۰ از سوره ۵۹: حشر.

۲۶- آیه ۱۰۱، از سوره ۹: توبه.

الإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ حَتَّى يَرَا جَعَهُ. وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ
إِمَامٌ جَمَاعَةٌ فَإِنَّ مَوْتَهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ.

«کسی که از جماعت و مجتمع دستور و امر
و نهی و سنت و ولایت رسول خدا به اندازه درازای
یک و جب خارج شود، گره و تعهد و پیمان با اسلام
را از گردنش

انداخته است تا زمانی که برگردد و بازگشت کند. و کسی که بمیرد و امامی را از طرف رسول برای مرجعیت و اجتماع اسلام در سنت و قانون و قرآن و ولایت برای خود اتخاذ نکند حقاً و تحقیقاً مانند مرگ مردم جاهلیت که از اسلام بوئی به مشامشان نرسیده است مرده است.»

علامه می‌فرمایند: مضمون و مفاد این حدیث

نیز از روایات مشهوری است که شیعه و عامّه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مانند مردم زمان جاهلیت مرده است.»

و از «جامع الاصول» از ترمذی و «سنن» ابو

داود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که: لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ. «پیوسته طائفه‌ای از امت من بر حق هستند.»

و در تفسیر «مجمع البيان» در تفسیر این کریمه

مبارکه: **أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ.** «آیا شما کافر شدید بعد

از آنکه ایمان آورده‌اید؟!» از امیر المؤمنین علیه السلام

روایت است که فرمود: هُمْ أَهْلُ الْبِدْعِ وَالْأَهْوَاءِ وَ

الْأَرَءِ الْبَاطِلَةَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ. «ایشان اهل بدعت‌ها و

آراء و افکار باطل می‌باشند که در این امت پیدا

می‌شوند.»^۱

^۱ در «غایة المرام» ص ۲۲۷ حدیث شماره ۳۸ از خاصه از «تفسیر علی بن ابراهیم» با سند متصل خود از ابو ذر غفاری روایت می‌کند که چون آیه: یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت بر من پنج رایت وارد می‌شوند: رایتی با عجل این امت، و رایتی با فرعون این امت، و رایتی با سامری این امت، و رایتی با ذو الثدیة رئیس خوارج که همه تشنه‌کام و با جگر تافته به جهنم می‌روند و رایتی با امام المتقین امیر المؤمنین است با جمعیتی که همه سیراب و شادکامند و به بهشت می‌روند. این روایت بسیار جالب و مفصل است و ما آن را به نحو اختصار در اینجا آوردیم: در کتاب سلیم بن قیس هلالی کوفی طبع سوم نجف ص ۹۲ و ص ۹۳ آمده است که: علی علیه السلام فرمود: إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ ارْتَدَوْا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَيْرَ أَرْبَعَةٍ. إِنَّ النَّاسَ صَارُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَمَنْ تَبِعَهُ، وَمَنْزِلَةُ الْعَجَلِ وَمَنْ تَبِعَهُ، فَعَلَىٰ فِي شِبْهِ هَارُونَ وَعَتِيقِ فِي شِبْهِ الْعَجَلِ، وَعَمْرٌ فِي شِبْهِ السَّامِرِيِّ. وَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: لَيَجِيئَنَّ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِي مِنْ أَهْلِ الْعَلِيَّةِ وَالْمَكَانَةِ مَنِّي لِيَمْرُوا عَلَى الصَّرَاطِ، فَإِذَا رَأَيْتَهُمْ وَرَأَوْنِي وَعَرَفْتَهُمْ وَعَرَفُونِي اخْتَلَجُوا دُونِي؛ فَأَقُولُ: رَبِّ أَصْحَابِي أَصْحَابِي! فَيَقَالُ: مَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ؟! إِنَّهُمْ ارْتَدَوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ حَيْثُ فَارَقْتَهُمْ فَأَقُولُ: بَعْدًا وَسِحْقًا. وَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: لَتُرَكِبَنَّ أُمَّتِي سُنَّةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذُو النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَحَذُو الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ؛ شِبْرًا بِشِبْرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، وَبَاعًا بِبَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرًا لَدَخَلُوا فِيهِ مَعَهُمْ، إِنَّ التَّوْرَةَ وَالْقُرْآنَ كَتَبَهُ مَلَكٌ وَاحِدٌ فِي رَقٍّ بِقَلَمٍ وَاحِدٍ وَجَرَّتِ الْأَمْثَالُ وَالسُّنَنُ سِوَاءً. «تمام مردم پس از رسول خدا از آئین ولایت برگشتند مگر چهار نفر. مردم بعد از رسول خدا به مثابه هارون و تابعینش و به منزله گوساله و تابعینش شدند پس علی شبیه هارون است، و عتیق شبیه گوساله، و عمر شبیه سامری.» و من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «البته جماعتی از اصحاب من که دارای مقام و مکانت هستند می‌آیند تا از روی صراط عبور کنند. چون من ایشان را دیدم و ایشان مرا دیدند، و من آنها را شناختم و آنها مرا شناختند، از نزد

و در «مجمع البیان» و «تفسیر عیاشی» در این

گفتار خداوند تعالی: **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ**

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم انتخاب و سوا

گردیده شده‌اید.» از ابو عمرو زبیری از حضرت صادق

علیه السلام روایت است که فرمود: **يَعْنِي الْأُمَّةَ الَّتِي**

وَجَبَتْ لَهَا دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ، وَ هُمْ الْأُمَّةُ الَّتِي بَعَثَ اللَّهُ فِيهَا

وَ مِنْهَا وَ إِلَيْهَا، وَ هُمْ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى، وَ هُمْ خَيْرُ أُمَّةٍ

أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ.

«مراد، امتی است که دعای حضرت ابراهیم

درباره آنها مستجاب شده است، و ایشانند امتی که

خداوند در آن و از آن و به سوی آن مبعوث نموده

است، و ایشانند امت وسطی و میانه، و ایشانند

بهترین امتی که برای مردم اختیار و انتخاب شده، از

من ربوده می‌شوند. در این حال من می‌گویم: پروردگار من! اینها أصحاب

منند، اینها أصحاب منند! پس گفته می‌شود تو نمی‌دانی که پس از تو چه

کارها کرده‌اند؟ تو همین که از ایشان مفارقت کردی، به سوی قهقرا و عقب

بازگشتند. و من می‌گویم: دوری و هلاکت و نابودی باد بر آنها.»

و من شنیدم از رسول خدا که می‌فرمود: «شما طابق النعل بالنعل و مانند

تشابه دو پیکان، سنت بنی اسرائیل را عملی می‌کنید، و جب به و جب، ذراع

به ذراع، باع به باع تا به جائی که اگر آنها داخل سوراخی می‌شدند شما نیز

با آنها داخل می‌شوید. قرآن و تورات را فرشته واحدی روی پوست واحدی

به قلم واحدی نوشته است و مثالها و سنت‌ها در هر دو یکسان است.»

دیگران سوا کرده و بیرون کشیده شده‌اند.»

علامه می‌فرمایند: در توضیح این معنی از

روایت در تفسیر آیه: **وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ**

مُسْلِمَةً لَّكَ^۱ که در سوره بقره آیه ۱۲۸ آمده است،

گذشت.

در تفسیر «الدُّرُّ الْمَنْثُورُ» آمده است که ابن ابی

حاتم از ابو جعفر تخریج روایت کرده است که در

تفسیر **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** گفته‌اند: **أَهْلُ بَيْتِ**

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ^۲. «مراد از بهترین امتی که از

میان مردم سوا شده و برگزیده و اختیار شده‌اند، اهل

بیت پیغمبر اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** می‌باشند.»

این بحث را از تفسیر حضرت استاد - روحی

له الفداء - بیان کردیم تا روشن شود آیات و روایات

مسلمه صحیحه مُتَّقَنَه، درباره ثقلین و درباره مخالفین

امامت چه می‌گویند. و آنها که پس از رسول اکرم

برای اسلام بر سر و سینه می‌زدند کارشان جز هوای

نفس و پیروی از نفس اماره و حب ریاست و شهوت

فرماندهی و حکومت در قالب خلافت چیزی نبوده

^۱ دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است در موقعی که با فرزندش حضرت اسمعیل پایه‌ها و قواعد بیت‌الله الحرام را بنا می‌کردند: رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

^۲ «الميزان في تفسير القرآن» ج ۳، ص ۴۱۷ تا ص ۴۲۱.

است.

نتایج تفسیر علامه طباطبائی (ره) از آیات در

مورد ثقلین

حضرت علامه در این بحثها و بیان روایات صحیحہ عامہ یک کتاب درس و تفسیر و بیان و تاریخ را اجمالاً بیان فرموده‌اند، و ما نیز به جهت اهمیت آن، مو به مو بیان نمودیم.

اولاً روشن ساخته‌اند که اعتصام به خدا در سایه تمسک به کتاب خدا و سنت رسول خداست و بدون تمسک به این دو جلوه و دو ظهور از خدا، اعتصام به خدا محتوایی در بر ندارد. آیات خدا در کتاب، ارجاع به سنت می‌دهد و سنت تحکیم قواعد و اساس کتاب را می‌نماید، پس تمسک به کتاب و رها کردن سنت، و اکتفا به حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ کردن، در حکم یاوه‌گوئی‌هایی است که در زیر این گنبد کبود جز از شیطان و أعوانش شنیده نشده است.

این دو ظهور، دو ریسمان متصل به خدا و به خلق خدا هستند و بدون کتاب و

امام، مفهوم و مفادی برای تکیه گاه مؤمن
مسلمان در راه معرفت خدا و اسلام حقیقی و اعتصام
به ذات احدیت وجود ندارد.

ثانیاً در **وَ اَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا**

تَفَرَّقُوا، مراد مقام امامت است که باید همه مسلمین

گرداگرد او اجتماع نمایند. اوست که کتاب و سنت را

سرپا می‌دارد. اوست که بر میزان کتاب و توحید و

درایت و معرفت و ولایت خویشتن، جماعت اسلام و

ایقان را حفظ می‌کند. اوست که سِرِّ رسول خداست،

و پیوند با او پیوند با اسلام و روح نبوت است. مراد از

لفظ «جمیعاً» در آیه و لفظ «جماعت» در روایت این

است، نه آن که کسی با هوی و هوس بر اریکه خلافت

غاصبانه تکیه زند، و امت را جاهلانه به دور خود جمع

کند، سپس نام این جمعیت مجازی و ساختگی را جماعت

گذارد، و صاحبان اصلی این جماعت را به واسطه قلت

عدد، و نیامدن در این گروه، از زمره متمرّدین و

منعزلین از جماعت قلمداد کند، و با این حربه مجازی که

به سرقت ربوده است، بر صاحبان واقعی آن بتازد و

آنان را مخالف با جماعت بنمایاند.

در این چند جمله کوتاه توجهی کنید، تا یک کتاب از اسرار و رموز و مخفیات بر شما روشن گردد.

ثالثاً دعائی را که حضرت ابراهیم کرد و به اجابت رسید که از ذریه من امت مسلمی را قرار بده، منظور ظاهر اسلام نیست که هر کس لفظاً مسلمان باشد، گرچه در باطن آلوده و مغشوش و دچار ابتلائات نفسانی و غرور و حبّ جاه و آمال طولانی باشد، مورد استجابت دعای او باشد. اینان که دارای نفاق باطنی هستند نمی‌توانند مورد دعای او واقع شوند. مراد از امت مسلم خصوص اهل بیت و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین هستند.

رابعاً حقیقت اسلام، ولایت است و کسی که امام را نشناسد اسلام نیاورده است، و حدیث مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً به خوبی می‌رساند که مردم دوران جاهلیت که بهره‌ای از اسلام نداشتند به واسطه عدم معرفتشان به

روح نبوت و ولایت بوده است؛ و این معنی بعینه در مسلمانی که امام را نمی‌شناسد موجود است.

خامساً می‌رساند که پیوسته در هر زمان امام موجود است، و طائفه‌ای از امت بر حق می‌باشند و زمین از حجت خالی نیست گرچه در اقلیت باشند؛ و این مطلب وجود امام زمان را در دوران غیبت اثبات می‌نماید.

سادساً آنان که با رسول خدا در سنت مخالفت کردند، وصایت امیرالمؤمنین را نپذیرفتند، عنوان صحابی بودن بر آنان ارجی نمی‌نهد، و به واسطه مخالفت با حدیث ثَقَلین که رکن اسلام است، و کارهای جدید و حوادث غیر مترقب پس از رحلت آن حضرت، در حوض کوثر وارد نمی‌شوند و از آب آن نمی‌آشامند و از آن قدح‌های آنجا که به مقدار شماره ستارگان است سهمیه‌ای ندارند. آنان را می‌ربایند و می‌برند به سوی دوزخ و از اطراف حوض منع و طرد می‌نمایند. بهشت و کوثر اختصاص به صاحبان ولایت دارد، یعنی آنان که با اسلام و کتاب، امام و ولایت را قبول کرده‌اند و

بر ثقلین تکیه زده‌اند.

مقاماتی که رسول خدا به حدیث ثقلین لب

گشوده‌اند

اینها مطالبی است که از احادیث فریقین استفاده

می‌شود و در کتب صحاح نامبرده عامه وجود دارد.

حال ببینیم در چه مواردی این حدیث از رسول اکرم

صلی الله علیه و آله صادر شده است؟ زیرا از مضامین

آن به دست می‌آید که در موارد مختلفی بدان تکلم

فرموده‌اند همان طور که در جلد دهم از «امام‌شناسی»

دیدیم که درباره حدیث مَنْزِلَةٌ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ

مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي در چهارده مقام و موقف

مختلف که با هم ارتباط نداشته‌اند رسول خدا صلی الله

علیه و آله بدین گفتار تنطق فرموده‌اند.

آنچه را که حقیر درباره حدیث ثقلین استقصا

نموده‌ام، بالغ بر ده مورد خواهد شد:

مورد اول: مطلقات و مواقع خاص

مورد اول: مطلقاتی است که بدون تعیین مقام و

موطن حدیث، این روایت را به طور اطلاق بیان می‌کند

و این مطلقات بسیار است و شاید از همه روایاتی که
محلّ و مقام خاصّی را برای آن نشان داده باشند بیشتر
است.

گرچه ممکن است موارد این مطلقات همان احادیثی باشد که مقید به محلّ و موطن مخصوصی بوده است و راوی روایت فقط به ذکر بنیاد حدیث که امر به تمسّک به ثَقَلین است، مبادرت جسته باشد و از ذکر مقام و موقفش صرف نظر نموده باشد، و بنابر رویه اصولیون حمل مطلق بر مقید باید کرد، همین طور امکان دارد در مواقع غیر خاصّ و موارد غیر مشخصی رسول خدا امر به تمسّک به ثَقَلین در حَضْر و سَفَر و خَلُوت و جَلُوت و نزد بعضی از صحابه دون بعضی دگر نموده باشد و بنابر این روایاتی جداگانه باشد، و بنابر رویه اصولیون در نظیر این گونه مقامات حمل مطلق بر مقید الزامی نیست. هم مطلق و هم مقید را به جای خودش باقی می‌گذاریم.^۱

^۱ و از جمله این مطلقات، روایتی است که شیخ ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب «احتجاج» آورده در نامه حضرت امام هادی علی بن محمد النقی علیه السلام که به اهل اهواز نوشته‌اند، این رساله مفصّل است تا می‌رسد به اینجا که حضرت می‌فرماید: مثل خبر مجمع علیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم که فرمود: اِنّی مستخلفٌ فیکم خلیفتین: کتاب الله و عترتی ما ان تمسّکتُم بهما لن تضلّوا بعدی و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض و در عبارت دیگر است که این معنی را بعینه می‌رساند و آن گفتار رسول الله است که فرمود: اِنّی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض ما ان

اینک ما به ذکر چند مورد از این مطلقات

مبادرت می‌نمائیم:

ابو سعید خُدَری مرفوعاً روایت کرده است

که:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلُ مَمْدُودٌ^۱

مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا

حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ^۱.

ابن مغازلی عین این عبارت را بدون «حَبْلُ

مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ» از زید بن ارقم آورده

است.^۲

حموئی در «فرائد السمطين» از زید بن ارقم^۳، و

در سه مورد از ابو سعید خُدَری^۴ و یکجا از امیر

المؤمنین علیه السلام^۵ به الفاظ اخیره و یکجا از زید بن

ثابت به لفظ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ

تمسکتکم بهما لن تضلوا («غاية المرام»، ص ۲۳۴، حدیث ۸۲ از خاصه).

^۱ «ینابیع المودة» از کتاب «مودة القربی» سیّد علی همدانی، ص ۲۴۵.

^۲ «مناقب» ابن مغازلی، ص ۲۳۴، حدیث ۲۸۱.

^۳ «فرائد السمطين»، ج ۲ باب ۳۳ ص ۱۴۲ و ص ۱۴۷ حدیث ۴۲۶ تا ۴۴۱.

^۴ همان.

^۵ همان.

جَلَّ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ أَلَا وَ هُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي وَ
لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱ آورده است.

و مجلسی در «بحار الأنوار» از «کمال الدین»،
و «عیون اخبار الرضا» از حضرت امام رضا علیه
السلام^۲ و از «امالی» شیخ طوسی از ابو سعید^۳، و از
«معانی الاخبار» دو روایت^۴، و از سیوطی و طبرانی و
سعید و احمد^۵ آورده است.

و «ملا علی متقی هندی» در «کنز العمال» با
تخریج و تصحیح ابن جریر در «تهذیب الآثار»
روایت نموده است.^۶

و سید محمد ترمذی حنفی در کتاب
«الکوکب الدرّی» از «صحیح» ترمذی از زید بن ارقم
با همین لفظ آورده است.^۷

و قاضی عیاض بن موسی یحصبی در کتاب
«الشفّا بتعریف حقوق المصطفی» با لفظ اِنِّی تَارِكٌ فِیْكُمْ

^۱ همان.

^۲ «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۷، ص ۳۰ و ص ۳۱.

^۳ همان.

^۴ همان.

^۵ همان.

^۶ «کنز العمال» طبع قدیم هند، ج ۱، ص ۹۶.

^۷ «الکوکب الدرّی» طبع لاهور، ص ۱۱۱.

مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي
فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟!^۱ آورده است.

و از زید بن ثابت روایاتی با عبارت اِنِّي تَارِكٌ
فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي
أَلَا وَ هُمَا الْخُلَيْفَتَانِ مِنْ بَعْدِي، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ
الْحَوْضِ.

«من باقی گذارنده دو چیز نفیس در میان شما
می باشم، کتاب خداوند عزّ و جلّ، و عترت من که
اهل بیت من هستند. آگاه باشید که آن دو تا دو خلیفه
و جانشین من پس از من می باشند و ابداً از هم افتراق
پیدا نمی کنند تا در حوض کوثر بر من وارد

^۱ «عبارات» ج ۱، ص ۳۷۸ در ضمن ترجمه احوال قاضی عیاض.

و با عبارت اِنِّ تَارِكٌ فِیْكُمْ خَلِیْفَتَیْنِ: كِتَابَ اللّٰهِ
 حَبْلٌ مَّمْدُودٌ مَا بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ، وَ عِثْرَتِیْ اَهْلَ بَیْتِیْ؛
 وَ اِنَّهُمَا لَنْ یَتَفَرَّقَا حَتّٰی یُرِدَا عَلٰی الْحَوْضِ. «من در بین شما
 دو جانشین و خلیفه به یادگار می گذارم: کتاب الله،
 ریسمانی است کشیده در میان آسمان و زمین، و عترت
 من اهل بیت من، و آن دو متفرق نمی شوند تا بر من در
 حوض وارد شوند.»

و با عبارت اِنِّ تَارِكٌ فِیْكُمْ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهٖ لَنْ
 تَضِلُّوْا: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِیْ اَهْلَ بَیْتِیْ؛ وَ اِنَّهُمَا لَنْ یَتَفَرَّقَا
 حَتّٰی یُرِدَا عَلٰی الْحَوْضِ. و در بعضی با کمی اختلاف در
 عبارت، در دوازده کتاب معتبر و مهمّ عامّه: «فرائد
 السمطین» حمّوی، «مسند» احمد بن حنبل، «مُعْجَمٌ كَبِیْرٌ»
 طبرانی، «کنز العمال» ملا علی متقی، «ینابیع المودّة»
 قندوزی، «الدّرّ المنثور»، و «جامع الصّغیر»، و «اِحْیَاءُ
 الْمِیْتِ» سیوطی، «جواهر العقدین» سمّهودی،
 «استِجْلَابُ ارْتِقَاءِ الْعُرْفِ»، «مِفْتَاحُ النَّجَا» بدخشانی، و
 «وَسِیْلَةُ الْمَالِ» أحمد بن مُفَضَّل، وارد شده است که

همگی از مطلقات می‌باشند.

و از جمله مطلقات روایت زید بن ثابت است که

گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفتند: إِنِّي تَارِكُ

فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَفْضَلَ لَكُمْ

مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، لِأَنَّهُ مُتَرْجِمٌ لَكُمْ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ.^۱ «حَقًّا

من در میان شما دو چیز پر بها و ارزشمند را می‌گذارم،

کتاب خدا و علی بن ابی طالب که او از کتاب خدا

افضل است، زیرا بیانگر و مفسر و پرده بردارنده از

کتاب خداست برای شما!»^۲

و از جمله مطلقات روایت ابن ابی الحدید است که

گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: خَلَفْتُ

فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، - حَبْلَانِ

مَمْدُودَانِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا

^۱ «غایة المرام» ص ۲۱۴ حدیث ۲۰ از عامه و لیکن با طریق خاصه: فقیه احمد بن محمد بن شاذان در «مناقب» منقبت صدمین.

^۲ و از جمله روایت صدوق است با سند متصل خود از اعمش از عطیه از ابو سعید؛ و از حبیب بن ابی ثابت از زید بن ارقم که قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنِّي قَدْ دُعِيتُ وَأُجِبْتُ وَإِنِّي تَارِكُ فِیْكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَزَالَا أَبَدًا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا؟! (غایة المرام، ص ۲۳۳ حدیث شصت و نهم از خاصه).

آنگاه ابن ابی الحدید گوید: در اینجا رسول خدا از امیر المؤمنین که از اهل بیت است، به لفظ «سَبَب» تعبیر نموده است و با کلمه «حَبْلَان» مطلب را ایفا فرموده است. زیرا سبب در لغت به معنی ریسمان و غیره است.

و از اینکه فرموده است: مردم امر شده‌اند به مودت آنها، مراد آیه قرآن است: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى**.^۱



مورد دوم: توصیه به عترت به وفد ثقیف

مورد دوم گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله است به وفد ثقیف (بزرگان از واردین از طائفه ثقیف که از طائف بر پیغمبر وارد شدند.)
قندوزی حنفی^۲ و شمس الدین سخاوی شافعی^۳ روایت می‌کنند با سند متصل

^۱ آیه ۲۳ از سوره ۴۲: شوری: «بگو ای پیغمبر من از شما هیچ مزدی نمی‌خواهم مگر مودت به ذوی القربای من.»

^۲ «غایة المرام» ص ۲۱۶، حدیث ۳۶، از طرق عامه.

^۳ و از جمله مطلقات روایتی است که صدوق با سند متصل خود از حضرت

خود از عبد الرحمن بن عوف که چون رسول الله
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَكَّةَ رَا فَتَحَ نَمُودَ بَه شَهْر طَائِفِ
 مَتَوَجَّهَ شَدَّ وَ أَنْجَا رَا هَفْدَه رُوز وَ يَا نُوزْدَه رُوزاً مَحَاصِرَه
 كَرَد. ثُمَّ قَامَ خَطِيباً فَحَمِدَ اللهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ:
 أَوْصِيكُمْ بِعِطْرَتِي خَيْرًا! وَ إِنْ مَوَّعِدَكُمْ الْحَوْضُ. وَ الَّذِي
 نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُقِيمَنَّ الصَّلَاةَ وَ لَتُؤْتِنَنَّ الزَّكَاةَ أَوْ لَأَبْعَثَنَّ
 إِلَيْكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي يَضْرِبُ أَعْنَاقَكُمْ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ
 فَقَالَ: هُوَ هَذَا!

«سپس به خطابه برخاست و حمد و ثنای

خداوند را بجای آورد و پس از آن فرمود: من به شما
 توصیه می‌کنم که با عترت من به خوبی عمل نمائید،
 و به درستی که موعده و میعاد شما در قیامت با ما در

امام رضا علیه السلام آورده است که از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السلام
 روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: إني تارك
 فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي، و لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض. (غاية
 المرام ص ۲۳۴، حدیث ۸۰ از خاصه) و أيضاً كليني با سند متصل خود از
 حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که در خطبه نماز جمعه فرمود:
 و قد بلغ رسول الله صلى الله عليه و آله الذي ارسل به، فالزموا وصيته و ما
 ترك فيكم من بعده من الثقلين: كتاب الله و أهل بيته الذي لا يضل من تمسك
 بهما و لا يهتدي من تركهما. (غاية المرام، ص ۲۳۴، حدیث ۸۱ از خاصه).
^۱ در کتاب «انسان العيون في سيرة الأمين المأمون» که معروف به «سیره
 حلییه» است درج ۳، ص ۱۳۳ گوید: حصار طائف هجده روز طول کشید
 بدون روز دخول و بدون روز خروج.

حوض است. و سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست، البتّه و حتماً باید نماز را بر پا بدارید و البتّه و حتماً باید زکوة را ادا کنید و گرنه بر می‌انگیزانم به سوی شما مردی را که مانند جان خود من است که گردنهای شما را بزند. و سپس دست علی را گرفت و گفت: او این مرد است!»

این روایت را نیز ابن حجر هیثمی با تخریج از ابن ابی شیبّه از عبد الرحمن بن عوف ذکر کرده است.^۱

باید دانست که این خطبه حضرت در خود طائف نبوده است بلکه پس از مراجعت بوده است، و کلمه **ثُمَّ قَامَ خَطِيبًا** یعنی این خطبه پس از محاصره طائف بود، گرچه بعد از بازگشت باشد، و بدین نکته مرحوم آیه الله سید شرف الدین عاملی تصریح دارد آنجا که گوید: **وَ تَارَةً بَعْدَ انْصِرَافِهِ مِنَ الطَّائِفِ**.^۲

حال باید دید که آیا چون از طایف به جعرانه، و سپس برای ادای عمره به مکه آمد، در مکه وفود

^۱ «الصواعق المحرقة» ص ۷۵.

^۲ «المراجعات» طبع اوّل، ص ۱۵.

ثقیب آمدند یا آنکه پس از ادای عمره و بازگشت به مدینه، واردین از بنی ثقیف بدین شهر وارد شده به حضور مبارکش رسیدند؟

واقدی در «مغازی» داستان ورود و فِدْ ثَقِيف را

که مجموعاً شش نفر و تا سیزده نفر بوده‌اند به ریاست

عَبْدِيَالِیْل به مدینه و ورودشان را به منزل مُغیرَة بنِ شُعْبَة

و مَفْصَلًا داستان اقامت و کیفیت زیارت رسول الله و

آمدن به مسجد و مدّت درنگ و اقامتشان و ردّ و بدل‌ها

را ذکر کرده است.^۱

مورّخ شهیر میرزا محمّد تقی خان سپهر لِسَان

المُلْك، این حضور را در مکه پس از مراجعت از طائف

دانسته است؛ او می‌گوید: «در خبر است که چون

رسول خدای طائف را حصار داد فَسَأَلَهُ الْقَوْمُ أَنْ يَبْرَحَ

عَنْهُمْ لِيَقْدِمَ عَلَيْهِمْ وَفَدُّهُمْ فَيَشْتَرِطُ لَهُ فَيَشْتَرِطُونَ

لِأَنْفُسِهِمْ. فَسَارَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى نَزَلَ مَكَةَ فَقَدِمَ

عَلَيْهِ نَفَرٌ مِنْهُمْ بِإِسْلَامٍ قَوْمِهِمْ، وَ لَمْ يَنْجِعِ الْقَوْمُ لَهُ

بِالصَّلَاةِ وَ لَا الزَّكَاةِ. فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّهُ لَا

خَيْرَ فِي دِينٍ لَا رُكُوعَ فِيهِ وَ لَا سُجُودَ. أَمَا وَ الَّذِي نَفْسِي

بِيَدِهِ لَيَقِيمَنَّ الصَّلَاةَ وَ لَيُؤْتِنَنَّ الزَّكَاةَ، أَوْ لَا بَعَثَنَّا إِلَيْهِمْ

رَجُلًا هُوَ مِنِّي كَنَفْسِي فَلْيَضْرِبَنَّ أَعْنَاقَ مُقَاتِلِيهِمْ وَ

^۱ «مغازی» محمّد بن عمر بن واقد ج ۳، ص ۹۶۲ تا ص ۹۷۰.

لَيْسِبِينَ ذَرَارِيَهُمْ. هُوَ هَذَا - وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَأَشَاهَا.

یعنی «چون رسول خدای صلی الله علیه و آله طایف را حصار داد آن جماعت از درِ ضَرَاعَتِ خواستار شدند که آن حضرت از طایف مراجعت فرماید؛ آنگاه از ایشان چند کس به درگاه آمده از قِبَلِ آن قوم قلاده اطاعت و متابعت پیغمبر را بر گردن بگذارند.

پس رسول خدا باز به مکه شد و گروهی از ایشان حاضر حضرت گشت و فرمانبرداری ثقیف را ضمانت کرد جز اینکه اقامت صلوة و ادای زکوة را صَعَب می شمرد. پیغمبر فرمود: دینی را که برکت رکوع و شرف سجود نباشد خیری نخواهد بود. سوگند با خدای که صلوة را بر پای کنند و زکوة را بر ذمّت نهند، و اگر نه مردی را که از من است و مانند نفس من است برایشان فرستم تا ایشان را با تیغ بگذرانند و زن و فرزند آن جماعت را اسیر گیرد. -
پس دست علی را گرفت و

برافراشت و گفت: آن مرد جز این نیست!»

چون فرستادگان این بدانستند و باز شدند و خبر

بازدادند هول و هراسی بزرگ در آن قبیله افتاد. ناچار

ساخته صلوة و زکوة شدند. چون پیغمبر این بدانست

فرمود: مَا اسْتَعْصَى عَلَىٰ أَهْلِ مَمْلَكَةٍ وَلَا أُمَّةٍ إِلَّا رَمَيْتُهُمْ

بِسَهْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. یعنی «هیچ طائفه‌ای مرتکب

عصیان من نشد، جز اینکه خدنگ خدای را بدیشان

فرستادم.» جمعی از اصحاب گفتند: خدنگ خدای

کدام است؟

قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ! مَا بَعَثَهُ فِي سَرِيَةٍ إِلَّا

رَأَيْتُ جَبْرَائِيلَ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلَ عَنْ يَسَارِهِ وَمَلَكًا

أَمَامَهُ وَسَحَابَةً تُظِلُّهُ حَتَّىٰ يُعْطِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَبِيبَهُ

النَّصْرَ وَالظَّفَرَ!.

یعنی «علی را هرگز به قومی نفرستادم جز اینکه

جبرائیل به دست راست و میکائیل به دست چپ و

^۱ این روایت را از ما استعصى على أهل مملكة تا پایان آن حموئی در «فرائد السمطين» ج ۱، ص ۲۲۲ با سند متصل خود از جابر بن عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است، أما لفظ و لا امة و لفظ حبيبه در آن نیست. (حدیث ۱۷۳ از باب چهل و سوم از سیمط اول)

ملکی از پیش روی بود و ابری بر سرش سایه می انداخت، تا آنگاه که خدایش فتح و نصرت بدهد.^۱

و از اینجاست که امیر المؤمنین علیه السلام در روز شوری به همراهان گفت: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: لَا بُعْثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.^۲ «من با شهادت و حضور خداوند شما را قسم می دهم که آیا غیر از من کسی در میان شما هست که رسول خدا درباره او گفته باشد: البتّه و حتماً من بر می انگیزانم به سوی شما مردی را که خداوند دل وی را به ایمان آزمایش کرده باشد؟! گفتند: پروردگارا تو شاهی که: نه، در میان ما چنین کسی غیر از تو نیست!»

در «احتجاج» شیخ طبرسی روایت مناشده امیر المؤمنین علیه السلام را در روز شوری به همین عبارت آورده است^۳ اما در «خصال» شیخ صدوق با

^۱ «ناسخ التواریخ» مجلد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، از طبع اسلامیّه، جزء سوّم از جلد دوّم، ص ۱۳۶ و ص ۱۳۷.

^۲ همین کتاب، و همین جا، ص ۱۳۴.

^۳ «بحار الأنوار»، طبع کمپانی، ج ۶، احوالات رسول اکرم، ص ۶۱۷ باب غزوة حنین و الطائف و أوطاس و سایر الحوادث الی غزوة تبوک. یعنی:

اسناد خود از عامر بن واثله روایت کرده است که او گفت: أمير المؤمنين عليه السلام در روز شوری فرمود:

نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَتَنْتَهِينَ بَنُو وَليَعَةَ أَوْ لَا بُعْثَنَ إِلَيْهِمْ رَجُلًا كَنَفْسِي، طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُ كَمَعْصِيَتِي يَغْشَاهُمْ بِالسَّيْفِ» غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا!.

در «امالی» شیخ طوسی با سند متصل خود از ابو ذر غفاری روایت کرده است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِهِ وَافِدِينَ اهل طَائِفٍ در هنگامی که بر آن حضرت وارد شده بودند فرمود: یا اهل الطائف! لَتُقِيمَنَّ الصَّلَاةَ وَ لَتُؤْتِيَنَّ الزَّكَاةَ أَوْ لَا بُعْثَنَ عَلَيْكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي يَحِبُّ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ وَ يَحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ يَقْضِعُكُمْ بِالسَّيْفِ

«شما را قسم به خدا می‌دهم که آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ درباره او گفته باشد: ای پسران وکیعة! حتماً باید دست از شرک خود بردارید و گرنه من بر می‌انگیزانم به سوی آنها مردی را که همانند جان من است، طاعت از او طاعت از من است و مخالفت با او مثل مخالفت با من است، و او ایشان را در زیر شمشیرش می‌پوشاند؟! گفتند: نه بار پروردگارا، غیر از تو کسی نیست!»

۱ همان.

فَتَطَاوَلَ لَهَا أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ، فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَأَشَاهَهَا، ثُمَّ قَالَ: هُوَ هَذَا. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ

وَ عُمَرُ: مَا رَأَيْنَا كَالْيَوْمِ فِي الْفَضْلِ قَطًّا.^۱

«ای اهل طائف! سوگند به خدا که باید نماز

را بر پا بدارید و زکوة را بدهید و گرنه هر آینه من بر

می انگیزانم بر شما مردی را که مثل من است، خدا و

رسول او را دوست دارد، و خدا و رسول او نیز وی

را دوست دارند، و او شما را با شمشیرش خرد

می کند

^۱ «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۶، ص ۶۱۶ و ص ۶۱۷ در احوال حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ایضاً در «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۳۳۸ با عین این سند و متن از «امالی» شیخ طوسی در احوال امیر المؤمنین علیه السلام، در باب: انه كان صلوات الله عليه من أخص الناس برسول الله، آورده است.

پس اصحاب رسول خدا سر بر کشیدند به امید آنکه رسول خدا یکی از ایشان را قرار دهد، اما حضرت دست علی را گرفت و بلند نمود، سپس گفت: آن مرد این است. ابو بکر و عمر گفتند: ما هیچ گاه روزی را مانند آن روز در فضیلت و عظمت علی ندیدیم.»

مجلسی رضی الله عنه در بیان خود در توضیح

معنای قَصَعٍ گوید: شِدَّةُ الْمَضْعِ؛ وَ قَصَعِ الْغُلَامِ - كَمَنْعٍ

- ضَرَبَ بِبَسْطِ كَفِّهِ عَلَى رَأْسِهِ^۱. «یعنی قَصَع به معنی

شدت جویدن است و اینکه می گویند: قَصَعِ الْغُلَامِ

یعنی با دست باز بر سرش کوفت.» کنایه از اینکه امیر

المؤمنین علیه السلام شما را خرد می کند و درهم

می شکند و یا با شمشیر بران و گشوده اش بر سرتان

رگبار تیغ و سنان می بارد.

مجلسی از سید بن طاوس در «طرائف» از

احمد بن حنبل از عبد الله بن خطیب^۲ روایت کرده

است که گفت: رسول الله صَلَّى الله عليه و آله به وَفَدٍ

^۱ همان مصدر.

^۲ در نسخه های «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» عبد الله بن حنطب آمده است.

ثقیف فرمود در وقتی که بر آن حضرت وارد شده بودند:

لَتُسَلِمَنَّ أَوْ لَا بَعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا مِنِّي - أَوْ قَالَ:
مِثْلَ نَفْسِي - فَلْيَضْرِبَنَّ أَعْنَاقَكُمْ وَ لَيْسَبِينَ ذَرَائِكُمْ وَ
لِيَأْخُذَنَّ أَمْوَالَكُمْ! قَالَ عُمَرُ: فَوَ اللَّهُ مَا اشْتَهَيْتُ الْإِمَارَةَ
إِلَّا يَوْمَئِذٍ؛ فَجَعَلْتُ أَنْصِبُ صَدْرِي لَهُ رَجَاءً أَنْ يَقُولَ هَذَا
لِي. فَالْتَفَتَ إِلَى عَلِيٍّ فَأَخَذَ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ: هُوَ هَذَا! هُوَ هَذَا!
مَرَّتَيْنِ.^۱

«سوگند به خدا که البته باید اسلام بیاورید و
گر نه بر می‌انگیزانم به سوی شما مردی را که از من
است. - یا گفت: مثل من است - و او حتماً
گردنهایتان را می‌زند و اولادتان را اسیر می‌کند و
اموالتان را به غنیمت می‌گیرد.

عمر می‌گوید: قسم به خدا من غیر از آن روز
اشتهای امارت و فرماندهی را نکردم و سینه خود را
پیش آورده، آماده پذیرش این فرمان رسول خدا بودم
به امید

^۱ «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۹، ص ۳۳۸.

آنکه بگوید: این منصب از آن این مرد است. امّا رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی علی التفات فرمود و دست وی را گرفت و سپس گفت: او این مرد است! او این مرد است! دو بار رسول خدا این جمله را فرمود.»

سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» عین متن این حدیث را از احمد بن حنبل^۱ و از «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید^۲ روایت کرده است.

ابن ابی الحدید در شرح خود گوید: این روایت را احمد در مسندش آورده است و در کتاب دیگرش به نام «فضایل علی علیه السلام» بدین عبارت آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَتَتَّهَنَّ يَا بَنِي وَليَعَةَ أَوْ لِأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا
كَنَفْسِي، يَمْضِي فِيكُمْ أَمْرِي، يَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ وَ يَسْبِي
الذَّرِيَّةَ! قَالَ أَبُو ذَرٍّ: فَمَا رَاعِنِي إِلَّا بَرْدُ كَفِّ عُمَرَ فِي

^۱ «غایة المرام» ص ۴۵۴ حدیث اول از عامه. و بجای لفظ مثل نفسی، لفظ نفسی آورده است یعنی: من جان و روح خودم را به سوی شما می فرستم.
^۲ «غایة المرام» ص ۴۵۵ حدیث دهم از عامه و بجای لفظ کنفسی لفظ عدیل نفسی را آورده است یعنی: او هم لنگه و هم ترازوی من است.

حَجْرِي مِنْ خَلْفِي يَقُولُ: مَنْ تَرَاهُ؟! فَقُلْتُ: إِنَّهُ لَا
يَعْنِيكَ! وَإِنَّمَا يَعْنِي خَاصِمَ النَّعْلِ بِالْبَيْتِ وَإِنَّهُ قَالَ: هُوَ
هَذَا.^۱

«ای بنو ولیعه! حتماً باید دست از روش خود
بردارید و گرنه من به سوی شما بر می‌انگیزم مردی
را که به مثابه جان من است؛ امر مرا در میان شما اجرا
می‌کند، جنگجویان شما را می‌کشد و ذریه شما را
اسیر می‌نماید.

ابوذر می‌گوید: در آن حال چیزی مرا به
شگفت در نیاورد مگر سردی کف دست عمر که
پشت سر من بود، و دستش را روی چشمانم
گذاشت و گفت: تو می‌گوئی که این مرد کیست؟!
من به او گفتم: مقصود پیامبر تو نیستی! آن کسی

^۱ «غایة المرام» ص ۴۵۵، حدیث یازدهم از عامّه.

است که در اطاق دارد نعال پیمبر را پینه می‌زند و

رسول خدا فرمود: او این مرد است.»

و ابن ابی الحدید گوید: در خبر مشهور از رسول

خدا صلی الله علیه و آله روایت است که به بنی ولیعہ

فرمود: لَتَنْتَهَنَّ يَا بَنِي وَليَعَةَ أَوْ لَا بُعْثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا عَدِيْلًا

نَفْسِي، يَقْتُلُ مُقَاتِلَتَكُمْ^۱ وَيَسْبِي ذَرَارِيَكُمْ.

قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: فَمَا تَمَنَيْتُ الْإِمَارَةَ إِلَّا يَوْمَئِذٍ

وَ جَعَلْتُ أَنْصِبُ لَهُ صَدْرِي رَجَاءً أَنْ يَقُولَ: هُوَ هَذَا.

فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۲

خوارزمی موفق بن احمد صدر الأئمة نزد

عامه، از فخر خوارزم ابو القاسم محمود بن عمر

زمخشری با سند متصل خود از عبد الله بن حنطب

از رسول خدا صلی الله علیه و آله مضمون روایت

فوق را روایت کرده است.^۳

و ابن شهر آشوب از عبد الله بن شداد روایت

^۱ الْمُقَاتِلَةُ: الَّذِينَ يَأْخُذُونَ فِي الْقِتَالِ، وَ التَّاءُ لِلتَّائِيَةِ عَلَى تَأْوِيلِ الْجَمَاعَةِ، وَ الْوَاحِدِ الْمُقَاتِلِ. (أَقْرَبُ الْمَوَارِدِ)

^۲ «غَايَةُ الْمَرَامِ» ص ۴۵۵، حَدِيثٌ دَوَاذِمٌ مِنْ عَامَّةِ.

^۳ «غَايَةُ الْمَرَامِ» ص ۴۵۴، حَدِيثٌ دَوَمٌ مِنْ عَامَّةِ، وَ فِيهِ بَيَانٌ حَدِيثٌ دَوَ بَارِ رَسُولِ خَدَا مِي فَرْمَايِدُ: هُوَ هَذَا: اَيْنَ اسْتَأْنِ مَرْدًا!

کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِهِ وَفَدَى
که بر او وارد شده بودند فرمود: لَتُقِيمَنَّ الصَّلَاةَ وَتُؤْتِنَنَّ
الزَّكَاةَ أَوْ لَا بُعْثَنَّ عَلَيْكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي. و بدین عبارت،
ولایت او و اینکه او ولیّ امت پس از رسول الله می باشد
را روشن ساخت.^۱

باید دانست که قرار دادن کلام رسول خدا را در
خطاب به وافدین ثقیف از شهر طائف از جمله ادله
تمسک به ثقلین، به اعتبار همان دو روایت اولین بود که
از قندوزی و سخاوی نقل نمودیم که حضرت در آن
فرمودند: اَوْصِيكُمْ بِعِثْرَتِي خَيْرًا وَ اِنْ مَوْعِدَكُمْ الْخَوْضُ.
«من درباره عترت خودم به شما توصیه عمل به خوبی
می کنم

^۱ «مناقب» طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۸۹، از «فردوس» دیلمی.

و میعادگاه شما در حوض است.»



مورد سوم: خطبه رسول خدا درباره ثقلین در

عرفات

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در سفر مکه در حجّة الوداع، هم در عرفات و هم در منی خطبه خواندند و وصیت به تمسک به ثقلین نمودند.

مورد سوم از موارد توصیه حضرت در تمسک به

ثقلین در سرزمین عرفات است که در روز عرفه از سال دهم هجرت که چادر خود را در نمره^۱ زده بودند، موقع زوال خورشید ناقه قصّوآء^۲ را طلبیده و بر آن سوار شدند و تا وسط وادی عرفات آمدند و مردم را مخاطب ساختند و ایراد خطبه فرمودند.

این خطبه، خطبه نسیبه مفصّلی است و حاوی

^۱ نمره زمینی است متصل به عرفات که در آن مسجد نمره واقع است و جزء عرفات نیست و وقوف را نباید در آنجا انجام داد.

^۲ در «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۸ آورده است که: قصّوآء با فتحه قاف و مدّ است و بعضی که قُصوی با ضمّه قاف و قصر خوانده‌اند اشتباه است و این ناقه حضرت غیر از ناقه عَضباء و جدعاء است، و نیز بعضی که این اسامی را عَلم برای ناقه واحدی دانسته‌اند، اشتباه است.

دستورات و مطالب جدیدی است که اعلام و اعیان
از علمای خاصه و عامه در کتب خود ذکر کرده‌اند و
ما در همین دوره از «امام‌شناسی» آورده‌ایم.^۱

احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب ابن
واضح کاتب عباسی معروف به یعقوبی گوید: رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود: يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَعَلَّكُمْ لَا
تَلْقَوْنِي عَلَى مِثْلِ هَذِهِ، وَ عَلَيْكُمْ هَذَا. «ای مردم! شاید
شما پس از این مرا بر حالتی شبیه این حالت و خود را
شبیه این حالت مشاهده و ملاقات نکنید!»

آنگاه رسول خدا خطبه را ادامه می‌دهد تا
می‌رسد به اینجا که می‌گوید: لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كَفَّارًا
مُضِلِّينَ يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ
مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي!
أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟! قَالُوا نَعَمْ! قَالَ اللَّهُمَّ

^۱ «امام‌شناسی» مطبوع ج ۶، درس ۸۳ تا ۹۰ صفحه ۱۳۳، از «تاریخ» یعقوبی،
طبع بیروت سنه ۱۳۷۹ هجریه، ج ۲، از ص ۲۰۹ تا ص ۲۱۲.

اشْهَدْ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ فَلْيَبْلِغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ

الْغَائِبَ!^۱

«ای مردم! پس از من به کفر دیرینه جاهلی

بازگشت نکنید که گمراه و گمراه کننده شوید و

بعضی از شما مالک امر و نهی و اختیار دیگری شده

و وی را در تحت حکومت و امارت خویشتن

درآورند. من حَقّاً و تحقیقاً در میان شما دو چیز

ارزشمند و نفیس را به عنوان خلیفه به یادگار باقی

گذاشتم که مادامی که به آن تمسک جوئید گمراه

نمی‌شوید: کتاب الله و عترت من که اهل بیت من

هستند! آیا ای مردم من رساندم و تبلیغ کردم؟!!

گفتند: آری! گفت: بار خدایا تو گواه باش! سپس

گفت: حَقّاً شما مسؤول می‌باشید، بنابر این بر

حاضرین از شما فرض است که به غائبین برسانند!»

قُدُوزی از ترمذی در باب مناقب اهل بیت با

سند متصل خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت

می‌کند که گفت: من رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را

^۱ «تاریخ» یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

در حجّة الوداع در روز عرفه دیدم که بر ناقه قصوی
سوار بود و خطبه می خواند و شنیدم که می فرمود: أَيُّهَا
النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا:
کتاب الله و عِترتی أهل بیتی! قندوزی گوید: ترمذی
گوید: و در این باب از ابو ذر و ابو سعید و زید بن ارقم
و حذیفة بن اسید روایت است.^۱

و قندوزی با تخریج سید ابو الحسین یحیی
بن حسن در کتاب خود «أخبار المدينة» از محمد بن
عبد الرحمن بن خلّاد، از جابر بن عبد الله پس از آنکه
وصیت رسول الله را در مرض موت بر منبر در
تمسک به ثقلین روایت کرده است می گوید: و

^۱ «ینابیع المودّة» ص. ۳۰ و قندوزی گوید: ایضاً این حدیث را محمد بن
علی حکم ترمذی در کتاب خود «نوادر الاصول» با همین عبارت تخریج
کرده است. در «ینابیع المودّة» همین طور است ولی ظاهراً «حکیم» صحیح
است.

از جابر بن عبد الله وارد است که گفت: من رسول
خدا صلی الله علیه و آله را در روز عرفه دیدم که بر ناقه
قصوی سوار بود و خطبه می خواند و شنیدم که
می فرمود: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ
بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. این حدیث
را ترمذی تخریج کرده و گفته است: حَسَنٌ غَرِيبٌ.^۱

شیخ عبید الله حنفی عین متن این حدیث را
از ترمذی در جامع خود از جابر تخریج کرده است.^۲
مبارک بن محمد بن محمد بن عبد الکریم معروف
به ابن اثیر جزری عین متن این حدیث را با تخریج
ترمذی از جابر در کتاب «جامعُ الاصول» خود
تخریج کرده است.^۳

بَغَوِي در «مصابيح السنّة» عین متن این
حدیث از جابر، در روز عرفه تخریج نموده است.^۴
سَخَاوِي در «استجلابُ ارتقاء الغُرف» گوید: و

^۱ «ینابیع المودّة» ص ۴۱.

^۲ «أرجح المطالب» ص ۳۳۵ تا ص ۳۴۱ ضمن بیان احادیثی در این باب از
جامع ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸.

^۳ «عَبَقَات»، ج ۱، ص ۴۲۴ ضمن ترجمه احوال ابن اثیر جزری.

^۴ «مصابيح السنّة» ج ۲، ص ۲۰۶.

اما حدیث جابر را ترمذی در جامع خود از طریق زید بن حسن انباطی از جعفر بن محمد بن علی بن الحسین، از پدرش از جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز عرفه دیدم که بر ناقه قصواء نشسته بود و مردم را مخاطب نموده و شنیدم که می گفت: يا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي. و ترمذی گفته است: هَذَا حَسَنٌ غَرِيبٌ.^۱

زرندی حنفی در کتاب «نظم درر السمطين»

عین متن این حدیث را از جابر در حج رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عرفه آورده است.^۲ و به این خطبه، آیه الله سید

شرف الدین عاملی اشاره دارد.^۳

بعضی از مورّخین عامّه که این خطبه را از رسول

الله در روز عرفه روایت کرده اند عبارت: وَ عِزَّتِي أَهْلَ

^۱ «عباقت»، ج ۲، ص ۵۷۷ و ص ۵۷۸.

^۲ «نظم درر السمطين» طبع نجف اشرف، ص ۲۳۲.

^۳ «المراجعات» طبع اوّل، ص ۱۵.

بیتى را حذف کرده‌اند، و فقط به عبارت: وَ قَدْ تَرَكَتُ
فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي إِنْ اِعْتَصَمْتُمْ بِهِ: كِتَابَ اللَّهِ
اكتفا نموده‌اند.^۱ و بعضی همچون ابن هشام در سیره
خود بجای عبارت: وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، عبارت وَ سُنَّةِ
نَبِيِّهِ آورده و گفته‌اند: كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ.^۲ و روشن
است که دست تحریف در این روایات، به طور
مغرضانه وارد شده است. زیرا اولاً در جمیع روایات
كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وارد است. و این دسته از
روایات به قدری است که از احصاء بیرون است و از
مقابله و مقایسه میان جمیع روایات معلوم می‌شود که
این عبارت کتاب الله و سنتی عبارت منگری است که
به چشم می‌خورد. و حتی جلال الدین سیوطی در
«جامع الصغیر» خود فقط با عبارت إِنْ تَارَكَ فِیكُمْ

^۱ «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۷۰، و «سیره» ابن هشام ج ۴، ص ۱۰۲۲ تا ص
۱۰۲۳، و «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹، و «بحار الأنوار» طبع
کمپانی، ج ۶، ص ۶۶۸ از کتاب «منتقى»، و «روضه الصفا» ج ۲، حجة الوداع،
و «تاریخ» طبری ج ۳، ص ۱۵۰ و ص ۱۵۱ از طبع دوّم دار المعارف، و
«الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۱، ص ۲۱۲، و «الکامل فی التاریخ»، ج ۲، ص
۳۰۲، و محمد حسنین هیکل در کتاب «حياة مُحَمَّد صلی الله علیه و آله از
ص ۴۶۱ تا ۴۶۳ آورده است.

^۲ «سیره» ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۲۲.

خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ
الْحَوْضَ؛ از احمد بن حنبل، و از طبرانی در «معجم كبير»
از زید بن ثابت تخریج کرده است^۱ و عبارتی به لفظ دگر
نیاورده است.

ثانیاً عبارت كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي در هیچ يك از
صحاح ششگانه عامه وارد نشده است و فقط مالك بن
انس در «موطأ» آنها بدون سند متصل، بلکه به طور
ارسال و غیر مسند این عبارت را آورده است.

^۱ «جامع الصغیر» ص ۱۰۴.

و طبری و ابن هشام از او أخذ کرده، و آنها هم بدون سند، مُرْسَلًا این عبارت را در تاریخ و سیره خود آورده‌اند.

و ثالثاً لفظ سُنَّتِي نیز غلط نیست، و معنی صحیحی دارد گرچه در این مقام از رسول اکرم صادر نشده است. و معنی صحیح آن عمل کردن به گفتار رسول خداست که ائمه طاهرین علیهم السلام و عترت خود را پشتوانه کتاب خداوند قرار داده و راه وصول به کتاب را منحصر در آن ذوات مقدّسه که هم عالم و عارف به کتاب الله هستند، و هم از خطا و کذب مصون می‌باشند می‌داند، و معنی آن این نیست که انسان سنّت رسول الله را از خلفای جور و دستیارانشان بگیرد که در مخالفت با رسول خدا و تمرّد و سرپیچی از فرمان او، طوامیر و کتب مطروس است و در علم و درایتشان به کتاب خدا، و صدق گفتارشان هزار اشکال روشن و مشهود صفحه تاریخ را سیاه کرده است.

مورد چهارم و پنجم و ششم: خطبه رسول خدا

درباره ثقلین در مسجد خیف

مورد چهارم خطبه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ

آله در تَمَسُّكْ به ثَقَلَيْنِ در مسجد خیف در روز عید قربان است.

باید دانست که از اعلام و اساطین علمای

شیعه - رضوان الله علیهم - درباره تَمَسُّكْ به ثَقَلَيْنِ از حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در حَجَّةِ الْوَدَاعِ در خصوص سرزمین مَنَى سه خطبه مختلف المضمون وارد است:

أَوَّلُ از شیخ اجل اعظم ابن ابی زینب محمد بن

ابراهیم نُعْمَانِی از اعلام قرن رابع، که در کتاب نفیس

خود به نام «غَيْبَت» ذکر نموده است. او می گوید: خبر

داد به ما محمد بن هَمَّامِ بن سُهَيْلِ که گفت: حدیث کرد

برای ما ابو عبد الله جعفر بن محمد حسنی که گفت:

حدیث کرد برای ما ابو اسحق ابراهیم بن اسحق حمیری

که گفت: حدیث کرد برای ما محمد بن [ی] زید بن عبد

الرحمن تیمی، از حَسَنِ بن حسین انصاری، از محمد بن

حسین، از پدرش، از جدش که گفت: حضرت امام علیّ

بن الحسین علیهما السلام گفتند:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رُوزِي فِي مَسْجِدِ

نَشِئْتَهُ بَوَدُّوْا وَبِأَنَّ حَضْرَتَ اَصْحَابِ نِيْزِ بَوَدُّوْا، پيامبر

فَرَمُوْا: يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ مِنْ هَذَا الْبَابِ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ

يَسْأَلُ عَمَّا يَعْنيهِ.

«داخل می شود بر شما از این در مردی از اهل

بهشت، و از چیزی که برای او مهم است و به کارش

می خورد سؤال می کند.»

در این حال مردی بلند قامت شبیه مردان

طائفه مُضَرَّ وارد شد، و جلو آمد، و بر رسول خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَلَامٌ كَرَدَ وَنَشِئْتَهُ وَكَلَّمَ: يَا

رَسُولَ اللهِ! مَنْ شَنِيدَهُامُ كَمَا خَدَاوْنَدُ عَزَّ وَجَلَّ فِي آيَاتِ

نَاظِلَهُ مِي كَوِيْدُ: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً وَلا**

تَفَرَّقُوا». مراد از این ريسمان خدا که به ما امر می کند

تا بدان اعتصام کنیم و از او تفرّق و جدائی پیدا

نمائیم چیست؟!!

حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَدَّتِي بِأَنَّ

توجه و سکوت سر خود را به زیر انداخته، و پس از آن

^۱ آیه ۱۰۳، از سوره ۳: آل عمران.

بلند نموده و با دست خود اشاره به سوی علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله نمودند و گفتند: هَذَا حَبْلُ اللَّهِ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ عَصِمَ بِهِ فِي دُنْيَاهُ وَ لَمْ يَضِلَّ بِهِ فِي آخِرَتِهِ.

«این است ریسمان خدا، آن ریسمانی که هر کس بدان تمسک کند، در دنیایش از گزند آفات مصون می شود، و

به واسطه اتصال با او در آخرتش نیز گمراه نمی گردد.»

آن مرد به سوی علی علیه السلام برجست و از

پشت سر، علی را در آغوش گرفت و با خود می گفت:

اعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلِ رَسُولِهِ. «من به ریسمان خدا

و ریسمان رسول خدا چنگ زدم و ملاذم و ملجأ کانون

و جودی خویش قرار دادم.» و سپس برخاست و پشت

کرد و خارج شد.

یکی از مردمان حاضر گفت: یا رسول الله! آیا

من خودم را به وی برسانم و تقاضا کنم تا برای من

استغفار کند؟!!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: إِذَا تَجِدُهُ

مُوفَّقاً. «در این صورت او را موفق خواهی

یافت». و آن مرد به او ملحق شد و از او خواست تا از خدا برایش غفران طلب نماید. آن مرد به این مرد گفت: آیا فهمیدی آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفت چه بود؟ و آنچه را که من به او گفتم چه بود؟ گفت: آری. آن مرد گفت: اگر بدین ریسمان متمسک باشی خداوند تو را مورد مغفرت خود قرار می‌دهد و گرنه خدا تو را نمی‌آمرزد!»

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را به ریسمان خداوند که خدای عز و جل در کتابش ما را امر به اعتصام به آن نموده است و اینکه از آن جدا نشده تفرقه از آن پیدا نکنیم، دلالت نکرده بود، در این صورت برای دشمنان دین و معاندین، راه تأویل در کتاب خدا باز می‌شد و از روی عناد و حسد از مراد و منظور آیات عدول نموده، آنها را تأویل کرده و به غیر از کسانی که مقصود خدا بوده‌اند و رسول خدا بر آنان

^۱ در تعلیقه آمده است که: در بعضی از نسخ حدیث اِذَا تَجَدُّهُ مُرْفَقاً وارد است یعنی: تو او را مرد رفیق و همراه خواهی یافت.

دلالت نموده است، منطبق می‌ساختند. اما رسول خدا
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در خطبه مشهوره خود که در مسجد
 خَيف در حَجَّةُ الْوَدَاعِ ایراد فرمود، چنین گفت: إِنِّي
 فَرَطُكُمْ وَ إِنِّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، حَوْضًا عَرَضُهُ مَا
 بَيْنَ بُصْرَى إِلَى صَنْعَاءَ، فِيهِ قِدْحَانٌ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ. أَلَا
 وَ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ الْقُرْآنُ، وَ الثَّقَلُ
 الْأَصْغَرُ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. هُمَا حَبْلُ اللَّهِ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ
 اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، سَبَبٌ مِنْهُ بِيَدِ
 اللَّهِ، وَ سَبَبٌ مِنْهُ بِأَيْدِيكُمْ.^۱

إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ نَبَّأَنِي أَنَّ هَاتَيْنِ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
 يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كِأَصْبَعِي هَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ -
 وَ لَا أَقُولُ كِهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ وَ الْوَسْطَى -
 فَتَفْضَلْ هَذِهِ عَلَيَّ هَذِهِ.

«من جلو دار و پیشرو شما هستم و شما بر من
 در حوض کوثر وارد می‌شوید حوضی که وسعتش
 به قدر وسعت میان شهر بصرای شام است تا شهر

^۱ در تعلیقه آمده است: و در نسخه‌ای گوید: و در روایت دیگری طرف بید
 الله و طرف بایدیکم وارد شده است.

در آن حوض قدح‌هائی است به تعداد ستاره‌های
آسمان. آگاه باشید که من در میان شما دو چیز
ارزشمند و گرانقدر را به یادگار و خلافت می‌گذارم:
چیز ارزشمند بزرگتر قرآن است و چیز ارزشمند
کوچکتر عترت من است اهل بیت من. آن دو
ریسمان خدا هستند که میان شما و میان خداوند عزّ
و جل کشیده شده است. مادامی که شما بدان تمسّک
کنید گمراه نمی‌شوید. سببی از آن به دست خداست
و سببی از آن به دست شماست.

خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه کرده است که
آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد
شوند مانند این دو انگشت من - در این حال رسول
خدا دو انگشت سبّابه خود را کنار هم نهاد - و
نمی‌گویم: مثل این دو انگشت - و در این حال رسول
خدا انگشت سبّابه و انگشت وسطی را کنار هم نهاد
- تا در نتیجه یکی بر دیگری فضیلت داشته باشد.»

نُعْمانی پس از بیان این حدیث گوید: من این
روایت را به سه سند دیگر روایت می‌کنم: اوّل از عبد
الواحد بن عبد الله متّصلاً تا برسد به أمير المؤمنين

علیه السلام. دوم از عبد الواحد بن عبد الله متصلاً تا
برسد به حضرت صادق علیه السلام. سوم از عبد
الواحد بن عبد الله متصلاً تا برسد به حضرت باقر
علیه السلام.^۱

دوم از شیخ اکبر و اعظم سعد بن عبد الله قُمی
در کتاب «بصائر الدرجات» که گوید: حدیث کرد برای
ما قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری
معروف به شاذکونی از یحیی بن آدم از شریک بن عبد
الله از جابر بن یزید جعفی از حضرت باقر علیه السلام
که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را در
سرزمین منی برای خطبه فراخواند و فرمود: أَيُّهَا
النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ
تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا
حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ

^۱ «غیبت» نعمانی، طبع سنگی ص ۱۶ تا ص ۱۸ و طبع حروفی مکتبه
الصدوق ص ۴۱ تا ص ۴۳. و در «غایة المرام» ص ۲۲۵ حدیث ۲۲، از
خاصه با اولین سند از سه سند دیگری که نعمانی ذکر کرده است، از نعمانی
روایت نموده است.

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ حُرْمَاتِ

ثَلَاثٍ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِثْرَتِي وَ الْكَعْبَةَ الْبَيْتِ
الْحَرَامِ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا كِتَابُ اللَّهِ

فَحَرِّفُوا، وَ أَمَّا الْكَعْبَةُ فَهَدِّمُوا، وَ أَمَّا الْعِثْرَةُ فَاقْتُلُوا، وَ كُلِّ

وَدَائِعَ نَبَذُوا مِنْهَا فَقَدْ نَبَذُوا.^۱

«ای مردم من در میان شما دو چیز پر بها و

نفیس را می‌گذارم که مادامی که بدانها تمسک کنید

گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترت من اهل بیت

من، پس آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در

حوض وارد گردند.

سپس فرمود: ای مردم! من در میان شما سه

چیز محترم را که دارای حرمت و احترام الهی است

می‌گذارم: کتاب الله عزّ و جلّ، و عترت من، و کعبه

بیت الله الحرام.

در این حال حضرت باقر علیه السلام

فرمودند: امّا کتاب خدا را تحریف کردند، و امّا کعبه

^۱ «غایة المرام» ص ۲۲۴ حدیث شماره ۱۷ از خاصّه از «بصائر الدرّجات»

سعد بن عبد الله قمی.

را منهدم نمودند، و امّا عترت را کشتند، و تمام ودیعه‌ها و امانتهای خداوندی را به دور افکندند، و تحقیقاً به دور افکندند.»

شیخ اقدم ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفّار در «بصائر الدرّجات» از علی بن محمد از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود از یحیی بن ادیم از شریک از جابر از حضرت باقر علیه السلام عین متن این روایت را روایت می‌کند.^۱

سوم از شیخ جلیل ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب «احتجاج» که گفت: حدیث

^۱ «بصائر الدرّجات»، محمد بن حسن صفّار، ص ۱۲۱ با این تفاوت که اوّلاً کلمه ایها الناس با حرف ندا: «یا» می‌باشد و ثانیاً در این روایت أما ان تمسّکتُم است بجای ما ان تمسکتُم و ثالثاً در آخرش دارد: و کلّ ودائع الله فقد تبرّوا. علّامه حاج شیخ آقابزرگ طهرانی در «الذّریعة» ج ۳، ص ۱۲۵ شماره ۴۱۶ گوید: این «بصائر الدرّجات» از محمد بن حسن بن فروخ صفّار است که در سنه ۲۹۰ فوت کرده است و او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت می‌کند. علّامه طهرانی در ص ۱۲۴ گوید- به شماره ۴۱۵- که «بصائر الدرّجات» در مناقب از شیخ الطائفة ابو القاسم سعد بن عبد الله اشعری قمی است که در سنه ۲۹۹ و یا سنه ۳۰۱ فوت کرده است- انتهى. بنابر این روایتی را که در اینجا ما از حضرت باقر علیه السلام آوردیم هر دو نفر این بزرگان در کتاب خود با یک سند ذکر کرده‌اند و جالب این نکته است که نام هر دو کتاب مشابه با هم و «بصائر الدرّجات» است. علّامه طهرانی در ص ۱۲۳ گوید: به شماره ۴۱۴ کتاب دیگری به نام «بصائر الدرّجات» در تنزیه نبوّات است که شامل معجزات پیغمبر اکرم است و از بعضی از اصحاب ماست.

کرد برای ما محمد بن موسی همدانی که گفت: حدیث
 کرد برای ما محمد بن خالد طیبالی که گفت: حدیث
 کرد برای ما سیف بن عمیره و صالح عقبه، هر دوی
 آنها از قیس بن سَمْعان، از علقمة بن محمد حضر می، از
 حضرت باقر محمد بن علی علیه السلام که خطبه رسول
 الله را در مسجد خیف ذکر کرد که آن حضرت فرمود:
 مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ عَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثَّقَلُ
 الْأَصْغَرُ، وَ الْقُرْآنُ هُوَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ، فَكُلٌّ وَاحِدٌ مُنْبِئٌ عَن
 صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ،
 اَمْنَاءُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُكَامُهُ فِي أَرْضِهِ.

أَلَا وَ قَدْ أَدَّيْتُ، أَلَا وَ قَدْ بَلَّغْتُ، أَلَا وَ قَدْ أَسْمَعْتُ،
 أَلَا وَ قَدْ أَوْضَحْتُ، أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ؛ وَ إِنَّمَا
 قُلْتُ عَن قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
 غَيْرَ أَخِي هَذَا، وَ لَا تَحِلُّ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنِينَ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ^۱.

^۱ «غایة المرام» ص ۲۲۶، حدیث ۳۴ از خاصه. و در «احتجاج طبرسی» طبع
 حروفی نجف اشرف، ج ۱، ص ۷۵ و ص ۷۶ عین متن این حدیث را در
 ضمن خطبه مفصله غدیر خم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
 کرده است و لیکن با سند دیگر که عبارت است از: ابو جعفر مهدی ابن ابی
 حرب حسینی مرعشی از ابو علی حسن بن شیخ ابو جعفر محمد بن حسن
 طوسی از پدرش ابو جعفر محمد بن حسن طوسی از جماعتی از ابو محمد

«ای جماعت مردم! تحقیقاً و مسلماً علی و

پاکیزگان از اولاد من، ایشانند ثَقَلِ اصغر، و قرآن

است ثَقَلِ اکبر. هر کدام از آنها از دیگری خبر

می‌دهند، و هر کدام

هارون بن موسی تلعبیری از ابو علی محمد بن همّام از علی سوری از ابو محمد علوی از اولاد افطس - که از عباد الله الصّالحین بوده است - از محمد بن موسی همدانی؛ و از این به بعد در سند عیناً مانند سند «غایة المرام» است تا برسد به حضرت باقر علیه السلام. و در این روایت بجای و حُکامه فی أرضه، حکماءُ فی أرضه آمده است.

موافق با دیگری هستند، و از هم جدا نمی شوند
تا در حوض کوثر بر من وارد گردند، آن دو چیز
امینان خدا هستند در میان مخلوقاتش، و فرمانروایان
خدا هستند در روی زمینش.

آگاه باشید که من حَقّاً ادا کردم! آگاه باشید که
من حَقّاً رساندم! آگاه باشید که من حَقّاً شنوادم!
آگاه باشید که من حَقّاً روشن کردم! آگاه باشید که
این گفتار، سخن خداوند عزّ و جلّ است و من از
قول او می گویم! آگاه باشید که غیر از این برادرم
کسی امیر بر مؤمنان نیست و امارت و حکومت بر
مؤمنین برای احدی جز او حلال نیست!»

باید دانست که علماء برای حضرت رسول اکرم
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَهُ اللهُ در زمینِ مَنَى سه خطبه ذکر کرده اند:
اوّل در خود مسجد خَیْف که در روز عید قربان که روز
دهم از ماه ذی الحجّه است ایراد فرمودند.

دوم در روز قَرّ که روز یازدهم^۱ است در منی

^۱ روز «قَرّ» روز یازدهم ذوالحجّه است که حاجیان در زمینِ مَنَى می مانند،
روز نَفَرِ اوّل روز دوازدهم است که عده ای از آنها از منی کوچ می کنند، و
روز نَفَرِ دوّم روز سیزدهم است که بقیّه حاجیان کوچ می نمایند.

ایراد کرده‌اند. و سوم در روز نَفْرِ اوّل که روز دوازدهم است در آخرین نقطه مَنِی در عَقَبَه ذکر نموده‌اند. و چون این مطالبی که ما در این خطبه از رسول خدا در سرزمین منی ذکر کردیم، در عبارات و مضمون کاملاً مخالف یکدیگرند، می‌توان آنها را سه خطبه متفاوت شمرد و بنابر این با آنچه که علماء ذکر کرده‌اند تطبیق نموده، و می‌توان گفت که یکی از این خطبه‌ها را در روز عید و یکی را در روز قَرّ و یکی را در روز نَفْرِ درباره وصیت و تأکید تَمَسِّک به ثَقَلین ایراد نموده باشند.

علی‌هذا مورد پنجم و مورد ششم از موارد خطبه رسول اکرم در تَمَسِّک به ثَقَلین جای خود را نشان می‌دهند، و باید اینک وارد شویم در مورد هفتم که خطبه آن حضرت در جُحْفَه در وادی غَدیر خُمّ می‌باشد

و قبل از ورود در خطبه غدیر ذکر این نکته ضروری است که مورّخین عامّه در ذکر خطبه‌های سرزمین منی تا توانسته‌اند آنها را مختصر کرده و جملات و عبارات رسول خدا را درباره تمسّک به ثقلین حذف کرده‌اند.

أَبُو الْفِدَاءِ دِمَشْقِيٌّ فِي تَارِيخِ خُودِ خُطْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَافِعٌ يَزِيدِيٌّ ذِي الْحِجَّةِ بَيَّانٌ مِي كُنْدَ تَا مِي رَسَدَ بِي اَيْنَجَا كِهْ اَن حَضْرَتِ مِي فَرْمَايَنْدُ:

أَلَا! لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كَفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ! أَلَا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَسَّ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلِّونَ وَ لَكِنَّهُ فِي التَّحْرِيشِ بَيْنَكُمْ. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟! أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟! ثُمَّ قَالَ: لِيَبْلَغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَإِنَّهُ رَبُّ مَبْلَغٍ أَسْعَدَ مِنْ سَامِعٍ^۱.

«آگاه باشید! شما پس از من به کفر دیرینه

^۱ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم غیر از خطبه غدیر خم که پس از مراجعت از حجّ در بین راه صورت گرفت، در خود حجّ مجموعاً پنج خطبه ایراد کرده‌اند: روز هفتم ذوالحجّة در مکه مکرمه، روز نهم در زمین عرفات، روز دهم در منی در مسجد خیف، روز یازدهم نیز در زمین منی، روز دوازدهم نیز در منی در محلّی به نام عَقَبَه که آخرین نقطه منی به طرف مکه است. و ما شرح این خطبه‌ها را بطور تفصیل در ج ۶، از «امام‌شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام از ص ۶۶ تا ص ۱۵۸ آورده‌ایم.

خود برنگردید که بعضی از شما گردن دیگری را
بزند! آگاه باشید که اینک شیطان مأیوس شده است
که نماز گزاران، وی را بپرستند و لیکن امید در آن
بسته است که شما را به جان یکدیگر اندازد و تا حدّ
قدرتش در نائره نفاق و اختلاف و إغراء به فتنه و
فساد شعله افروزی کند. آگاه باشید آیا من رساندم؟!
آگاه باشید آیا من رساندم؟! سپس فرمود: بر
حاضرین لازم است که این مطالب مرا به غائبین
برسانند، زیرا چه بسا آن افرادی که به آنها رسانیده
می شود سعادتشان بیشتر و بهره برداریشان از خود
افرادی که حضور داشته اند بیشتر باشد.»

أبو الفداء بیان خطبه حضرت را ادامه میدهد تا
می رسد به اینجا که می گوید: حضرت فرمودند: أَيُّهَا
النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكَتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا:
كِتَابَ اللَّهِ فَاعْمَلُوا بِهِ.^۱ «ای مردم! من در میان شما
گذاردم چیزی را که مادامی که آن را بگیرید

گمراه نشوید و آن کتاب خداست پس بدان عمل

کنید!»

^۱ «البدایة و النّهایة» ج ۵، ص ۲۰۱ تا ص ۲۰۳.

به طور روشن و آشکارا از مقایسه میان جمیع روایات وارده در این مقام و خطبه‌هایی که آن حضرت بیان فرموده‌اند، به دست می‌آید که لفظ وَ عِترتی أَهْلِ بَیتی هم در این خطبه بوده و عناداً و بغیاً و حسداً ساقط نموده‌اند.

مورد هفتم: خطبه رسول الله صلی الله علیه و

آله در تمسک به ثقلین در غدیر خم

ما با توفیقات حضرت ایزد منان عزّ اسمُه در مجلد ششم از «امام‌شناسی» سفر حجّة الوداع رسول اکرم را که در حقیقت مقدمه‌ای برای پایه‌گذاری ولایت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بود به طور تفصیل آوردیم و بحث از خود حدیث و خطبه غدیر به تنهایی سه مجلد هفتم و هشتم و نهم را استیعاب کرد. اینک در اینجا فقط با نهایت اختصار به ذکر حدیث ثقلین که در این خطبه آمده است از بعضی از مصادر مهمّ تاریخی اکتفا می‌نمائیم.^۱

^۱ قندوزی در «ینابیع المودّة» ص ۴۴۷ باب ۷۷، از «مناقب» احمد بن حنبل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش امام محمد باقر علیه

احمد بن ابی یعقوب کاتب عبّاسی در تاریخ خود آورده است که چون رسول خدا از مکه مراجعت نمود در جائی که نزدیک جُحْفَه بود و به آن غدیر خم می‌گفتند هجده شب که از ماه ذی‌الحجه سپری شده بود، فرود آمد و به خطبه برخاست و دست علیّ بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و گفت:

أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟!

قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

السلام روایت می‌کند که گفت: من نزد جابر بن عبد الله آمدم و به او گفتم: مرا از حجّة الوداع خبر بده! او برای من شرحی مفصّل بیان کرد و سپس گفت: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: إني تارك فيكم الثقلين ان تمسكتم بهما لن تضلّوا من بعدى: كتاب الله و عترتى أهل بيتى، و إنهما لن يفترقا حتى يردا علىّ الحوض. قال: اللهم اشهد، اللهم اشهد، اللهم اشهد - ثلاثاً-.
 ايضاً این روایت را امام علیّ الرضا از پدرانش عليهم السلام روایت کرده است.

قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ

وَالآءُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.

«آیا من ولایت از ولایت مؤمنین به خودشان

بیشتر و اکیدتر نیست؟ گفتند: آری ای رسول خدا!

فرمود: بنابراین هر که من مولای اویم، علی مولای

اوست. خداوندا تو ولایت کسی را داشته باش که او

ولایت علی را دارد، و دشمن بدار آنکه را که علی را

دشمن دارد.»

پس از این فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ أَنْتُمْ

وَارِدِيَّ عَلَى الْحَوْضِ، وَ إِنِّي سَأِئِلُكُمْ حِينَ تُرْدُونَ عَلَيَّ عَنِ

الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟!

قَالُوا: وَ مَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبُ طَرْفِهِ بِيَدِ اللَّهِ

وَ طَرْفُ بَأْيَدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تُبَدِّلُوا،

وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۱

«ای مردم! من راهنما و پیشرو شما هستم و

جلو می‌روم و شما همگی بر من در حوض وارد

^۱ «تاریخ» یعقوبی، طبع بیروت سنه ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۱۲.

می‌شوید، و چون شما می‌آئید من از شما درباره
ثقلین مؤاخذه و پرسش می‌کنم، حال ببینید چگونه
حقّ مرا در ثقلین نگهداری می‌کنید؟!!

گفتند: ای رسول خدا مراد از ثقلین چیست؟!!

گفت: ثقل بزرگتر کتاب خداست، واسطه و

سببی است که یک سرش به دست خداست و سر

دیگرش به دست شماست، پس آن را محکم بگیرید

و گمراه نشوید و آن را تبدیل و تحریف ننمائید! و

عترت من اهل بیت من.»^۱

ابن مغازلی با سند متصل خود از ولید بن صالح

از امرأة زید بن ارقم^۲ خطبه مفصّله غدیر را روایت

^۱ أبو الفداء ابن کثیر دمشقی در ذیل آیه مودّت در تفسیر خود گوید: و قد ثبت فی الصحیح أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم قال فی خطبته بغدیر خمّ: إنّی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی، و أنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. و در همین جا روایت احمد بن حنبل را از زید بن ارقم مفصّلاً نقل می‌کند که در آن رسول خدا فرمود: أمّا بعد، ألا أيّها الناس! إنّما أنا بشر یوشک أن یأتی رسول ربّی فأجیب، و أنّی تارک فیکم الثقلین. أولهما کتاب الله تعالی فیهِ الهدی و النور، فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به. - فحثّ علی کتاب الله و رغب فیهِ و قال: صلی الله علیه و آله و سلّم: - و أهل بیتی، اذکرکم الله فی أهل بیتی، اذکرکم فی أهل بیتی - الحدیث.

^۲ در تعلیقه گوید: در «بحار» نقلاً از «عمده» ابن بطریق ص ۵۱، ابن امرأة زید بن ارقم آورده است، و ایضاً در «الغدیر» ج ۷، ص ۳۷ نقلاً از «عمده» - انتهى. و ما که سابقاً این حدیث را از «عبارات» نقل کردیم با لفظ زید بن ارقم بود بدون ضمّ ضمیمه‌ای.

می کند تا می رسد به اینجا که رسول خدا صلی الله علیه
و آله می فرماید: **أَلَا وَ إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ إِنكُمْ تَبَعِي،**
تُوشَكُونَ أَنْ تَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضِ، فَأَسْأَلُكُمْ حِينَ تَلْقَوْنِي
عَنْ ثَقَلِي كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِيهِمَا؟!!

قَالَ: فَاعِيَلْ عَلَيْنَا مَا نَدْرِي مَا الثَّقَلَانِ حَتَّى قَامَ
رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ قَالَ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَنْتَ يَا نَبِيَّ
اللَّهِ مَا الثَّقَلَانِ؟!!

«آگاه باشید که من پیشرو شما هستم و شما
دنباله رو من! به نزدیکی در حوض کوثر بر من وارد
می شوید، و من از شما سؤال می کنم در وقتی که شما
مرا می بینید که چگونه مرا و حق مرا در آن دو خلیفه
و یادگار بجای آورده اید؟!!

زید بن ارقم می گوید: **مطلب بر ما مشکل آمد**
که مراد از ثقلین چیست؟ تا مردی از مهاجرین
برخاست و گفت: پدرم و مادرم قربانت گردد ای
پیامبر خدا! مراد از ثقلین چیست؟!!

^۱ **علت الضالة أعيال عيلاً و عيلاً فأنا عائل: اذا لم تدر أيّ وجهة تبغيها. زمانی**
که چیزی گم شود و انسان متحیر بماند که از کدام طرف باید دنبالش بگردد.

قَالَ: الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى سَبَبٌ طَرْفٌ^۱

بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرْفٌ بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ وَ لَا تَضِلُّوا - وَ

الْأَصْغَرُ مِنْهُمَا عِثْرَتِي. مَنْ اسْتَقْبَلَ قِبَلَتِي وَ أَجَابَ دَعْوَتِي!

فَلَا تَقْتُلُوهُمْ وَ لَا تَقْهَرُوهُمْ وَ لَا تُقْصِرُوا عَنْهُمْ! فَإِنِّي قَدْ

سَأَلْتُ لَهُمُ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ فَأَعْطَانِي، نَاصِرُهُمَا لِي نَاصِرٌ، وَ

خَاذِلُهُمَا لِي خَاذِلٌ، وَ وَلِيَّهُمَا لِي وَلِيٌّ، وَ عَدُوَّهُمَا لِي عَدُوٌّ -

الخطبة^۲.

ابن عساکر در «تاریخ دمشق» با سند متصل

خود از ابو طفیل عامر بن واثله روایت کرده است که

او گفت: شنیدم از زید بن ارقم که می گفت: رسول

خدا صلی الله علیه و آله در میان مکه و مدینه نزد پنج

درخت بزرگ فرود آمد، مردم زیر درختان را جارو

زدند، در این حال رسول خدا رفت و نماز خواند، و

پس از آن برای خطبه قیام کرد و حمد و ثنای خدا را

بجای آورد، و از مواعظ و مطالب موجب تذکار و

^۱ در تعلیقه گوید: در حاشیه «ازهار»- یعنی کتاب الأزهار فی مناقب الإمام الأبرار- طرفه، آمده است و همچنین در «عمده» و در «بحار الانوار»- به نقل از «عمده».

^۲ «مناقب» ابن مغزلی ص ۱۸ ضمن حدیث ۲۳، و به وجه مبسوطتری علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمّة» ص ۱۶ آورده است

یادآوری به قدری که خداوند می خواست او بگوید
گفت، پس از آن فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا إِذَا
اتَّبَعْتُمُوهُمَا [ظ] كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي عِثْرَتِي.

ثُمَّ قَالَ: أ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ
أَنْفُسِهِمْ؟! [قاله] ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. فَقَالَ النَّاسُ! نَعَمْ! فَقَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا
مَوْلَاهُ.^۱

«ای مردم! من در میان شما دو چیز را باقی
می گذارم که تا زمانی که از این دو چیز پیروی کنید
گمراه نمی شوید: کتاب خدا و اهل بیت من عترت
من! پس از آن فرمود: آیا می دانید که ولایت من به
مؤمنین از ولایت خودشان به خودشان قوی تر و
شدیدتر است؟! این جمله را رسول خدا سه بار
فرمود.

مردم گفتند آری!...»^۲

^۱ «تاریخ دمشق» ج ۲، از ترجمه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۳۶، حدیث ۵۳۴.

^۲ ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» ص ۲۵ قصه غدیر را با حدیث ثقلین مشروحاً از زید بن ارقم نقل کرده است.

بَلَاذُرِي در «انساب الأشراف» در ترجمه امیر

المؤمنين عليه السلام با سند متصل خود از زید بن

ارقم آورده است که گفت: ما با رسول خدا در حجة

الوداع بودیم چون به غدیر خم رسیدیم امر فرمود تا

زیر درختان را تنظیف کردند. سپس ایستاد و گفت:

كَأَنِّي قَدْ دُعِيْتُ فَأَجَبْتُ [وَ] إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا

مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ

تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي! فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا

حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

الْحَوْضِ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَهَذَا

وَلِيَّهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ!

راوی روایت، ابو طفیل گوید: من به زید بن

ارقم گفتم: تو خودت این عبارت را از رسول اکرم

شنیدی؟! گفتم: در زیر درختان کسی نبود مگر اینکه

با چشمش دید و با گوشش شنید.^۱

نسائی در «خصائص» خود این روایت را از

زید بن ارقم روایت کرده است.^۲

مُلا عَلِيٍّ مُتَّقِيٍّ فِي «كَنْزِ الْعَمَالِ» مِنْ ابْنِ جَرِيرٍ

طَبْرِيٍّ فِي «مُسْنَدِ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ» مِنْ ابْنِ أَبِي طَيْفَلٍ أَوْرَدَهُ

أَيْ: كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ

حَجَّةِ الْوَدَاعِ بَازِغَتْهُمْ وَبِهِ غَدِيرِ خَمٍّ رَسَدُوا، أَمْرًا

فَعَرَفُوا أَنَّ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

كَأَنَّ قَدْ دُعِيَ فَأَجَبْتُ. إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ

الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ - حَبْلُ مَمْدُودٌ

مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ

تَخْلَفُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. ثُمَّ

^۱ «أنساب الأشراف»، ج ۱، ص ۳۱۵، حديث ۴۶.

^۲ «خصائص» ص ۲۱ از طبع مطبوعه تقدم در قاهره.

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ
فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلَىٰ وَلِيَّهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ
عَادِ مَنْ عَادَاهُ! فَقُلْتُ لِزَيْدٍ: أَنْتَ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؟! فَقَالَ: مَا كَانَ فِي الدُّوْحَاتِ أَحَدٌ
إِلَّا قَدْ رَأَاهُ بِعَيْنِهِ وَ سَمِعَهُ بِأُذُنِهِ (ابن جرير).^۱

ابو نعيم اصفهانی با سند متصل خود روایت
می‌کند از عبد الله بن جعفر - در قرائتی که برای او
شده و با اذنی که در روایت آن به ابو نعيم داده شده
است - که گفت: حدیث کرد برای ما احمد بن یونس
طَبَّي، حدیث کرد برای ما عمَّار بن نصر، حدیث کرد
برای ما ابراهیم بن اَلسَّع مَكِّي، حدیث کرد برای ما
جعفر بن محمد از

^۱ «کنز العمال» طبع حیدرآباد سنه ۱۳۸۷، ج ۱۵، ص ۹۱. فضائل علی علیه السلام.

پدرش از جدش از علی که گفت: رسول خدا
صلی الله علیه و آله در جُحْفَه برای ما خطبه خواند
...^۱ و گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! لَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا:
بَلَىٰ! قَالَ: فَإِنِّي كَأَنِّي لَكُمْ عَلَى الْحَوْضِ فَرَطًا وَسَائِلُكُمْ عَنِ
اِثْنَيْنِ: عَنِ الْقُرْآنِ وَعَنْ عِثْرَتِي - الخطبة.^۲

سَخَاوِي با تخریج ابن عُقْدَه روایت کرده است
از هارون بن خارجه از فاطمه دختر علی بن ابی طالب
علیه السلام از امّ سلمه که گفت: رسول خدا صلی الله
علیه و آله در غدیر خم دست علی را گرفت و بلند کرد
تا جایی که ما سپیدی زیر بغل رسول خدا را دیدیم و
گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ (الحديث). و نیز گفت: يَا أَيُّهَا
النَّاسُ! إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي، وَ
لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.^۳

قُنْدُوزِي با تخریج بزّاز در مسندش روایت
کرده است از امّ هانی خواهر امیر المؤمنین علیه

^۱ در نسخه اصل «حلیة الأولیاء» سفید مانده است.

^۲ «حلیة الأولیاء» ج ۹، ص ۶۴.

^۳ «عبقات» ج ۲، ص ۵۸۲ ضمن ترجمه احوال سخاوی.

السلام که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله از
حجّش مراجعت نمود و در غدیر خم نازل شد، در
میان گرمای روز به خطبه ایستاد و گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَاجِيبَ، وَ قَدْ
تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا: كِتَابَ اللَّهِ
- حَبْلُ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ - وَ عِثْرَتِي أَهْلَ
بَيْتِي. اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
يُرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

ابو موسی مدائنی در «سیر الصحابة» حدیث

غدیر خم را مفصلاً از حذیفه بن

^۱ «ینابیع المودّة» ص ۴۰. در «غایة المرام» ص ۲۳۳ حدیث شصت و هفتم
از خاصّه از ابن بابویه با سند متصل خود روایت می کند از حضرت صادق
علیه السلام از پدرش حضرت باقر علیه السلام که او فرمود: من رفتم نزد
جابر بن عبد الله انصاری و به او گفتم: داستان حجّة الوداع را برای ما بیان
کن! جابر حدیثی طولانی در این باره ذکر کرد و سپس گفت: رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود: انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم به لن تضلّوا
من بعدی: کتاب الله عزّ و جلّ و عترتی أهل بیتی سپس سه بار گفت: اللهم
اشهد!

اُسید تخریج کرده است تا می‌رسد به این فقره که
رسول خدا می‌فرماید:

أَلَا وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَنْزِلُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ!
فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا حِينَ تَلْقَوْنِي؟! قَالُوا: وَ مَا
الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ!؟

قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ - سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ
وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ؛ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ؛ وَ لَا تَضِلُّوا وَ تُبَدِّلُوا -
وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي. قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ
أَنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَلْقَيَانِي وَ سَأَلْتُ رَبِّي لَهَا ذَلِكَ!^۱

شیخ عبید الله حنفی امر تسری این حدیث را
به عین همین متن از حذیفة بن اسید تخریج کرده
است.^۲

شمس الدین سخاوی این حدیث را با همین
متن از حذیفة بن اسید و زید بن ارقم از طبرانی در

^۱ «غایة المرام» ص ۲۱۴ حدیث ۹ از عامه. در «غایة المرام» ص ۲۲۵ حدیث
۲۵ از خاصه روایتی است از ابو نصر محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر
خود با اسنادش از ابو جمیله مفضل بن صالح از بعضی از اصحابش که عین
متن این حدیث را از رسول خدا ذکر نموده است.

^۲ «أرجح المطالب» ص ۳۳۸ و بجای تنزلون لفظ تردون می‌باشد، و لفظ
سبب نیست.

«معجم کبیر» آورده است و در پایان آن گوید: و از همین وجه ضیاء در «مختاره» آورده است، و ابو نعیم در «حلیه» و غیره از حدیث زید بن حسن انماطی از معروف بن خربوذ از ابو طفیل از حدیفة به تنهائی روایت کرده است.^۱

نور الدین سمهودی این حدیث را با همین متن از حذیفة بن اسید و عامر بن لیلی ابن ضمرة با تخریج ابن عقده در کتاب «موالاة» از طریق عبد الله بن سنان از ابو طفیل از آن دو نفر روایت کرده است، و ایضاً از طریق ابن عقده، ابو موسی مدینی در «سیر الصحابة» و حافظ ابو الفتح عجلی در کتاب خود به نام «الموجز من فضائل الخلفاء» روایت نموده‌اند.^۲

ابن عساکر دمشقی این حدیث را با همین متن، در سیاق طرق حدیث غدیر از معروف بن خربوذ مکی از ابو طفیل از حذیفة بن اسید غفاری

^۱ «عبقات» ج ۲، ص ۵۷۸ و ص ۵۷۹ در ضمن ترجمه احوال سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف» با لفظ تردون و لفظ سبب، و بجای لن یفترقا، لن ینقضیا آمده است.

^۲ «عبقات» ج ۲، ص ۶۴۳ در ضمن ترجمه احوال سمهودی در کتاب «جواهر العقیدین» با عین متن سخاوی بدون اندک اختلافی مگر در لن ینقضیا که در این روایت ان لا یتفرقا وارد شده است.

روایت نموده است.^۱

سخاوی حدیث ثقلین را در روز غدیر خمّ از ابو سعید خدری به لفظ دیگری نیز آورده است که وی از زمره هفده نفر صحابی بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنها را و بقیه حضار را قسم به خدا دادند تا آنان که در غدیر بودند برخیزند و شهادت دهند.

و این حدیث را با تخریج ابن عقده از طریق محمد بن کثیر از فطر و ابو جارود از ابو طفیل روایت نموده است، و متن حدیث در خصوص ثقلین این است:

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي. فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْحَبِيرُ.

و از علی علیه السلام بخصوصه این طور یاد فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. این شهادت را که ابو سعید در جمله هفده نفر داده است، حضرت فرمود:

^۱ «عَبَقَات» ج ۱، ص ۴۰۲، در ضمن ترجمه احوال ابن عساکر از «تاریخ دمشق».

صَدَقْتُمْ، و أَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ^۱.

و سخاوی نیز حدیث ثقلین را با تخریج ابن عقده

در «موالاة» از حدیث ابراهیم محمد اسلمی از حسین بن

عبد الله بن ضمیره از پدرش از جدش: ضمیره اسلمی

در روز غدیر خمّ از حجّة الوداع بدین عبارت روایت

کرده است که: فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا

النَّاسُ! فَإِنِّي مَقْبُوضٌ أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَىٰ فَاجِيبَ، فَمَا أَنْتُمْ

قَائِلُونَ؟! قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَنَصَحْتَ وَأَدَّيْتَ!

قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا:

كِتَابَ اللهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا وَ

^۱ «عَبَقَات» ج ۲، ص ۵۷۹ ضمن ترجمه احوال سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف بحبّ اقرباء الرسول ذوی الشرف».

إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَانظُرُوا كَيْفَ

تَخْلِفُونِي فِيهِمَا.^۱

و به حدیث ثقلین در روز غدیر از رسول اکرم
صلی الله علیه و آله اشاره فرموده است علامه آیه الله
سید شرف الدین عاملی در کتاب «المراجعات».^۲

مورد هشتم: گفتار رسول خدا در تمسک به

ثقلین بعد از نماز صبح

شیخ طوسی در «امالی» با سند متصل خود از
جابر بن عبد الله أنصاری روایت کرده است که: روزی
رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را برای ما
بجای آورد، و چون از نماز فارغ شد، روی به ما آورده
و برای ما سخن می گفت و پس از آن فرمود: ای مردم
هر کس فاقد خورشید گردد به ماه تمسک می کند، و هر
کس فاقد ماه گردد به فرقدان تمسک می نماید. جابر
گوید: من و ابو ایوب انصاری برخاستیم و با ما انس

^۱ همین مصدر، ص ۵۸۰.

^۲ «المراجعات» طبع اول، ص ۱۵: و قد صدع بها رسول الله صلی الله علیه و
آله فی مواقف شتی: تارة یوم غدیر خمّ - الخ کلامه.

بود و عرض کردیم: ای رسول خدا، مراد از خورشید چیست؟ فرمود: من هستم. آنگاه رسول الله برای ما مثلی زد و گفت:

خداوند تعالی ما را که خلق فرمود به منزله ستارگان آسمان قرار داد که هرگاه ستاره‌ای ناپدید شود ستاره دیگری طلوع می‌کند. من خورشیدم. چون مرا بردند تمسک به ماه کنید! گفتیم ماه کیست!؟

فرمود: أَخِي وَ وَصِي، وَ وَزِيرِي، وَ قَاضِي دِينِي،

وَ أَبُو وَ لَدَيَّ، وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي.

«برادر من، و وصی من، و وزیر من، و پرداخت کننده دین من و پدر دو پسران من، و خلیفه من در اهل من.»

گفتیم: مراد از فرقدان کیستند؟ فرمود: حَسَن و حُسَین. و سپس قدری سکوت نمود و فرمود: هُوَ لَأٍ وَ فَاطِمَةُ هِيَ الزَّهْرَةُ عِثْرَتِي وَ أَهْلُ بَيْتِي. هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ^۱. «آن جماعت با فاطمه که اوست ستاره زهره تابناک و درخشان، آنهاوند عترت من اهل بیت من، ایشان با قرآنند، جدائی ندارند تا در حوض بر من وارد شوند.»



مورد نهم: گفتار رسول خدا در تمسک به ثقلین بعد از نماز ظهر

قندوزی از «مناقب» احمد بن حنبل از احمد بن عبد الله بن سلام از حذیفة بن یمان روایت می کند که او گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله نماز ظهر را برای ما انجام دادند و سپس با چهره مبارک خود

^۱ «غایة المرام» ص ۲۳۱ و ص ۲۳۲، حدیث ۵۵، از خاصه.

رو به ما کرده و فرمودند:

مَعَاشِرَ أَصْحَابِي! أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْعَمَلِ

بِطَاعَتِهِ، وَ إِنِّي أَدْعَى فَاجِبٌ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ:

كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَنْ تَمْسُكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا،

وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَتَعَلَّمُوا مِنْهُمْ وَ

لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ^۱.

«ای جماعت اصحاب من، من شما را وصیت

می‌کنم به تقوای خداوند، و عمل به طاعتش، و من

خوانده می‌شوم و اجابت دعوت می‌نمایم، و من در

میان شما دو چیز گران‌قیمت و ارزشمند باقی

می‌گذارم: کتاب الله و عترت من اهل بیت من. پس

شما از آنها یاد بگیرید و به آنها یاد ندهید، چرا که

ایشان اعلم از شما می‌باشند».

^۱ «ینابیع المودة» ص ۳۵.

مورد دهم: گفتار رسول خدا در تمسک به

ثقلین در وقت حضور انصار

شیخ طبرسی از ابو مُفَضَّل مُحَمَّد بن عبد الله شیبانی با اسناد صحیح خود از مردانی موثق روایت کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مرض موت در حالی که به فضل بن عباس و یکی از غلامان خود به نام ثوبان تکیه کرده بودند برای نماز از منزل بیرون رفتند؛ و این همان نمازی بود که به جهت سنگینی مرض نمی خواستند از منزل بیرون روند اما بر خود تحمیل نموده و بیرون رفتند. چون نماز را در مسجد بجای آوردند به منزل مراجعت نموده و به غلام خود گفتند: بر درِ منزل بنشین و از آمدن هیچ یک از انصار مانع مشو؛ و در این حال، حال بیهوشی بر آن حضرت رخ داد. انصار آمدند و دور تا دورِ درِ منزل حلقه زدند و گفتند: از برای ملاقات رسول خدا برای ما اجازه بگیر!

غلام گفت: رسول خدا بیهوش شده است و زنان وی نزد او هستند. انصار شروع کردند به گریستن. رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای

گریه انصار را شنید و فرمود: ایشان کیانند؟ گفتند: انصار.

فرمود: در اینجا از اهل بیت من کیست؟

گفتند: علی و عباس، رسول خدا آنان را طلبید و بر آنها تکیه داد و بیرون شد تا به ستون چوبی از چوب درخت خرما که ستون مسجد بود تکیه کرد و مردم دور وی گرد آمدند. حضرت خطبه‌ای خواند و در ضمن آن فرمود:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا خَلَّفَ

تَرَكَهٗ، وَقَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي.

أَلَا فَمَنْ ضَيَعَهُمْ ضَيَعَهُ اللَّهُ. أَلَا وَإِنَّ الْأَنْصَارَ كَرِّشِي وَ

عَيْبَتِي الَّتِي آوَى إِلَيْهَا؛ وَ إِنِّي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ

الْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَ تَجَاوَزُوا عَنْ

مُسِيئِهِمْ.^۱

^۱ «احتجاج طبرسی» طبع نجف ج ۱، ص ۸۹ و ص ۹۰، و «غایة المرام» ص ۲۲۶ حدیث ۳۵ از خاصه از «احتجاج» و در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۷، ص ۳۰ از «امالی» طوسی از ابو عمرو از ابن عقده با سند متصل تا ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین عبارت روایت کرده است که فرمود: إني تارك فيكم الثقلين الا ان احدهما اكبر من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الأرض، و عترتي اهل بيتي، و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. و قال: ألا ان اهل بيتي عيني التي آوى اليها، و ان الأنصار تُرسي، فاعفوا عن مسيئتهم و أعينوا محسنهم. آنگاه مجلسی در شرح

«ای جماعت مردم! هیچ پیغمبری نمی‌میرد مگر آنکه ترکه‌ای از خود جانشین خود می‌گذارد، و من در میان شما دو چیز ارزشمند و پر بها جانشین خود گذاردم: کتاب خدا و اهل بیت من. آگاه باشید! هر کس آنان را ضایع بگذارد خداوند وی را ضایع می‌گذارد. آگاه باشید که انصار در حکم اهل و عیان من هستند و صندوق و محفظه من هستند که من به سوی آن مأوی می‌گیرم. و من شما را به تقوای خداوند توصیه می‌نمایم و به احسان نمودن به انصار. نیکوکار از ایشان را بپذیرید، و از گناهکارشان درگذرید!»

و بیان این حدیث فرموده است: در بعضی از کتب مخالفین وارد است که بجای لفظ عینی لفظ عیّتی و بجای لفظ تُرسی لفظ کرشی آمده است. و در «نهایه» ابن اثیر آمده است: الانصار کرشی و عیّتی مراد آنست که انصار محلّ راز و موضع سرّ و امانت او بوده‌اند و آنان که رسول خدا در امور به آنها استعانت می‌جسته است و لفظ کرش و عیّته را برای این معنی استعاره آورده است، زیرا علف خواران نشخوار کننده، علف را در کرش خود جمع می‌کنند و انسان لباسش را در جامه‌دان خود می‌گذارد. و گفته شده است: مراد از کرش جماعت است یعنی انصار جماعت من و اصحاب من می‌باشند. گفته می‌شود: علیه کرش من الناس یعنی جماعتی از مردم - انتهی گفتار مجلسی. و أنا أقول: در «مجمع البحرین» آمده است که: و الکرش الجماعة من الناس، و در خبر نبوی است: الأنصار کرشی یعنی از جهت مودّت و رأفت، انصار به منزله اولاد صیغار من هستند چون از غرائز و جبلّی انسان است که فرزندان کوچک خود را دوست دارد و کرش الرّجل عیاله من صیغار وُلده - انتهی گفتار صاحب «مجمع».

شیخ مفید با سند متصل خود روایت می‌کند از

عبد الله بن عباس که گفت: در مرضی که رسول الله در

آن از دنیا رحلت کردند، علی بن ابی طالب و عباس بن

عبد المطلب و فضل بن عباس بر پیغمبر وارد شدند و

گفتند: یا رَسُولَ اللهِ! این جماعت انصارند در مسجد که

مرد و زنشان بر تو می‌گیرند. حضرت فرمود: برای چه

می‌گیرند؟ گفتند: می‌ترسند از آنکه تو بمیری! حضرت

فرمود: دستتان را به

من دهید تا برخیزم. در این حال لحافی به خود بسته
و دستمالی بر سر بسته و از منزل بیرون آمد تا بر روی
منبر نشست و حمد و ثنای خدا را بجای آورده پس از
آن گفت:

أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَمَا تُنْكِرُونَ مِنْ مَوْتِ
نَبِيِّكُمْ؟! أَلَمْ أَنْعَ إِلَيْكُمْ وَتُنْعَ إِلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ؟ لَوْ خُلِدَ أَحَدٌ
قَبْلِي ثُمَّ بُعِثَ إِلَيْهِ لَخُلِدْتُ فِيكُمْ.

أَلَا إِنِّي لَأَحِقُّ بِرَبِّي وَ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ
بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ تَقْرَءُونَهُ
صَبَاحاً وَ مَسَاءً. فَلَا تَنَافَسُوا وَ لَا تَحَاسَدُوا وَ لَا تَبَاغَضُوا
وَ كُونُوا إِخْوَاناً كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ. وَ قَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمْ عِثْرَتِي
أَهْلَ بَيْتِي وَ أَنَا أَوْصِيكُمْ بِهِمْ.

ثُمَّ أَوْصِيكُمْ بِهَذَا الْحَيِّ مِنَ الْأَنْصَارِ. فَقَدْ عَرَفْتُمْ
بَلَاهُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ وَ عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ،
أَلَمْ يَوْسَعُوا فِي الدِّيَارِ، وَ يَشَاطِرُوا الثَّمَارَ، وَ يُوَثِّرُوا وَ بِهِمْ
الْخِصَاصَةُ؟! فَمَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ أَمْراً يُضِرُّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعُهُ
فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِ الْأَنْصَارِ، وَ لِيَتَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ. وَ

كَانَ آخِرَ مَجْلِسِهِ حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ^۱

«اما بعد، ای مردم! چرا مرگ پیمبرتان را غیر

مترقب می‌شمارید؟! آیا خبر مرگ من به شما داده

نشده است؟! و خبر مرگ شما به شما داده نشده

است؟! اگر بنا بود کسی پیش از من جاودان زیست

می‌نمود سپس مرگش به او می‌رسید من هم در میان

شما جاودان می‌زیستم.

آگاه باشید که من به پروردگارم می‌رسم و من

چیزی در میان شما گذارده‌ام مادامی که به آن چنگ

زنید گمراه نمی‌شوید: کتاب خدای متعال است که

در میان شماست، هر صبح و هر شب آن را

می‌خوانید. بنابراین (در ریاست و مقام) از

^۱ «امالی» شیخ مفید، طبع جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مجلس ششم، ص ۴۵ تا ص ۴۷ حدیث ۶، و «غایة المرام» ص ۲۳۴ حدیث ۷۸ از خاصه.

هم سبقت نگیرید، و در این امر حسد نورزید و دشمنی نکنید، و همان طور که خداوند به شما امر نموده است برادر یکدیگر باشید. و من به عنوان جانشین از خودم در میان شما عترتم را اهل بیتم را باقی گذاردم و من شما را بدیشان وصیت می‌کنم.

پس از آن شما را وصیت می‌کنم درباره این گروه از مؤمنین که انصار می‌باشند. شما دانسته‌اید رنج و مصیبت و مشکلاتی را که در راه خدا و در راه حفظ رسول خدا، و در راه حفظ و صیانت مؤمنین تحمل کرده‌اند تا چه حد بوده است؟! آیا آنها شما را به خانه‌ها و شهرهای خود راه ندادند و مسکن و محلّ اقامتشان را گشایش ندادند؟! آیا آنها ثمرات و بهره‌های زندگی خود را با شما تقسیم نمودند؟! آیا آنها با وجود ابتلای به فقر و تنگدستی، شما را بر خودشان مقدم نشمردند؟! بنابراین هر کس از شما چنانچه امری از امارت را به دست گیرد، خواه برای کسی ضرر داشته باشد یا منفعتی، باید در مقابل خوبیهای انصار، نیکانشان را بپذیرد و در برابر بدیهایشان از بدکارانشان درگذرد و عفو و اغماض

پیشه گیرد. و این آخرین مجلس رسول خدا صلی
الله علیه و آله بود تا به زیارت خدای عزّ و جلّ
شتافت. ^۱»

شیخ مفید نیز با سند متصل خود از عبد الرحمن
بن ابی لیلی از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
آورده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله
به انس فرمود: یا اَنَسُ! ادْعُ لِي سَيِّدَ الْعَرَبِ! فَقَالَ: يَا
رَسُولَ اللَّهِ! أَلَسْتَ سَيِّدَ الْعَرَبِ؟! قَالَ: أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ
وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ. ^۲

فَدَعَا عَلِيًّا، فَلَمَّا جَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا
أَنَسُ! ادْعُ لِي الْأَنْصَارَ. فَجَاءُوا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَ آله: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! هَذَا عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ فَأَحِبُّوهُ
حُبِّي وَ أَكْرِمُوهُ لِكِرَامَتِي، فَإِنَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

^۱ سیّد بن طاووس - رضوان الله علیه - در کتاب «طرائف» طرفه سی و سوم
با سند خود از حضرت کاظم از حضرت صادق علیهما السلام حدیث
مفصّلی درباره خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی که انصار را
فراخوانده‌اند، روایت نموده است، این خطبه را سیّد هاشم بحرانی در «غایة
المرام» ص ۲۲۸ حدیث چهلّم از خاصّه ذکر کرده است.

^۲ در تعلیقه گوید: شیخ صدوق در امالی در مجلس دوم از عائشه در حدیثی
روایت کرده است که او گفت: من گفتم: و ما السیّد؟ «سیّد و سالار کیست؟»
فقال صلی الله علیه و آله: من افترضت طاعته كما افترضت طاعتي. «آن کسی
که اطاعتش به همان گونه که اطاعت من واجب است، واجب باشد.»

أَخْبَرَنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا أَقُولُ لَكُمْ.^۱

«ای انس! بخوان که سید و سالار عرب

حضور من بیاید. انس گفت: ای رسول خدا مگر تو

سید و سالار عرب نیستی؟! پیامبر فرمود: من سید و

سالار فرزندان آدم می باشم و علی سید و سالار عرب

است.

انس علی را فراخواند، چون علی علیه السلام

آمد پیامبر فرمود: ای انس بخوان تا انصار حضور من

بیایند. انصار آمدند، در این حال پیغمبر اکرم صلی

الله علیه و آله گفت: ای جماعت انصار! این علی

است که سید عرب است، پس به جهت محبتی که

من به او دارم شما هم وی را دوست داشته باشید، و

به جهت احترام و گرمی بودنش نزد من شما هم وی

را گرمی بدارید، این را که من به شما می گویم

جبرئیل علیه السلام از خداوند عزَّ وَّجَلَّ به من خبر

داده است.»

مُلا عَلِي مُتَّقِي عَيْنِ اِيْنِ عِبَارَتِ رَا اَز «مُسْنَدُ السَّيِّدِ

^۱ «امالی» مفید، طبع جامعه مدرسین، ص ۴۴ و ص ۴۵ مجلس ششم،

حدیث ۴.

الحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» بِأَخْرِيجِ أَبُو نُعَيْمٍ فِي «حَلِيَّةِ
 الْأَوْلِيَاءِ» رَوَايَاتٍ كَرَّمَهُ اسْتِ، مَكْرَ اَيْنَكِهْ چُونِ عَلِيٍّ اَمَدِ
 فَرَمُوْد: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ
 بِهِ لَنْ تَضِلُّوْا، بَعْدَهُ اَبْدًا؟! هَذَا عَلِيٌّ فَأَحِبُّوْهُ بِحُبِّي، وَ
 أَكْرَمُوْهُ بِكَرَامَتِي، فَإِنَّ جَبْرِيلَ أَمْرَنِي بِالَّذِي قُلْتُ لَكُمْ عَنِ
 اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۱

«ای جماعت انصار! آیا من رهبری نکنم شما

را به چیزی که اگر بدان چنگ زنید

^۱ «کنز العمال» طبع قدیم، ج ۶، ص ۶۰۰، و حمّوئی در «فرائد السمّطین» ج ۱، ص ۱۹۶ و ص ۱۹۷ باب ۴۰ حدیث ۱۵۴ عین این روایت را با سند خود از امام حسن علیه السلام آورده است و در پایان آن گوید: ابو نعیم گوید: ابو بشر از سعید بن جبیر از عائشه مثل آن را به طور مختصر در سؤدد روایت کرده است و حاکم در «مستدرک» ج ۳، ص ۱۲۴ از عمر بن حسن راسبی از ابو عوانه از ابو بشر از سعید بن جبیر از عائشه روایت کرده و گفته است: این حدیث شاهی از روایت عروه از عائشه و شاهد دیگری از روایت جابر بن عبد الله انصاری دارد که به همین مضمون از پاسخ آن حضرت در سؤال عائشه وارد است.

پس از آن هیچ وقت گمراه نشوید؟! این علی است! پس به سبب محبتی که من به او دارم شما هم به او محبت داشته باشید، و به سبب مقام و کرامتی که او نزد من دارد شما هم او را مکرم و معزز بدانید! جبرئیل از جانب خداوند عز و جل مرا امر کرد تا این را به شما بگویم.»

و شیخ عبد الرحمن صفوری شافعی بدین لفظ آورده است: أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ إِذَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ؟! قَالُوا: بَلَىٰ يَا نَبِيَّ اللَّهِ! قَالَ: هَذَا عَلِيٌّ فَأَحِبُّوهُ بِحُبِّي، وَ أَكْرِمُوهُ بِكَرَامَتِي.^۱

«آیا نمی‌خواهید من شما را رهبری نمایم به کسی که چون به وی چنگ زنید هیچ وقت گمراه نگردید؟! گفتند: آری ای پیغمبر خدا! فرمود: این علی است، او را به محبت من دوست بدانید! و به کرامت من مکرم بشمارید!»

مورد یازدهم: گفتار رسول خدا بر فراز منبر در

^۱ «نزهة المجالس» ج ۲، ص ۲۰۸.

مسجد در آخرین خطبه

قندوزی از «مناقب» احمد بن حنبل از کتاب
سُلیم بن قیس روایت کرده است که حضرت امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفتند: آنچه
را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عرفه بر
روی ناقه قصوی و در مسجد خیف، و در روز غدیر
و در روزی که رحلت کردند در خطبه خود بر روی
منبر گفته‌اند این است:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، لَنْ تَضِلُّوا مَا
تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ، وَالْأَصْغَرُ عِزَّتِي
أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا
حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ كَهَاتَيْنِ - أَشَارَ بِالسَّبَابَتَيْنِ - وَلَا
أَنَّ أَحَدَهُمَا أَقْدَمُ مِنَ الْآخِرِ، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، وَ
لَا تَقْدَمُوا مِنْهُمُ وَلَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ، وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ
أَعْلَمُ مِنْكُمْ.^۱

«ای مردم! من حقاً بجای می‌گذارم در میان
شما دو چیز ارزشمند و نفیس را، مادامی که بدان دو

^۱ «ینابیع المودة» ص ۳۴.

چیز تمسک کنید گمراه نمی شوید! بزرگتر از آنها کتاب الله است و کوچکتر عترت من اهل بیت من. و خداوند لطیف و خبیر به من سفارش کرده و پیمان نهاده است که آن دو چیز از هم جدا نمی شوند تا بر من در حوض وارد شوند، مثل این دو تا - و اشاره فرمود با دو انگشت سبّابه خود - و نه اینکه یکی از آن دو چیز مقدّم بر دیگری باشد؛ بنابر این بر شماست که بدان دو چنگ زنید تا گمراه نشوید، و بر آنها پیشی نگیرید و از آنها تخلّف نوزید! و به آنها چیزی نیاموزید چرا که آنها از شما داناترند!»

و در «غایة المرام» این روایت را از سلیم از امیر المؤمنین علیه السلام با عبارتی شبیه بدین عبارت آورده است.^۱

شیخ مفید در «امالی» با سند معروف و متصل

^۱ «غایة المرام» ص ۲۲۶ حدیث ۳۱: قال علی علیه السلام: إنّ الذی قال رسول الله صلی الله علیه و آله یوم غدیر خمّ و فی حجّة الوداع و یوم قبض فی آخر خطبة خطبها رسول الله حین قال: ترکت فیکم امرین لن تضلّوا ما تمسکتُم بهما: کتاب الله و اهل بیته، و انّ اللطیف الخبیر عهد الیّ أنّهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض - کھاتین الأصبعین - و إنّ أحدهما أقدم من الآخر فتمسکوا بهما لن تضلّوا و تولّوا و لا تُقدّموهم و لا تتخلّفوا عنهم و لا تعلّموهم فانّهم أعلم منکم.

خود از معروف بن حربوذ روایت می‌کند که گفت:
از ابو عبید الله^۱ غلام عباس شنیدم که با حضرت ابو
جعفر محمد بن علی علیهما السلام مذاکره می‌کرد و
می‌گفت: من از ابو سعید خدری شنیدم که می‌گفت:
آخرین خطبه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله
برای ما ایراد کرد خطبه‌ای بود که در مرض مرگش
بود و در حالی که بر علی بن ابی طالب و میمونه
کنیزش تکیه داده بود از منزل بیرون شد و گفت:

يا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، وَ سَكَتَ.

فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَانِ الثَّقَلَانِ؟!

فَغَضِبَ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجْهَهُ ثُمَّ سَكَنَ وَقَالَ: مَا ذَكَرْتُمَا إِلَّا

وَ أَنَا أَرِيدُ أَنْ

^۱ در نسخه اصل، ابو عبد الله است.

اٰخِرِكُمْ بِهٖمَا وَ لٰكِنْ رَّبُّوْتُ فَلَمْ اَسْتَطِعْ؛ سَبَبٌ طَرَفُهُ
بِيَدِ اللّٰهِ وَ طَرَفٌ بِاَيْدِيكُمْ، تَعْمَلُوْنَ فِيْهِ كِذَّآ وَ كِذَّآ، اِلَّا وَ
هُوَ الْقُرْآنُ؛ وَ الثَّقَلُ الْاَصْغَرُ اَهْلُ بَيْتِيْ!

ثُمَّ قَالَ: وَ اَيُّمُ اللّٰهِ اِنِّيْ لَأَقُوْلُ لَكُمْ هٰذَا وَ رِجَالٌ فِيْ
اَصْلَابِ اَهْلِ الشَّرْكِ اَرْجَى عِنْدِيْ مِنْ كَثِيْرٍ مِنْكُمْ! ثُمَّ
قَالَ: وَ اللّٰهِ لَا يَجِبُهُمْ عَبْدٌ اِلَّا اَعْطَاهُ اللّٰهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ
حَتّٰى يَرِدَ عَلٰى الْحَوْضِ، وَ لَا يَبْغِضُهُمْ عَبْدٌ اِلَّا اَحْتَجَبَ
اللّٰهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.

فَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِنَّ اَبَا عَبِيْدٍ اللّٰهِ يَأْتِيْنَا
بِمَا يَعْرِفُ^۱.

«ای مردم! من در میان شما دو ثقل از خود
باقی می‌گذارم، و ساکت شد. مردی برخاست و
گفت: یا رسول الله! آن دو ثقل کدام است؟! حضرت
به قدری خشمگین شد تا چهره‌اش برافروخت و
سپس آرام شد و گفت: من آن دو چیز را برای شما
نگفتم مگر آنکه می‌خواستم شما را از آن خبردار

^۱ «امالی» شیخ مفید، طبع جامعه مدرسین، ص ۱۳۵ و ص ۱۳۶ حدیث سوم،
و در حاشیه «بحار الانوار» در آخرش، در حاشیه نسخه بدل بما نعرف دارد.

نمایم اَمَّا نَفْسَم بِنْد آمد و نتوانستم بیان کنم. واسطه
و سببی است که یک سرش به دست خدا و سر
دگرش به دست شماست، و شما در آن چنین و چنان
می کنید. آگاه باشید که آن قرآن است؛ و ثَقَل کوچکتر
اهل بیت من است.

و پس از این فرمود: این مطلب را من به شما
می گویم در حالی که مردانی از آنان که اینک در
صُلب های مردمان مشرک هستند نزد من از بسیاری
از شما امیدمندترند. و سپس فرمود: ایشان را دوست
ندارد مگر بنده ای که خداوند به وی در روز قیامت
نوری بخشد تا بر من در حوض وارد شود، و
مغبوض ندارد آنها را مگر بنده ای که خداوند خود را
از او در روز قیامت محجوب دارد.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفتند:
راوی این روایت که ابو عبید الله است، در این مطلب
آنچه را که خود می داند برای ما آورده است (و در
نسخه بدل آمده است: آنچه را که ما می دانیم برای ما
آورده است).»

و در «غایة المرام» عین این حدیث را سنداً و

متناً از شیخ مفید روایت نموده است.^۱

سلیم بن قیس هلالی در کتابش از امیر

المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه‌ای

که برای مردم خواند، و آن در روز رحلتش بود،

فرمود:

إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ، لَنْ تَضِلُّوا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ

بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ عَهْدَ إِلَى

أَنْبِيَاءِ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ - وَ أَشَارَ بِإِصْبَعِيهِ

الْمُسَبَّحَتَيْنِ - وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ

الْآخَرَى - وَ أَشَارَ بِالْمُسَبَّحَةِ وَ الْوُسْطَى -؛ فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا

لَا تَضِلُّوا، وَ لَا تَقَدِّمُوهُمْ وَ لَا تَخْلِفُوا عَنْهُمْ فَتَمَرُّوا، وَ

لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

معنی این عبارت مشابه معنی همان روایاتی

است که گذشت. در اینجا سلیم می گوید: من به امیر

المؤمنین علیه السلام عرض کردم: نام عترت را که

^۱ «غایة المرام» ص ۲۳۲، حدیث ۵۷ از خاصه.

اهل بیت هستند برای من بیان کن!

قَالَ: الَّذِي نَصَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

بِغَدِيرِ خُمٍّ، فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ

أَنْ يَعْلَمَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ مِنْهُمْ. فَقُلْتُ: أَنْتَ هُوَ يَا أَمِيرَ

الْمُؤْمِنِينَ؟!

قَالَ: أَنَا أَوْلُهُمْ وَ أَفْضَلُهُمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ مِنْ

بَعْدِي أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ

أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَوْصِيَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّىٰ يَرُدُّوا عَلَيْهِ حَوْضَهُ وَاحِدًا بَعْدَ

وَاحِدٍ.^۱

«حضرت فرمود: آن کسی است که رسول

خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم او را نصب

به ولایت نمود، پس آنها را خبر داد که او ولایتش به

آنها از خودشان به خودشان شدیدتر و اکیدتر است،

و سپس امر کرد تا حاضرین از آنها به غائبین خبر

دهند. من

^۱ کتاب سلیم بن قیس کوفی عامری که از صحابه امیر المؤمنین علیه السلام است، طبع نجف، ص ۱۰۱ و ص ۱۰۲.

عرض کردم: تو هستی ای امیر المؤمنین؟!»

حضرت فرمود: من اوّل آنها و افضل آنها

هستم، پس از من فرزندانم حَسَن است که ولایتش به

مؤمنین از ولایت خودشان شدیدتر است، و سپس

فرزندانم حُسَین است که ولایتش به مؤمنین از

ولایتشان به خودشان شدیدتر است، و پس از حسین

اوصیای رسول الله صلی الله علیه و آله می باشند که

یکی پس از دیگری می آیند تا بر او در حوضش وارد

شوند.»

در «غایة المرام» این روایت را سنداً و متناً از

سَلیم نقل کرده است.^۱

و علامه آیه الله سید شرف الدین عاملی به این

خطبه در منبر مسجد مدینه اشاره فرموده است.^۲

سید الفقهاء العظام علی بن طاووس - تَغَمَّده

الله فی رضوانه - در «طرائف» خود مرفوعاً از عیسی

آورده است که گفت: من از حضرت ابو الحسن

^۱ «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث ۲۷ از خاصه و صاحب کتاب: سید هاشم بحرانی گوید: من خودم این روایت را از روی کتاب سلیم از امیر المؤمنین علیه السلام نوشته‌ام.

^۲ «المراجعات» طبع اوّل، ص ۱۵.

موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدم که نظر شما چیست؟! مردم بسیار می گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کردند که ابو بکر با مردم نماز گزارد سپس عمر؟! حضرت قدری مکث نموده سر خود را به زیر انداخته و پس از آن گفتند: این طور نیست که مردم می گویند و لیکن تو ای عیسی در امور بسیار بحث می کنی و تا مطلب بر تو روشن نشود دست بر نمی داری! عیسی می گوید: من گفتم: پدر و مادرم فدایت شود من از تو سؤال می کنم حقیقت امر را از آنچه که برای دین من منفعت دارد، چرا که نگرانم از آنکه گمراه شوم از روی جهالت، امّا چون تو کسی را بیابم مطلب را برای من روشن می کند!

حضرت فرمود: چون مرض رسول الله سنگین شد، علی را خواست و سرش را در دامن او گذاشت و بیهوش شد، و موقع نماز فرارسید و اعلان نماز داده شد،

عائشه بیرون رفت و گفت: ای عُمَر بیرون رو و

با مردم نماز بخوان!

عمر گفت: پدرت سزاوارتر است. عائشه

گفت: راست می گوئی و لیکن او مرد نرمی است و من

نگرانم از اینکه مردم بر او بجهدند. عمر گفت: او نماز

بخواند، اگر کسی بر او جَسْت یا حرکتی از متحرکی

پدیدار شد من کفایت می کنم. عائشه گفت: علاوه بر

این محمد بیهوش است و من گمان ندارم از این بیهوشی

دیگر به هوش آید و آن مرد به او مشغول است - و مراد

عائشه علی بود - ای عمر به نماز مبادرت جو پیش از

آنکه به هوش آید، زیرا من نگرانم اگر به هوش آید علی

را به نماز امر کند؛ و از دیشب تا به حال سخنان پنهانی

را که با علی می گوید دانسته ام و در آخر گفتارش بود

که می گفت: الصَّلَاة الصَّلَاة.

حضرت امام کاظم علیه السلام فرمودند: ابو

بکر رفت تا با مردم نماز بخواند مردم این را مکروه

شمردند و سپس گمان کردند به امر رسول خدا بوده

است، و هنوز تکبیر نگفته بود که رسول خدا صلی

الله علیه و آله به هوش آمد و فرمود: عبّاس را بطلبید.
عبّاس و علی مجموعاً پیامبر را به مسجد بردند تا با
مردم نماز گزارد، و پیامبر نشسته بود، سپس او را بر
روی منبرش گذاردند آن جلوسی که دیگر بر آن منبر
نشست.

جمع اهل مدینه از مهاجر و انصار به دورش جمع
شدند حتی دختران از خانه‌ها بیرون شدند، و مردم
نال‌کنان و گریه‌کنان و فریاد زنان و انا لله و انا الیه
راجعون گویان بودند. پیامبر هم قدری سخن می‌گفت
و قدری ساکت می‌شد؛ و از جمله سخنانی که فرمود این
بود:

يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَمَنْ حَضَرَ نِي فِي
يَوْمِي هَذَا وَ سَاعَتِهِ هَذِهِ! فَلْيَبْلُغْ شَاهِدَكُمْ غَائِبِكُمْ! أَلَا
قَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ، فِيهِ النُّورُ وَ الْهُدَى وَ الْبَيَانُ،
مَا فَرَطَ اللَّهُ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ، حُجَّةٌ لِلَّهِ لِي عَلَيْكُمْ، وَ خَلَّفْتُ
فِيكُمْ الْعِلْمَ الْأَكْبَرَ، عِلْمَ الدِّينِ وَ نُورَ الْهُدَى وَ صِيَّ عَلِيٍّ
بْنِ أَبِي طَالِبٍ. أَلَا هُوَ حَبْلُ اللَّهِ فَاعْتَصِمُوا وَ لَا تَفَرَّقُوا
عَنْهُ، وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ
قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا.

«ای جماعت مهاجر و انصار، و ای کسانی که

در این روز و در این ساعت حضور

بهم رسانیده‌اید، بر شما فرض است که حاضرین
 به غائبین برسانند. هان بدانید که من در میان شما
 کتاب خدا را جانشین خود قرار دادم که در آن نور و
 هدایت و بیان است و خداوند در آن از هیچ چیز
 کوتاهی ننموده است، آن حُجَّت من است بر شما! و
 من در میان شما بزرگترین نشانه، نشانه دین و نور
 هدایت: وصیّ خودم علیّ بن ابی طالب را جانشین
 خود قرار دادم. هان بدانید که او ریسمان خداست،
 پس واجب است که بدان اعتصام نمائید و از گرد او
 دور نشوید، و یاد بیاورید نعمت خدا را که بر شما
 ارزانی داشت در وقتی که دشمن بودید و خداوند در
 میان دلهایتان الفت افکند، تا به نعمت خداوندی همه
 با هم برادر شدید!

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! هَذَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ كُنزُ اللَّهِ الْيَوْمَ
 وَمَا بَعْدَ الْيَوْمِ. مَنْ أَحَبَّهُ وَتَوَلَّاهُ الْيَوْمَ وَمَا بَعْدَ الْيَوْمِ فَقَدْ
 أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ وَ أَدَّى مَا أَوْجَبَ عَلَيْهِ، وَ مَنْ
 عَادَاهُ الْيَوْمَ وَمَا بَعْدَ الْيَوْمِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى وَ أَصَمَّ،
 لَا حُجَّةَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ.

«ای مردم! این است علیّ بن ابی طالب که

گنج خداست امروز و پس از امروز، کسی که او را دوست داشته باشد و ولایت او را در امروز و پس از امروز داشته باشد، به آنچه با خداوند پیمان بسته است وفا نموده است و آنچه را که خدا بر او واجب کرده ادا کرده است؛ و کسی که با او امروز و پس از امروز دشمنی ورزد در روز قیامت کور و کر محشور خواهد شد، و حجتی در نزد خدا نخواهد داشت.»

أَيُّهَا النَّاسُ! لَا تَأْتُوا غَدًا بِالدُّنْيَا تَرْفُونَهَا زَفًّا، وَيَأْتِي أَهْلُ بَيْتِي مَقْهُورِينَ مَظْلُومِينَ تَسِيلُ دِمَاؤُهُمْ أَمَامَكُمْ وَ سُعَاةِ الضَّلَالَةِ وَالشُّورَى لِلْجَهَالَةِ. أَلَا وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَهُ أَصْحَابٌ وَ آيَاتٌ، وَ سَمَّاهُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ عَرَفْتَكُمْ وَ أَبْلَعْتُكُمْ مَا أَرْسَلْتُ بِهِ وَ لَكِنِّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ!

لَا تَرْجِعَنَّ بَعْدِي كَفَّارًا مُرْتَدِّينَ مُتَوَالِينَ الْكِتَابَ عَلَى غَيْرِ مَعْرِفَةٍ، وَ تَدْعُونَ السُّنَّةَ بِأَهْوَى، لِأَنَّ كُلَّ سُنَّةٍ وَ حَدِيثٍ وَ كَلَامٍ خَالَفَ الْقُرْآنَ رَدٌّ وَ بَاطِلٌ.

«ای مردم! فردا نزد من نیائید در حالی که دنیایتان را درخشان نموده، و اهل من بیایند در حالی که مقهور و مظلوم باشند و خونهایشان در جلوی شما و کارگردانان

ضلالت و شورای جهالت، ساری و جاری باشد!
هان بدانید که برای امر ولایت، یاران و نشانه‌هایی
است که خداوند در کتابش نام برده و من ایشان را به
شما شناسانده‌ام، و وظیفه رسالت خود را به شما
ابلاغ نموده‌ام و لیکن شما گروهی هستید که جاهل
می‌باشید!»

شما بعد از من به کفر دیرینه برنگردید و
ارتداد پیدا نکنید که به کتاب خدا از روی غیر معرفت
دست یازید، و سنت را با هوای نفس بیامیزید.
چونکه هر سنت و حدّث و گفتاری که مخالف قرآن
باشد مردود و باطل است.»

الْقُرْآنُ إِمَامٌ هُدًى، لَهُ قَائِدٌ يَهْدِي إِلَيْهِ وَيَدْعُو إِلَيْهِ
بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَ وَلِيِّهِ، وَ
وَارِثُ عِلْمِي وَحُكْمِي وَ سِرِّي وَ عَلَانِيَتِي وَ مَا وَرَثَهُ
النَّبِيُّونَ مِنْ قَبْلِي، وَ أَنَا وَارِثٌ وَ مُورِثٌ؛ وَ لَا تَكْذِبْكُمْ
أَنْفُسُكُمْ!

«قرآن پیشوای هدایت است، از برای اوست
پیشرو و رهبری که به سوی او هدایت می‌کند، و با
حکمت و موعظه حسنه مردم را به سوی او

می خواند. اوست ولیّ امر بعد از ولیّ امر، و وارث علم من و حکم من و پنهان من و آشکار من و آنچه پیغمبران قبل از من به ارث گذارده‌اند، و من وارث علوم و حکم پیامبرانم، و ارث گذارنده برای اولیا و ائمه پس از خودم؛ پس نباید نفس‌های شما، شما را گول زند تا تکذیب خودتان بنمائید! (یعنی خودتان به خودتان دروغ نگوئید!)»

أَيُّهَا النَّاسُ! اللَّهُ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي! فَإِنَّهُمْ أَرْكَانُ الدِّينِ، وَ مَصَابِيحُ الظُّلَمِ، وَ مَعْدِنُ العِلْمِ. عَلِيٌّ أَخِي، وَ وَارِثِي، وَ وَزِيرِي، وَ أَمِينِي، وَ الْقَائِمُ بَعْدِي، وَ الْوَافِي بِعَهْدِي عَلِيٌّ سُنَّتِي، وَ يَقْتُلُ عَلِيٌّ سُنَّتِي، وَ أَوَّلُ النَّاسِ إِيمَانًا، وَ آخِرُهُمْ عَهْدًا بِي عِنْدَ الْمَوْتِ، وَ أَوْسَطُهُمْ لِي لِقَاءَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ، وَ لِيَبْلَغَنَّ شَاهِدُكُمْ غَائِبَكُمْ! أَلَا وَ مَنْ أُمَّ قَوْمًا عُمِيًّا وَ فِي الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَقَدْ كَفَرَ.

«ای مردم! خدا را در نظر بگیرید، خدا را در

نظر بگیرید درباره اهل بیت من! زیرا که آنان ستونهای دین هستند و چراغهای تاریکیها و معدن علم. علی برادر من است، و وارث من، و وزیر من، و امین من، و قائم بعد از من، و وفا کننده به عهد من

بر سنت من، و بر سنت من قتال می کند، اولین کسی است که ایمان آورده است، و آخرین کسی است که در وقت مردن من با من تجدید عهد دارد، و میانه ترین آنهاست در روز قیامت برای لقاء و دیدار من، و فرض است بر حاضرین از شما که این حقایق را به غائبین برسانند.

هان بدانید که کسی که فرمانروائی قومی را از روی جهالت آنان پیشه گیرد، در صورتی که در آن امت از او داناتر وجود داشته باشد تحقیقاً کافر شده است.»

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ كَانَتْ لَهُ قِيْلِي تَبِعَاتٌ، فَهَذَا أَنَا ذَا، وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي عِدَاةٌ فَلْيَأْتِ فِيهَا عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّهُ ضَامِنٌ لِدَلِكْ كُلِّهِ حَتَّى لَا يَبْقَى لِأَحَدٍ عَلَيٌّ تَبِعَةٌ.^۱

«ای مردم! در نزد هر کس از ناحیه من، دیه و قصاصی و ضمانی است، اینک منم بیاید برای مطالبه! و به هر کس من وعده‌ای داده‌ام به نزد علی بن ابی طالب رود چون او ضمانت همه آنها را نموده

^۱ «غایة المرام» ص ۲۲۸ و ص ۲۲۹ حدیث ۴۱، از خاصه، از ابن طاووس در «طرائف» طریفه سی و سوم.

است. این بدین جهت است که برای هیچ کس در نزد من تعهد و ضمان و دیه و طلبی نباشد».

مورد دوازدهم: گفتار رسول خدا صلی الله علیه

و آله در حجره خویش است درباره تمسک به ثقلین در

مرض موت در حالی که حجره پر از جمعیت اصحاب

بود

شیخ طوسی در «امالی» با سند متصل خود

روایت می‌کند از محمد بن عیسی قیسی که گفت:

شنیدم از ابو ثابت غلام ابو ذر غفاری که می‌گفت:

شنیدم از ام سلمه که می‌گفت: شنیدم از رسول خدا

صلی الله علیه و آله در مرضی که با آن رحلت نمود

در حالی که حجره‌اش مملو از اصحابش بود که

گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! أَوْشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضاً سَرِيعاً فَيَنْطَلِقَ

بِي، وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْدِرَةً إِلَيْكُمْ. أَلَا إِنِّي مُخَلَّفٌ

فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي!

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا فَقَالَ: هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ
وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، خَلِيفَتَانِ تَصِيرَانِ لَا يَخْتَلِفَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ
حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ فَأَسْأَلُهُمَا مَاذَا خُلِّفْتُ فِيهِمَا؟^۱

«ای مردم! نزدیک است که مرا به سرعت
قبض کنند و ببرند، و من اینک به این گفتار به جهت
رفع عذر شما مبادرت می‌کنم. آگاه باشید که من در
میان شما کتاب پروردگارم را عزّ و جلّ، و عترتم را
که اهل بیت من هستند، از خود به عنوان خلیفه و
جانشین باقی می‌گذارم.»

سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و
گفت: این است علی که با قرآن است و قرآن با علی
است، این دو خلیفه و جانشین پیوسته با هم
می‌گردند، و اختلاف نمی‌کنند، و از هم جدا
نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند، و من از آن
دو سؤال می‌کنم که چگونه مرا در میان آنها جانشینی
کرده‌اند؟!»

^۱ «غایة المرام» ص ۲۳۱ حدیث ۵۴ از خاصّه. و در «الصواعق المحرقة» ص
۷۵ گوید: و در روایتی وارد است که در مرض موت چنین فرمود. و قندوزی
در «ینابیع المودة» بعد از آنکه از ص ۲۷۹ تا ص ۲۸۵ چهل حدیث از
«الصواعق المحرقة» در منقبت امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند این
حدیث را نیز در ص ۲۸۵ ذکر می‌کند.

شیخ عبید الله امر تسری حنفی از ام سلمه با

سند خود تخریج کرده است عین متن این حدیث را

بدون کلمه تَصِيرَانِ لَا يَخْتَلِفَانِ و بجای کلمه لَا يَفْتَرَقَانِ

کلمه لَا يَتَفَرَّقَانِ آورده، و در لفظ مَا ذَا به مَا اکتفا شده

است.^۱ و در پایان گوید: این حدیث را ابن عقده و

دارقطنی^۲ در «سنن» خود تخریج کرده‌اند.^۳

و علامه نور الدین سمهودی در کتاب «جواهر

العقدین» عین متن این حدیث را با عبارت شیخ عبید

الله در «أرجح المطالب» با تخریج جعفر بن محمد

رزاز ذکر کرده است.^۴

این حدیث مبارك نیز به روایت حضرت صدیقه

کبری فاطمه زهرا علیها السلام روایت شده است،

چنانکه قندوزی با تخریج ابن عقده، از طریق عروه بن

خارجه از آن حضرت آورده است که فرمود: از پدرم

^۱ «أرجح المطالب» ص ۳۴۰.

^۲ دارقطنی نامش أبو الحسن علی بن عمر بن أحمد است که صاحب کتاب سنن است. وی شافعی مذهب است، تولدش در سنه ۳۰۶ و فوتش در سنه ۳۸۵ واقع شد.

^۳ «أرجح المطالب» ص ۳۴۰.

^۴ «عبارات» ج ۲، ص ۶۴۵ در ضمن ترجمه احوال سمهودی.

صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنِيدِم كِه دَر مَرَضِ مَرِغَشِ دَر حَالِي
كِه حَجْرَه‌اشِ پَرِ اَز اَصْحَابِ بُوَد مِي فَرْمُود؛ اَنگَاهِ عَيْنِ
مَتْنِ اَيْنِ حَدِيثِ رَا اَوْرَدِه اَسْت وَ دَر پَايَانَشِ اَيْنِ جَمْلَه

اَسْت: فَاسْأَلُكُمْ مَا تَخْلُفُونِي فِيهِمَا؟!^۱

يَعْنِي «مَنْ اَز شَمَا سْؤَالِ مِي كَنَم كِه چَگونَه حَقِّ

مَرَا دَر اَن دُو جَانَشِينِ اَدَا كَرْدِيد؟!»

عَلَّامَه آيَةِ اللّٰهِ سَيِّدِ شَرَفِ الدِّينِ عَامِلِي -

رَضْوَانِ اللّٰهِ عَلَيْهِ - بَه اَيْنِ مَوْرَدِ اَز سَخْنِ رَسُولِ اللّٰهِ بَه

حَدِيثِ ثَقْلِينِ اِشَارَه فَرْمُودِه اَسْت.^۲

مَوْرَدِ اسْتِشْهَادِ بَه حَدِيثِ ثَقْلِينِ

اَيْنِكِ كِه بِحَمْدِ اللّٰهِ وَ الْمَنَّةِ مَوْرَدِي رَا كِه

رَسُولِ خُدا صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَه حَدِيثِ ثَقْلِينِ لِبِ

گَشُودِه بَازگو كَرْدِيم، جَايِ اَن دَارَدِ مَوَاقِعِ وَ مَوَاضِعِ

وَ مَوْرَدِي رَا كِه بَدِينِ حَدِيثِ تَكِيَه وَ اسْتِشْهَادِ وَ

اسْتِدْلَالِ وَ بَيَانِ شُدِه اَسْت نِيْزِ بَازگو كَنِيم

مَوْرَدِ اَوَّلِ: اِحْتِجَاجِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ

دَر مَسْجِدِ رَسُولِ اللّٰهِ دَر زَمَانِ خِلاَفَتِ عُثْمَانَ

^۱ «ينابيع المودة» ص ۴۰.

^۲ «المراجعات» طبع اوّل، ص ۵۱.

ابراهیم بن محمد بن مؤید حمّوئی در کتاب
گرانقدر و نفیس «فرائد السّمطین» مناشده و احتجاج
بسیار مفصّل و طولانی را از کتاب سُلیم بن قیس
هلالی از امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد رسول
خدا صلی الله علیه و آله بیان می کند که حقّاً احتجاج
بسیار قوی و مستدلّی است و حاوی بدایع نکات و
عجائب مقامات، و درجات و اختصاصات امیر
المؤمنین علیه افضل صلوات المصلّین - است که
سند افتخاری

است برای شیعه که دارای چنین امامی است، و
سند خِذْلَان و نکبتی است برای عامّه که با وجود
چنین منبع فیض و کانون علاء و مقام، چگونه دین و
شرف را به ثَمَنِ بَخْس فروختند، و با تبعیت و پیروی
از افراد دون و پست، خود را از کمالات و درجات و
آبشخوار علم و درایت و وصول به عزّ کمال محروم
داشتند.

حضرت مولی الموالی علیه السلام در این
احتجاج با مردمی که در مسجد رسول خدا مجتمع
بودند و ذکر مهاجر و انصار را به میان آورده بودند،
احتجاج می کند تا می رسد به این فقره که می فرماید:

انْشِدْكُمْ اللَّهَ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ قَامَ خَطِيبًا لَمْ يُخْطَبْ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا
النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ
بَيْتِي. فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَإِنَّ اللَّطِيفَ [الْخَبِيرَ]
أَخْبَرَنِي وَعَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شِبْهَ الْمُغْضَبِ فَقَالَ: يَا
رَسُولَ اللَّهِ! أَكُلَّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟! قَالَ: لَا، وَ لَكِنْ أَوْصِيائِي
مِنْهُمْ، أَوْ لِهَمُّ أَحْيَى وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي

و وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؛ هُوَ أَوْلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنِ، ثُمَّ
 ابْنِي الْحُسَيْنِ، ثُمَّ تَسْعَةَ مَنْ وُلِدَ الْحُسَيْنِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ
 حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضِ، [هُم] شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ
 حُجَّتُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ خُزَّانُ عِلْمِهِ وَ مَعَادِنُ حِكْمَتِهِ، مَنْ
 أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ؟! فَقَالُوا
 كُلَّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ
 ذَلِكَ^۱.

«من شما را به خداوند سوگند می‌دهم! آیا
 می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خطبه
 ایستاد در آن خطبه آخرین خود و گفت: ای مردم!
 من دو چیز پر بها و ارزشمند را برای شما باقی
 می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیت را، پس شما
 به آن دو چنگ زنید تا دیگر گمراه نشوید، چون
 حضرت خداوند لطیف خبیر به من خبر داده و به

^۱ «فرائد السمطين» جزء اول که سیمط اول است باب ۵۸ از ص ۳۱۲ تا ص ۳۱۸، و فقرات مورد ذکر مادر ص ۳۱۷ و ص ۳۱۸ است. و «کتاب سلیم بن قیس» ص ۱۱۱ تا ۱۱۷ و فقرات مورد ذکر مادر ص ۱۱۶ است.

من سفارش کرده و پیمان نهاده که آن دو تفرّق پیدا نمی‌نمایند تا در حوض بر من وارد شوند.

پس عمر بن خطّاب به صورت و شباهت مردی خشم‌آلود برخاست و گفت: یا رسول الله! این برای همه اهل بیت توست؟! فرمود: نه، ولیکن برای اوصیای من است از آنان. اوّل آنها برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفهام در میان امّت، و ولیّ هر مؤمن پس از من است. اوست اوّلین آنها، پس از او پسرم حسن و سپس حسین، و پس از وی نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری، تا بر من در حوض وارد شوند. ایشانند شهیدان و گواهان خدا در روی زمینش، و حجّت وی در میان بندگانش، و خزانه‌داران علمش و معدنهای حکمتش؛ کسی که از آنان پیروی کند از خدا پیروی کرده است، و کسی که از آنها سرپیچی بکند از فرمان خدا سرپیچی کرده است؟! همه آن جمعیت حاضر در مسجد گفتند: آری! ما شهادت می‌دهیم که اینها را رسول خدا گفته است.»

در «غایة المرام» این فقره را از کتاب سلیم بن

قیس آورده است.^۱

مورد دوم: احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام

در رُحْبِه كُوفِه به حدیث ثقلین:

شیخ عبید الله امر تسری هندی با سند خود آورده است از ابو طفیل که علی علیه السلام برخاست و حمد و ثنای خدا را بجای آورد و گفت: من شما را به خدا سوگند می‌دهم که هر کدام از شما که در غدیر خم حضور داشته است برخیزد، و فقط کسانی برخیزند که شنیده‌اند و حفظ کرده‌اند نه کسانی که خبر غدیر به آنها رسیده است. هفده نفر برخاستند و شهادت دادند بر مناشده و احتجاج مفصلی که امیر المؤمنین علیه السلام از واقعه غدیر خم نمود، و یکایک از سخنان رسول خدا را در آن روز بیان نمودند تا می‌رسند به اینجا که می‌گویند:

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ

اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا

^۱ «غایة المرام» ص ۲۲۶ حدیث ۲۹ از خاصه.

لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، نَبَّأَنِي بِذَلِكَ
اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ
مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. فَقَالَ عَلِيٌّ: صَدَقْتُمْ وَ أَنَا عَلِيٌّ ذَلِكَ مِنْ
الشَّاهِدِينَ!

«سپس پیامبر فرمود: من باقی گذارنده هستم
در میان شما دو چیز گران قیمت را: کتاب الله و عترتم
اهل بیتم را، زیرا که این دو از هم متفرق نمی شوند تا
بر من در حوض وارد آیند. خداوند لطیف خبیر مرا
بدان آگاه گردانیده است.

پس از این، دست علی را گرفت و گفت: هر
کس که من صاحب اختیار و اراده اویم، پس علی
صاحب اختیار و اراده اوست. حضرت فرمود:
راست گفتید و من هم بر این مطلب با شما از گواهان
می باشم.»

أَبُو نَعِيمٍ إِصْفَهَانِي فِي «حَلِيَّةِ الْأَوْلِيَاءِ» وَ غَيْرِهِ بِنَا
بِهِ نَقْلَ قَنْدُوزِي، مِنْ أَبِي طَفِيلٍ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ

^۱ «أرجح المطالب» ص ۳۳۹.

السلام این روایت را تخریج نموده است.^۱

شمس الدین سخاوی در کتاب «استجلاب

ارتقاء الغُرف» با تخریج ابن عقده از طریق محمد بن

کثیر از فطر و ابو جارود، هر دوی آنها از ابو طفیل از

أمیر المؤمنین علیه السلام این حدیث را روایت کرده

است و از جمله هفده نفر شاهدان قضیه غدیر خم،

خزیمه بن ثابت، و سهل بن سعد ساعدی، و عدیّ

بن حاتم، و عقبه بن عامر، و ابو ایوب انصاری، و ابو

سعید خدری، و ابو شریح خزاعی، و ابو قدامه

انصاری، و ابو لیلی، و ابو الهیثم بن تیهان و مردانی

از قریش بوده‌اند.^۲

نور الدین سمهودی در کتاب «جوآهر

العقدین» بعد از ذکر مؤیداتی برای این حدیث

شریف گفته است: در این باب بیشتر از بیست نفر

صحابی - رضوان الله علیهم - روایت دارند، تا

می‌رسد به اینکه می‌گوید: و از ابو طفیل روایت

است. و در

^۱ «ینابیع المودّة» ص ۳۸.

^۲ «عبارات» ج ۲، ص ۵۷۹ در ضمن ترجمه احوال سخاوی گوید: و اما حدیث خزیمه تا آخر گفتار.

اینجا همین روایت را با قیام هفده نفر و شهادت بر این موضوع را کاملاً بیان می کند، و تصدیق امیر المؤمنین علیه السلام را نیز در ذیل آن طبق روایات سابقه طابق النعل بالنعل دارد.^۱

مورد سوم: احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام

در مجلس شورای عمر است

احمد بن حنبل در کتاب «مناقب» خود بنا به نقل قندوزی از ابو ذرّ رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: علی علیه السلام به طَلْحَه، و عَبْد الرَّحْمَن بن عَوْف، و سعید بن^۲ ابی وقاص فرمود:

هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَإِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمْ وَ اسْتَمْسَكْتُمْ بِهِمَا؟! قَالُوا: نَعَمْ.^۳

«آیا شما می دانید که رسول خدا صلی الله علیه

^۱ «عبقات» ج ۲، ص ۶۴۱ و ص ۶۴۲ در ضمن ترجمه احوال سمهودی گوید: و عن أبي الطفيل أن علياً- تا آخر گفتار.

^۲ مراد سعد بن ابی وقاص است که در این نسخه سعید آمده است.

^۳ «ينابيع المودة» ص ۳۵.

و آله گفت: من باقی می‌گذارم در میان شما دو چیز
نفیس را: کتاب الله و اهل بیت که عترتم می‌باشند، و
آن دو از هم انفکاک پیدا نمی‌کنند تا در روز قیامت
در حوض بر من وارد شوند و به درستی که شما اگر
از آن دو پیروی کنید و بدانها چنگ زنید گمراه
نمی‌شوید؟! گفتند: آری.»

شیخ طوسی در «امالی» بنا به نقل سید هاشم
بخرانی با سند متصل خود از سالم بن ابی الجعد،
مرفوعاً از ابو ذر غفاری، عین متن این مناشده را ذکر
کرده است.^۱

حافظ ابو المؤید موفق بن احمد حنفی
اخطب خوارزم^۲ با سلسله سند متصل
خود روایت می‌کند از ابو طفیل عامر بن واثله که
گفت: من با علی بن ابی طالب علیه السلام در خانه در
روز شوری بودم و شنیدم که می‌گفت: لَا حَتَجَنَّ
عَلَيْكُمْ بَمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرَبِيكُمْ وَلَا عَجَمِيكُمْ تَغْيِيرَ ذَلِكَ^۳.

^۱ «غایة المرام» ص ۲۲۴ حدیث ۱۶، از خاصه.

^۲ معروف به خوارزمی که در سنه ۴۸۴ متولد و در سنه ۵۶۸ فوت کرده است.
^۳ حمّوئی در «فرائد السمّین» ج ۱، ص ۳۱۹ تا ص ۳۲۲ حدیث ۲۵۱ از
باب ۵۸ از سمط اول این مناشده را از ابو طفیل با سند متصل خود روایت
نموده است.

«من در امروز با شما چنان احتجاج و مخاصمه علمی
خواهم کرد که هیچ يك از شما نه از عرب و نه از عجم
قادر بر انکارش نباشد.»

آنگاه شروع می فرماید به احتجاج و مناشده به
طور تفصیل، و ذکر یکایک از مناقب و فضایل و
اولویت خود در جمیع امور تا می رسد به اینکه
می فرماید:

فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ
عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا، وَ لَنْ
يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ!

حضرت همین طور به احتجاج خود ادامه
می دهند تا اینکه ابو طفیل می گوید: من در روز شوری
دم در خانه ایستاده بودم و صداهای ایشان بلند شده بود
و شنیدم که علی علیه السلام می گفت: بَايَعَ النَّاسُ أَبَا
بَكْرٍ وَ أَنَا وَ اللَّهُ أَوْلَى بِالْأَمْرِ وَ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُ فَسَمِعْتُ وَ
أَطَعْتُ مَخَافَةَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ كَفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُهُمْ
رِقَابَ بَعْضٍ بِالسَّيْفِ. ثُمَّ بَايَعَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ وَ أَنَا وَ اللَّهُ

أَحَقُّ بِالْأَمْرِ مِنْهُ فَسَمِعْتُ وَأَطَعْتُ مَخَافَةَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ
كُفَّارًا. ثُمَّ أَنْتُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُبَايَعُوا لِعُثْمَانَ إِذَا لَا أَسْمَعُ وَ
لَا أَطِيعُ.

إِنَّ عُمَرَ جَعَلَنِي فِي خَمْسِ نَفَرٍ أَنَا سَادِسُهُمْ، لَأَيُّمُ
اللَّهِ لَا يَعْرِفُ لِي فَضْلٌ فِي الصَّلَاحِ وَلَا يَعْرِفُونَهُ لِي كَمَا
نَحْنُ فِيهِ شَرُّ سِوَاءٍ. وَ أَيْمُ اللَّهِ لَوْ أَشَاءُ أَتَكَلَّمُ بِمَا لَا
يَسْتَطِيعُ عَرَبِيٌّ وَلَا عَجَمِيٌّ وَلَا الْمُعَاهِدُ مِنْهُمْ وَلَا
الْمُشْرِكُ أَنْ يَرُدَّ خِصْلَةً مِنْهَا.

«مردم با ابو بکر بیعت کردند، و سوگند به
خداوند که من از او به خلافت اولی و سزاوارتر بودم
اما گوش کردم و اطاعت نمودم از ترس آنکه مبادا
مردم به کفر

برگردند و بعضی از آنان گردن دگری را با شمشیر بزنند. پس از آن ابو بکر برای عمر بیعت گرفت، و سوگند به خدا که من برای امارت و حکومت سزاوارتر بودم اما گوش کردم و اطاعت نمودم از ترس آنکه مبادا مردم به کفر برگردند. و از این پس شما می خواهید برای عثمان بیعت بگیرید، در این صورت من گوش نمی کنم و اطاعت نمی نمایم.

عمر مرا در پنج نفری قرار داد که من ششمین آنها هستم، سوگند به خداوند که برای من فضیلتی در صلاح شناخته نشد و اینان نیز فضیلتی را برای من نمی شناسند و ما را همگی در یک میزان و معیار و نهج واحد می پندارند. و سوگند به خداوند که اگر بخواهم چنان سخنی بگویم که نه عرب آنها و نه عجم آنها و نه معاهد آنها و نه مشرک آنها، نتواند یک خصلت از آن خصلتها را رد کند.»

در اینجا نیز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به گفتار و احتجاج قوی خود ادامه می دهند و

همه آن گروه تصدیق می‌کنند.^۱ این روایت بسیار جالب است، اما ما به جهت خوف از إطاله کلام به همین فقرات از آن اکتفا کردیم.

مورد چهارم: احتجاج امیر المؤمنین ع با طلحه

و از جمله احتجاجات حضرت احتجاج با طلحه

است چنانکه در «غایة المرام» ص ۲۲۶ حدیث ۲۹ از

خاصه از سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علیه السلام

در ضمن حدیثی طولانی که طلحه را مخاطب قرار داده

بودند وارد است که حضرت فرمود: رسول خدا صلی

الله علیه و آله به من فرمود: «أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ

مِنْ مُوسَى غَيْرِ النَّبُوَّةِ» فَلَوْ كَانَ غَيْرِ النَّبُوَّةِ لَأَسْتَنَاهَا

رَسُولُ اللَّهِ. وَقَوْلُهُ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا

تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي، لَا تَقَدِّمُوهُمْ، وَ لَا

تَخَلَّفُوا عَنْهُمْ، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمَ مِنْكُمْ.

^۱ «مناقب خوارزمی»، طبع سنگی، ص ۲۱۶ تا ص ۲۲۰، و طبع حروفی نجف اشرف، ص ۲۲۱ تا ص ۲۲۵.

«منزله و نسبت تو با من مانند منزله و نسبت هارون است با موسی غیر از مقام نبوت». و این می‌رساند که در تمام مقامات امیر المؤمنین به منزله هارون است و اگر در غیر نبوت در چیز دیگری هم فرق داشت آن را هم پیغمبر استثنا می‌نمود. و گفتار رسول خدا که: «من باقی گذارنده هستم در میان شما دو امر را که ما دام که به آن دو امر تمسک کنید گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترت من! از ایشان جلوتر نروید، و عقب‌تر نباشید و به آنها چیزی را نیاموزید، زیرا که آنان أعلم از شما هستند.» و این فقرات از خطاب آن حضرت به طلحه در کتاب سلیم ص ۱۱۸ آمده است.



مورد پنجم: احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام

است در صفین در حضور ابو هریره و ابو

درداء

توضیح آن است که: در کتاب سلیم بن قیس

آمده است که قبل از واقعه صفین، معاویه به عنوان

رسالت ابوهریره و ابو درداء را به حضور حضرت

فرستاده بود؛ و حضرت در حضور جمعیت عسکر خود که حاوی از انصار و مهاجرین بود فضائل خود را بیان کردند از جمله حدیث غدیر را از رسول الله نقل کردند تا به اینجا می‌رسد که حضرت فرمودند: عَلِيٌّ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَليِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وَوَلَدِهِ: الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وَوَلَدِ الْحُسَيْنِ وَ أَحَدٌ بَعْدَ وَوَلَدِ، الْقُرْآنُ مَعَهُمْ وَ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ، لَا يَفَارِقُونَهُ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ تَا آخِر.

و نیز در دنباله این حدیث در ذیلش حضرت رسول می‌فرماید: وَ أَمَرَنِي فِي كِتَابِهِ بِالْوَلَايَةِ، وَ إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَّهَا خَاصَّةٌ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَوَلَدِي وَ وَوَلَدِ أَخِي وَ وَصِيِّي، عَلِيٌّ أَوْ هُمْ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وَوَلَدِ الْحُسَيْنِ، لَا يَفَارِقُونَ الْكِتَابَ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

و نیز در همین خطبه و احتجاج از رسول خدا حدیث می‌فرماید که: انشِدْكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَامَ خَطِيْباً وَ لَمْ يُخْطَبْ بَعْدَهَا وَ

قَالَ: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَيَّهَا

النَّاسُ أَمْرَيْنِ، لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَ
أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُ قَدْ عَاهَدَ إِلَى اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا
حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ؟! فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَدْ شَهِدْنَا
ذَلِكَ كُلَّهُ، فَقَالَ: حَسْبِيَ اللَّهُ^۱.

مورد ششم: احتجاج امام مجتبی علیه السلام

است بعد از بیعت با او به خلافت

شیخ مفید در «امالی» با سند متصل خود از هشام

بن حسان روایت می کند که گفت: شنیدم از حضرت

ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام که برای مردم

خطبه می خواند پس از بیعت مردم با وی به امارت و

^۱ کتاب سلیم بن قیس ص ۱۷۹ تا ص ۱۹۰ و فقرات مذکور به ترتیب در
ص ۱۸۷ و ص ۱۸۸ و ص ۱۸۹ از آن واقع است. این حدیث را در «غایة
المرام» ص ۲۱۸ حدیث شماره چهارم از خاصه از محمد بن ابراهیم نعمانی
در کتاب «غیبت» با سند متصل خود از سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علیه
السلام روایت کرده است. و أيضاً به طور تفصیل و مبسوط در «غایة المرام»
ص ۲۳۰ و ص ۲۳۱ حدیث شماره پنجاه و یکم از نعمانی در «غیبت» با سند
متصل خود از سلیم، و نیز با سند دیگر از عمر بن ابی سلمة روایت کرده
است، و در «غایة المرام» ص ۲۳۱ حدیث پنجاه و دوم از «غیبت» نعمانی
آورده است که از آن دوازده نفر که برخاستند و شهادت دادند چهار نفر آنها
که عبارت بودند از هیثم بن تیهان و أبو ایوب و عمار و خزیمة ذو الشَّهادتین
برخاستند و جداگانه شهادت به مواد و خصوصیات دیگری دادند که مختص
به خود آنها بود.

ولایت امر، فَقَالَ: نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْغَالِبُونَ، وَ عِثْرَةٌ
رَسُولِهِ الْأَقْرَبُونَ، وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ الطَّاهِرُونَ، وَ أَحَدُ
الثَّقَلَيْنِ اللَّذَيْنِ خَلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي
امَّتِهِ، وَ التَّالِي كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ، لَا يَأْتِيهِ
الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ، فَالْمُعَوَّلُ عَلَيْنَا فِي
تَفْسِيرِهِ، لَا نَتَنَزَّي تَأْوِيلَهُ بَلْ نَتَيَقَّنُ حَقَائِقَهُ، فَاطِيعُونَ فَإِنَّ
طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ إِذْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَقْرُونَةً.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا

اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ
فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ﴾^١ ﴿وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى
الرَّسُولِ وَ إِلَى

أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾^٢

وَ احذَرِكُمُ الْإِصْغَاءَ هَتَافِ الشَّيْطَانِ بِكُمْ فَإِنَّهُ

لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ فَتَكُونُوا كَأَوْلِيَاءِ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ: ﴿لَا

غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءتِ
الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي
أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ﴾^٣

^١ آیه ٥٩، از سوره ٤: نساء.

^٢ آیه ٨٣، از سوره ٤: نساء.

^٣ آیه ٤٨، از سوره ٨: انفال.

فَتُلْقَوْنَ إِلَى الرَّمَاحِ وَزَرًا، وَ إِلَى السَّيْفِ جَزْرًا، وَ

لِلْعُمْدِ حَطْمًا، وَ لِلسَّهَامِ غَرَضًا ثُمَّ ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا

لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾^۱

«و گفت: ما هستیم حزب الله که غالبند، و

عترت رسول او که از همه به وی نزدیکترند، و اهل

بیت او که همگی طیب و طاهرند، و یکی از دو چیز

نفیس و سنگین قیمت که رسول خدا صلی الله علیه

و آله در امتش به خلافت گذارد، و پشت سر و

چسبیده به کتاب الله که در آن تفصیل هر چیز موجود

است، باطل نه از روبروی آن و نه از پشت سرش به

سوی آن نمی آید. بنابر این یگانه راه اعتماد و اتکاء

به کتاب الله ما هستیم که در تفسیر و تأویل آن راه

گمان و پندار را نمی پیمائیم، بلکه حقائقش را با علم

و یقین ادراک می کنیم، لهذا از ما اطاعت کنید، چرا

که اطاعت از ما فرض است چونکه به طاعت از خدا

و رسول خدا مقرون است.

خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «ای کسانی که

ایمان آورده‌اید از خدا و از رسول خدا اطاعت کنید

^۱ آیه ۱۵۸، از سوره ۶: انعام.

و اگر در موردی نزاع نمودید آن را به حکم خدا و رسولش برگردانید.» و ایضاً می‌فرماید: «و اگر آن را به رسول خدا و به أولوا الأمر از خودشان ارجاع دهند تحقیقاً کسانی از صاحبان امر که حکم آن را استنباط می‌کنند، حکم واقع را در آن مورد می‌دانند و می‌فهمند.»

و من شما را بر حذر می‌دارم از آنکه گوشتان را به آواز شیطان فرادهید، زیرا که وی دشمن آشکارای شماست و در نتیجه شما مانند دوستان او می‌شوید که به آنان گفت: «امروز کسی از مردم بر شما مظفر و پیروز نمی‌گردد و من پشت و پناه شما هستم. اما چون دو صف متقابل (مُسْلِم و کَافِر) به هم برخورد کردند، پشت نموده فرار را بر قرار اختیار کرد و گفت: من از شما بیزارم، من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید.»

و در این صورت هدف آماج نیزه‌ها، و طُعمه شمشیرها، و کوبیده شده گرزها و چماق‌ها، و نشانه تیرهای او قرار خواهید گرفت، سپس «برای نفسی که اینک ایمان بیاورد، بدون ایمان قبلی، و یا در سایه ایمانش کار خیری انجام نداده باشد، این ایمان ضروری ابداً سودی نخواهد بخشید.»

این حدیث را شیخ طوسی در «امالی» با سند متصل خود از هشام بن حسان از حضرت مجتبی علیه السلام آورده است، و سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» از شیخ مفید در «امالی»، و از شیخ

طوسی در «امالی» روایت نموده است.^۱

احمد بن حنبل در کتاب «مناقب» بنا به نقل

قندوزی، با سند خود از هشام بن حسان این احتجاج

را از حضرت مجتبی علیه السلام تا وَ اخَذُوا الْإِصْغَاءَ

هُتَافِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ آورده است.^۲

مورد هفتم: احتجاج حضرت امام حسن مجتبی

علیه السلام بعد از صلح با معاویه بر فراز منبر

کوفه در حضور جمعیت

سبط ابن جوزی شمس الدین ابوالمظفر در

کتاب «تذکره خواص الامّة» آورده

^۱ «غایة المرام» ص ۲۳۴، حدیث ۷۷ از خاصّه از مفید، و ص ۲۲۴ حدیث ۱۵ از خاصّه از طوسی.

^۲ «ینابیع المودّة» ص ۲۱. و در این روایت بجای وَ التّالی لکتاب الله، عبارت و نحن ثانی کتاب الله آمده است یعنی: ما جفت و همدوش کتاب خدا می‌باشیم.

است که: معاویه حرکت کرد تا داخل کوفه شد؛ و عمرو بن عاص به وی اشارت کرد تا به امام حسن علیه السلام امر کند به منبر رود و عجز و ناتوانی او در خطبه و سخن گفتن ظاهر شود. معاویه به امام حسن علیه السلام گفت: برخیز خطبه بخوان! حضرت برخاست و خطبه خواند و فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ هَدَاكُمْ بِأَوْلِيَانَا، وَ حَقَّنَ دِمَاءَكُمْ بِآخِرِنَا، وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرَّجْسَ وَ طَهَّرَنَا تَطْهِيراً، وَ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مُدَّةٌ، وَ الدُّنْيَا دُوْلٌ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ: ﴿وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾^۱ فَضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ.

«ای مردم! خداوند، شما را به واسطه اوّل ما هدایت کرد و خون شما را به واسطه آخر ما حفظ نمود. و ما اهل بیت پیغمبر شما هستیم که هر گونه رجس و پلیدی و آلودگی را از ما زدود و ما را کاملاً پاک و پاکیزه نمود. و برای امر امامت مدّتی است، و دنیا پیوسته در گردش بوده دست به دست می‌گردد. و خداوند به پیغمبرش فرمود: بگو: «من نمی‌دانم،

^۱ آیه ۱۱۱، از سوره ۲۱: انبیاء.

شاید این واقعه امتحان شما باشد و تمتع موقتی که تا زمانی بهره بردارید.» پس مردم صدای خود را به گریه بلند کردند.»

معاویه رو کرد به عمرو عاص و گفت: این است رأی تو، و رو کرد به حضرت امام حسن و گفت: حَسْبُكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ «کافی است ای ابو محمد.»

و در روایتی است که حضرت در خطبه فرمودند: نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْمُفْلِحُونَ، وَ عِترَةُ رَسُولِهِ الْمُطَهَّرُونَ، وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّاهِرُونَ وَ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ خَلَفَها رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِيكُمْ، فَطَاعَتُنَا مَقْرُونَةٌ بِطَاعَةِ اللَّهِ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ. وَ إِنْ مُعَاوِيَةَ دَعَانَا إِلَى أَمْرٍ لَيْسَ فِيهِ عِزٌّ وَ لَا نَصْفَةٌ، فَإِنْ وَافَقْتُمْ رَدَدْنَا عَلَيْهِ وَ خَاصَمْنَاهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِظُبِّي السَّيْفِ، وَ إِنْ أَبَيْتُمْ قَبِلْنَاهُ. فَنَادَاهُ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ: الْبَقِيَّةُ الْبَقِيَّةُ.

«مائیم حزب خدا که رستگارند، و عترت

رسول او که مطهرند، و اهل بیت او که

طیب و طاهرند، و یکی از دو ثَقَل که رسول خدا در میان شما باقی گذاشت. بنابراین اطاعت از ما مقرون است به اطاعت از خدا، پس اگر در امری نزاع نمودید باید آن را به خدا و رسول ارجاع دهید! و معاویه ما را به امری فراخوانده است که در آن عزت و انصاف نیست. پس اگر شما با من موافقت دارید این دعوتش را ردّ می‌کنیم و با تیزی دم شمشیرهای برّان با او در پیشگاه خداوند تعالی می‌جنگیم و مخاصمه می‌کنیم؛ و اگر شما ابا دارید از جنگ و مخاصمه، ما آن را می‌پذیریم. در این حال مردم از هر جانب فریاد زدند: بپرهیز از ریختن بقیه خونها. بپرهیز از ریختن بقیه خونها.^۱

مورد هشتم: احتجاج حضرت سید الشهداء

علیه السلام در سرزمین منی به حدیث ثقلین

سلیم بن قیس هلالی در کتابش آورده است که یک سال^۲ پیش از مرگ معاویه حضرت سید الشهداء علیه السلام عازم حج شدند. توضیح آنکه

^۱ «تذکرة الخواص» ص ۱۱۳.

^۲ و در بعضی از نسخه‌ها دو سال.

چون حضرت امام حسن علیه السلام در سنه ۴۹ هجری به زهر معاویه توسط جُعْدَة دختر أشعث بن قیس که زوجه آن حضرت بود، مسموم شده و به شهادت رسیدند^۱ پیوسته فتنه و بلاء بالا می‌رفت و شدت امر بر شیعه بیشتر می‌شد به طوری که در هیچ نقطه از اقطار اسلامی یک ولیّ خدا نبود مگر آنکه بر خون خود ترسان و هراسان بود و طرید و شرید و منفور بود، و برعکس دشمنان خدا ظاهر و بدون پرده و حجاب، عَلَناً به بدعت و ضلالت خود مباهات می‌کردند. یک سال قبل از اینکه معاویه بمیرد حضرت حسین بن علی سید الشّهداء علیه السلام عازم حجّ بیت‌الله الحرام شدند، و با آن

حضرت عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عبّاس همراه بودند.

سید الشّهداء علیه السلام تمام بنی هاشم را از مردان و زنان و موالیان آنها (غلامان و پسر خواندگان و همپیمانان و غیرهم) و همچنین از انصار آن افرادی

^۱ ابن اثیر جزری در «الکامل فی التاریخ» ج ۳، ص ۴۶۰ در حوادث سال چهل و نهم هجری آورده است که: در این سال حسن بن علی علیه السلام وفات یافتند و جعدَة دختر اشعث بن قیس کندی او را زهر داد.

را که می‌شناخت، و همچنین اهل بیت خود را جمع کرد و پس از آن رسولانی را اعزام کرد، و به آنها دستور داد که یک نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را که معروف به زهد و صلاح و عبادت است فرومگذارید مگر آنکه همه آنها را نزد من در سرزمین منی گرد آورید.

در سرزمین منی در خیمه بزرگ و افراشته آن حضرت بیش از هفتصد نفر مرد مجتمع شدند که همه از تابعین بودند و قریب دویست نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. حضرت به خطبه برخاست و با مناشده و احتجاج، سوابق خود و پدرش و جنایات طاغیه معاویه را بیان کرد تا رسید به اینجا که فرمود:

أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَهَا: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ!
«آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله

آله در آخرین خطبه‌ای که ایراد کرد گفت: من در میان شما باقی گذاردم دو چیز نفیس و ارزشمند را: کتاب الله و اهل بیتم را؛ پس به آن دو چنگ زنید تا

گمراه نشوید؟! گفتند: بار خداوندا، آری.»

حضرت این مناشده را ادامه می‌دهند و همه

اللَّهُمَّ نَعَمْ مِی‌گویند، قَدْ سَمِعْنَا مِی‌گویند، و بر این

اساس متفرّق شدند.^۱

مورد نهم: شهادت ابن عبّاس است در تمسک

به حدیث ثقلین

موفق بن احمد خوارزمی اخطب خوارزم با سند

خود روایت می‌کند از مجاهد که گفت: به ابن عبّاس

گفته شد: نظر تو درباره علی بن ابی طالب چیست؟!

فَقَالَ:

^۱ کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۰۶ تا ص ۲۰۹ و ما در طبع دوّم از کتاب «لمعات الحسین علیه السلام» این خطبه را با ترجمه‌اش از ص ۲۳ تا ص ۳۰ آورده‌ایم.

ذَكَرَتْ وَ اللّٰهَ اَحَدَ الثَّقَلَيْنِ، سَبَقَ بِالشَّهَادَتَيْنِ، وَ صَلَّى
 الْقِبْلَتَيْنِ، وَ هُوَ اَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ رُدَّتْ
 عَلَيْهِ الشَّمْسُ مَرَّتَيْنِ بَعْدَ مَا غَابَتْ عَنِ الْقِبْلَتَيْنِ، وَ جَرَّدَ
 السَّيْفَ تَارَتَيْنِ، وَ هُوَ صَاحِبُ الْكُرَّتَيْنِ، فَمَثَلُهُ فِي الْاُمَّةِ
 مَثَلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ، ذَاكَ مَوْلَايَ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ.^۱

«در جواب گفت: قسم به خدا که یکی از
 ثقلین را یاد کردی که به شهادتین از مردم سبقت
 گرفت، و بر دو قبله نماز گزارد، و اوست پدر دو
 سبط و فرزند رسول خدا حسن و حسین، و خورشید
 دو بار برای او برگشت بعد از آنکه از دو قبله پنهان
 شده بود، و دو بار شمشیر را برهنه کرد، و اوست
 صاحب دو بار حمله، بنابراین مثال او در این امت
 مثال ذی القرنین است، اوست مولای من علی بن ابی
 طالب علیه السلام.»

مورد دهم: شهادت عمرو عاص است در

^۱ «مناقب» خوارزمی، طبع سنگی، ص ۲۳۰ و طبع حروفی نجف، ص ۲۳۶،
 و «غایة المرام» ص ۲۱۴، حدیث ۲۴ از عامه از خوارزمی.

تمسک به حدیث ثقلین

موفق بن احمد خوارزمی که وی را مخالفین صدر

الأئمة خوانند، در حدیث مکاتبه معاویه به عمرو عاص

به جهت استعانت و کمک او به معاویه در جنگ و

خصومت بر علیه امیر المؤمنین علیه السلام، در ضمن

پاسخ عمرو عاص به معاویه که عمرو مفصلاً مناقب و

فضایل و سوابق امیر المؤمنین علیه السلام را شرح

می دهد می رسد به اینجا که می گوید: وَ أَكَدَّ الْقَوْلَ

عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ وَ عَلَى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ وَ قَالَ: إِنِّي مُخَلَّفٌ

فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي.^۱

«و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتار خود

را بر تو و بر من و بر جمیع مسلمین تأکید نمود به

اینکه گفت: من در میان شما دو ثقل و چیز نفیس و

گرانقدر را جانشین از خودم می گذارم: کتاب خدا و

عترتم را.»

^۱ «مناقب» خوارزمی، طبع سنگی، ص ۱۲۶، و طبع حروفی نجف اشرف، ص ۱۳۰، و «غایة المرام» ص ۲۱۳، حدیث ۱۷ از عامه از خوارزمی.

مورد یازدهم: شهادت حسن بصری است در

لزوم تمسک به حدیث ثقلین

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» آورده

است که ناقدی روایت کرده است که: سُئِلَ الْحَسَنُ

الْبَصْرِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ يظنُّ بِهِ الانْحِرَافُ

عَنْهُ وَ لَمْ يَكُنْ كَمَا ظَنَّ فَقَالَ: مَا تَقُولُ فِيمَنْ جَمَعَ الْخِصَالَ

الْأَرْبَعِ: اَيْتِمَانُهُ عَلَى بَرَاءَةٍ، وَ مَا قَالَ لَهُ مِنْ غَزَاةِ تَبُوكَ، فَلَوْ

كَانَ غَيْرُ النَّبُوَّةِ لَأَسْتَثْنَاهُ، وَ قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ: الثَّقَلَانِ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي؛ وَ إِنَّهُ لَمْ يَوْمَرْ عَلَيْهِ أَمِيرٌ

قَطٌّ وَ قَدْ أَمَرْتِ الْأَمْرَاءَ عَلَى غَيْرِهِ.^۱

«از حسن بصری پرسیدند: نظریه تو درباره

علی چیست؟ زیرا گمان انحراف از علی علیه السلام

درباره وی می‌رفت، و این طور نبود و آن گمان

درست نبود. حسن بصری در پاسخ گفت: چه

می‌گوئی درباره کسی که چهار خصلت در او گرد

آمده است: رسول خدا او را بر ارسال سوره براءت

امین شمرد، و آنچه را که در جنگ تبوک درباره او

^۱ «غایة المرام» ص ۲۱۷، حدیث شماره ۳۴ از عامه

گفت، و اگر علی غیر از نبوت با رسول خدا تفاوتی داشت آن را رسول خدا استثنا می‌نمود، و گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره ثقلان: کتاب الله و عترت من، و دیگر آنکه در تمام دوران نبوت در جنگها کسی را امیر بر او قرار نداد، در حالی که امیرانی را بر غیر علی امیر گردانید.»

باری تا اینجا در این بحث، سخن ما را جمع به موارد عدیده صدور و مواضع و مواقع کثیره احتجاج و استشهاد به این حدیث مبارک بود. اینک باید بحثی به نحو اختصار در سند و دلالت و مفاد آن بنمائیم و به عبارتِ اُخری از جهت بحث کلامی پیرامون آن سخنی داشته باشیم.

بحث در سند و دلالت حدیث ثقلین

با آنچه تا به حال از کیفیت صدور و روایت جمعی کثیر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و تابعین، و تنها یکصد و هشتاد و هفت نفر از اساطین و اعلام علمای عامّه، و

ثبت و ضبط آن در صحاح و سنن و سیره و تواریخ و تفاسیرشان و تنصیص و تصریحشان در توثیق و تصحیح بسیاری از طرق این روایت که ذکر شد، معلوم شد که این حدیث از روایات صحیحة السُّنَد و مستفیض و متواتر، بلکه فوق متواتر و قطعی الصِّدُوری است که در صدور آن از زبان مبارک پیامبر ختمی مرتبت جای ذرّه‌ای شبهه و شک و تأمل نمی‌باشد.

این حدیث در «صحیح» مُسَلِّم و «خصائص» نسائی، و «مسند» احمد بن حنبل و «صحیح» ترمذی وارد است، و فقط بخاری در صحیحش^۱ نیآورده است، و ابن جوزی در کتابش «العِلَلُ الْمُتَنَاهِيَةُ» ذکر کرده است.^۲

^۱ و از آنچه گفتیم معلوم می‌شود: گفتار برادر عزیز ایمانی ما دکتر سید محمد تیجانی سماوی در کتاب ارزشمند خود به نام «لَاكُون مَعَ الصَّادِقِينَ» ص ۱۱۱ که بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجه این چهار نفر حدیث ثقلین را در کتابشان ذکر نکرده‌اند، تمام نیست، ابن ماجه و مسلم و ترمذی این حدیث را ذکر کرده‌اند.

^۲ و ایضاً ابن تیمیّه به طعن و قدح در جمله لن یفترقا پرداخته است و میر حامد حسین به تفصیل به دفع او پرداخته است. و در پایان گوید: چگونه بر قدح اصل حدیث ثقلین سنداً یا انکار ثبوت جمله عدم افتراق و ما شابهها كذلك أدنی مسلمی اقدام کند حال آنکه نواصب لئام که به اتفاق اهل اسلام محکوم به کفر می‌باشند نیز مجال این معنی ندارند. و قصارای سعی نامشکور و حمادای جهد نامبرور- شتّان علی ما أفاده مخاطبنا اللّیب فی

رد صاحب عباقت بر گفتار بخاری در منکر

بودن حدیث

اما درباره گفتار بخاری و

العبارة الماضية من «التحفة» - اینست که به زعم باطل خود به دلیل عقلی در صحّت این حدیث شریف کلامی آغاز نهاده، دادِ جهل و سفاهت داده‌اند. و از اینجاست که قدوه نواصب اغاثم و اسوه این زراقه طعام: عمرو بن بحر بصری معروف به جاحظ با آن همه شدّت نصب و غدوان و کثرت بغی و طغیان که انموذج آن در مجلّد حدیث غدیر و مجلّد حدیث منزلت دیدی در «رساله مدح اهل البيت» علیهم السلام که حق سبحانه و تعالی اظهاراً للحقّ و ارداءً للباطل زبان قلمش در آن معترف به صواب فرموده، به حدیث ثقلین استدلال بر کمال افضلّیت اهل البيت علیهم السلام نموده به ایراد لفظ اصرح و اوضح آن که مشتمل بر جمله عدم افتراق نیز می‌باشد در تسوید وجوه اهل انکار و شقاق، قصب استباق ربوده چنانچه در رساله مذکوره گفته "اعلم أن الله تعالى لو أراد أن يسوّی بین بنی هاشم و بین الناس لما أبان منهم ذوی القربی و لما قال: و أنذر عشیرتک الأقربین، و قال تعالی: و أنه لذكرُک و لقومک. و اذا کان" "لقومه فی ذلک ما لیس لغيرهم فکلّ من کان أقرب کان أرفع؛ و لو سواهم بالناس لما حرّم علیهم الصدّقة؛ و ما هذا التحريم الا لإکرامهم، و لذلك قال للعبّاس حين طلب ولاية الصدّقات: لا اوّیک غسالات خطايا الناس و أوزارهم بل اوّیک سقایة الحجّ (الحاجّ ظ) و الإنفاق علی زواری الله؛ و لهذا کان رباہ اوّل ربا وضع، و دم ابن ربيعة بن الحارث اوّل دم هدر لأنّهما القدوة فی النفس و المال؛ و لهذا قال علیّ علیّ منبر الجماعة: نحن اهل بیت لا یقاس بنا أحدٌ من الناس، و صدق کرّم الله وجهه و کیف یقاس بقوم منهم رسول الله صلّی الله علیه (و آله) و سلّم و الأطیبان: علیّ و فاطمة، و السبطان: الحسن و الحسين، و الشّهِدان: أسد الله حمزة و ذو الجناحین جعفر، و سیّد الوادی عبد المطلب، و ساقی الحجج العباس، و النّجدة و الخیر فیهم، و الأنصار أنصارهم، و المهاجر من هاجر إلیهم و معهم؛ و الصّدیق من صدّقهم، و الفاروق من فرّق بین الحقّ و الباطل فیهم، و الحواریّ حواریّهم، و ذو الشّهادتین لأنّه شهد لهم، و لا خیر إلّا فیهم و لهم و منهم و معهم. و قال علیه السلام: إنّی تارک فیکم الخلیفتین أحدهما أكبر من الآخر: کتاب الله حبلٌ ممدود من السماء إلی الأرض، و عترتی اهل بیتی؛ نبأنی اللطیف الخبیر أنّهما لن یتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض." (عبقات الأنوار، ج ۲، ص ۹۴۲، و ص ۹۴۳).

بطلان آن، علامه آیه الله میر حامد حسین هندی در کتاب نفیس و ذی قیمت «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» یکصد و شصت وجه ذکر نموده است^۱ و چنان بخاری را رسوا و حیرت زده می نماید که راه فراری برای وی باقی نمی گذارد.

او می گوید: پس باید دانست که حضرت بخاری در تاریخ صَغِيرِ خُود که نسخه آن بحمد الله تعالی پیش نظر قاصر حاضر است، می فرماید: احمد گفت در حدیث عبد الملك از عطیه از ابو سعید که پیغمبر گفت: «تَرَكَتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» «احادیث کوفیان اینها منگر شمرده می شوند.»

و این کلام غرابت نظام حضرت بخاری و الا مقام، چندان که مایه تخجیل و تشویر جان نثاران این امام کبیر شود کم است، زیرا بر کسی که ادنی تَتَّبِعَ مُصَنَّفَاتِ مُحَقِّقِيْ اَخْبَارِ كَرْدِه است كالشَّمْسِ فِي رَابِعَةِ النَّهَارِ بر او واضح و آشکار است که امام احمد حدیث شریف ثقلین را به طرق عدیده، و اسانید

^۱ «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» طبع اصفهان، مجلد دوم از حدیث ثقلین، ص ۸۲۴ تا ص ۹۰۵.

سدیده، و روایات متکثره، و سیاقات متوافره روایت
کرده، در تأیید و تشیید و توکید و توطید آن

افزوده است؛ نه آنکه - العیاذ بالله - چنین جهبذ
جلیل و ناقد عدیم‌المثل که نزد حضرات سُنَّیه،
جُهینه اخبار و عیبه اسرار و حافظ احادیث و آثار و
نافی کذب از سرور مختار - علیه و آله الأطهار آلف
السَّلام مِنَ الْمَلِكِ الْغَفَّار - معدود می‌شود، در پی قدح
و جرح این حدیث شریف افتاده، خود را داخل زمره
هالکه ناصبین جاحدین و والج زرافه ضالّه منکرین
معاندین کرده باشد.

و چگونه این حرفِ راست نشنید، حال آنکه
سابقاً بحمد الله تعالی دانستی که امام احمد
بالخصوص در «مُسْنَد» عظیم الشان خود که برای
تبیین جلالت مرتبت، و عظمت منزلت او حسب
افادات اعلام این حضرات، طوامیر طویلۀ کفایت
نمی‌کند، طرق عدیده این حدیث آورده و آن را از
زید بن ارقم به دو طریق نقل کرده و از روایت زید
بن ثابت به دو سند اخراج نموده و از حدیث ابو
سعید خُدَری به چهار وجه روایت فرموده است.

پس افتراءِ قَدَح و جَرَح این حدیث شریف بر
مثل چنین مُثَبِّتِ مُؤَيِّد و مُؤَسِّسِ مُشِيد از تیقُّظ و

تَفْطَنَ و حَزَمَ و هوشیاریِ ملازمانِ حضرت بخاری
عجیب و بس عجیب، و برای اُتباع و اُشیاع جنابش
که در اصلاح فاسد و ترویج کاسِد، و رَتَق فَتَقْ و رُفُو
خَرَقِ او کمر هَمَّت بر میان جان بسته‌اند مورث
اقصای انزعاج و وجیب است.^۱

و اما درباره بطلان گفتار ابن جوزی به تفصیل
به میدان آمده و شهادت‌های علمای عامّه را بر بطلان
کلامش شاهد آورده است، از جمله گفتار سَمهودی
را ذکر کرده است که او گفته است: «شگفت‌آور
گفتار ابن جوزی است در «علل مُتَنَاهِیه»؛ مبادا به
سخنش گول بخوری، چرا که گویا در وقت این
گفتار از هیچ چیز مستحضر نبوده است مگر از این
طرق واهیه^۲. او بقیه طُرُق حدیث را بیان ننموده

^۱ «عَبَقَات» ج ۲، ص ۸۲۴ و ص ۸۲۵.

^۲ آیه الله میر حامد حسین در «عَبَقَات» ج ۱، ص ۲۲۰ و ص ۲۲۱ از علّامه
سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» در ذکر این حدیث شریف حکایت
کرده است که او گفته است: من تعجّب می‌کنم از ایراد ابن جوزی در «علل
متناهیه» بلکه اعجاب از این، گفتار اوست که می‌گوید: این حدیث صحیح
نیست با اینکه خواهد آمد بعضی از طرق این حدیث در «صحیح» مسلم
است. زیرا مسلم در «صحیح» خود حدیث زید را از طریق سعید بن مسروق
و أبو حیّان یحیی بن سعید بن حیّان هر دو تای آنها- و عبارت از دومی
است- از یزید بن حیّان که عموی دومی است از زید بن ارقم. و در اینجا
روایت زید را به طور مشروح می‌آورد- الکلام.

است، زیرا

در صحیح مسلم و غیره از زید بن ارقم روایت
که ... و حاکم در مستدرک از سه طریق تخریج
نموده، و در هر یک از آنها گفته است، این روایت بر
شرط شیخین صحیح است و آن را تخریج
نموده‌اند.^۱

و از جمله می‌گوید: و از صنایع شنیعه و بدایع
فضیعه و غرائب بادیة العوار، و عجائب واضحه الشنار
این است که ابن الجوزی با آن همه طول باع و
وسعت اطلاع، و غزارت علوم دینیه، و مهارت در
فنون یقینیه، و تقدّم در علم حدیث و اثر، تفوق بر
ناقدین اهل نظر، الی غیر ذلک من المفاخر المُبهرَة و
المآثر المُزهِرَة که حضرات اهل سنت به کمال مبالغه
و اغراق برای حضرتش ثابت می‌کنند، از جمیع طرق
و آسانید کثیره و منیره این حدیث شریف تعامی
صریح نموده، به سندی طریف روایت این خبر منیف
فرموده، و از راه کمال نصب و عدوان و نهایت بُغْض

^۱ «عَبَقَات» ج ۲، ص ۶۳۸ و ص ۶۳۹ از نور الدین سمهودی در کتاب
«جواهر العَقْدَین».

و شَنَّانَ با أَهْلِ بَيْتِ سَيِّدِ الْإِنْسِ وَالْجَانِّ - عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ أَلْفُ السَّلَامِ مِنَ الْمَلِكِ الْمَنَّانِ أَنْ رَأَى فِي كِتَابِ «الْعِلَلِ الْمُتَنَاهِيَةِ فِي الْأَحَادِيثِ الْوَاهِيَةِ» كَمَا مَوْضُوعُ أَنْ بَيَانَ أَحَادِيثَ وَاهِيَةً مَتَزَلِّزَةً شَدِيدَةً التَّزَلُّزِ كَثِيرَةً الْعِلَلِ مِمَّا يَشُدُّ، مَنْدَرَجٍ سَاخِطَةٍ، بِهَ حُكْمِ عَدَمِ صِحَّتِ وَ أَظْهَرَ مَقْدُوحِيَّةَ رِجَالِ سِنْدِ أَعْلَامٍ، مَشَاقَّةً وَ مَخَالَفَةً إِعْلَامِيَّةً بَلْكَهَ رَأْيَاتٍ مُنَابَذَاتٍ وَ مُعَانِدَاتٍ إِسْلَامٍ وَ أَهْلِ إِسْلَامٍ أَفْرَاطَةً چنانچه در کتاب مذکور گفته است...^۱

رد صاحبِ عِبَقَاتِ بَرِ ابْنِ جُوزِيِّ فِي هَذِهِ بَارَةً

از جمله افرادی را که ابن جوزی ضعیف شمرده است عَطِيَّةُ عَوْفِي كُوفِيٍّ است که حدیث را از ابو سعید روایت کرده است، و جرم عطیه تشیع و ولای او به

^۱ «عِبَقَاتِ» ج ۲، ص ۸۳۶.

اهل بیت است. و علاوه بسیاری از اعلام عامّه

خودشان عطیه را توثیق نموده‌اند.^۱

علامه میر حامد حسین می‌فرماید: این حدیث

شریف که در «مسند» اسحق بن رَاهَوِيَه و «مسند»

احمد، و «مسند» عبد حمید، و «مسند» دَارْمِي، و

«صحیح» مسلم، و «صحیح» ترمذی، و «فضائل

^۱ -، در «عَبَقَات» ج ۲، ص ۸۹۲ و ص ۸۹۳ یکصد و چهل و دوم ایرادی را که بر بخاری وارد کرده است این است که: قدح ابن الجوزی در عطیه که روایت این حدیث شریف از ابو سعید خدری نموده مردود است به اینکه عطیه را ابن سَعَد توثیق نموده، چنانچه ابن حجر در «تَهْذِيبُ التَّهْذِيبِ» گفته: «ابن سعد گفته است: ابن عطیه با ابن اشعث خروج کردند، حجاج به محمد بن قاسم نوشت که: سبّ علی بن ابی طالب را بر وی عرضه کن! اگر او سبّ نکرد چهارصد شلّاق تازیانه‌اش بزن و ریشش را بتراش. محمد بن قاسم از او درخواست سبّ علی را نمود و او امتناع ورزید، فلماذا حکم حجاج را درباره وی جاری کرد، و سپس عطیه به سوی خراسان روان شد و در آنجا اقامت کرد تا عُمَر بن هُبَيْرَه والی عراق شد. در این زمان به عراق آمد و در عراق بماند تا در سنه ۱۱۰ وفات نمود. و عطیه از موثّقین است انشاء الله و احادیث صالحه‌ای از او رسیده است، و بعضی از مردم به احادیث او تمسّک نمی‌کنند.» و محتجب نماند که ابن سعد منحوس متعتتی است عظیم الحیف و العدوان، و متشتتی است صریح الجور و الطغیان که از راه نهایت تحامل و انحراف، و غایت جور و اعتساف، اسائت ادب در حق جناب امام جعفر صادق - علیه و آباءه و آبائاه المعصومین آلف التحیه ما ذرّ شارق - آغاز نهاده، به اسقاط احتجاج به آن جناب و استضعاف آن امام ذوی الالباب و إثبات اتصاف کلام آن حضرت به اختلاف و اضطراب، داد کمال نصب و خروج داده، پس توثیق چنین مبتلای بغض و عناد به اهل بیت امجاد علیهم السلام الی یوم التّناد، برای عطیه وثیق الإسناد از دلائل نهایت وثوق و اعتماد، و غایت ترزّن و استناد اوست. و غالباً کسانی که ابن سعد به کلام خود «و بعضی از مردم به احادیث او تمسّک نمی‌کنند» اشاره به ایشان کرده، از ابن سعد هم در حروریّت و اعوجاج و مروق و لجاج بالاتر خواهند بود، فانتبه و لا تغفل!

القرآن» ابن أبی الدّنیاء، و «نوادِرِ الاصول» حکیم
ترمذی، و «کتاب السنّة» ابن أبی عاصم، و «مسند»
بزاز، و کتاب «الخصائص» نسائی، و «مسند» ابو
یعلیٰ، و «ذریه طاهره» دولابی، و «صحیح» ابن
خزیمه، و «صحیح» أبو عوانة. و کتاب «المصاحف»
ابن الأنباری، و «أمالی» محاملی، و کتاب «الولاية» ابن
عقده، و کتاب «الطالبيين» جُعابی، و معاجم ثلاثه
طبرانی^۱، و «مستدرک» حاکم

و «شرف النبوة» خرگوشی، و «منقبة المظهرين»،
و «حلیة الأولیاء» أبو نعیم اصفهانی، و کتاب «طُرُقُ
حدیث الثقلین» ابن طاهر و غیر از آن موجود و
مسرود است. هیچ طریقی جز این طریق طریف پیش
نظر نبود؟!

همانا بود، و لیکن باعث ابن الجوزی برین صنیع
فضیع، تخدیع اغمار و ایقاعشان در انخداع و اغترارست
که به دیدن کتابش مروی بودن این حدیث منحصر به
همین طریق واحد دانند، و به قدح و جرح رجال آن در

^۱ بر أهل تحقیق و اطلاع پوشیده نیست که: جمیع احادیثی که طبرانی در
«معجم کبیر» خود آورده است از احادیث صحیحه است؛ چون طبرانی در
«معجم کبیر» غیر از روایت صحیح السند تخریج نکرده است.

كلام او وارسیده، اَتَّبَاعاً لَه حَكْمٌ بِه عَدَم صِحَّتِ اَنْ
رَانَد وَ لَكِنَّ اللّٰهَ كَشَفَ سِرَّهُ وَ هَتَكَ سِرَّهُ بِاَيْدِي اَهْلِ
نِحْلَتِهِ وَ اِنْ كَانُوا اَصْحَابَ الْاِخْمَالِ وَ كَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ
الْقِتَالَ.^۱

حقیر این طرز عمل و این گونه کیفیت بحث

ابن جوزی را در مسأله ثَقَلَيْنَ به این تشبیه می‌کنم که:
فی المثل، جائی در شهر آتش گرفته است و دود و
دخانش از دور مشهود است و صداهای بوق و آژیر
وسائل اطفاء حریق و اتومبیل‌های حامل آب با گارد
مخصوص عُمَّالِ اَنْ برای آتش نشانی به سوی اَنْ
نقطه در حرکتند، و رادیوها و روزنامه‌ها همگی
داستان این حریق و کیفیت خاموش کردن، و سبب
و علت پیدایش اَنْ را نوشته‌اند و دوستان بسیار و
مُؤْتَقِنِينَ بی‌شمار خود انسان هم که در قرب اَنْ حریق
سکونت دارند، تمام خصوصیات اَنْ را از شروع و
ختم و خسارات برای انسان بیان کرده باشند، ولی
انسان بگوید: چون یکی از این مُخْبِرِينَ فلان دیوانه،

^۱ «عبقات» ج ۲، ص ۹۰۵ و ص ۹۰۶.

یا فلان سفیه، و یا بهمان بهلول، و یا بهمان شخص
غیر مؤثّق بوده است؛ چنین حریقی اصلاً اتفاق نیفتاده
و از ریشه دروغ است؛ و با کمال جرأت در صدد
انکار اصل حریق باشد. آیا این شیوه، شیوه صحیح
است؟! این انکار، انکارِ عقلائی است!؟

و یا فی‌المثل در آسمان شقّ القمر شده و ماه
به دو بخش از هم جدا شده، قرآن هم خبر داده است،
افراد شهر و کوی و برزن هم همه گفته‌اند، حتی
مسافرین خارج

چون وارد شهر شدند از کیفیت آن که در دیشب
به وقوع پیوست در شگفت بوده‌اند، آیا انسان
می‌تواند بگوید که چون یکی از مُخبرین، یهودی
بوده است و قول او حجت نیست، اصولاً نباید بدین
قضیه اذعان نمود؟! و نباید بدین جهت آن را از
قضایای مسلّمه تاریخ به شمار آورد؟

نه، البتّه نمی‌تواند بگوید. زیرا قول یهودی در
اینجا نقشی ندارد، و ما آن را به عنوان استناد و
استشهاد منحصر به فرد نمی‌آوریم. آن قدر قرائن
بسیار و شواهد متیقّن الاعتبار در اینجا هست که
یهودی بگوید و یا نگوید در حجیت این حادثه شکی
نداریم. خیانت ابن جوزی در نزد ارباب علم و
صاحبان درایت این گونه است که همه را به مذمت
خود برانگیخته است که شما فرضاً بگو: عطیه
ضعیف و مردود است و روایت جمله کوفیان مناکیر
است، شما با روایات صحیحۃ السّند از طریق غیر
عطیه و غیر کوفیان چه می‌کنید؟ روایاتی که تصریح
شده است که بر شرط شیخین صحیح است؟!!

^۱ خیانت دینی و جنایت فقهی و علمی ابن جوزی به قدری عجیب است که

علامه آیه الله میر حامد حسین ہندی - اعلیٰ اللہ

مقامہ در ردّ گفتار ابن جوزی و بخاری حقّ مطلب را
استیفا نموده است، و راجع بہ خصوص بخاری گوید:
و بالجملہ، نزد ارباب نصفت، اعراض بخاری از اخراج
حدیث ثقلین عموماً و بہ سیاق مسلم خصوصاً خیانتی

نوادہ او: ابو المظفر یوسف بن قزغلی معروف بہ سبط ابن جوزی در کتاب
«تذکرۃ خواصّ الامّة» طبع سنگی، ص ۱۸۲ در باب دوازدهم کہ در ذکر ائمّہ
علیہم السلام بہ طور کلی است می گوید: احمد در «فضائل» می گوید: خبر
داد بہ ما اسود بن عامر کہ خبر داد بہ ما اسرائیل از عثمان بن مغیرہ از علیّ
بن ربیعہ کہ گفت: من زید بن ارقم را دیدم و گفتم: آیا تو از رسول خدا
صلی اللہ علیہ و آلہ شنیدی کہ می گفت: ترکت فیکم الثقلین، واحد منہما
اکبر من الآخر؟ قال: نعم، سمعته یقول: ترکت فیکم الثقلین: کتاب اللہ حبل
ممدود بین السماء، و عترتی اهل بیتی. ألا انہما لن یفترقا حتی یردا علیّ
الحوض. ألا فانظروا کیف تخلفونّی فیہما. در اینجا سبط ابن جوزی
می گوید: اگر کسی اشکال کند کہ جدّ تو در کتاب «علل واهیه» گوید: خبر
داد بہ ما عبد الوہاب انماطی از محمد بن مظفر از محمد بن عتیقی از یوسف
بن دخیل از جعفر بن عقیلی از احمد حلوانی از عبد اللہ بن داهر کہ او گفت:
خبر داد بہ ما عبد اللہ بن عبد القدّوس از اعمش از عطیّہ از ابو سعید از رسول
اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ کہ عین معنی این حدیث را فرمودہ است و سپس
جدّ تو گوید: این حدیث ضعیف است، و ابن عبد قدّوس رافضی است و
ابن داهر ارزش ندارد. من در پاسخ می گویم: روایتی را کہ ما آورده ایم احمد
بن حنبل در «فضایل» تخریج کردہ است و در سلسلہ سندش ہیچیک از آن
کسانی را کہ جدّم ضعیف شمرده است وجود ندارد و این روایت را نیز ابو
داود در «سنن» و ترمذی و عامّہ محدثین ذکر کردہ اند و رزین در «جمع بین
الصّحاح السنّۃ» ذکر نمودہ است، و چگونہ بر جدّم مخفی ماند حدیثی را کہ
مسلم در «صحیح» خود از حدیث زید بن ارقم روایت کردہ است؟ در اینجا
سبط ابن جوزی حدیث زید بن ارقم را بیان می کند. و در پایان آن می گوید:
الثقلان: الخطران العظیمان یعنی ثقلین بہ معنی دو چیز خطر و عظیم
می باشند.

است عظیم و خبانتی است فخیم. بارالها! مگر اینکه
 اعراض بخاری از اخراج خصوص سیاق مسلم توجیه
 کرده شود به اینکه چون سیاق مذکور از تحریف زید بن
 ارقم سالم نیست، و کلام خودش مشتمل بر بیان ابتلاء
 او به کِبَر سنّ و قَدَم عهد و نسیان در اوّل روایت، شاهد
 آن است، لهذا حضرت بخاری به مزید احتیاط - تَحَرُّجاً
 مِنْ أَنْ يَرُوِيَ حَدِيثاً مُحَرَّفاً - ترك آن فرموده است! لیکن
 مظنون نیست که حضرات اهل سنت که دلداده امثال
 زید بن ارقم از صحابه کرام می باشند، برین توجیه به
 مقابله اهل حقّ اقدام نمایند مگر با وصف تسلیم این
 توجیه نیز وجهی برای اعراض از الفاظ و طُرُقِی که
 حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک» آورده، و
 صحّت آن بر شرط بخاری و نیز مُسَلِّم واضح و عیان
 گردیده، جز کتمان حقّ و الطّاطِ صدق به دست
 نمی رسد.

و از اینجا و امثال آن می توان دانست که
 بیچاره مسلم گاه گاهی لب به اظهار طَرْفِی مِنْ الْحَقِّ
 می گشاید و درین گونه احادیث مثل بخاری اعراض

کلی نمی‌نماید، و همین است سبب در اینکه مرتبه کتابش نزد متعصبین اهل سنت به مرتبه کتاب بخاری نمی‌رسد،^۱ همچنان که به مرتبه عناد و لجاج ابن جوزی نمی‌رسد.^۲

بحث درباره مفاد حدیث ثقلین

اینک که قطعیت صدور این حدیث مبارک کالشمس فی رابعة النهار ملموس و محسوس و مشهود شد، وارد در متن حدیث می‌شویم:

إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأَجِبَ (یا

عباراتی مشابه با آن) إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ -

^۱ «عَبَقَات» ج ۲، ص ۹۳۳.

^۲ ابن حجر هیتمی در «الصَّوَاعِقُ الْمَحْرَقَةُ» ص ۸۹ دو ثلث از صفحه گذشته که حدیث ثقلین را از ترمذی و أحمد بن حنبل روایت کرده است می‌گوید: ذکر کردن ابن جوزی این حدیث را در «علل متناهیة» غلط است و یا غفلت است از استحضار بقیه طرق آن. بلکه در «صحیح» مسلم از زید بن ارقم روایت است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرُوحِهِ فِيهِ خَمٌّ كَمَا أَنَّ أَبِي اسْتَدْرَجَ فِي جُحْفَةٍ فَرُودَ أَمَدٍ. در اینجا ابن حجر حدیث زید را روایت می‌کند و سپس می‌گوید: و در روایت صحیحه است که: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرِينَ لَنْ تَضَلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا وَهَمَا كِتَابُ اللَّهِ وَأَهْلُ بَيْتِي وَعِزَّتِي وَطَبْرَانِي إِنْ زِيَادَةٌ رَأَى ذَلِكَ: أَنِّي سَأَلْتُ ذَلِكَ لِهَمَّا، فَلَا تَقْدُمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلا تَعْلَمُوهُمْ فَانَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. و پس از آن می‌گوید: و در روایتی است که: كِتَابُ اللَّهِ وَسُنَّتِي، و این است مراد از احادیثی که بر کتاب خدا اقتضار کرده، زیرا سنت مبین کتاب است و ذکر کتاب ما را از ذکر سنت بی‌نیاز می‌کند. و بالجمله حاصل گفتار ترغیب و تحریض و تأکید است بر تمسک به کتاب و سنت و به عالمان به آن دو از اهل بیت، و از مجموع استفاده بقاء این امور سه گانه تا روز قیامت خواهد شد.

حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِّنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي (یا عباراتی مشابه با آن).

از اینکه می فرماید: من از خودم باقی می گذارم و یادگار می گذارم و یا جانشین می گذارم، و من می روم و رسول پروردگارم را اجابت می کنم، و اینها را در میان شما خلیفه قرار می دهم، استفاده می شود که قرآن و عترت از جهت اهمیت به مثابه نفس خود آن حضرت هستند و بر امت لازم است نه تنها از نقطه نظر تشریف، بلکه از جهت اشراف آنها بدانها با نظر تکریم و تعظیم و تفخیم بنگرند و آنها را ولی و والی و مُسَيِّطِر و مُهَيِّمَن بر خود بدانند، به مثابه حیات رسول الله که ولی و والی و مسیطر و مهیمن بود. و از جمله فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهَا که در بسیاری از مصادر روایات گذشت، استفاده می شود که قرآن و عترت، خلیفه رسول خدا می باشند و حضرت می فرماید: ای امت من اینک من می روم، شما بنگرید تا وجود باقی من و هستی مداوم من که قرآن و عترت است، چگونه شما مرا و حقیقت مرا و امر و نهی

مرا و حقوق مرا و تمام شئون و آثار مرا در آن دو

چیز حفظ می‌کنید؟!

از اینجاست که با ندای بلند می‌گوید: **اللَّهُ اللَّهُ فِي**

أَهْلِ بَيْتِي! اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، سه بار تکرار

فرمود.

معنای لغوی ثقلین

ثَقَلَيْنِ با فتحه ثاء و قاف تشبیه ثَقَل است، و آن

به معنی چیز نفیس و خطیر و محفوظ و مصون

است. چنانکه در «لسان العرب» و «تاج العروس» و

«قاموس» و غیرها از کتب لغت آمده است.

در «تاج العروس» در ماده ثقل گوید: **الثَّقَلُ**

مُحَرَّكَةٌ: مَتَاعُ الْمُسَافِرِ وَ حَشْمُهُ^۱، وَ الْجُمُعُ أَثْقَالٌ، وَ كَلَّ

شَيْءٌ خَطِيرٌ نَفِيسٌ مَصُونٌ لَهُ قَدْرٌ وَ وَزْنٌ ثَقَلٌ عِنْدَ

الْعَرَبِ. «ثَقَلُ با فتحه قاف، متاع مسافر و خدمتکاران

او هستند، و جمع آن أَثْقَالُ است، و هر چیزی که دارای

^۱ در «أقرب الموارد» ج ۱، ص ۱۹۶ ماده حَشْمُ الرَّجُلِ عبارتند از خدمه او و افرادی که به جهت ارزش و اعتنا، انسان درباره آنان غضب پیدا می‌نماید از اهل و عیال و غلامان و همسایگان و نزدیکان و اقرباء، و جمع آن أَحْشَامُ است.

اهمیت و نفاست است و باید محفوظ و مصون بماند و

دارای وزن و ارزش است، عرب آن را ثقل گوید.»

آنگاه زبیدی صاحب کتاب گوید: و از همین نظر

به تخم شترمرغ ثقل گویند زیرا کسی که آن را بیابد

خوشحال می‌شود و غذائی به دست می‌آورد. و

همچنین است در حدیث که: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ:**

كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي، کتاب خدا و عترت را ثقل قرار داد

به جهت تعظیم قدر و منزلت، و تفخیم شأن و مرتبت

آنها. و **تَعَلَّبَ** گوید: آن دو را ثقل قرار داد به علت آنکه

تَمَسَّكَ بدانها و عمل بدانها سنگین است.^۱

و در «نهایه» ابن اثیر آورده است که در حدیث

آمده است: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي.**

سَمَاهُمَا ثَقَلَيْنِ لِأَنَّ الْأَخْذَ بِهِمَا ثَقِيلٌ. وَ يُقَالُ لِكُلِّ خَطِيرٍ

^۱ «تاج العروس» ج ۷، ص ۲۴۵، ماده ثقل.

[نَفِيسٍ] ثَقُلُ . فَسَاهُمَا ثَقَلَيْنِ إِعْظَامًا لِقَدْرِهِمَا وَ

تَفْخِيًا لِشَأْنِهِمَا.^۱

«رسول خدا صلی الله علیه و آله کتاب الله و

عترت را دو ثقل نامید، به علت آنکه گرفتن آن دو

سنگین است. و به هر چیز خطیر (نفیس) ثقل گفته

می شود، و به جهت بزرگداشت میزان قدر آنها و

اهمیت و مقام بلند و رفیع آنها پیغمبر آن دو را ثقل

نامید.»

و در «صحاح اللّغة» گوید: وَ الثَّقْلُ بِالتَّحْرِيكِ:

مَتَاعُ الْمُسَافِرِ وَ حَشْمُهُ.^۲ «ثقل با حرکت قاف، متاع و

اثاثیه و اسباب مسافر و خدم و دستیاران اوست.»

و در «مصباح المنیر» گوید: وَ الثَّقْلُ: الْمَتَاعُ، وَ

الْجَمْعُ أَثْقَالٌ مِثْلُ سَبَبٍ وَ أَسْبَابٍ. قَالَ الْفَارَابِيُّ: الثَّقْلُ:

مَتَاعُ الْمُسَافِرِ وَ حَشْمُهُ.^۳ «ثقل متاع است و جمعش

اثقال، مثل سبب که جمعش اسباب آید. و فارابی گوید:

ثَقْلُ مَتَاعِ مُسَافِرٍ وَ حَشْمٌ أَوْسَتْ.»

^۱ «نهاية» ابن اثیر ج ۱، ص ۲۱۶ ماده ثقل.

^۲ «صحاح اللّغة» طبع بولاق سنه ۱۲۸۲، ج ۲، ص ۱۶۰ ماده ثقل.

^۳ «مصباح المنیر» شهاب فیومی، طبع سنگی، ماده ثقل.

و در «أقرب الموارد» گوید: وَ الثَّقَلُ وَ زَانَ سَبَبٍ

مَتَاعُ الْمُسَافِرِ وَ حَشْمُهُ. يُقَالُ: لِلْمُسَافِرِ ثَقْلٌ كَثِيرٌ. وَ كَلَّ

شَيْءٌ نَفِيسٍ مَصُونٍ، وَ مِنْهُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الْقُرْآنَ

وَ عِزَّتِي. جِ أَثْقَالَ. وَ أَصْلُ الثَّقَلِ مَا يَكُونُ مَعَ الْإِنْسَانِ مِمَّا

يُثْقَلُهُ^۱.

و در «الصَّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ» گوید: (تنبیه^۲): رسول

خدا صلی الله علیه و آله قرآن و عترتش را که عبارتند از

اهل و نسل و نزدیکترین خویشاوندان، ثَقَلَيْنِ نامید، به

عَلَّتْ آنکه ثَقَلٌ به هر چیز نفیس خطیر مصون گویند و

این دو تا از این قبیل می باشند، زیرا که هر کدام از آنها،

معدن علوم لدنی و اسرار و حکم بلندرته و احکام

شرعیه هستند، فلهدا آن حضرت تحریض و تأکید فرمود

بر اقتداء و تمسک به آنها و فراگیری و تعلّم از آنها و

فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِيْنَا الْحِكْمَةَ أَهْلَ الْبَيْتِ

«حمد اختصاص به خدا دارد، آن که حکمت را در ما

اهل بیت قرار داد.»

و گفته شده است: کتاب و عترت را ثَقَلَيْنِ

^۱ «أقرب الموارد» سعید خوری شرتوتی لبنانی، ج ۱، ص ۹۱ ماده ثقل.

گویند به جهت ثقل و جوب رعایت

حقوقشان. و آنان که پیامبر اصرار و ابرام بر آنها دارد، فقط آنانند که عارف به کتاب الله و سنت رسولش می‌باشند، چرا که ایشانند آنان که با کتاب خدا مفارقتی ندارند تا در کنار حوض بر پیغمبر فرود آیند.

و مؤید این مطلب خبری است که سابقاً گذشت که در آن پیامبر فرمود: **وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.** «به آنان نیاموزید، زیرا که ایشان از شما داناترند!» و بدین سخن از بقیه علماء جدا شدند، چون خداوند هر گونه رجس و پلیدی را از آنان زدوده است، و به مقام طهارت مطلقه فائز گردانیده است، و به کرامات باهره و مزایای متکاثره تشریف فرموده است.^۱

و ایضاً در «الصَّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ» پس از بیان چند روایت از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَرَبَارَه تَمَسَّكَ بِهِ ثَقَلَيْنِ: کتاب خدا و عترت گوید: و در روایتی وارد است که: **أَخِرُّ مَا تَكَلَّمُ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَخْلَفُونِي فِي أَهْلِي!** «آخرین سخن پیغمبر این بود که

^۱ «الصَّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ» ابن حجر هیتمی، ص ۹۰.

فرمود: شما خلیفه من باشید در بین اهل من!»

و پیغمبر صلی الله علیه و آله کتاب و اهل بیت

را ثَقَلین نامید به جهت تعظیم قدر شان، زیرا به هر

چیز خطیر و شریف ثَقَل گویند؛ یا به جهت آنکه

ادای حقوق آنها ثقیل است، و از این قبیل است قول

خداوند متعال: **إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا**^۱. «ما به

زودی بر تو گفتار سنگینی رای القاء خواهیم نمود.»

یعنی گفتاری دارای قدر و وزن است، زیرا پیغمبر ادا

نمی‌کند مگر تکلیف به اموری که سنگین است بجا

آوردن آن.

و جنّ و انس را ثقلین گویند^۲ به جهت آنکه

فقط در روی زمین اقامت دارند و به

جهت آنکه به واسطه قوه تمیز از سایر اقسام حیوان

فضیلت دارند. و در این احادیث بالأخصّ این سخن

^۱ آیه ۵ از سوره ۷۳: المزمل.

^۲ یک جا فقط در قرآن کلمه ثقلین به کار برده شده است و آن در آیه ۳۱، از سوره ۵۵: الرَّحْمَنُ است: سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ. «ما به زودی به حساب شما خواهیم رسید ای گروه جنّ و انس.» خطاب به جن و انس است به جهت آنکه قبلاً بحث در جنّ و انس بوده است: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ، - وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ. «ما گروه انسان را از گل خشک شده همچون گل کوزه‌گری خلق نمودیم، و گروه جنّ را از آتش برافروزانده آفریدیم.» آیه ۱۳ و ۱۴ از همین سوره.

پیامبر صلی الله علیه و آله: انظروا کیف تخلّفونی فیہما؟!!

و اوصیکم بعترتی خیراً! و اذکرکم الله فی اهل بیتی!

«بنگرید تا چگونه حق مرا در آن دو خلیفه ادا می کنید؟!»

و سفارش می کنم به شما که با عترت من به خیر و خوبی

عمل کنید! و خدا را به یاد شما می آورم درباره اهل

بیتم! «حتّ اکید و ترغیب شدید بر مودّت آنها، و مزید

احسان به آنها، و احترامشان و اکرامشان و تأدیه

حقوقشان اعمّ از حقوق واجبه و حقوق مستحبّه، به

دست می آید. و چگونه این طور نباشد در حالی که

ایشان شریف ترین بیتی هستند که از لحاظ فخر و

حسب و نسب در روی زمین به وجود آمده است.^۱

ابن ابی الحدید گوید: رسول اکرم صلی الله

علیه و آله، کتاب و عترت را ثقلین نامید، چون معنی

ثقل در لغت متاع مسافر و حشم اوست. و گویا چون

آن حضرت مشرف بر حرکت و انتقال به سوی جوار

پروردگار خود بود، خود را به منزله مسافری

می دانست که از منزلی به منزل دیگری انتقال یابد و

^۱ «الصّواعق المحرقة»، ص ۱۳۶.

کتاب و عترت را همچون متاع و حشم خود قرار داد، زیرا آن دو خصوصی‌ترین چیزهایی بودند که با وی ربط داشتند.^۱

سید هاشم بحرانی از محمد بن عباس با سند متصل خود از مجام بن عطیه از ابو سعید خدری پس از آنکه حدیث ثقلین را روایت می‌کند در پایان آن ابو سعید می‌گوید: وَ إِنَّمَا سَأَهُمَا الثَّقَلَيْنِ لِعِظَمِ خَطَرِهِمَا وَ جَلَالَةِ قَدَرِهِمَا.^۲ «فقط نامیدن رسول اکرم آن دو را به عنوان ثقلین به جهت عظمت اهمیت و بزرگی قدر و ارزش آنها

بود».

معنای لغوی اهل بیت و عترت

چون معنی ثقلین معلوم شد اینک باید دید معنی اهل بیت و عترت کدام است؟ و این بحث در دو مرحله تحقق می‌پذیرد: اول در معنی لغوی و

^۱ «شرح نهج البلاغة» طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۶، ص ۳۸۰ در ضمن شرح خطبه ۸۵، آنجا که می‌فرماید: أَلَمْ أَعْمَلْ فِیْکُمْ بِالثَّقَلِ الْأَکْبَرِ، وَ اِتْرَکْ فِیْکُمُ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ؛ وَ اِیْنِ تَفْسِیْرِ رَا اِز اِبْنِ اِبِی الْحَدِیْدِ نِیْزِ دَر «غَایَةِ الْمَرَامِ» ص ۲۱۷ ضَمْنِ حَدِیْثِ ۳۹، اِز عَامَّةِ ذِکْرِ نَمُوْدَه اِسْت. ^۲ «غَایَةِ الْمَرَامِ» ص ۲۲۶ حَدِیْثِ ۳۳، اِز خَاصَّة.

استعمال آن در لسان عرب به طریق حقیقت یا مجاز. دوم در مراد و مقصود از آنها در حدیث شریف بخصوص.

اما در مرحله اوّل و معنی لغوی و استعمال آنها اعم از حقیقت و مجاز، در «تاج العروس» آورده است که آل عبارت است از اهل مرد و عیال وی، و ایضاً پیروان و دوستانش. و از آنجاست حدیث سلمان منّا آل البیت. «سلمان از ما آل بیت است.»

خدا می‌فرماید: **كَذَابٍ آلِ فِرْعَوْنَ**^۱. «مانند

عادت و رسم و روش آل فرعون.» در اینجا ابن عرفه گوید: یعنی کسی که از جهت دین یا مذهب یا نسب به

فرعون برگردد. و از این قبیل است قوله تعالی: **أَدْخِلُوا**

آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ^۲. «آل فرعون رای با

شدیدترین وجهی از عذاب داخل جهنم کنید.» و نیز از

این قبیل است گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله: لا

^۱ در سه جای قرآن وارد است: آیه ۱۱، از سوره ۳: آل عمران، و آیه ۵۲، و آیه ۵۴ از سوره ۸: انفال.

^۲ آیه ۴۶، از سوره ۴۰: غافر: وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ.

تَحِلُّ الصَّدَقَةُ لِمُحَمَّدٍ وَ لَا لِآلِ مُحَمَّدٍ. «صدقه گرفتن

حلال نیست برای محمد و برای آل محمد.»

شافعی گفته است: این خبر دلالت دارد بر آنکه

بر پیغمبر و آل او صدقه حرام است و بجای آن بر ایشان

خمس معین شده است، و آنان عبارتند از کسانی که از

صلب بنی هاشم و بنی عبدالمطلب می‌باشند. و از

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله سؤال شد: مَنْ أَلْكَ؟!!

«آل تو چه کسانی هستند؟!» فرمود: أُلُّ عَلِيٍّ وَ أُلُّ جَعْفَرِ

وَ أُلُّ عَقِيلٍ وَ أُلُّ عَبَّاسٍ. و حضرت امام حسن علیه

السلام بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله صلوات

فرستاد و می‌گفت: اللَّهُمَّ

اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ عَلَى آلِ أَحْمَدَ. «بار خدایا

درودها و تحیت‌های خود را بر آل احمد قرار بده!» که

مراد از آل احمد خود رسول الله بوده است. زیرا که در

نماز صلوات بر رسول الله بخصوص واجب است

لقوله تعالی: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا**

تَسْلِيمًا.^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر پیغمبر درود

بفرستید و بر وی سلام کنید سلام کردنی.» و حضرت

امام حسن علیه السلام کسی نبوده است که در امر

واجب خللی وارد کند.^۲

و ایضاً آورده است: اهل مرد عشیره و ذوی

القربای او هستند، و از این قبیل است گفتار خداوند

تعالی: **فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا**.^۳ در

موقع نزاع و تخاصم بین زن و مرد که احتمال شقاق و

جدائی می‌رود «شما يك حَكَم از اهل مرد و يك حَكَم

^۱ آیه ۵۶، از سوره ۳۳: احزاب.

^۲ «تاج العروس» ج ۷، ص ۲۱۶ ماده آل.

^۳ و در «مجمع البحرين» طبع حروفی نجف، ج ۵، ص ۳۱۴ گوید: اهل الرجل: أله و هم أشیاعه و أتباعه و أهل ملته ثم کثر استعمال الأهل و الآل حتی سمی بهما أهل بیت الرجل. لأنهم أكثر من يتبعه. و فیومی در «المصباح المنیر» طبع سنگی، در ماده أهل گوید: و الأهل أهل البیت، و الأصل فيه القرابة و قد اطلق علی الأتباع.

از اهل زن روانه کنید! تا اگر اراده اصلاح داشته باشند، خداوند میان آن مرد و زن را وفق دهد.» ... و اهل مذهب کسانی هستند که بدان ایمان دارند و متعهد و معتقد هستند. و استعمال اهل مرد، برای زنش مجاز است، و اولاد داخل معنی اهل می‌باشند و به این معنی تفسیر شده است قوله تعالی: **وَ سَارَ بِأَهْلِهِ**^۱ «و موسی با خود، زوجه و اولادش را برد.» ... و گفته شده است: اهل پیغمبر عبارتند از آنان که آل او می‌باشند، و در آن احفاد و ذریه‌ها داخلند، و از اینجاست قوله تعالی: **وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا**.^۲ «و امر کن اهلت را به نماز و در آن پافشاری کن!» و قوله

تعالی: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ**،^۳ و قوله تعالی: **رَحِمْتُ اللَّهَ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ**.^۴

و ایضاً در «تاج العروس» آورده است: **عِثْرَةٌ**

^۱ آیه ۳۵ از سوره ۴: نساء.

^۲ آیه ۲۹، از سوره ۲۸: قَصَصَ: فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ.

^۳ آیه ۳۳، از سوره ۳۳: أَحْزَابِ.

^۴ آیه ۷۳، از سوره ۱۱: هُودِ.

عبارت است از نسل انسان و اقربای وی، خواه اولاد باشد یا غیر اولاد؛ و بعضی گفته‌اند: عترت مرد عبارت است از خویشاوندان و نزدیکترین از افراد عشیره او از آنهایی که در گذشته‌اند؛ و از این قبیل است گفتار ابو بکر: نَحْنُ عِثْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الَّتِي خَرَجَ مِنْهَا، وَ بَيْضَتُهُ الَّتِي تَفَقَّاتُ عَنْهُ، وَ إِنَّمَا جِيبَتِ الْعَرَبُ عَنَّا كَمَا جِيبَتِ الرَّحَا عَنْ قُطْبِهَا. «ما عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم آن عترتی که رسول خدا از آن بیرون آمد، و چون پوست تخم مرغی می‌باشیم که از رسول خدا خالی شد، و جوجه‌اش که رسول خدا بود از داخل این پوست جدا شد، و عرب از ما شکافت و منتشر شد همان طوری که سنگ آسیا از محورش شکافته می‌شود و دور می‌زند.»

ابن اثیر گفته است: به جهت آنکه ایشان از قریش بوده‌اند. و عامه مردم این طور می‌دانند که عترت عبارت است از خصوص اولاد مرد، و فقط عترت رسول الله صلی الله علیه و آله اولاد فاطمه

^۱ «تاج العروس» ص ۲۱۷ ماده اهل.

علیها السلام می‌باشند.

این گفتار ابن سیده است. و ابو عبیده و غیره گفته‌اند: مراد از عترت و اسره و فصیله مرد، نزدیکترین اقوام او هستند. و ابن اثیر گفته است: عترت مرد اخصّ اقربای اوست. و ابن اعرابی گفته است: عترت مرد، اولاد او و ذرّیه او و نوادگان او هستند که از صلب وی به وجود آمده‌اند. او می‌گوید: بنابراین عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله

اولاد فاطمه بتول علیها السلام می باشند.

و از ابو سعید روایت است که عترت ساقه

درخت است. او گفته است: عترت رسول خدا صلی

الله علیه و آله عبد المطلب و اولاد او می باشند. و گفته

شده است: عترت او اهل بیت او هستند که نزدیکترین

افراد به او می باشند و ایشان عبارتند از اولاد او و علی

و اولاد او. و گفته شده است: عترت او نزدیکترین و

دورترین آنها هستند. و گفته شده است: عترت مرد

اقربای او از پسر عموهای نزدیک وی هستند. و از

اینجاست حدیث ابو بکر که چون رسول الله صلی الله

علیه و آله با اصحاب خود درباره اسیران بدر مشورت

نمود گفت: **عِثْرَتُكَ وَ قَوْمُكَ** «ایشان عترت تو و قوم تو

هستند!» که مراد او از عترت، عباس و کسانی که از بنی

هاشم در میان آنان بودند و مراد از قوم، قریش بودند.

و مشهور و معروف آن است که عترت او اهل

بیت او هستند، و ایشانند آنان که زکات و صدقه

واجبه بر آنها حرام است و آنانند مراد از ذوی القربی

که بر ایشان خمس معین گردیده است، خمسی که

در سوره انفال آمده است.^۱

با همین تفصیل و شرحی که ما از زبیدی آوردیم،

ابن منظور اندلسی در «لسان العرب» آورده است.^۲

بقیه لغویین چون جوهری^۳، و شرتونی^۴، و ابن

اثیر^۵، و غیرهم^۶ مختصراً نیز بر

همین طریق مشی کرده‌اند.

باید دانست که آنچه را که اهل لغت در کتب

خود ذکر می‌نمایند، موارد استعمال الفاظ است که

اعمّ از حقیقت و مجاز است و با آن نمی‌توان معانی

حقیقه را به دست آورد. معنی عترت همان‌طور که

از فهم عامّه فهمیده شد و لغویین در این کتب

^۱ «تاج العروس» ج ۳، ص ۳۸۰.

^۲ «لسان العرب» ج ۴، ص ۵۳۸ ماده عَتَرَ.

^۳ «صحاح اللغة» طبع بولاق مصر سنه ۱۲۸۲، ج ۱، ص ۲۵۸: عترة الرجل نسله و رهطه الأذنون.

^۴ «أقرب الموارد فی فصح العربیة و الشوارد» ج ۲، ص ۷۴۱: العترة بالكسر: ولد الرجل و ذریّته و عقبه من صلبه، و قیل: رهطه و عشیرته الأذنون ممّن مضى و غیر.

^۵ «النهاية فی غریب الحدیث و الأثر» ج ۳، ص ۱۷۷: عتر [ه] فی: «خلفت فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی» عترة الرجل أخصّ أقاربه، و عترة النبیّ صلی الله علیه و آله: بنو عبد المطلب. و قیل: أهل بیته الأقربون. و هم أولاده و علیّ و أولاده؛ و قیل: عترته الأقربون و الأبعدون منهم.

^۶ مانند فیومیّ در «المصباح المنیر» طبع سنگی، ماده عتر، که گوید: العترة نسل الانسان. قال الازهری: و روى ثعلب عن ابن الأعرابی أنّ العترة ولد الرجل و ذریّته و عقبه من صلبه و لا تعرف العرب من العترة غیر ذلك - الخ.

آوردند، عبارت است از اهل بیت و اولاد و ذریه، نه خویشاوندان مطلقاً گرچه اقوام دور باشند. و گفتار ابو بکر که: نَحْنُ عِثْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ بر سبیل مجاز است نه حقیقت، و در اینجا چون است که ابو بکر با پیغمبر با ریشه بسیار بسیار دور پیوند دارد که همان قریش باشد، این خود قرینه بر استعمال مجازی است و گرنه در صورت فقدان قرینه به هیچ وجه نمی توان عترت را حمل بر این اقوام دور نمود.

ابن ابی الحدید در شرح گفتار امیر المؤمنین علیه

السلام: فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ؟! وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ

نَبِيكُمْ؟! «پس کجا شما را در وادی سرگردانی و تحیر

می برند؟ و چگونه شما متحیر شده و راه را گم کرده اید

در حالی که در میان شما عترت پیغمبر شما وجود

دارد؟!» می گوید: مراد از عترت رسول الله، نزدیکترین

اهل او و نسل او می باشد، و صحیح نیست سخن کسی

که می گوید: مراد، خویشاوندان حضرت است گرچه

دور باشند. و گفتار ابو بکر را که در روز سقیفه یا پس

از آن گفت: نَحْنُ عِثْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ

بَيْضَتُهُ الَّتِي فُقِئَتْ عَنْهُ. «ما عترت رسول خدا صلی الله

علیه و آله هستیم و همچون پوست تخم مرغی که از رسول خدا خالی شده باشد می‌باشیم» باید فقط بر طریق مجاز گرفت، چرا که آنان نسبت به أمصار بعیده و قبایل گوناگون و مختلفی که در شهرها و نواحی زندگی می‌کنند، عترت او هستند نه در حقیقت و واقع امر. آیا نمی‌بینی که عَدْنَانِی به قَحْطَانِی مفاخرت و مباحات می‌کند و می‌گوید: أَنَا ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. «من پسر عموی رسول خدا هستم»؟! او نمی‌خواهد بگوید من پسر

عموی واقعی و حقیقی او هستم، بلکه نسبت به قحطانی که بسیار نسبش دور است می‌خواهد بگوید کأنه من پسر عمّ وی می‌باشم، و این کلمه ابن عمّ را مجازاً استعمال نموده و بدان لب گشوده است.

و اگر کسی بگوید: بر تقدیر حذف مضاف و مضاف‌هائی که اسقاط کرده است استعمال نموده است، یعنی من پسر پسر عموی پدر پدر - و همچنین برود تا عدد کثیری را در پسران و پدران بیاورد - رسول خدا هستم؛ همین طور ابو بکر هم خواسته است بگوید: من عترت اجداد او می‌باشم بر طریق حذف مضاف. در پاسخ وی باید گفت:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيَانِ نَمُودَةِ اسْتِ
كِه عْتَرْتِ وَي كَيْسْتِ؟ دَر هَنْگَامِي كِه كَفْتِ: اِنِّي تَارِكُ
فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كَفْتِ: عِثْرَتِي اَهْلَ بَيْتِي. وَ دَر وَقْتِ دِيْگَر
نِيْز رُوشَن نَمُودِ كِه اَهْلِ اُو كَيْسْتِ دَر حَالِي كِه كِسَاءِ رَا
بَر رُوشَان اِنْدَاخْت، دَر اَن زَمَانِي كِه آيَه نَازَل شُد: اِنَّمَا
يُرِيْدُ اللهُ لِيُذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ، عَرَضَ كَرْد: اَللّٰهُمَّ

^۱ آیه ۳۳، از سوره ۳۳: احزاب.

هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبِ الرَّجْسَ عَنْهُمْ! «بار پروردگارا!

اینان اهل بیت من می‌باشند پس رجس و پلیدی را از ایشان ببر!»

اگر بگوئی بنابر این، در این خطبه امیر المؤمنین

علیه السلام که می‌فرماید: وَ فِيكُمْ عِثْرَةٌ نَبِيكُمْ، آن

حضرت چه کسی را اراده نموده است؟ می‌گویم:

خودش و دو پسرش را. و در حقیقت اصل خود

اوست، و دو پسرانش تابع او هستند و نسبتشان به او

مانند نسبت ستارگان درخشان است با طلوع خورشید

جهانتاب. و بر این مطلب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ مَا رَأَى آغَاهُ نَمُودَهُ اسْتَأْجَاكَ فَرَمُودَهُ اسْتَأْجَاكَ: وَ

أَبُوكُمْ خَيْرٌ مِنْكُمْ^۱.

بحث ما تا به حال در مرحله اوّل بود یعنی در

مرحله معنی لغوی و مفهوم عامی آن اعمّ از حقیقت

و مجاز.

مراد از اهل بیت و عترت

^۱ «شرح نهج البلاغة» طبع دار إحياء الكتب العربيّة، ج ۶، ص ۳۷۵ و ص ۳۷۶، خطبه ۸۵. و در «غاية المرام» ص ۲۱۷ از شرح نهج در تحت حدیث شماره ۳۹، از عامّه مفصلاً نقل نموده است.

اما در مرحله دوم باید دید مراد رسول خدا صلی
الله علیه و آله از اهل بیت و عترت در حدیث ثَقَلین چه
بوده است؟ مراد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و
آله از، عِثْرَتِیْ اَهْلِ بَیْتِیْ خصوص وجود مقدّس امیر
المؤمنین علیه السلام و فاطمه زهراء علیها السلام و
حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و نه
پسریکی پس از دیگری از ذریه امام حسین علیه السلام
است که آخرین آنها حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه -
می باشد.

شاهد اوّل حدیث کساء است

شاهد ما اوّل حدیث کساء است که پیمبر که علی
و فاطمه و حسنین علیهم السلام را در زیر کساء گرفت
عرض کرد: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ اَهْلُ بَیْتِیْ! و با خودش مجموعاً
پنج نفر اهل البیت بودند و ذریه حضرت سید الشهداء
علیهم السلام به دلایل قطعی و قرائن شهودیه تا

امام زمان داخلند^۱ و ما بحث از این حقیقت را به
طور مستوفی در ضمن بحث از آیه تطهیر نموده ایم.^۲
شاهد دوم روایات خاصه و عامه در تعیین

دوازده امام

دوم روایاتی است که شیعه و عامه از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آن
حضرت تفسیر این فقره را مشروحاً فرموده و علی
بن ابی طالب و حسنین و صدیقه کبری، و سپس نه
امام دیگر را یا یکایک آنها را با نام و نشانشان و یا به
طور اجمال تا حضرت مهدی قائم آل محمد علیهم
السلام بیان نموده است.

این روایات که از فریقین با سند قطعی و
صحیح الصدور رسیده است فراوان و بسیار جالب

^۱ بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۹ و ص ۲۲۰ حدیث شماره ۹ از خاصه
حدیثی را در تفسیر آیه: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا آوْرَدَه
است که چون در مجلس مأمون بحث از آن شد و علماء همگی گفتند: مراد
از الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا، اُمَّت است، حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: مراد
از آن عترت طاهره است. و چون مأمون از وجهش پرسید حضرت مفصلاً
پاسخهائی دادند و از جمله به حدیث ثقلین تمسک نمودند و سپس حضرت
اثبات می کنند که معنی عترت عبارت است از آل محمد.

^۲ دوره علوم و معارف اسلام، قسمت (۲): «امام شناسی» ج ۳، درس ۴۰ تا
۴۵، ص ۱۱۹ تا ص ۲۰۲.

است و ما اینک به بعضی از آنها که از طریق عامّه نیز وارد شده است، اشاره می‌نمائیم. این روایات به طور اجمال به سه دسته منقسم می‌شوند: اوّل آنهایی که فقط به عنوان دوازده خلیفه، و یا به عدد نقباء بنی اسرائیل آمده است. دوم آنهایی که تعداد ائمّه علیهم السلام را تا امام دوازدهم شمرده است. سوم آنهایی که اسامی یا القاب و خصوصیات یکایک از آنها را ذکر نموده است.

اما از دسته اوّل روایت بخاری است که با سند متصل خود از جابر بن سمره روایت می‌کند که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌گفت: يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا. فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ كَلَّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ^۱. «پس از من دوازده امیر

خواهد بود. در این حال کلمه‌ای گفت که من آن را نشنیدم. پدرم گفت: پیغمبر گفت: همه ایشان از قریش می‌باشند.»

مُسلم قُشَيْرِي بِأَسْنَدٍ مُتَّصِلٍ خُودِ رُؤَايَا مِي كُنْد

^۱ «صحيح» بخاری، طبع مصر سنه ۱۳۵۵، ج ۴، ص ۱۷۵ کتاب احکام، باب قبل از باب اخراج خصوم.

از حَـصِـيـن از جابر بن سمره که گفت: با پدرم وارد شدیم بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَشَنَدِمُ که می گفت: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمْضِيَ فِيهِمْ أَثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً. قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ خَفِيَ عَلَى. فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟! قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ^۱. «این امر پایان نمی یابد مگر زمانی که دوازده خلیفه در آن بگذرند. گفت: سپس پیمبر جمله ای فرمود که بر من پنهان بهاند. من به پدرم گفتم: چه گفت؟! گفت: همگی آنان از قریش هستند.»

این حدیث را حَمَوِيُّ در «فرائد السَّمَطِين» آورده است^۲. و نیز حَمَوِيُّ با سه سند دیگر از مسلم با عبارتی مشابه این عبارت ذکر کرده است و همگی از مسلم قُشَيْرِي هستند^۳.

حاکم در «مستدرک» با دو سند یکی از عون بن جُحَيْفَه از پدرش، و دیگری از شَعْبِي از جابر با

^۱ «صحيح» مسلم، طبع محمد فؤاد عبد الباقي، ج ۳، ص ۱۴۵۲، حدیث ۵، از کتاب امارت (۳۳) شماره ۱۸۲۱.

^۲ «فرائد السَّمَطِين» ج ۲، ص ۱۴۸، حدیث ۴۴۲.

^۳ «فرائد السَّمَطِين» ج ۲، ص ۱۴۹ و ص ۱۵۰، حدیث ۴۴۳ تا ۴۵۰.

عبارتی شبیه به این مضمون آورده است.^۱

قندوزی از کتاب «جمع الفوائد» از جابر بن

سمره مرفوعاً این حدیث را آورده است و گوید:

شیخین (بخاری و مسلم) و ترمذی و ابو داود نیز با

همین لفظ روایت نموده‌اند.^۲

اما آن دسته دوم از روایات که تعداد آنها را به

عنوان **أَوْهُمْ عَلِيٌّ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ**

الحسین، با اختلاف مضامین و تعبیرات مبین می‌نماید

بسیار است:

شیخ صدوق در «عیون أخبار الرضا علیه

السلام» از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرش

محمد بن علی از پدرش علی بن الحسن از پدرش حسین

بن علی روایت می‌کند که گفت: **سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ**

عَلِيَهُ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ: إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي؛ مَنِ

الْعِثْرَةُ؟ «از امیر المؤمنین علیه السلام از معنی گفتار

^۱ «المستدرک علی الصحیحین» ج ۳، ص ۶۱۷ و ص ۶۱۸.

^۲ «ینابیع المودة» ص ۴۱۴ باب هفتاد و هفتم در تحقیق آنکه: حدیث بعدی اثنا عشر خلیفه وارد شده است، از «مودة القربی» میر سید علی همدانی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرموده است: من در بین شما دو چیز ارزشمند و مصون و خطیر را از خود به یادگار می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم را، مراد چه کسانی هستند؟»

گفت: أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأُئِمَّةُ التَّسْعَةُ؛

تاسعُهُمْ مَهْدِيُهُمْ وَ قَائِمُهُمْ، لَا يَفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ لَا يَفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ حَوْضَهُ^۱. «حضرت

فرمود: مراد از آن، من و حسن و حسین و امامان نه‌گانه می‌باشیم که نهمین آنها مهدی آنها و قائم آنهاست که از کتاب خدا جدا نمی‌شوند، و کتاب خدا از آنها جدا نمی‌شود تا بر رسول خدا در حوضش وارد گردند.»

حموئی در «فرائد السمطين» با سند متصل خود از ابراهیم بن عمر یمانی از ابو طفیل از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به

^۱ «غایة المرام» ص ۲۳۲، حدیث پنجاه و هشتم از خاصه.

أمیر المؤمنین علی علیه السلام گفتند: بنویس آنچه برای تو املاء می‌نمایم! أمیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: مگر تو بیم آن داری که من فراموش کنم؟! رسول خدا فرمود: من از فراموشی تو نگران نیستم، زیرا از خداوند عزّ و جلّ خواسته‌ام که حافظه‌ات را نگهدارد و چیزی را که دانستی دستخوش نسیان نسازد! و لیکن این مطلب را برای شرکای خودت بنویس! عرض کرد: شرکای من چه کسانی هستند ای پیامبر خدا؟!!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امامان از فرزندان تو که به واسطه آنهاست که باران رحمت بر امت من می‌بارد، و به واسطه آنهاست که دعایشان مستجاب می‌شود، و به واسطه آنهاست که بلا از آنان می‌گردد، و به واسطه آنهاست که رحمت از آسمان فرو می‌ریزد، وَ هَذَا أَوْهَمُّ، وَ أَوْمَأُ بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ ثُمَّ أَوْمَأُ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: الْأُئِمَّةُ مِنْ وُلْدِهِ.^۱ «و این است اولین آنها، و حضرت

^۱ «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۲۵۹، حدیث ۵۲۷ از سیّد جلال الدین عبد الحمید از پدرش امام شمس الدین فخّار بن معد بن فخّار موسوی تا می‌رسد

با دست خود اشاره به حَسَن علیه السلام کردند سپس اشاره به حسین علیه السلام نمودند و پس از آن رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: امامان از اولاد حسین. « این روایت را شیخ صدوق در «أمالی» خود آورده است.^۱

و حمّوئی در «فرائد السَّمَطِین» با سند متصل خود از ابو جعفر محمّد بن علیّ بن بابویه تا می رسد به مجاهد از ابن عبّاس روایت می کند که مردی یهودی که به او نَعَثَل می گفتند بر رسول اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شد و عرض کرد: یا محمّد! مطالبی در ذهن من خطور می کند و از دیر زمانی است که چنین است. اگر پاسخش را بدهی من به دست تو مسلمان می شوم.

به شیخ صدوق: أبو جعفر محمد بن علی بن بابویه تا می رسد به امام باقر علیه السلام.

^۱ «أمالی» صدوق، طبع سنگی، ص ۲۴۱ مجلس ۶۳ که در روز جمعه ۳ جمادی الاولی سنه ۳۶۸ بوده است.

در اینجا یهودی مسائلی از توصیف پروردگار و

صفات او و از وصی حضرت سؤال می کند و حضرت

مُفَصَّلًا جواب می دهند و درباره وصی می فرمایند: نَعَمْ

إِنَّ وَصِيَّيَ وَ الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ

السَّلَامُ وَ بَعْدَهُ سِبْطَايَ: الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ يُتْلُوهُ تِسْعَةَ

مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَيْمَةً أَبْرَارًا. «وصی من و جانشین پس

از من علی بن ابی طالب علیه السلام است، و پس از او

دو سبط من حسن و حسین که در دنبال حسین، نه نفر

از صلب حسین امامان ابرار خواهند بود.»

نَعَثَلُ يَهُودِيٍّ مِي گويد: يَا مُحَمَّدُ! أَنَهَا رَا بَرَايَ مِّنْ

نَامِ بِيْرٍ! رَسُوْلُ خَدَا فَرَمُوْد: نَعَمْ إِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَاْبْنُهُ

عَلِيٌّ، فَاِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَاْبْنُهُ مُحَمَّدٌ، فَاِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَاْبْنُهُ

جَعْفَرٌ، فَاِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَاْبْنُهُ مُوسَى، فَاِذَا مَضَى مُوسَى

فَاْبْنُهُ عَلِيٌّ، فَاِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَاْبْنُهُ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ اِبْنُهُ عَلِيٌّ، ثُمَّ اِبْنُهُ

الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ. فَهَذِهِ اِثْنَا عَشَرَ اَئِمَّةً اَعَدَدَ

نُبِيَّاءِ بَنِي إِسْرَائِيْلَ.

«آری! چون حسین درگذرد فرزندش علی

^۱ اینطور مضبوط است، و لیکن صحیحاً اماماً می باشد.

است، و چون علی درگذرد فرزندش محمد است، و چون محمد درگذرد فرزندش جعفر است، و چون جعفر درگذرد فرزندش موسی است، و چون موسی درگذرد فرزندش علی است، و چون علی درگذرد فرزندش محمد است، و سپس فرزندش علی است، و سپس فرزندش حسن است، و سپس حجّت خدا پسر حسن است. اینان دوازده امام هستند که به عدد نقباء بنی اسرائیل می‌باشند.»

در اینجا نعتل پس از آنکه جای آنها را در بهشت می‌پرسد و حضرت از آن خبر می‌دهد، و از غیبت طولانی امام قائم علیه السلام خبر می‌دهد، و تفصیلی در ظهور حضرت قائم بیان می‌کند، یهودی مسلمان می‌شود، و اشعاری بدیع و دل‌انگیز می‌سراید.^۱

این حدیث را بتمامه علی بن محمد خزّاز در کتاب نصوص خود که «کفایة الأثر» نام دارد آورده است.^۲ و ایضاً بحرانی در «غایة المرام» بطور تفصیل

^۱ «فرائد السمّطین» ج ۲، ص ۱۳۲ تا ۱۳۵، باب ۳۱، حدیث ۴۳۱.

^۲ «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۳۶، ص ۲۸۳ تا ص ۲۸۵، حدیث ۱۰۶ از نصّ (کفایة الأثر). و نیز صدر آن را که درباره توحید است در ج ۳، ص

آورده^۱ و در «کفایة الأثر» موجود است^۲ و قندوزی همچنین مشروحاً و مفصلاً از «فرائد السّمطين» روایت نموده است.^۳

و حمّوئی در «فرائد السّمطين» حدیث مناشده و احتجاج مفصّل امیر المؤمنین علیه السلام را در زمان عثمان در مسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم با سند متصل عبد الحمید بن فخّار بن معد بن فخّار موسوی متصلّاً تا برسد به سلیم بن قیس هلالی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند. این حدیث مشروحاً و بطور تفصیل مناقب و فضائل آن حضرت را نشان میدهد و ملاحظه تمام آن بسیار جالب است و اینک ما چند فقره از آن را که تصریح درباره امامان دوازده گانه دارد در اینجا ذکر می کنیم:

اول فقره‌ای راجع به آیه تطهیر است که امّ سلمه می گوید: من هم ای رسول خدا از زمره آنها می باشم؟!!

۳۰۳، و ص ۳۰۴، حدیث ۴۰، از نصّ کفایة الأثر آورده است.

^۱ «غایة المرام» ص ۳۹، حدیث ۳۶ از عامّه از حمّوئی در «فرائد».

^۲ «کفایة الأثر» ص ۲۸۹ که با «خراج و جرائح» راوندی در یک مجموعه تجلید شده‌اند.

^۳ «ینابیع المودّة» ص ۴۴۰ تا ص ۴۴۲، باب ۷۶ فی بیان الأئمة الإثنی عشر بأسمائهم از «مودّة القربی» میر سیّد علی همدانی.

فَقَالَ: أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِيّ [وَفِي ابْنَتِي] وَفِي أَخِي
عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَفِي ابْنِي وَفِي تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ ابْنِي
الْحُسَيْنِ خَاصَّةً لَيْسَ مَعَنَا فِيهَا لِأَحَدٍ شَرِكٌ (ظ)¹.

«رسول خدا فرمود: تو بر روش نیکو هستی

اما این آیه فقط درباره من [و درباره دخترم] و درباره
برادرم علی بن ابی طالب، و درباره دو پسرانم و
درباره نه نفر از فرزندان پسر حسین بخصوصهم
فرود آمده است و هیچ کس را با ما در معنی و مفاد
آیه شرکتی نیست.»

دوم فقره: **وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً**

عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ². «و او شما را

مسلمان نامید پیش از این و در این (قرآن) تا رسول

شهادت و گواه بر شما باشد و شما شهادت و گواهان بر

مردم باشید!» است که سلمان برخاست و گفت: یا

رَسُولَ اللَّهِ! آن کسانی که تو شهادت و گواه برایشان هستی

و آنان گواه و شهادت بر مردمان هستند چه کسانی

¹ «فرائد السمطين» ج ۱، ص ۳۱۶.

² قسمتی از آیه ۷۸، از سوره ۲۲: حج.

می‌باشند؟! آنان که خداوند ایشان را برگزید و در دین خدا برایشان حَرَجٌ و تَنَگِی و عُسْرَتِی قرار نداد، و آنان بر مِلّت و آئین پدر شما ابراهیم هستند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: خداوند فقط سیزده نفر را اراده نموده است، و در میان امت اختصاص به آنها دارد. سلمان گفت: برای ما بیان کن ای رسول خدا! فرمود: أَنَا وَ أَخِي عَلِيٌّ وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي.^۱ «من هستم، و برادرم علی است، و یازده تن از اولاد من می‌باشند.»

و سوم فقره حدیث ثقلین است که رسول خدا در آخرین خطبه بیان فرمود، و عمر شبیه مرد خشمگین برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا جمیع اهل بیت تو جانشین تو اند؟! فقال: لَا، وَ لَكِنْ أَوْصِيائِي مِنْهُمْ، أَوْهُمُ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَليِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. هُوَ أَوْهُمُ، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنِ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَ أَحَدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى الْحَوْضِ، [هُمُ] شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ حُجَّتُهُ

^۱ «فرائد السمطين» ج ۱، ص ۳۱۷.

عَلَى خَلْقِهِ، وَخُزَّانُ عِلْمِهِ، وَمَعَادِنُ حِكْمَتِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ
أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ.

«رسول خدا فرمود: نه، و لیکن اوصیای من
بخصوصهم می باشند. اوّل آنها برادرم و وزیرم و
وارثم و جانشینم در امتّم و ولیّ هر مؤمن پس از من
است، اوست اوّل آنها، سپس پسر حسن، پس از او
پسر حسین، پس از او نه تن از فرزندان حسین یکی
پس از دیگری خواهند بود تا بر من در حوض وارد
آیند، (ایشانند) شهداء و گواهان خداوند بر روی
زمینش، و حجّت او بر مخلوقاتش، و خزانه داران
علمش، و معدنهای حکمتش، کسی که آنها را
اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است، و کسی که
مخالفت آنان را بنماید خدا را مخالفت نموده است.»
در دنبال هر سه فقره، همگی حضار مسجد از
مهاجرین و انصار تصدیق نموده گفتند: شهادت
می دهیم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله این طور
فرمود.^۱

^۱ «فرائد السمطين» ج ۱، ص ۳۱۲ تا ص ۳۱۵، باب ۵۸، حدیث ۲۵۰.

این روایت را سُلیم در کتاب خود بطولها و

تفصیلهای ذکر نموده است.^۱

قندوزی از میر سید علی همدانی از کتاب «مودّة

القربی» از عبایه بن ربیع از جابر روایت می‌کند که

گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُفِيَ: أَنَا سَيِّدُ

النَّبِيِّنَّ وَ عَلِيٍّ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَ إِنِّ أَوْصِيَائِي بَعْدِي اثْنَا

عَشَرَ: أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ.^۲

«من سید و سالار پیغمبرانم، و علی سید و

سالار اوصیای پیغمبران است، و اوصیای من پس از

من دوازده نفرند، اول آنها علی و آخر آنها قائم مهدی

است.»

و قندوزی ایضاً از میر سید علی همدانی از سُلیم

^۱ کتاب «السقیفة» معروف به «کتاب سلیم بن قیس هلالی کوفی»، طبع سوّم نجف، ص ۱۱۱ تا ص ۱۲۵. سُلیم از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است و وفاتش در حدود سنه ۹۰ هجری است. خودش از موثّقین و معتمدین اصحاب است و کتابش در نهایت وثوق و اعتبار است. حضرت صادق علیه السلام راجع به کتابش فرموده است: من لم یکن عنده من شیعتنا و محبّینا کتاب سلیم بن قیس الهلالی، فلیس عنده من أمرنا شیء و لا یعلم من أسبابنا شیئاً، و هو أبجد الشّیعة، و هو سرّ من أسرار آل محمد صلی الله علیه و آله. «کسی از شیعیان و محبّان ما که در نزد او کتاب سلیم بن قیس هلالی نباشد، از امر ما نزد او چیزی نیست، و هیچ چیز از اسباب ما را نمی‌داند، چونکه کتاب سلیم کتاب ابجد شیعیان است، و آن سرّی است از اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله.»

^۲ «ینابیع المودّة» ص ۴۴۵ به نقل از مودّت دهم از کتاب «مودّة القربی».

بن قیس هلالی از سلمان فارسی روایت می‌کند که او گفت: من بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالی که حسین علیه السلام بر روی دو رانش نشسته بود، و رسول خدا دو گونه‌اش را می‌بوسید، و دهانش را می‌بوسید و می‌گفت: أَنْتَ سَيِّدٌ، ابْنُ سَيِّدٍ، أَخُو سَيِّدٍ، وَأَنْتَ إِمَامٌ، ابْنُ إِمَامٍ، أَخُو إِمَامٍ، وَأَنْتَ حُجَّةٌ، ابْنُ حُجَّةٍ، أَخُو حُجَّةٍ، أَبُو حُجَجٍ تِسْعَةٍ، تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمُ الْمَهْدِيُّ.^۱

«تو سید و سالاری! پسر سید و سالاری!

برادر سید و سالاری! و تو امامی! پسر امامی! برادر امامی! و تو حجّتی! پسر حجّتی! برادر حجّتی! پدر نه حجّتی که نهمین آنها قائمشان مهدی است.»

و این حدیث را همچنین حمّوئی در «فرائد السّمطین» و موفق بن احمد خوارزمی در «مناقب» تخریج کرده‌اند.^۲

^۱ همان

^۲ سیّد هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۸ حدیث شماره پنجم از خاصّه از محمّد بن ابراهیم نعمانی در کتاب «غیبت» از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی با سند متصل خود از حضرت امام جعفر صادق از پدرش محمّد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی. روایت کرده است که فرمود: چون از امیر المؤمنین علیه السلام از معنی گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال شد که فرموده است: اِنِّیْ مَخْلَفٌ فِیْکُمْ الثَّقَلِیْنِ:

و قندوزی ایضاً از کتاب «مودّة القربی» از ابن

عبّاس روایت می‌کند که گفت: شنیدم از رسول خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ

الْحُسَيْنِ وَ تِسْعَةَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ.^۱

«من با علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین

هستیم که مطهّران و معصومان می‌باشیم.»

و این حدیث را همچنین حمّوئی در «فرائد

السّمطین» تخریج کرده است.

و قندوزی ایضاً از کتاب «مودّة القربی» از امیر

المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام روایت می‌کند

که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ

الْحُسَيْنِ وَ تِسْعَةَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ.

«أَحَبُّ أَنْ يَرْكَبَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ، وَ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ

الْوُثْقَى، وَ يَعْتَصِمَ بِحَبْلِ اللَّهِ الْمَتِينِ فَلْيُوالِ عَلِيًّا وَ لِيَعَادِ

عَدُوَّهُ، وَ لِيَأْتِمَّ بِالْأَيْمَةِ الْهُدَاةِ مِنْ وُلْدِهِ، فَإِنَّهُمْ خُلَفَائِي وَ

أَوْصِيَائِي وَ حُجْبُ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ مِنْ بَعْدِي وَ سَادَاتُ

کتاب الله و عترتی مراد از عترت چه کسانی می‌باشند؟ حضرت فرمود: أنا و الحسن و الحسين و الأئمة التسعة من وُلْدِ الْحُسَيْنِ تاسعهم قائمهم، لا يفارقون كتاب الله و لا يفارقهم حتّى يردوا على رسول الله حوضه.

^۱ «ينابيع المودة» ص ۴۴۵ به نقل از مودّت دهم از کتاب «مودّة القربی».

امّتی و قوَّادُ الْأَتْقیَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ. حِزْبُهُمْ حِزْبِي وَ حِزْبِي

حِزْبُ اللَّهِ، وَ حِزْبُ أَعْدَائِهِمْ حِزْبُ الشَّیْطَانِ.^۱

«هر کس دوست دارد سوار کشتی نجات

شود، و تمسک به دستگیره محکم نماید، و به

ریسمان متین و استوار الهی خود را نگهدارد، باید با

علی ولایت داشته باشد، و با دشمنش دشمن باشد،

و باید به ائمه هدی از فرزندان علی اقتدا نماید، زیرا

که ایشان جانشینان من، و اوصیای من، و حجّت‌های

خداوند بر خلائقش پس از من، و سید و سروران

امت من، و راهنمایان و کِشندگان متّقیان به سوی

بهشت می‌باشند. حزب آنها حزب من است، و

حزب من حزب خداست، و حزب دشمنانشان

حزب شیطان است.»

^۱ همان

و قندوزی ایضاً از کتاب «مودّة القربی» از ابن

عبّاس روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی

الله علیه و آله فرمود: إِنَّ اللَّهَ فَتَحَ هَذَا الدِّينَ بِعَلِيٍّ، وَ إِذَا

قُتِلَ فَسَدَ الدِّينُ وَ لَا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْمَهْدِيُّ.^۱

«خداوند این دین را با علی گشود، و چون

کشته شود دین فاسد می‌گردد و کسی نمی‌تواند آن

را اصلاح کند مگر مهدی.»

در کتاب سُلیم بن قیس از امیر المؤمنین علیه

السلام روایت می‌کند ضمن خطبه‌ای که در حضور ابو

درداء و ابو هریره که معاویه آنها را قبل از واقعه صفین

به عنوان رسالت به محضر حضرت فرستاده بود، در

حضور جماعت عسکر خود که حاوی مهاجرین و

انصار بودند ایراد کردند، حضرت فضایل خود را ایراد

نمودند من جمله حدیث غدیر را از رسول الله صلی الله

علیه و آله نقل کردند تا به اینجا می‌رسند که حضرت

رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: عَلِيٌّ أَخِي وَ وَزِيرِي

وَ وَصِيِّ وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ

^۱ مصدر گذشته.

بَعْدِي وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وُلْدِهِ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ
تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَ أَحَدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ. الْقُرْآنَ مَعَهُمْ وَ
هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ، لَا يَفَارِقُونَهُ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى الْحَوْضِ^۱.

«علی برادرم، و وزیرم، و وصیم، و وارثم، و

جانشینم در امتم، و مولا و صاحب اختیار هر مؤمنی
است که پس از من است، و یازده امام از اولادش:
حسن و حسین و سپس نه نفر از اولاد حسین یکی
بعد از دیگری. قرآن با آنهاست و آنها با قرآن هستند،
با قرآن مفارقت نمی کنند تا در حوض بر من وارد
شوند.»

حضرت خطبه را ادامه می دهند و در ذیلش از

حضرت رسول نقل می کنند که فرمود: وَ أَمَرَنِي فِي كِتَابِهِ
بِالْوَلَايَةِ، وَ إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهَا خَاصَّةٌ لِعَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي وَ وُلْدِ أَخِي وَ وَصِيِّ،
عَلِيِّ أَوْلَهُمْ، ثُمَّ الْحَسَنِ، ثُمَّ

^۱ «کتاب سلیم»، طبع سوم نجف، و این خطبه از ص ۱۷۹ تا ص ۱۹۰ با
مجموع قضایا و نامه معاویه که به حضرت نوشت ادامه دارد اما این دو فقره
بخصوصهما به ترتیب در ص ۱۸۷ و ص ۱۸۸ می باشند.

الْحُسَيْنِ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، لَا يَفَارِقُونَ

الْكِتَابَ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى الْحَوْضِ.^۱

«و خداوند مرا در کتابش امر به ولایت نمود،

و من شما را ای مردم گواه می گیرم که آن ولایت و

^۱ قندوزی در اینجا در «ینابیع المودّة» ص ۴۴۶ پس از ختم مطالب کتاب «مودّة القربى» می گوید: بعضی از محققین می گویند: احادیثی که دلالت دارد بر اینکه خلفاء بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفرند از طرق کثیره ای وارد شده و شهرت دارد. و با شرح زمان و تعریف کون و مکان دانسته شد که مراد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این حدیث دوازده نفر امام اثنا عشر هستند که از اهل بیت او و عترت او می باشند، زیرا امکان ندارد این حدیث را حمل بر خلفای پس از او از اصحابش بنمائیم، زیرا آنها از دوازده نفر کمترند. و امکان ندارد حمل بر پادشاهان اموی کنیم، زیرا از دوازده نفر بیشترند و به علّت ظلم فاحشی که نمودند مگر عمر بن عبد العزیز، و به علّت آنکه آنها از غیر بنی هاشم بودند و رسول خدا فرموده است: کلّهم من بنی هاشم. در روایتی که عبد الملک از جابر روایت کرده در آنجا که صوتش اخفا شد و اخفاء صوت رسول الله در این گفتار ترجیح می دهد این روایت را، زیرا آنها خلافت بنی هاشم را مستحسن نمی شمردند. و امکان ندارد حمل بر ملوک بنی عباس کنیم چونکه مقدار آنها از این عدد بیشتر است و به علّت آنکه آیه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و حدیث کسا را مراعات کم می نمودند. بنابر این هیچ چاره نیست جز آنکه این حدیث را حمل بر ائمه اثنا عشر از اهل بیت و عترت او بنمائیم، زیرا که ایشان از همه اهل زمانشان عالم تر بوده اند و جلیل تر بوده اند، و ورع و تقواشان از همه افزون بود و نسبشان از همه عالی تر بود و حسبشان از همه نیکوتر بود و مقام و کرامتشان در نزد خدا از همه بیشتر بود، و علومشان از پدرانشان بود که متصل می شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و علومشان علوم بالوراثه و علوم لدنی بود. اهل علم و تحقیق و اهل کشف و توفیق آنان را این طور شناخته اند. و مؤید این مطلب است یعنی اینکه امامان دوازده گانه از اهل بیت و عترت رسول خدا هستند و شاهد و مرجح این حقیقت است حدیث ثقلین و احادیث فراوان دیگری که در این کتاب ذکر شد. و اما اینکه رسول خدا فرموده است در روایت جابر بن سمرة: کلّهم تجتمع علیه الامّة مراد آن است که امت اقرار به امامت جمیع آنها می کند در وقت ظهور قائمشان مهدی علیه السلام.

امامت و امارت اختصاص به علیّ بن ابی طالب و اوصیای از فرزندان من و فرزندان برادرم و وصیم دارد. اوّل آنها علی است، پس از او حسن، پس از او حسین، پس از او نه تن از اولاد حسین، که ایشان از کتاب خدا جدا نمی‌شوند تا بر من در کنار حوض وارد شوند.»

در اینجا امیر المؤمنین علیه السلام مطلب را

ادامه می‌دهند تا احتجاج می‌کنند به

آخرین خطبه‌ای که پیامبر خواندند و پس از آن خطبه‌ای نخواندند، و دعوت به ثقلین: کتاب و عترت یعنی اهل بیت کردند، و عُمَرُ به صورت غضب برخاست و گفت: ای رسول خدا این برای جمیع اهل بیت توست؟! پیغمبر فرمود: لَا، وَ لَكِنْ أَوْصِيَائِي مِنْهُمْ: أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَوَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؛ هَذَا أَوْوَهُمْ وَ خَيْرُهُمْ، ثُمَّ وَوَصِيَّ ابْنِي هَذَا - وَ أَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ - ثُمَّ وَوَصِيَّهُ هَذَا - وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ - ثُمَّ وَوَصِيَّ ابْنِي سَمِيَّ أَخِي، ثُمَّ وَوَصِيَّهُ سَمِيَّ، ثُمَّ سَبَعَةً مِنْ وَوَلَدِهِ وَوَاحِدًا بَعْدَ وَوَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى الْحَوْضِ، شُهُدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى خَلْقِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ - الخُطْبَةُ ١.

«نه، و لیکن فقط در میان ایشان اوصیای من هستند که با کتاب خدا مفارقت ندارند و خلیفه من می‌باشند: برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفهام در امتم و ولیّ و صاحب اختیار هر مؤمن بعد از من، این اوّل آنها و بهترین آنهاست، و سپس وصیّ من این پسرم

^١ «کتاب سلیم» ص ۱۹۰.

- و اشاره کرد به حسن - و سپس وصیّ او این - و اشاره کرد به سوی حسین - و سپس وصیّ پسر م که همانم برادرم می باشد، و سپس وصیّ او که همانم من است، و پس از او هفت نفر از اولاد او یکی بعد از دیگری تا بر من در کنار حوض وارد شوند. ایشانند شهدای خداوند در روی زمین او و حجّت او بر خلق او، کسی که فرمانشان را ببرد فرمان خدا را برده است، و کسی که سرپیچی کند سرپیچی از خدا کرده است» تا آخر خطبه.^۱

و اما دسته سوم از روایات آنهایی که اسامی و یا القاب یکایک از امامان علیهم السلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان می کند از عامّه و خاصّه:

^۱ باید دانست که این روایت با روایت پیشین مروی از «فرائد السمطين» تکراری نیست. آن خبر در احتجاج أمير المؤمنين عليه السلام در مجلس شوری است، و این خبر در جنگ صفین و ورود ابو هريره و ابو درداء، و در «کتاب سلیم» هم در دو جا بیان شده است و به لحاظ حفظ اصل مطلب، ما هم در دو مقام ذکر نمودیم و ترجمه اش را هم آوردیم.

حَمَوْنِي در «فرائد السَّمْطَيْن» چهار حديث متصل الاسناد از جابر بن عبد الله انصاري روايت مي كند كه او لَوْحِ فَاطِمَه عَلَيْهَا السَّلَام را كه لوح اخضر (سبز) بوده است ملاحظه کرده است و در آن به طور تفصيل نام و خصوصيات هر يك از امامان عليهم السلام نوشته شده بوده است.^۱ اين روايات با سند شيعه اجمالاً در «عيون أخبار الرضا عليه السلام» و كتاب «اكمال الدين و اتمام النعمه» شيخ اعظم أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه و در «أمالي» شيخ الطائفة محمد بن حسن طوسي - رضوان الله عليهما - آمده است و ما در اینجا فقط به ذكر يكي از آنها مي پردازيم:^۲

در «فرائد السَّمْطَيْن» و «عيون أخبار الرضا» با سند متصل خود روايت مي كنند از ابو نصر كه چون حالت احتضار به حضرت محمد بن علي عليها السلام

^۱ «فرائد السمطين» ج ۲، ص ۱۳۶ تا ص ۱۴۱، باب ۳۲: في حديث اللّوح الذي كتب الله فيه أو أمر بعض كرام الكاتبين بأن يكتب فيه، أسماء أوصياء رسول الله صلى الله عليه و آله، ثم أهداه إلى نبيّه، فأهداه النبيّ صلى الله عليه و آله إلى امّ الأوصياء فاطمة صلوات الله عليها؛ حديث ۴۳۲ تا ۴۳۵.

^۲ سه روايت ديگر در جلد چهاردهم از همين دوره «امام شناسي» ص ۳۱۷ تا ص ۳۲۸ آمده است - (م).

در حال ارتحال دست داد، فرزند خود حضرت صادق علیه السلام را فراخواند تا عهد و میثاق امامت را به او واگذار نماید. برادرش زید بن علی گفت: لَوْ امْتَثَلْتَ فِي تَمَثَالِ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام لَرَجَوْتُ أَنْ لَا تَكُونَ أَتَيْتَ مُنْكَرًا! «تو در این پیمان اگر مثل انتقال امامت از حسن و حسین علیهما السلام که از برادر به برادر دیگر بوده نه به فرزند، عمل می نمودی من امیدمند بودم که عمل منکر و زشتی را در اینجا بجا نیاورده بودی!»

حضرت باقر علیه السلام در پاسخ فرمود: یا أبا الْحُسَيْنِ! إِنَّ الْأَمَانَاتِ لَيْسَ بِالْمِثَالِ، وَ لَا الْعُهُودُ بِالسَّوْمِ، وَ إِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنْ حُجَجِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. «ای ابو الحسین! مواثیق و عهود امامت و امانتهای ولایت و امارت از روی به مثل عمل نمودن نیست، و پیمانها و التزامهای آن به معامله و عرض متاع و ثمن نمی ماند، بلکه تنها مربوط به امور سابقه و وصیتها و التزامهایی است که از حجّت های خداوندی تبارک و تعالی رسیده است.»

در این حال حضرت، جابر بن عبد الله را طلب کردند^۱ و به او گفتند: ای جابر! آنچه خودت عیاناً از صحیفه فاطمه مشاهده کرده‌ای برای ما بیان کن! جابر عرض کرد: آری یا ابا جَعْفَر! من وارد شدم بر سیده و خانم فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله تا آنکه وی را به میلاد حسین علیه السلام تهنیت گویم، در آنجا دیدم که در دست او صحیفه‌ای است از جنس دُرّ سپید (دُرّۀ بِيضَاءُ)، گفتم: ای خانم و سید و سرور بانوان! این صحیفه‌ای را که من با تو می‌بینم چیست؟!

گفت: در آن اسامی ائمه از فرزندان من می‌باشد. من عرض کردم: به من بده تا بینم در آن چیست؟!

گفت: ای جابر اگر منع و نهی نبود، من به تو می‌دادم و لیکن نهی شده است از اینکه کسی آن را مسّ کند مگر پیغمبر یا وصیّ پیغمبر یا اهل بیت

^۱ طلب نمودن جابر را در حال ارتحالشان که در آن وقت وصیّت به حضرت صادق علیه السلام نمودند و حضرت صادق علیه السلام رشید و کبیر بودند منافات دارد با روایتی که دلالت دارد بر آنکه فقط جابر حضرت باقر را ادراک می‌کند.

پیغمبر باشد و اما تو اجازه داری از ظاهر آن نگاه به
درون آن اندازی!

جابر گفت: من آن را خواندم و در آن بود:

ابو القاسم محمد بن عبد الله المصطفی، و
مادرش آمنه است.

ابو الحسن علی بن ابی طالب المُرْتَضی، مادرش
فاطمه دختر آسَد بن هاشم بن عبد مناف است.

ابو محمد الحسن بن علی و ابو عبد الله الحُسَین بن
علی التَّقِی، مادرشان فاطمه دختر محمد است.

ابو محمد علی بن الحُسَینِ العَدَل، مادرش شاه
بانویه دختر یزدجرد بن شاهنشاه.

ابو جعفر محمد بن علی الباقر، مادرش امّ عبد الله
دختر حسن بن علی بن ابی طالب است.

ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق، مادرش امّ
فَروه دختر قاسم بن محمد بن

ابی بکر است.

ابو ابراهیم موسی بن جعفر الثَّقَّة، مادرش

جاریه‌ای است به نام امّ حمیده.

ابو الحسن علی بن موسی الرِّضَا، مادرش

جاریه‌ای است به نام نجمه.

ابو جعفر محمّد بن علی الزَّکّی، مادرش جاریه‌ای

است به نام خَیْزُرَان.

ابو الحسن علی بن محمّد الأَمین، مادرش

جاریه‌ای است به نام سوسن.

ابو محمّد الحسن بن علی الرِّفِیق، مادرش

جاریه‌ای است به نام سَمَّانَه.

أبو القاسم محمّد بن الحَسَن که اوست حَجَّت

قائم، مادرش جاریه‌ای است به نام نرجس، صلوات

اللّٰه علیهم اجمعین.

شیخ ابو جعفر ابن بابویه گوید: در این

حدیث این طور نام حضرت قائم علیه السلام بدین

گونه آمده است و آنچه فتوا و نظریه من است همان

نهی است که در روایات از بردن نام او وارد است.^۱
این بود محصل گفتار ما در تحقیق معنی لغوی اهل بیت و عترت و مراد و مقصود از آن در حدیث ثقلین که بر زبان رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شده است. و در این صورت با علم و یقین به خصوص مراد و منظور، مطلب روشن است و بحث و فحص از معانی لغویه با آنکه خالی از فائده نیست اما زیاد فایده‌ای ندارد، و عترت و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به سعه و گسترش و عنوان عام و کلی خود باقی نیست و منحصرأ در این افراد خاص و اشخاص مخصوص متعین است.

بطلان تفسیر زید بن ارقم از اهل بیت

و از آنچه گفته شد، معلوم می‌شود تفسیری که زید بن ارقم از معنی اهل بیت نموده است من در آوردی است و شاهی از لغت و سنت ندارد. او اهل بیت را به اهل و عصبه آنان که صدقه بر آنها حرام

^۱ «فرائد السمطين» سمط ۲، باب ۳۲، ص ۱۴۰ و ص ۱۴۱، حدیث ۴۳۵. و این حدیث را متناً و سنداً شیخ صدوق در «عیون أخبار الرضا» طبع انتشارات جهان، ج ۱، ص ۴۰ و ص ۴۱، باب ۶: النصوص علی الرضا علیه السلام بالامامة فی جملة الأئمة الإثنا عشر علیهم السلام.

است: آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل تفسیر
نموده است، چنانکه هموئی با سند متصل خود از یزید
بن حیان روایت کرده است که گفت: ما بر زید بن ارقم
داخل شدیم او به ما گفت: رسول خدا صلی الله علیه و
آله برای ما خطبه خواند و گفت: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ
الثَّقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، مَنْ تَبِعَهُ كَانَ عَلَى
الْهُدَى، وَ مَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى الضَّلَالَةِ، ثُمَّ أَهْلُ بَيْتِي.**
اذكركم

اللَّهِ فِي أَهْلِ بَيْتِي. (قَالَهَا) ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

قُلْنَا: [يا زَيْدُ] مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟! نَسَاؤُهُ؟ قَالَ: لَأَ،

أَهْلُ بَيْتِهِ أَهْلُهُ وَ عَصَبَتُهُ الَّذِينَ حَرَّمُوا الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ: آلُ

عَلِيٍّ وَ آلِ الْعَبَّاسِ وَ آلِ جَعْفَرٍ وَ آلِ عَقِيلٍ.^۱

«من در میان شما دو چیز نفیس و خطیر و

مصون به یادگار از خود می‌نهم: یکی از آن دو کتاب

الله عزّ و جلّ است که هر که از آن پیروی کند بر

هدایت است و هر که آن را رها کند در ضلالت

است. و آن دیگر اهل بیت من است. آنگاه رسول

خدا سه بار فرمود: من خدا را به یاد شما می‌آورم،

در حفظ و حراست و تبعیت و اطاعت از اهل بیت

من!

^۱ «فرائد السمطين» ج ۲، باب ۴۸ از سمط دوم، ص ۲۵۰ حدیث ۵۲۰. و این روایت را میر حامد حسین هندی در «عباقات» مجلد ثقلین طبع اصفهان ج ۱، ص ۳۱۱ و سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۱۵ حدیث ۳۰، از عامّه به روایت حمّوئی در «فرائد السمطين» آورده است. و با سند دیگر مسلم قشیری در «صحیح» خود از طبع مصر سنه ۱۳۲۷، ج ۲، ص ۳۲۵ با اتصال سند به یزید بن حیان که او گفت: من با حصین بن سبرة و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رفتیم. آنگاه زید مفصلاً داستان غدیر را شرح می‌دهد و در پایان، تفسیر خودش را از اهل بیت بیان می‌کند در پاسخ حصین که می‌گوید: اهل بیت او چه کسانی هستند؟ و نیز اضافه می‌کند که: کلّ هؤلاء حرم الصّدقة؟ قال: نعم. حصین می‌پرسد: آیا صدقه بر تمام اینها حرام است؟ گفت: آری! و احمد بن حنبل در «مسند» ج ۴، ص ۳۶۶ با سند خود این روایت را به طور تفصیل آورده است و محبّ الدّین طبری در «ذخائر العقبی» با تخریج مسلم آورده است (ص ۱۶).

یزید بن حیان می‌گوید: ما گفتیم: ای زید!
اهل بیت او کیستند؟! آیا زنان او اهل بیت او
هستند؟! گفت: اهل بیت او، اهل او و خویشاوندان
پدری او می‌باشند که صدقه گرفتن بر آنان حرام شده
است: آل علی و آل عبّاس و آل جعفر و آل عقیل.
«
علّامه محمّد بن یوسف گنجی شافعی بر این
تفسیری که زید بن ارقم برای اهل بیت می‌کند، سه
اشکال دارد. توضیح آنکه: گنجی در کتاب خود
«کفایة الطالب» این خطبه غدیر را با سند متصل و با
متن مفصّل از زید بن ارقم روایت می‌کند و می‌گوید:
این حدیث را نیز مسلم در «صحیح» و ابو داؤد و ابن
ماجه قزوینی در دو کتاب «سُنن»

خود تخریج نموده‌اند. آنگاه می‌گوید: تفسیری که زید بن ارقم برای اهل بیت نموده است پسندیده نیست. چون او می‌گوید: أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِّمَ الصَّدَقَةُ بَعْدَهُ. «اهل بیت وی کسانی هستند که پس از او بر آنها صدقه حرام است.» یعنی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله. و حرام بودن صدقه اختصاص به زمان بعد ندارد شامل زمان حیات پیمبر هم می‌شود، و نیز به علت آنکه کسانی که صدقه بر آنها حرام است منحصر در این افراد نیستند بلکه جمیع بنی المطلب (فرزندان مطلب)^۱ با ایشان در حرمان شرکت دارند، و به علت آنکه آل مرد غیر از خود اوست بنابر قول صحیح، و بنابر تفسیر ابن ارقم باید امیر المؤمنین علیه السلام خارج از عنوان اهل بیت باشد.

اما مذهب صحیح آن است که اهل بیت عبارتند از علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام همان طور که مُسَلِّم به اسناد خود از عائشه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله صبحگاهی

^۱ مراد بنی عبد المطلب هستند یعنی فرزندان عبد المطلب.

بیرون آمد و علیه مرطٌ مرحلٌ^۱ مِنْ شَعْرِ أَسْوَدَ. «در حالی که بر دوشش کسائی بود از موی سیاه که بر آن نقوشی مانند نقوش جهاز شتر بود.» پس حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیها السلام آمد، او را در زیر کسای خود برد، سپس حُسَيْنُ عَلِيهِ السلام آمد او را با حَسَنُ در زیر کسا برد، و پس از آن فاطمه علیها السلام آمد او را هم در زیر کسا برد و سپس علی علیه السلام آمد او را هم در زیر کسا برد، و پس از آن فرمود: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ**

أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.^۲ «این است و غیر از این نیست که خداوند خواسته است هر گونه آلودگی و پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را به حدّ اعلای طهارت و قداست و نزاهت برساند.»

و این عمل پیغمبر دلیل بر آن است که اهل بیت همان کسانی هستند که خداوند با گفتار خود با

^۱ در «أقرب الموارد» گوید: المرطٌ بالكسر: كساءٌ من صوف أو خزٍّ أو كتانٍ يؤتزر به. «مرط با کسر ه میم، کسائی است از جنس پشم یا خز یا کتان که آن را بر خود می گیرند.» و نیز گوید: المرحلٌ من الثياب ما أشبهت نقوشه رحال الإبل. «مرحل از لباس آن لباسی است که نقوش آن مانند نقوش جهاز شتر باشد.»

^۲ آیه ۳۳ از سوره ۳۳: أحزاب.

عنوان اهل بیت، آنان را ندا کرده است و رسول خدا آنها را با خود داخل در کِسا نموده است.

و ایضاً مُسلم با اسناد خود روایت کرده است که چون آیه مباهله نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و گفت: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي.^۱ «بار خداوندا! اینان هستند اهل من.»^۲

مفاد حدیث ثقلین حجیت اهل بیت و عترت است

آنچه از حدیث ثقلین به دست می‌آید از

^۱ «کفایة الطالب»، طبع نجف اشرف، سنه ۱۳۵۶، ص ۱۱ باب اول فی بیان خطبته صلی الله علیه و آله بماء یدعی خُماً.

^۲ سید بن طاوس در کتاب «الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف» طبع مطبعه خیّام در قم ص ۱۱۶ گوید: قال عبد المحمود (مراد از عبد المحمود خود اوست، او در کتاب «طرائف» خود را عبد المحمود خوانده است): چگونه مراد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حاضرین پنهان ماند با آنکه وقتی آیه تطهیر در زیر کساء نازل شد و پیغمبر، علی و فاطمه و حسن و حسین را در زیر کسا جمع نموده بود، گفت: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْل بَيْتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ. «بار پروردگارا! اینان هستند اهل بیت من، پس تو رجس و پلیدی را از آنان بردار.» و پیغمبر اهل بیت خود را که پس از وفاتش خلیفه کرده است این طور توصیف نموده است که آنها پیوسته با کتاب خدا هستند و از آن مفارقت ندارند تا در حوض کوثر بر او وارد شوند. چگونه بر حاضرین پنهان ماند تا بدانند که هر که از عترت است معصوم است و با کتاب خدا در پنهان و آشکار و در غضب و رضایت و در فقر و غنا و در خوف و امن مفارقت ندارد؛ آنانند که خداوند بدانها اشاره نموده است.

امامت و امارت و حکومت و ولایت و طهارت و علم
و فهم و اعلّیت امامان و رشد و هدایت متابعان، و
کفر و غوایت و ضلالت متخلّفان، و بقاء و دوام این
امر تا قیامت و غیر ذلک، از دقّت در این حدیث با
طرق مختلفه و مضامین متفاوته بسیار است، ولی ما
فقط

در اینجا به ذکر دو نکته اشاره می‌کنیم:

نکته اوّل: حُجّیت اهل بیت و عترت است همانند
حُجّیت کتاب در جمیع معارف اصیل و فرهنگ قویم
اسلام. بدین معنی که به مثابه قرآن کریم در اصالت
و واقعیت و اتقان و مَصونیت از غلط و خلط و اشتباه
در تمام معارف و عقاید و احکام و قصص و
حکایات و قوانین باقسامها و اخلاق و فلسفه و
عرفان و علوم طبیعی و تجربی همان‌طور که قرآن
سند است و تمام این فرهنگ گسترده باید بدان
برگردد همچنین اهل بیت و امامان دوازده‌گانه در
تمام این مراحل و منازل دوشادوش قرآن اصالت و
واقعیت و تحقّق دارند و باید جمیع معارف و فرهنگ
با آن گستردگی و وسعتش بدانها بازگشت نماید، و

گر نه غلط و اشتباه و متزلزل و فاسد و خراب خواهد بود.

ما با هر فرد از افراد عامّه و سنی مذهب بحث و گفتگو داشته باشیم چون به کتاب الله برگردد و شاهی از آیه‌ای آورده شود، برای طرفین بحث تمام است، زیرا آیه قرآن از جهت ایتقان و احکام و مصونیت و عصمت، بالادست ندارد و کسی را یارای آن نیست که بر آن خرده گیرد و به علت عدم قبول قرآن بحث را ادامه دهد.

حدیث ثقلین، عترت را همدوش و همپایه و هم ترازو و هم لنگه قرآن قرار داده است، و هر کس به پیمبر معتقد است باید طبق این حدیث، کلام و گفتار و روش و عمل و کردار و اخلاق و عقیده و سایر جهات ادراکی خود را با امامان وفق دهد و تطبیق نماید، زیرا این حدیث عیناً ایشان را مانند قرآن قرار داده است از جهت حجّیت و اصالت.^۱

بناءً علی هذا وقتی ما با یک نفر از عامّه و سنی

مذهبان در بحث برخورد می‌نمائیم، چون به گفتار

^۱ در «غایة المرام» ص ۲۲۵ حدیث شماره بیستم از خاصّه از عیّاشی در تفسیر خود با اسناد خود از مسعدة بن صدقه روایت می‌کند که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: انّ الله جعل ولايتنا اهل البيت قطب القرآن و قطب جميع الكتب، عليها يستدير محكم القرآن و بها نوهت الكتب و يستبين الايمان، و قد امر رسول الله صلى الله عليه و آله ان يُقتدى بالقرآن و آل محمد و ذلك حيث قال في آخر خطبة خطبها: اني تارك فيكم الثقلين: الثقل الأكبر و الثقل الأصغر، أمّا الأكبر فكتاب ربّي، و أمّا الأصغر فعترتي اهل بيتي، فاحفظوني فيهما، فلن تضلّوا ما تمسّكتم بهما. «خداوند ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن قرار داد و قطب جمیع کتابهای آسمانی قرار داد. محکّمات قرآن بر ولایت ما دور می‌زند و کتب آسمانی در مدح و تعظیم ولایت ما فریاد برآوردند؛ و ایمان به ولایت ما ظاهر می‌گردد، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه‌ای که ایراد نمود، امر کرد تا به قرآن و آل محمد اقتدا کنند آنجا که گفت: من در میان شما دو متاع نفیس و خطیر و دست نخورده مصون را قرار می‌دهم: یک متاع نفیس و مصون بزرگتر، و یک متاع نفیس مصون کوچکتر. امّا بزرگتر کتاب الله کتاب پروردگار من و امّا کوچکتر پس عترت من است که اهل بیت من می‌باشند، بنابر این بر شما لازم است که مرا و حقّ مرا در آن دو چیز حفظ نمائید، و تا مادامی که بدان دو چیز تمسّک کنید گمراه نمی‌شوید!»

أمیر المؤمنین و یا امام حسن و امام حسین و هر یک
از امامان تا حضرت بقیة الله می رسیم که صدور آن
کلام از ذوات مقدّسه ایشان به ثبوت رسیده باشد،
حتماً باید بحث را قطع کنیم و دنبال ننمائیم، چرا که
به حجّت رسیده ایم و او برای ما روشنگر راه و چراغ
هدایت است که تمام ظلمت ها و ضلالت ها در پرتو
او روشن می شود، و راه نمایان می گردد، و تزلزل ها
و اضطراب ها سکون می پذیرد، و از تیه و وادی
تاریک و تحیر و سرگردانی به مقام امن و امان و

آبشخوار علم و معرفت و عقل و درایت می‌رسد.
این است مفاد این حدیث در خلیفه قرار دادن آنان را
در مقارنت قرآن کریم کتاب وحی آسمانی، نه تنها
مفاد آن که نصب خلیفه و امام از جهت امارت و
حکومت و ریاست بر قاطبه مردم باشد.

تمام فِرَقِ عامّه چه در اصولشان از اشاعره و
معتزله، و چه در فروعشان از حنابله و احناف و
مالکیه و شافعیه و یا فرق دیگری که بر افتاده‌اند و یا
کم و بیش وجود دارند همچون ظاهریه، مذهبشان
در عقائد و اصول که تابع اشعری هستند و در فروع،
دچار خلل و اشکال است، زیرا بدون حجّت
می‌باشند.

ما در اینجا نمی‌خواهیم بگوئیم رؤسای آنان
اهل دنیا و خائن بوده‌اند و یا فاسق و معصیت‌کار، و
یا جاهل و نادان، بلکه می‌خواهیم بگوئیم با فرض
آنکه آنها از جهت ورع و تقوی، و از جهت زهد و
بی‌اعتنائی به زخارف دنیا، و از جهت اطلاع هم در
مقام عالی جای داشته باشند، با وجود این، تمسّک به
آنان و به عقائدشان و آرائشان بدون دلیل و حجّت

است. نه کتاب خدا گفتارشان را حجّت کرده است،
و نه سنّت رسول الله صلی الله علیه و آله.

اما حدیث ثقلین که مؤید کتاب خداست، گفتار
ائمّه اثنا عشر شیعه را حجّت کرده است؛ و تبعیت
شیعه در عقائد و معارف و اصول دین و فقه و قوانین و
احکام از این امامان طبق حدیث ثقلین است که عامّه
از آن اعراض نموده‌اند.

ما می‌گوئیم: همان‌طور که امروز نمی‌توانیم از
حضرت موسی و عیسی تبعیت کنیم با آنکه رسول
خدا بوده‌اند، و نمی‌توانیم دستورات تورات و انجیل
را گرچه فرضاً صحیح و درست باشد به کار بندیم،
زیرا حجّت برای ما نیستند، پیغمبریشان و کتابشان
نسخ شده است و حتماً باید از محمد بن عبد الله
صلی الله علیه و آله و کتابش قرآن کریم تبعیت کنیم
چونکه حجّت داریم، همین‌طور نمی‌توانیم از غیر
ائمّه اثنا عشر پیروی کنیم، و معارف و فقه و تفسیر و
اخلاق و سایر امور معارف و فرهنگ را از غیر ایشان
أخذ کنیم، چون حجّت بر گفتار آنان اقامه شده
است، و حجّت بر پیروی قول غیرشان نداریم.

اگر خدا در موقف و عرصات قیامت از سنی
مذهبان بپرسد - و حتماً می‌پرسد - که چرا شما در
دین خود اصول را مثلاً از ابو الحسن اشعری گرفتید،
و فروع را مثلاً از شافعی؟ که به شما گفت؟ که امر
کرد؟ چه جواب دارند؟!

اگر بگویند: اینها بهترین مردم در نزد ما در
روی زمین بودند، و خدا جواب دهد: مردم خوب
بسیارند، از موسی و عیسی علیه السلام که برتر
نیستند، به چه دلیل قاطع عذر و به چه حجّتی از آنان
تقلید و تبعیت نمودید؟! هیچ پاسخی ندارند.

اما به مفاد حدیث ثقلین، عاملین به آن
می‌گویند: پیغمبرت، امام صادق علیه السلام را برای
ما حجّت کرد، امام رضا علیه السلام را حجّت کرد،
امام زمان علیه السلام را حجّت کرد. ما به گفته
پیغمبر تو که خودت در قرآنت گفتارش را برای ما
حجّت نمودی عمل کردیم و او برای ما امامان را
حجّت نمود؛ گفتارشان، کردارشان و رفتارشان را در
جمیع شئون علمی و معارف و فقه و تفسیر و اخلاق
حجّت نمود.

نکته دوم: عصمت اهل بیت و عترت است. یعنی

در حدیث ثقلین، رسول خدا شهادت به عصمت آنان داده است همان‌طور که شهادت به عصمت قرآن داده است. از اینجاست که امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه خود می‌فرماید: فَأَنْزَلُوهُمْ مَنَازِلَ الْقُرْآنِ. «عترت رسول خدا را در منزلهای قرآن قرار دهید!»

ابن ابی‌الحدید در شرح می‌گوید: تَحْتَهُ سِرٌّ عَظِيمٌ. وَ ذَلِكَ أَنَّهُ أَمَرَ الْمُكَلَّفِينَ بِأَنْ يَجْرُوا الْعِثْرَةَ فِي إِجْلَالِهَا وَ إِعْظَامِهَا وَ الْأَنْقِيَادِ لَهَا وَ الطَّاعَةِ لِأَوَامِرِهَا مَجْرَى الْقُرْآنِ. «در زیر این گفتار سری است عظیم، به علت آنکه حضرت به مکلفین امر کرده است که عترت را در بزرگداشتش، و در اعظامش، و در انقیاد و اطاعت از آن، و در پیروی و تبعیت از اوامرش، جاری مجرای قرآن و به منزله و محل قرآن قرار دهند.»

آنگاه می‌گوید: اگر بگوئی این سخن اشعار دارد بر اینکه عترت عصمت دارند،

^۱ «نهج البلاغة» خطبه ۸۵، و از طبع مصر با تعلیقه شیخ محمد عبده، ج ۱، ص ۱۵۴: فَأَيْنَ يَتَاهُ بَكْمُ؟ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِثْرَةُ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ، فَأَنْزَلُوهُمْ مَنَازِلَ الْقُرْآنِ، وَرَدُوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ.

رأى اصحاب شما در این مسأله چیست؟!

من در جواب می‌گویم: ابو محمد بن مُتَوَّيه

رحمه الله در کتاب «الكفاية» نصّ و تصریح نموده

است بر اینکه علی علیه السلام معصوم است، و

اگرچه واجب العصمة نیست و اگرچه نیز عصمت

شرط در امامت نباشد، اما ادلّه و نصوص دلالت بر

عصمت علی دارد، و بر علم غیب و اطلاع وی بر

باطن. این امری است که علی اختصاص به آن دارد

و صحابه دیگر را از آن بهره‌ای نیست.

و تفاوت میان اینکه بگوئیم: زیدٌ معصومٌ (زید

معصوم است) و میان اینکه بگوئیم: زیدٌ واجبٌ

العصمة (زید واجب العصمة است) ظاهر است، بر

اساس آنکه علی امام است و از شرائط امام آن است که

معصوم باشد.

اعتبار اوّل مذهب ماست،^۱ و اعتبار دوم

مذهب امامیه.^۲

^۱ چون ابن ابی الحدید، معتزلی بوده است.

^۲ «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید، طبع دار احیاء الکتب العربیّة، ج ۶، ص ۳۷۶ و ص ۳۷۷. و در «غایة المرام» ص ۲۱۷ از شرح نهج تحت حدیث شماره ۳۹ از عامّه ذکر نموده است.

امّا پس از رسول خدا صلّی الله علیه و آله
چنان این کتاب عزیز را از لحاظ معنی و مفاد تحریف
و تعطیل و ضایع نمودند، و چنان عترت رسول خدا
را منکوب و مقهور و مأسور و مقتول و منهوب و
محبوس و مطرود و مصلوب نمودند که تا ظهور
آخرین حجّت حقّ، این مظلومیت و غربت و غیبت
در سراسر گیتی مشهود است، و امید است که با
ظهور حضرتش، دردها درمان، و امراض شفا یابد، و
چشمهای رمدآلود و مبتلا به دوبینی و نفاق به
زیارتش منور گردد. آمین ربّ العالمین.

شیخ طوسی در «أمالی» می فرماید: خبر داد به ما
شیخ مفید از جعفر بن محمد بن قولویه از پدرش از سعد
بن عبد الله از أحمد بن محمد بن عیسی از حسن بن
محبوب زرّاد از ابو محمد انصاری از معاویه بن وهب که
گفت: من حضور جعفر بن محمد علیهما السلام نشسته
بودم که پیرمردی که از پیری خم شده بود آمد و گفت:
السَّلَامُ عَلَیْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. حضرت ابو عبد الله
علیه السلام گفتند: وَ عَلَیْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ

اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، ای پیرمرد بیا نزد من! پیرمرد پیش آمد
و دست حضرت را بوسید و گریست. حضرت
فرمودند: ای پیرمرد! علّت گریهات چیست؟!!

پیرمرد گفت: یا بن رسول الله، صد سال است
که در آستانه امید شما اقامت دارم، با خود می گویم
این سال، و این ماه، و این روز زمان فرج است و
نمی بینم در شما گشایشی را، آیا تو مرا ملامت
می کنی که چرا می گریم؟!!

معاویة بن وهب گفت: حضرت گریست و
سپس گفت: ای پیرمرد! اگر مرگت دیر برسد، با ما
هستی، و اگر به سرعت بدان عالم شتافتی در روز
قیامت با ثَقَلِ رَسُولِ خِدا صلی الله علیه و آله
می باشی!

پیرمرد گفت: پس از این دیگر بر آنچه از دستم
رفته است باک ندارم ای پسر رسول خدا! حضرت
گفتند: ای پیرمرد رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ
تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ، وَ عِرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي.» وَ أَنْتَ
مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ. و تو با ما هستی در روز قیامت

«پس از آن فرمود: ای پیرمرد تو را از اهل

کوفه نمی‌پندارم! گفت: نه. حضرت فرمود: از کجا

هستی؟ گفت: از دهات و اطراف کوفه، فدایت شوم.

حضرت فرمود: أَيْنَ أَنْتَ عَنْ قَبْرِ جَدِّي الْمَظْلُومِ

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟! «چقدر فاصله داری با قبر جدِّ

مظلوم حسین علیه السلام؟!» گفت: نزدیک آن

می‌باشم، حضرت فرمود: چقدر به زیارتش

می‌روی؟! گفت: می‌روم و زیاد می‌روم.

حضرت فرمود: ذَاكَ دَمٌ يَطْلُبُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ مَا

اصِيبَ وَلَدُ فَاطِمَةَ، وَ لَا يَصَابُونَ بِمِثْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ

السَّلَامِ، وَ لَقَدْ قُتِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبْعَةِ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ

بَيْتِهِ نَصَحُوا اللَّهَ وَ صَبَرُوا فِي جَنْبِ اللَّهِ، فَجَزَاهُمْ أَحْسَنَ

جَزَاءِ الصَّابِرِينَ.

إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَعَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ

تَقَطَّرُ دَمًا، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ! سَلْ أُمَّتِي فِيمَ قَتَلُوا ابْنِي؟!!

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ^۱

سِوَى الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۱

«آن خونی است که خداوند به واسطه اهمیت

آن، طلب می‌کند تمام مصائبی را که بر فرزندان

فاطمه رسیده است (یعنی از هیچ یک از مصائب

نمی‌گذرد، بلکه از یکایک از مصائب مؤاخذه و مذاقه

و محاسبه می‌نماید). در حالی که فرزندان فاطمه

هیچ کدام به مثل حسین علیه السلام مصیبت

نمی‌بینند. حسین علیه السلام با هفده تن از اهل

بیتش کشته شد، به واسطه آنکه برای خدا

خیرخواهی کردند، و در این راه خدا صبر کردند، و

خداوند هم به آنها نیکوترین پاداش شکیبایان و

صابران را عنایت نمود.

چون روز قیامت بر پا شود، رسول خدا صلی

الله علیه و آله در صحرای محشر در موقف عدل الهی

می‌آید در حالی که با وی حسین علیه السلام است،

و دست رسول خدا بر سر حسین است به طوری که

^۱ «غایة المرام» ص ۲۲۳ و ص ۲۲۴ حدیث چهارم از خاصه.

از دست رسول خدا قطره‌های خون می‌چکد و می‌گوید: ای پروردگار من! از امت من بپرس به چه علت پسر مرا کشتند؟! «

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر گونه جزع و گریه‌ای ناخوشایند است مگر جزع و گریه بر حسین علیه السلام.^۱ «

مؤاخذه رسول خدا از امت در روز قیامت

نسبت به ثقلین

محمد بن یعقوب کلینی در «کافی» با سند متصل خود روایت می‌کند از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: أَنَا وَافِدٌ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، وَ كِتَابُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي، ثُمَّ امَّتِي، ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ بِأَهْلِ بَيْتِي؟!^۲ «

^۱ این حدیث را به وجه مبسوطتری شیخ صدوق بنا به نقل «غایة المرام» ص ۲۱۸ و ص ۲۱۹ حدیث ششم از خاصه نقل می‌کند و در آن اسامی ائمه علیهم السلام ذکر شده است و حضرت اضافه می‌کنند: یا شیخ! و الله لو لم یبق من الدنيا الا یومٌ واحدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذلک الیوم حتی یخرج قائمنا أهل البیت الکلام. «ای پیرمرد! قسم به خدا اگر از عمر دنیا نمانده باشد مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا قائم از ما اهل بیت خروج کند- تا آخر حدیث.»

^۲ «غایة المرام» ص ۲۲۹، حدیث ۴۴ از خاصه.

«من به عنوان میهمان محترم بر خداوند عزیز

و جبار در روز قیامت وارد می‌شوم، و کتاب خدا و

اهل بیتم وارد می‌شوند، پس از آن امتم وارد

می‌شوند؛

سپس من از امّت می پرسم: شما با کتاب خدا و با
اهل بیت من چه کردید؟!»

محمد بن حسن صفّار در «بصائر الدرجات»^۱
و سعد بن عبد الله قمی در «بصائر الدرّجات»^۲
مضمون این حدیث را نیز با سند متصل خود روایت
نموده‌اند.

از جناب محترم ثقة المحدثین آقای حاج شیخ
فاضل تبریزی - أطال الله بقائه - که فعلاً بحمد الله
تعالی در حال حیات و در ارض مقدّس رضوی علیه
السلام اقامت دارند و بنده نیز از منبر نیکو و سخن
ولائی جنابش بهره‌مند شده‌ام نقل شده که:

در سفری که در ماه جمادی الثّانیه ۱۳۹۵ یا
۱۳۹۶ هجریه قمریه به مکه و مدینه برای ادای عمره
مشرف شده بودم، روزی که برای زیارت مرقد مطهّر

^۱ «غایة المرام» ص ۲۲۹، حدیث ۴۵ از خاصّه از حضرت صادق علیه السلام
که گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: أنا قادمٌ علی الله ثمّ یقدّم
علیّ کتابُ الله، ثمّ علیّ اهل بیّتی، ثمّ تقدّم علیّ امّتی؛ فیقفون فیسألهم ما
فعلتم فی کتابی و اهل بیت نبیکم؟!»

^۲ «غایة المرام» ص ۲۲۹ دنباله حدیث ۴۵ می‌فرماید: و سعد بن عبد الله در
«بصائر الدرّجات» از شعیب حدّاد روایت کرده است که: قال رسول الله صلّی
الله علیه و آله: أنا أوّل قادم علی الله تبارک و تعالی ثمّ یقدّم علیّ کتابُ الله و
اهل بیّتی ثمّ تقدّم علیّ امّتی، فأقول لهم: بئسما فعلتم فی کتاب الله عزّ و جلّ
و اهل بیت نبیکم!

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد حرم شدم دیدم
 عمله‌ها برای مرمت اساس مرقد مطهر داخل محوطه
 شبّاک قبر می‌شوند؛ من هم مقداری آجر برداشتم و به
 دنبال عمله‌ها به درون محوطه وارد شدم، چشمم به
 شکل قبور افتاد، با دقت مشاهده نمودم، در پشت سر
 قبور، قبری دیدم که کنار محراب نماز گزاران بنا شده، و
 روی آن این عبارت نوشته شده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: فَاطِمَةُ مُهَجَّةٌ قَلْبِي، وَ ابْنَاهَا ثَمَرَةٌ
 فُؤَادِي، وَ بَعْلُهَا نُورٌ بَصْرِي، وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَ لِدِهَا أَمَنَاءُ
 رَبِّي، حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ. مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ نَجَا، وَ
 مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى.

«فاطمه جان و روح من است، و دو پسرانش
 میوه دل منند، و شوهرش نور چشم من است، و
 امامان از فرزندانش امینان پروردگار منند، که
 ریسمانی کشیده شده میان او و خلائقش می‌باشند.
 کسی که به آنان چنگ زند و تمسک جوید نجات
 می‌یابد، و

کسی که از آنان تخلف ورزد و اعراض کند در درّه هلاک سقوط می‌نماید».

فضل اهل بیت (ع) به نقل علامه حلی (ره)

علامه حلی در کتاب «نهج الحق و کشف

الصدق» گوید: زمخشری که کان من اشدّ الناسِ عناداً

لِأَهْلِ الْبَيْتِ^۱ و نزد جمهور عامّه مرد موثق و مأمونی

است، با اسناد خود روایت کرده است از رسول خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَعَثَهُ فِيهِمُ الْإِيمَانَ، وَ

أَبْنَاهَا ثَمَرَةً فُؤَادِي، وَبَعَلَهَا نُورَ بَصْرِي، وَ الْأَيْمَةَ مِنْ

وُلْدِهَا أَمْنَاءُ رَبِّي، وَ حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، مَنْ

اعْتَصَمَ بِهِمْ نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى^۲.

این حدیث عظیم المعنی و مبارک المراد را

^۱ یعنی «از شدیدترین مردم بوده است در عناد و خصومت با اهل بیت علیهم السلام». حقیر گوید زمخشری گرچه عالمی است سنی و حنفی مذهب، اما چنانکه از تفسیر «کشاف» و کتاب «ربیع الأبرار» او مستفاد می‌شود در ولاء اهل البیت مرد معتدلی بوده است و این عبارت علامه درباره او شاید از طغیان قلم باشد.

^۲ «نهج الحق و کشف الصدق» طبع منشورات دار الهجرة قم، ص ۲۲۷.

سید بن طاوس^۱ و مجلسی^۲ و شیخ سلیمان قندوزی^۳
و خوارزمی^۴ و حمّوئی^۵ و محمّد بن ابی الفوارس^۶ و
زمخشری^۷ و

شیخ جمال الدین حنفی موصلی^۸ روایت
کرده‌اند.

در این حدیث مانند بعضی از احادیثی که

^۱ «طرائف» ص ۱۱۷ و ص ۱۱۸ از زمخشری با سند متصل خود و فقط با عبارت علّامه این تفاوت را دارد که بجای مهجة قلبی، بهجة قلبی آمده است.
^۲ «بحارالأنوار» طبع حروفی، ج ۲۳، ص ۱۱۰ به نقل از «طرائف» از زمخشری.

^۳ «ینابیع المودّة» ص ۸۲ به نقل از حمّوئی با سندش از جمیل بن صالح از حضرت امام جعفر الصّادق علیه السلام از پدرانیش از امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و عبارت همان عبارت «طرائف» است: بهجة قلبی، أمّا باللفظ: و حبله الممدود تعبیر کرده است.

^۴ «مقتل امام حسین علیه السلام» ج ۱، ص ۵۹ با عین عبارت «ینابیع المودّة» از حمّوئی آورده از امام محمّد بن أحمد بن علی بن شاذان از حسن بن حمزه از علی بن محمّد بن قتیبه از فضل بن شاذان از محمّد بن زیاد از حمید بن صالح از جعفر بن محمّد علیهما السلام از پدرش و او از پدرش و او از امام حسین علیه السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

^۵ به ترتیب از «فرائد السّمطین» و کتاب «اربعین» و «مناقب» از نسخه‌های خطّی این سه کتاب بنا به نقل «احقاق الحق» ج ۴، ص ۲۸۸ و ج ۹، ص ۱۹۸. در کتاب «اربعین» ابن ابی الفوارس بجای نور بصری، نور عینی آورده است و در این کتاب و دو کتاب دیگر: «فرائد»، و «مناقب»، بقیّه عبارات عین عبارت قندوزی است.

^۶ همان.

^۷ همان.

^۸ «دُرر بحر المناقب» از نسخه خطّی این کتاب بنا به نقل «احقاق الحق» ج ۴، ص ۲۸۸ و ج ۹، ص ۱۹۸. در این کتاب بقیّه عبارات عین عبارت قندوزی است.

گذشت ائمه عليهم السلام را به حبل ممدود
(ریسمان کشیده و رابط بین خدا و خلق خدا) تعبیر
فرموده است. اما ای شگفتا که چند روز از رحلتش
نگذشته بود که ریسمان بر گردن حبل الله انداخته،
شیر ژیان و اسد الله الغالب را برای تمکین و تسلیم
و بیعت با روبهان به مسجد کشیدند و فرزندش
حسین را، که عترت او و عترت رسول او بود و
ریسمان رابط خدا و خلق بود، با لب تشنه میان دو
نهر آب سر بریدند، و ریسمان خدا را پاره کردند، و
ربط خدا و خلق را گسستند. خودش در رَجَز
می گوید:

۱ - «در میان جمیع خلائق کیست که جدی

مانند جد من داشته باشد؟ و یا مربی و معلمی مانند

استاد من علی؟ پس من پسر دو ماه تابناکم.

۲ - فاطمه زهرا مادر من است، و پدرم

شکونده کفر است در روز جنگ بدر و غزوه حنین.

۳ - این کارها را پدرم در راه خدا انجام داده

است؛ و حالا ببینید این امت زشت کردار با دو عترت
پاک چه کردند؟

۴ - یکی عترت پیامبر نیکو و نیکوکردار

محمد مصطفی پیامبر خدا، و دیگر عترت علی
مرتضی که در جنگها میان دو لشکر که چهره‌ها زرد
می‌شد، چهره‌اش چون گل سرخ می‌درخشید.»

لله الحمد و له الشکر که در ظلّ عنایات
خاصّه و توجّهات کامله حضرت امام زمان - ارواحنا
لتراب مقدمه الفداء - این مجلّد از «امام شناسی» که
جلد سیزدهم از آن است از دوره علوم و معارف
اسلام، در صبح روز شنبه بیست و پنجم ماه مبارک
رمضان یکهزار و چهارصد و ده هجریه قمریه در
شهر مقدّس مشهد رضوی - علیه و علی آبائه و ابنائه
الأئمّة الکرام - در وقت ضحی دو ساعت به ظهر
مانده اختتام پذیرفت. بمحمّد و آله الطّاهرين صلّ
علی محمّد و آله الطّيبين، و العن اللّهمّ أعدائهم
أجمعين من الآن الى قیام یوم الدین.